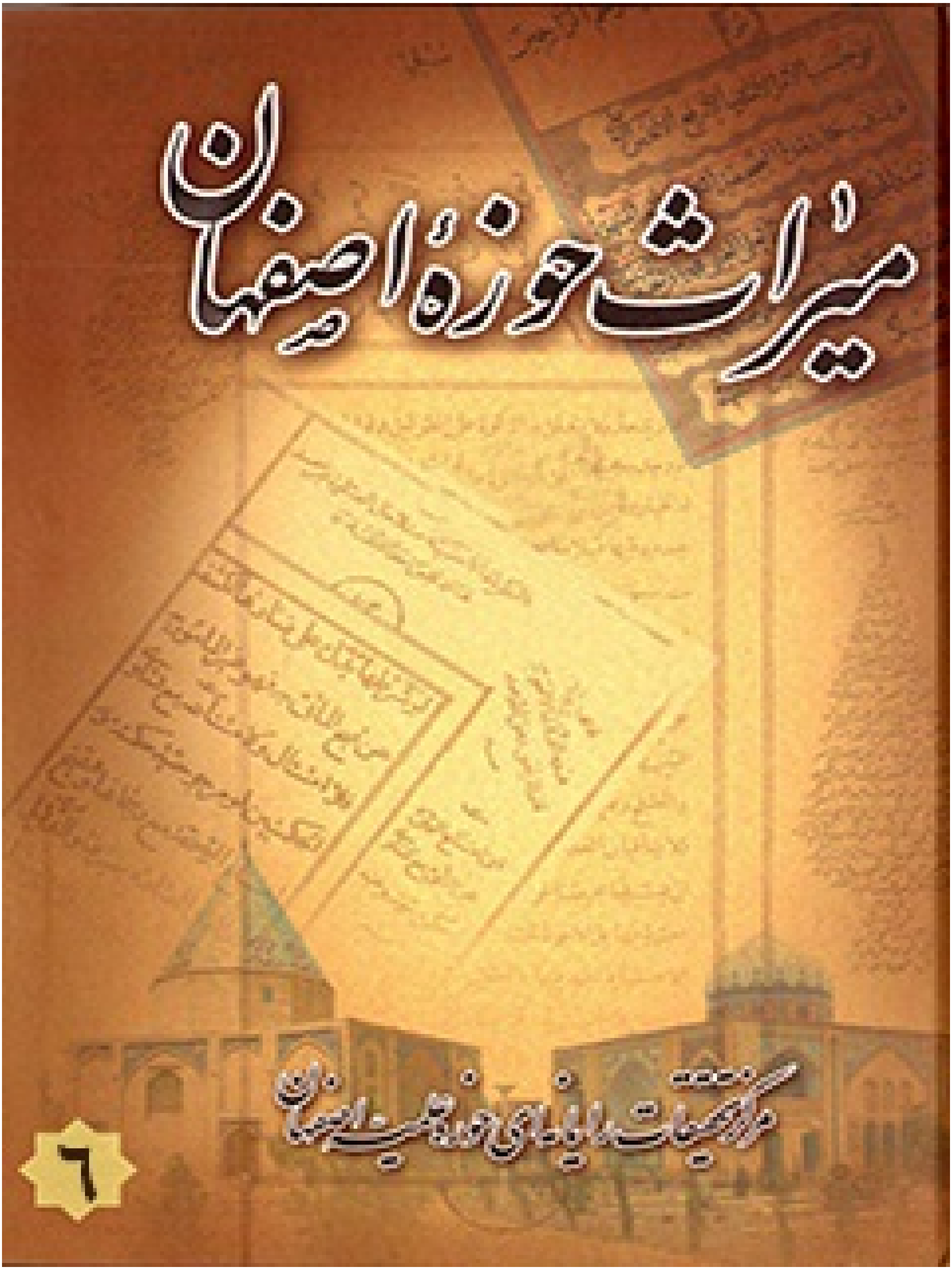

میراث حوزہ اصفہان
مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان
٦

بسم الله الرحمن الرحیم

میراث حوزه اصفهان

نویسنده:

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میراث حوزه اصفهان جلد ۶

مشخصات کتاب

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ج.۱ : ۹۶۴-۹۲۹۷۴-۹-۹ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۲ : ۹۶۴-۹۶۰۸-۰-۴ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۳ : ۹۶۴-۹۶۱۰۸-۶-۳ ؛ ج.۴ : ۹۶۴-۹۶۵۶۷-۴-X ؛ ۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۴) ؛ ۷۰۰۰۰ ریال (ج. ۵) ؛ ۸۰۰۰۰ ریال : ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۰۸-۹ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۰۲-۷ : ؛ ۱۰۰۰۰۰ ریال : ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۱۱-۹ ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال : ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۳۳-۱ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۲-۳ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۵-۴ : ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج.۱۲)

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۵۱۷۲

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان/ به اهتمام احمد سجادی، رحیم قاسمی؛ [برای] مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان.

مشخصات نشر : قم : موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (س)، ۱۳۸۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : مجموعه منشورات ؛ ۲، ۱۴، ۱۷، ۱۸،۲۴، ۲۸، ۳۰

یادداشت : جلد سوم تا دهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی تالیف است.

یادداشت : جلد یازدهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی و سیدمحمود نریمانی تالیف است.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۶) .

یادداشت : ج. ۴ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۵ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹) .

یادداشت : ج.۷ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا).

یادداشت : ج.۸ (چاپ اول:۱۳۹۰).

یادداشت : ج.۹ (چاپ اول: زمستان ۱۳۹۱).

یادداشت : ج.۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۲ (فیپا).

یادداشت : ج.۱۱ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیپا).

یادداشت : ج.۱۲ (چاپ اول:تابستان ۱۳۹۴).

یادداشت : وضعیت نشر جلد چهارم تا دوازدهم: اصفهان: حوزه علمیه اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای.

موضوع : اسلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فلسفه اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : کلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فقه جعفری -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴

رده بندی کنگره : BP۱۱/س۳م۹ ۱۳۸۳

سرشناسه : سجادی، احمد، ۱۳۴۴ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : قاسمی، رحیم، ۱۳۵۱ -، گردآورنده

شناسه افزوده : حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه ای

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ص :۱

اشاره

هو الشکور

نام و یاد عارف و حکیم متألّه و فقیه فرزانه دوران بهاء الدین محمد بن عبد الصمد عاملی مشهور به شیخ بهایی-قدس اللّه نفسه الزکیه-که در اکثر علوم زمان خویش سرآمد روزگار بود و گوی سبقت را در فتوحات و مقامات معنوی و منزلت های علمی،از همگنان خویش ربوده و نام مبارکش مایه مباهات حوزه علمیه پرتوان اصفهان است را گرامی داشته،دفتر ششم میراث حوزه علمیه اصفهان را که در بردارنده گوهرهایی ذی قیمت از میراث گرانبار و ثروت علمی مکتب اصفهان است،به پیشگاه باعظمت آن آیت بزرگ الهی تقدیم می داریم.

ص:5

درباره این مجموعه

«میراث حوزه اصفهان»مجموعه ای است نوپا،با طرحواره ای به وسعت عرصه:

«رساله نگاری در پهنه یکهزار سال تلاش علمی،معرفتی دانشیانی که با حوزه علمیّه اصفهان پیوند داشته اند.

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیّه اصفهان-که به امر مرجع عالیقدر حضرت آیه اللّه العظمی مظاهری مدظله العالی تأسیس گردیده-این مجموعه را با هدف ارائه محقّقانه،شکیل و شایسته متون مورد اشاره بنا نهاده است و با چشمداشت به لطف حضرت حق در این مسیر گام می نهد.در توضیح این مطلب اشاره به نکاتی چند بایسته است.

الف)هرچند عنوان«رساله»عنوانی است عام و ریخته های قلمی خرد و کلان را به یکسان در بر می گیرد.امّا در اینجا به اقتفای متأخّران و معاصران،این کلمه به معنای«نگاشته های کم برگ»به کار رفته است.

ب)«رساله نگاری»،مفهومی است عام و مراد از آن،همان معنای اصیل عامش می باشد، بدین ترتیب تألیف،ترجمه،تحشیه و دیگر ساحت های تلاش علمی قلمزنان می تواند در حیطه این مجموعه قرار گیرد.

ج)حوزه زمانی این مجموعه،به هیچ دوره خاصّی محصور نمی باشد،امروزه،از سابقه یکهزار ساله حوزه علمیّه اصفهان آگاهی داریم،رساله هایی که در این مجموعه عرضه می شود،می تواند سراسر این پهنه وسیع را دربر گیرد.

د)پر واضح است که اگر در این شهر ابن سیناها،صاحب ابن عبادها و علاّمه مجلسی ها«قدّس سرّهم»به تلاش علمی مشغول بوده اند،شیخ بهایی ها،و میردامادها و حکیم صهباها قدّس سرّهم نیز در کنار تلاش

ص:۶

علمی بس ارجمندشان به ذوق ورزی و تکاپوهای گرانقدر در زمینه هایی که نشانگر عالی ترین هیجانات روح انسانی است،هم می پرداخته اند.از این رو مجموعه حاضر دو حیطه«تلاش علمی و تکاپوی ذوقی»را همزمان در کنار هم عرضه خواهد کرد.

ه)پیوند با«فضای علمی و معرفتی»حوزه علمیّه اصفهان،شرط اجتناب ناپذیر ورود نگاشته ها به این مجموعه است.گذشته از علمی بودن آثار،تطابق آن با«فضای معرفتی»حوزه ای،که اقیانوس های ناپیدا کرانه ای همچون مجلسی شیخ بهایی،میرداماد،محقّق خوانساری،فاضل هندی صدر المتألّهین،حکیم نوری.حکیم سبزواری قدّس سرّهم را در خود پرورانده است شرطی است که این مجموعه بر حصول آن تأکید دارد.

و)هدف این مجموعه،«ارائه محقّقانه،شکیل و شایسته این متون»می باشد.این عنوان می تواند مادّه و صورت مجموعه حاضر را مشخص سازد،زیرا ارائه«محقّقانه»این نگاشته ها،نشانگر مادّه مجموعه و ارائه«شکیل»آن،نشان دهنده صورت آن است.به باور ما،ارائه«شایسته» نیز ارائه ای است که همزمان دو قید«محقّقانه»و«شکیل»بودن را به همراه داشته باشد.

بدین ترتیب،این مجموعه،می کوشد با استمداد از عنایات حضرت حقّ،متون فاخری که شرایط مذکور را حائز باشد،منتشر نموده و صفحات خود را بدان،زیور بخشد و در این راه،همدلی و همراهی همه محقّقان ارجمند را امید می برد.

و اللّه ولیّ التّوفیق

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیّه اصفهان

ص:۷

فهرست

ص:۱۰

ص:۱۱

ص:۱۲

ص:۱۳

شصت استفتاء فقهی از شیخ بهائی «اجوبه مسائل شیخ صالح جزائری» تحقیق و تصحیح:علی صدرایی خویی

مقدمه محقق ۱۷۷

ص:۱۴

ص:۱۵

ص:۱۷

ص:۱۸

ص:۱۹

ص:۲۰

مقدمه

اشاره

فرزانگان علم و معرفت معتقدنـد که در هرکار پاک و مقدّسـی که در عالم وجود تحقّق می یابد اذن پروردگار متعال و عنایت ویژه ذات مقدّس خداوندی در آن مشهود است و اراده و مشیّت حق تعالی باعث آن گردیده است.و هرعنایت و توفیقی که از آن ذات پاک و بی انباز رسـد سـزاوار سپاس و حمـد است و لیاقت حمـد نیز ثنایی جدیـد را می طلبـد و انسان را به خضوع و خشوع و عبودیتی ابدی می رساند.«فلک الحمد ابدا ابدا دائما سرمدا یزید و لا یبد کما تحب و ترضی». (۱)

توفیق عرضه رسـائلی از میراث مکتوب مکتب اصـفهان و نیز دیگر پژوهش های مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصـفهان عنایتی است که از سوی خدای سبحان نصیب این مرکز گردیده است و خداوند را بر آن شاکریم.امید است این توفیق همچنان ادامه یابد.

آنچه به خواست خدا در دفتر شـشم از میراث حوزه علمیه اصفهان ارائه می شود چند رساله گرانبها از میراث مکتوب فرزانگان مکتب اصفهان است که در این بدرقه کوتاه با توصیفی اجمالی به محضر اهل خرد تقدیم می گردد.

الرقیمه النوریه

رساله بلند«الرقیمه النوریه»شاهکار علمی ذهن خلّاق و جان نورانی حکیم متألّه

۱- (۱)) -اقبال الاعمال،ص ۶۸۵؛بحار الانوار،ج ۹۱،ص ۹۸.

و عـارف بزرگوار ملاـعلی نوری قـدّس سرّه است.همو که مکتب حکمت متعالیه را به بازار علم و معرفت کشانـد و به انزوای دهه های متمادی آن خاتمه داد.

این رساله در تحلیل قاعده«بسیط الحقیقه کل الأشیاء و لیس بشیء منها»است و در واقع پاسخی است بر درخواست فقیه اصولی میرزای قمی-اعلی اللّه مقـامه-صـاحب قوانین الاـصول که دربـاره این قاعـده در کلام صـدر المتألهین-رضوان اللّه علیه-سؤال نموده است.

تصـحیح و تحقیق این رساله مفصّل،به همت محقق توانا جناب آقای دکتر حامد ناجی اصـفهانی براساس سه نسخه،انجام گرفته اسـت،محقـق گرامی اثر در مقـدمه ای ارزنـده،هفت نکته شـاخص و ۵ مبنـای اصـیل در این رسـاله را که مؤلـف بر آن اصـرار ورزیـده و تاییـد و اثبـات کرده،آورده است.پاسخ اشـکالات میرزای قمی بر این رسـاله که تقریبـا رساله ای به همین انـدازه را فراهم آورده در دسـتور کـار چـاپ در مجموعه میراث حوزه علمیه اصـفهان قرار دارد که امیـدواریم در دفترهـای بعـدی زمینه چاپ آن فراهم شود.

شصت استفتاء فقهی از شیخ بهایی قدّس سرّه

پیرامون اسـتفتاءات فقهی از شـیخ اجـل،بهـاء الـدین محمـد عـاملی-اعلی اللّه مقامه-در مجلّـد پیشـین این مجموعه،رساله ای با نام«هفت استفتاء فقهی از شیخ بهایی»آوردیم.

از این مجموعه اسـتفتاءات،چند نسـخه دیگر نیز شـناسایی شده و امید است بتوانیم در دفترهای بعدی آنها را نیز تحقیق و منتشر نمائیم.از زیبائیهای این پژوهشها،کاویدن و غبار روبی از تراث علمی کم برگ و کوتاه-و گاه پراکنده-اندیشمندان شیعه است که از جمله آنها یک استفتاء از شـیخ بهایی است که در مقـدمه محقق معرفی و متن آن به طور کامل آمده است.این رساله به همّت محقق متتبّع و نسخه شناس پرکار،حجه الاسلام و المسلمین آقای صدرایی خویی تحقیق گردیده است.

شرح فقره ای از نهج البلاغه

این اثر یکی از فراوان پژوهه های کوتاه قامت پیرامونی نهج البلاغه است؛که به خامه

علامه میر سید احمد علوی عاملی-اعلی اللّه مقامه-نگاشته شده و از سوی این بنده تحقیق گردیده است.این گونه کوتاه نگاری و تک نگاری ها از سوی عالمان نهج پژوه شیعه و حتّی سنّی،فراوان وجود دارد که احیاء آن برای دریافت تأملات اندیشمندان تراز اوّل شیعه در کلمات معصومین علیهم السّلام ضرورت دارد.

علامه میر سید احمد علوی در این نگارش به بررسی کوتاهی از یک فرازنامه هفدهم نهج البلاغه،پرداخته است.نامه هفدهم امام علی علیه السّلام در نهج البلاغه در جواب یکی از نامه های معاویه که منکر فضیلت های شخصیتی و نسبی امام الموحدین علیه السّلام بوده،به رشته تحریر قدوسی آن امام همام درآمده است.

فراز مورد بحث در این رساله-که به رساله نسب معاویه نیز مشهور است- «لا الصّریح کاللّصیق»است که امام در تبیین نسب معاویه فرموده است.در این اثر ایشان با کمک از منابع تاریخی مورد توجه اهل سنت،به بحث پیرامون معنا و مفهوم این فراز پرداخته است.

اجازات آخوند مولی محمد تقی مجلسی قدّس سرّه

این مجموعه دربردارنده پنجاه و دو اجازه و انهاء است که آخوند مولی محمد تقی مجلسی-اعلی اللّه مقامه-برای شاگردان و شخصیت های معاصر خویش نگاشته است.

محقق محترم جناب سید جعفر حسینی اشکوری با آوردن مقدمه ای کوتاه و سودمند اجازات را پی درپی آورده و در مواردی که لازم بوده در پاورقی توضیحاتی را افزوده است.

نخبه التبیان

این اثر،تألیف علامه فرزانه ملا حبیب اللّه شریف کاشانی-اعلی اللّه مقامه-است که به همّت جناب آقای عماد جبّار کاظم،استادیار دانشگاه استان واسط عراق تحقیق و تصحیح گردیده است.محقق گرامی در مقدمه با نگاهی به شرح حال مؤلف اثر،به بیان شیوه تحقیق و تصحیح خود در متن پرداخته است.

ص:۲۳

تنوّع آثـار علمی ملاـ حبیب اللّه کاشـانی و دقت علمی و موشـکافانه ایشان،ضـرورت پرداختن به آثارش را بیشتر می کنـد.امید آنکه بتوانیم بیشتر و بهتر به تحقیق و نشر آثار آن عالم گرانمایه بپردازیم.

در دفتر پنجم میراث حوزه علمیه اصـفهان،کتابشناسـی آثـار ملا حبیب اللّه کاشانی را به همّت محقق گرامی جناب آقای مجید غلامی جلیسه آورده ایم.

اقل و اکثر

رساله اصولی اقل و اکثر ارتباطی،تـدوینی ارزنده و ابتکاری شایسـته از علامه سـید جواد عاملی قدّس سرّه-دایره المعارف فقه شیعه و صـاحب مفتـاح الکرامه-است.وی در این رساله نظرات سه تن از فقهاء و اصولیین بزرگ در این موضوع را جمع آوری و تـدوین نموده است.این سه فقیه و اصولی بزرگ سـید محسن أعرجی کاظمینی-قدّس سرّه- صاحب«المحصول»،شـیخ جعفر کـاشف الغطـاء-قـدس سـره-صـاحب«کشـف الغطـاء»و شـیخ محمـد تقی رازی نجفی اصـفهانی-قـدس سـره-صـاحب«هـدایه المسترشدین»هستند که صاحب مفتاح الکرامه نظرات آنان را در این مجموعه به شکل زیبایی جمع آوری کرده است.

این رساله به همت جناب حجه الاسلام آقای مهدی باقری تصحیح و تحقیق گردیده است.

مدارس اصفهان

رساله ای است از مؤلّفی ناشناخته،که به همّت دوست فاضل و ارجمند آقای مجید غلامی جلیسه تحقیق و آماده شده است.تنها نسخه این اثر در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود بوده و از همین جهت گرانبها و قابل توجه است.

مؤلف به معرفی مدارس علمیه اصفهان در عصر قاجار پرداخته و محقق نیز در

ضرورت سامان دهی پژوهش های پیرامون تاریخ حوزه های علمیه شیعه مقدمه ای تاکید کرده.و به تحلیل و بررسی این مجموعه همّت گمارده اند.

نکته ای که به حق شایسته است متولّیان پژوهش حوزه های علمیه و مراکز مدیریتی حوزه های علمیه بر آن اهتمام ورزند،تهیه و آماده سازی شناسنامه ای جامع،مفصّل و گویا از حوزه های علمیه شیعه است.

محقق اثر،سعی کرده است با افزودن پاورقی های سودمند توضیحی و نیز ارائه منابع تکمیلی،بر غنای اثر بیفزاید.

در پایان مقدمه ذکر چند نکته ضروری می نماید:

۱-تأخیر دفتر ششم میراث حوزه علمیه اصفهان به ضرورت اجتناب ناپذیر برخی پژوهشهای مستقل بود که از سوی این مرکز تحقیقات در دست تحقیق است و به خواست خداوند متعال به زودی به زیور طبع آراسته خواهد شد.با این حال از علاقمندان این مجموعه میراث به دلیل تأخیر،عذر می خواهیم.و العذر عند کرام الناس مقبول.

۲-از همه دوستان این مجموعه که در آماده سازی و به انجام رساندن آن همّت گزیدند صمیمانه سپاسگزاریم.از محققین گرامی رساله های قیّم میراث حوزه علمیه اصفهان،همچنین محققین عزیز بخش احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان حجج اسلام آقایان محمد بیدقی،مصطفی صادقی،قاسم ترکی،سید مصطفی موسوی بخش و نیز از حروف نگار دفتر ششم سرکار خانم صدری که با حوصله به تنظیم این دفتر همّت گماردند،تشکر کرده و برای همه آنها آرزوی توفیق و سربلندی داریم.

۳-پیشاپیش از اظهار لطف سروران عزیز و محققین گرامی در بیان دیدگاههای

خویش و نقـد و نظرهای سازنـده سپاسـگزاری می نمایم و امیدواریم بتوانیم از نقدهای مدون و دیدگاههای علمی و پژوهشـی ارسالی،کمال استفاده را در ارتقاء این مجموعه بنمائیم.

و آخر دعوانـا ان الحمـد للّه رب العـالمین ۲۰ جمـادی الثانیه ۱۴۳۱ ولادت حضـرت صـدیقه طاهره فاطمه زهرا سـلام اللّه علیها
محمّد جواد نورمحمّدی

ص:۲۶

الرقیمه النوریه

اشاره

مؤلّف:ملّا علی نوری

تحقیق و تصحیح:حامد ناجی اصفهانی

مقدمه

اشاره

رساله حاضر،الرقیمه النوریه،یکی از نگاشته های جاودان فلسفی در تحلیل قاعده بسیار پیچیده«بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء و لیس بشی منها»است،این نگاشته به خامه علاّمه سترگ آخوند ملاّ علی نوری است،که پیش از ورود به معرّفی آن،اشارتی گذرا به زندگی این حکیم متألّه خواهیم داشت.

صدر الحکماء المتأخرین و قدوه ارباب الیقین،سرکار آخوند ملا علی نوری بزرگترین شارح حکمت صدرایی در سده سیزدهم هجری است،وی در منطقه نور مازندران چشم گشود و در مازندران و قزوین از محضر سیّد حسن و سیّد حسین قزوینی فقه و اصول را فراگرفت،سپس به اصفهان آمد و از محضر میرزا ابو القاسم مدرّس اصفهانی بهره برد و بالاخره به آستانه عارف الهی و حکیم متألّه آقا محمّد بید آبادی راه یافت و معارف الهی و سیر و سلوک را آموخت.

وی در طی عمر طولانی خود،حوزه ای هفتاد ساله در دروس معقول گشود، و شاگردان بس فرهیخته ای را تربیت کرد،همچون حاج ملا هادی سبزواری،میرزا ابو القاسم راز شیرازی،ملا محمّد جعفر لنگروی،ملا اسماعیل درب کوشکی،میرزا حسن نوری،ملا اسماعیل واحد العین،ملا آقای قزوینی و دیگران.

ص:۲۷

سرانجام این حکیم در پی عمری طویل در ۲۲ رجب سال ۱۲۴۶ ق در اصفهان به جانب حضرت حقّ شتافت.و پس از آن که سیّد حجه الاسلام به پیکرش نماز گذارد؛بر طبق وصیتش به نجف اشرف برده شد،و در پی تشییع کم نظیری در کفش کن باب طوسی مدفون گشت (۱)

الرقیمه النوریه فی قاعده بسیط الحقیقه

بنابر نسخه های برجای مانده از این اثر،این رساله در چند مرحله به رشته تحریر در آمده است.

براساس نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی،در ذیل مجموعه ۱۹۱۵،که گویی اساس چاپ همین بخش در مجلّد چهارم منتخبات آثار حکمای الهی ایران صص ۵۴۵-۵۹۸ توسط علاّمه فقید استاد سیّد جلال الدین آشتیانی قرار گرفته است؛حکیم ملاّ علی نوری رساله ای کوتاه در مقاله بسیط الحقیقه به رشته تحریر در آورده است.

فقیه اصولی میرزا ابو القاسم قمی،مجتهد نامدار حوزه قم که دوستی دیرینه ای با حکیم نوری داشته و مراسلاتی گوناگون بین آنها ردّ و بدل شده است،درخواست نگارش رساله ای از حکیم نوری در این موضوع نموده است،که وی را بر آن داشته که پاسخ دوست دیرین و مجتهد عصر خود را بدهد.

در پشت برگه نخستین نسخه آستان قدس رضوی آمده است:«کتاب رقیمه مرحوم مغفور جنّت مکان،رئیس الحکماء المتألّهین،نور الحکمه آخوند ملاّ علی نوری -طاب ثراه-که در جواب گرامی تعلیقه رئیس الفقهاء و الاصولیین جامع المعقول و المنقول،طوبی آشیان فاضل قمی-اعلی اللّه مقامه-که به ایشان نوشته بوده و سؤال از کلام

ص:۲۸

۱- (۱)) -نیز بنگرید:مکارم الاثار،ج ۴،ص ۱۲۶۴؛ریحانه الادب،ج ۶،ص ۲۶۱؛طرائق الحقائق، ج ۳،ص ۲۱۴.

استاد الحکماء و العرفا صدر المتألّهین و نور السالکین ملّا صدرا شیرازی-طاب ثراه-در کتاب اسفار،بسیط الحقیقه کلّ الاشیاء از حقیقت معنی آن سؤال فرمودند،و آن جناب جواب شافی مرقوم داشته که بیان حقیقت آن است».

افزون بر این،در متن رساله اشارات گوناگونی بدین موضوع وجود دارد،همچون:

«و لکنی لست أجسّر کلّ الجساره...و لست أطمئنّ کلّ الاطمینان فی الرخصه من صاحب الشریعه و من جانب الحجه-عجل اللّه فرجه،علیه السّلام فإنّ العباره قاصره و ظواهر الالفاظ متبادره،و مع ذلک کلّه خفت إساءه الأدب؛فإنّ امتثال الأمر الأعلی من المهمّ الأهمّ الأوهب،و کیف لا!؟و قد أمر المولی الأعظم،مولی الکلّ،مقتداء الجلّ و الکلّ، فخر العرب و العجم-مدّ اللّه ظلّه الأعلی-..».

بنابدین عبارت،حکیم نوری تحاشی از ورود به بیان برخی از حقایق الهی داشته که فرمان پیشوای شریعت را مصحّحی جهت بیان آن دانسته است.

حکیم نوری پس از نگارش متن رساله خود،دیباجه ای بر آن نگاشته که به صراحت از پاسخگویی خود در قبال محقّق قمی یاد کرده است،«امّا بعد فهذه النمیقه الوجیزه، الموسومه بالرقیمه النوریه...امتثالا لأمر الأعلی...یعنی أمر المولوی،مولی أصحاب السعاده،مولی طلاّب الحقیقه،مولی الکلّ فی الکلّ،مولی الجلّ و القلّ،خلیفه بقیه اللّه تعالی فی أرض الدنیا،و نائب صاحب الأمر...مد اللّه ظلّه الأعلی،و منّ علینا بإدامه بقائه...»

براساس این دیباجه،افزون بر مراتب ارادت زائد الوصف نویسنده به محقّق قمی نام این نگاشته مسلّما«رقیمه نوریه»خواهد بود.

پس از نگارش رساله و ارسال آن به محقّق قمی،وی تعلیقه هایی نقضی بر رساله نوری نگاشته که همین امر دستمایه پاسخ بدان شده است،براساس پاره ای از نسخ کامل این اثر،پاسخ به اشکالات محقّق قمی،نگاشته ای تقریبا به اندازه متن رساله را فراهم آورده،که تا حال تحریر بر نگارنده معلوم نشده است که اصل این پاسخها از خود حکیم نوری است یا یکی از شاگردان وی.

در مجموعه های کامل این اثر،یعنی متن رساله،و دفاعیه از آن،دیباجه رساله به دلیل نامعلومی تغییر یافته،و گویی در صورت نهایی اندکی شده است،که البته این امر با توجه به نگارشهای متعدّد از یک اثر توسّط حکیم نوری بعید نمی نماید،همچون تحریرهای مختلف تفسیر سوره توحید و شرح حدیث زینب عطاره.

پاره ای از اشارات حکمی در رقیمه نوریه

۱-حکیم نوری بر این باور است،که دریافت حقیقت اصالت وجود موجب حصول یقینی می باشد:

«فانّ المسأله اسّ أساس المعرفه و من لم یتحقق بها لم یمکن أن یکون من اصحاب المعرفه و عندی أنّ البصیره فی الدین و الوصول الی درجه الیقین لا یتصوّر إلاّ بتحقیق هذه المسأله و تأسیسها...»(ب۱۱/-الف۱۲/)

و در این راستا تقریر خود را در باب وجود،منحصر به فرد دانسته است:

و هذا المنهج الذی سلکنا فی الکشف عن الوجود و عن موجودیته و عن حقیقه حال ما یخالفه،لم أر إلی الان أحدا استشعربه،أو کتابا أشعر إلیه فیه»

۲-فهم تشکیک خاصی جز به الهام حضرت حق میسّر نیست،که این مرتبه برای مؤلف رساله فراهم آمده است.

«الوجه الآخر فی التشکیک فالأمر فیه خفی غایه الخفاء...قلّ من یصل إلی حقیقه المقصود فیه و کنه المرام،إلاّ من أیّده اللّه...لدرک أمثال هذا المقام،و خلقه لأجله...

و نوّره بنور التعلّم من لدن العلیم العلام،و علمه بطریق الإلهام و لکنّی أقول...کما یقول البرهان علی ما ألهمنی اللّه...»(الف۲۶/)

۳-قاعده بسیط الحقیقه،مسأله ای سخت پیچیده است که پیکره بسیاری از معارف بدو وابسته می باشد:

«لعمر الحبیب أنما فی الغموض و الإعضال فی مرتبه لاثانی لها،و فی کونها أصل

الحقایق و أس الأسطقسات فی المعارف منزله لا شریک لها،ظاهره سهل أنیق،باطنه صعب مستصعب عمیق»(الف ۴۰/)

۴-حکیم نوری تحلیل اوصاف رحمت واسعه الهی،یعنی مرتبه«کن وجودی»را در رساله مبسوطی نگاشته،که بظاهر همان رساله شرح حدیث زینب عطاره (۱)است.

«و بالجمله اوصاف تلک الرحمه الواسعه و ألقابها و أسمائها...کثیره جدّا،لا یتیسّر إحصاؤها فی هذه الوجیزه و أوردت کثیرا منها فی الرساله المفصّله المبسوطه...» (ب۵۹/)

۵-انکار وجود جهان خارج،و انحصار وجود به خداوند،گفتار پاره ای از صوفیان گمراه است:

«و لیس المراد کما تحققت و تعرفت أنّ الموجودات العینیه،المحسوسه الوجود أو المعقوله کلها امور اعتباریه تعمّلیه الاّ الواجب-تعالی شأنه-سبحانک هذا من عظیم البهتان...و لا یتفوّه بأمثاله اقل العاقل فضلا عن الأماجد و الأفاضل؛اللّهم إلاّ طائفه من الملاحده الصوفیه الضالّه المضلّه»(الف۵۵/)

۶-حکیم نوری برخلاف رأی جمهور و آقا حسین خوانساری در عدم جواز تقلید در اصول دین و جواز در فروع،بر این باور است که پاره ای از اصول می تواند تقلیدی باشد.

«فکأنّه-طاب ثراه-لما لم یجوّز التقلید المتعارف فی الأصول و خصصه بالفروع وفاقا للمشهور و ما علیه الجمهور،و خلافا لأصحاب التحقیق الذین یشربون من کأس الرحیق شرابا طهورا،فاصرّوا و استکبر استکبارا»(الف۴۶/)

۷-کلام حکما در برخی موارد رمزی است،و صاحب درایت،حق جسارت بر آنان را ندارد،و باید کلمات آن را بر محمل صحیحی حمل نماید.

۱- (۱)) -تحقیق این رساله توسط نگارنده انجام شده که،در ذیل میراث حدیث شیعه ش ۱۹ به چاپ رسیده است.

«و الحق أن کلمات الأقدمین مرموزه غالبا،بل بعض الأقدمین کسقراط مثلا-عادته أن یرمز فی أقواله و یأتی بألفاظ ظواهرها مستشنعه تشمئزّ منه الأفهام...فلا ینبغی من الرجل العلمی و المرء الإیمانی،صاحب شعار التقوی...یحمل کلماتهم المرموزه علی مجرّد ظواهر ألفاظها المنکره المکروهه...»(ب۳۷/-الف۳۸/)

نسخه های تصحیح

در تصحیح اثر حاضر از سه نسخه خطی استفاده گردید:

۱-«س»،نسخه کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار،ش ۶۴۵۹،به خط نسخ محمد علی کرمانشاهی،در تاریخ ۱۲۹۷ ق.در پایان این نسخه چنین آمده است:«قد کتبت هذه النسخه الشریفه الموسومه برقیمه(کذا)النوریه من النسخه التی کتبت من النسخه التی کتبت من النسخه التی کتبت فی النسخه التی بخطّ المصنّف؛فهذه رابعه النسخ و قد فرغت من تسویدها فی یوم السبت،السابع عشر من شهر ربیع الأول من شهور سنه الألف و مأتین و السبع و التسعین و الکاتب المستدعی الخاطی اقل الطلبه،الساکن فی مدرسه سپهسالار محمد علی کرمانشاهی الاصل.

این نسخه نسبت به سایر نسخ،از استواری در خور توجهی برخوردار است،لذا پایان صفحات این نسخه،در تصحیح حاضر درج گردید.

درخور توجّه است که این نسخه در بردارنده دفاعیات رساله نیز می باشد.

۲-«الف»،نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی،ش ۸۱۲۷،خط نسخ،مورخ ۱۳۰۳ ق.این نسخه در موارد متعدّدی نادرست است،و کلمات به صورت شگرفی نقاشی شده است.

۳-«د»،نسخه کتابخانه دانشگاه تهران،ش...،این نسخه دربردارنده دیباجه ای مغایر با دو نسخه قبل است،و گویی تحریر میانی این اثر می باشد.

این دیباجه در پانوشت صفحه اوّل آمده است.

ص:۳۲

برگه اوّل نسخه خطی الرقیمه النوریه

ص:۳۳

برگه آخر نسخه خطی«الرقیمه النوریه»

ص:۳۴

[الرقیمه النوریه]

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم و به نستعین (۱)

لمّا کان الافتتاح بما لا یتمّ المهمّ إلّا به متحتّما،و الإبتداء بما تنتفع به فی إتمام المرام مهتمّا (۲)،فلیعلم أن هیهنا أمورا و أصولا (۳)لا بدّ من (۴)تمهیدها و تشییدها (۵).أولا:

ص:۳۵

۱- ((۱)) -جاء فی أوّل نسخه جامعه طهران: سبحان من تمّ جماله،و جلّ جلاله،و کمل کماله،و له الحمد الأجمل و الثناء الأشمل،و منه الصلاه الأزکی،و السّلام الأوفی علی أکمل آله و أجمل حمد جماله و أشمل ثناء جلاله،أحمد الأکمل،محمّد المرسل،سیّد الرسل،و آله الأولیاء،أصفیاء الکمّل. أما بعد فهذه النمیقه الوجیزه الموسومه ب«الرقیمه النوریه»فی کشف حجب خفاء و الإختفاء عن وجه مسأله بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء بالنحو الأشرف و الوجه الأعلی-مع قلّه البضاعه فی الصناعه الکبری- بقدر الرخصه و بمقدار الفرصه علی قدر الطاقه البشریه،امتثالا لأمر الأعلی- أدام اللّه سبحانه و تعالی اشراق نور بقائه(د:نفاءه)علی الهیاکل القوابل،للعروج(د:العروج)فی المعارج إلی الذّروه الزّلفی و الصعود فی المدارج إلی درجه الزلفه القصوی-یعنی أمر المولوی مولی أصحاب السعاده،مولی طلاّب الحقیقه،مولی الکلّ فی الکلّ،مولی الجلّ و القلّ،خلیفه بقیّه اللّه تعالی فی أرض الدنیا،و نائب صاحب الأمر-حجه اللّه و خلیفته-علیه صلواته تبارک و تعالی-علی خلیقته فی الأرض و السماء،مولی الأجلّ الأعظم الأکمل الأکرم الأفضل الأتقی، و الأورع الأفقه الأعلم،المجاهد فی سبیل الهدی،و المحامی عن الملّه العزّ،و المحجه البیضاء، الذابّ عن حرم دین اللّه تعالی و حرم الشریعه الغرّاء،مدّ اللّه ظلّه الأعلی،و منّ علینا بإدامه بقائه،و السلوی سلوا إفادته البلیغ.

۲- ((۲)) -س:مهمّا.

۳- ((۳)) -خ:-أمورا و أصولا.

۴- ((۴)) -خ+أمور.

۵- ((۵)) -خ+أمورا و أصولا.

[الشیئیه الوجودیه و الشیء الوجودی]

[١]-فمنها:أنّ الشیئیّه عند عرف العرفان علی وجهین:ثبوتیه و وجودیه.

و المراد من الشیئیّه الثّبوتیه و الشیء الثبوتی،الشیئیّه المفهومیّه،و الشیء المفهومی؛ و[الشیئیه]الوجودیه،و[الشیء]الوجودی بخلافهما؛فإنّ العقل (١)و البرهان یشهد و یقول إنّ فی المطلق الواقع (٢)شیئا لا-یکون بالنظر إلی نفسه مع قطع النظر عمّا هو خارج عنه آبیا عن الصدق علی الکثیرین،و لیس بمجرّد ملاحظه نفسه إلاّ أمرا مبهما محتملا للکثیرین، ممکن الصدق علیها،و یوصف نفسه بالکلّی-أی الموصوف بالکلّیه،-و یعبّر عن وصفه الّذی هو ذلک الإمکان بالکلّیه.و هذا النحو من (٣)الشیء و الشیئیّه سمّیناه بالشیء المفهومی و الشیئیّه المفهومیه،و سمّوه بالشیء الثبوتی و الشیئیه الثبوتیّه.

و من ثمّه قد یقال فی عرفهم:السمع الثبوتی و البصر الثبوتی و الإنسان الثبوتی مثلا، کما قالوا:سمعت الأشیاء قبل وجودها بالأذن الثبوتیّه و أبصرت بالأبصار الثابته أو بالسمع الثبوتی و البصر الثبوتی،و هکذا (۴)،و أنّ فی الواقع المطلق شیئا بخلاف ذلک،أی لا یکون بالنظر إلی نفسه مع قطع النظر عن کلّ ما هو خارج عنه إلاّ آبیا عن الصدق علی الکثیرین،و لیس مجرّد (۵) [B/١] نفسه إلاّ محوضه حیثیه ذلک الإباء،و مجرّد ذلک الامتناع؛فحقیقته حقیقه الجزئیه الحقیقه و التشخّص و التعیّن بمعنی الإباء عن الحمل علی الکثیرین،و الامتناع عن الصدق علیها،و هو ممتنع (۶)الصدق علی الکثیرین بنفسه.

و ما هو بخلافه،أی القسم الأوّل الّذی هو بمجرّد نفسه ممکن الصدق علیها لا یصیر جزئیا حقیقیا شخصیا متعینا ممتنع الصدق علی الکثیرین إلاّ به.و هذا النحو من الشیء و الشیئیه،سمّیناه بالشیئیّه الوجودیه و الشیء الوجودی،و سمّوه بالوجود،و أقاموا

١- ((١)) -الف:-العقل.

٢- ((٢)) -خ:الواقع المطلق.

٣- ((٣)) -د:+الذی.

۴- ((۴)) -خ:-هکذا.

۵- ((۵)) -بمجرّد.

۶- ((۶)) -الف:د:خ:ممتنعه.

البراهين القاطعه على أنّه الموجود بالحقيقه و ما هو بخلافه-أى الشيء المفهومى-إنّما يصير موجودا به بالعرض،كما أنّه يصير به متشخّصا و أمرا شخصيّا بالعرض،و هذا ظاهر جدا.

[معرفه الشيء المفهومى و مفهوم الشيىء]

[۲]-و منها (۱):أنّ الشيء المفهومى و مفهوم الشيء ليس بحقيقه ذلك الشيء (۲)التى يترتّب عليها آثار ذلك الشيء و أحكامه.مثلا:مفهوم الإنسان و الفرس و الفلك و الملك و الماء و النار،ليس بحقيقه الإنسان التى يترتّب عليها آثار الإنسان و أحكامه الخاصّه به، كالنطق و التعجّب و الضّحك و الكتابه و التعلّم و التفكّر مثلا،و كذلك فى بواقى (۳)الأمثله، مثلا مفهوم النّار الّذى اعتبروا (۴)ينتزع من النار العينيه،هو بعينه ليس حقيقه النّار التى تحرّ و تسخّن و تحرّق (۵)و تحيل]A/۲[الأشياء التى لاقتها إلى نفسها،[و]تلطّفها و تصعّدها (۶).

و هذا واضح لا خفاء فيه.و من هنا قالوا:مفهوم الشيء إنّما هو ذلك الشيء بالحمل الأوّلى الذاتى (۷)،لا بالحمل الشايع الصناعى.

و مرادهم:أنّ مفهوم الشيء إنّما هو نفس مفهومه لا مصداقه،و حقيقته (۸)ذاته العينيه الشخصيه التى يتّصف بآثاره و أحواله و أحكامه،و يحمل عليها مفهومه حمل الكلّى على شخصه و مصداقه و فرده،و حمل عنوان الشيء على حقيقته.

ص:۳۷

۱- ((۱)) -الف،س:ثانيا.

۲- ((۲)) -خ:-الشيء.

۳- ((۳)) -خ:تلك

۴- ((۴)) -كذا فى النسخ و الصحيح:اعتبروه.

۵- ((۵)) -الف:-و تحرق.

۶- ((۶)) -خ:تلطفها و تصورها.

۷- ((۷)) -و إن استثنوا بعض المفاهيم،و قالوا إلاّ مفهوم الشيء المطلق،فإنه كما يحمل على نفسه بالحمل الأوّلى كذلك يحمل على نفسه بالحمل المتعارف،و كذلك فى أمثاله الممكن العامى و الممكن الخاصى و هذا و إن كان كذلك و لكن عندى نظر دقيق لطيف فى أمر هذا الإستثناء. (منه دام ظلّه العالى).

۸- ((۸)) -الف:حقيقه و.

و إنّما سمّوا حمل المفهوم على نفسه حملا أوّليا لبداهه هذا الحمل و (۱)أوليه هذا (۲)الحكم،و ذاتيّا لانحصار هذا الحمل فى الذاتيّات،و لا يتصوّر فى العرضيات.مثلا يقال:

مفهوم الإنسان نفس مفهوم الحيوان و (۳)الناطق.و لاـ يمكن أن يقال:مفهوم الإنسان نفس مفهوم الكاتب و الضاحك،كما لا يخفى.

و مناط هذا الحمل هو الإتّحاد فى المفهوم،و سمّوا حمل مفهوم الشىء على حقيقته العينيّه و شخصه (۴)العينى حملا شايعا و متعارفا،أو صناعيا لشياعه و شيوعه،و وجه الشيوع و اعتبار أهل العرف-أى عرف أهل البرهان و النظر و أصحاب صناعه العلم و الاعتبار-مسّ الحاجه كثيرا إليه و توفّر الدواعى شديدا إليه توفّرا. (۵)

و كون نفس مفهوم الشىء نفس مفهوم الشىء ضروريّا أوليّا (۶)حملها لاـ يفيد فائده عند أهل الاعتبار و النظر،بخلاف خلافه، كما (۷)لاـ يخفى على اولى النهى؛ [B/۲] .فإنّ الأحكام النظريه التى مسّت الحاجه إلى التعرّض لها منحصره فى الحمل الشايع المتعارف الصناعى.

[تناقض الوجود و العدم]

[۳]-و منها:أنّ الوجود و العدم نقيضان و متناقضان بالذات لا بالعرض،و كلّ متناقضين بالذات لا بالعرض يكون كلّ منهما رفعا للآخر و منافيا له بالذات لا بالعرض؛ لأنّ نقيض (۸)كلّ شيء رفعه،فالوجود و العدم يكون كلّ منهما رفعا للآخر،و منافيا بالذات لا بالعرض.

و المراد من قولنا:«بالذات»،فى أمثال هذا المقام،أن تكون حيثيه ذات الوجود مثلا

۱- ((۱)) -الف:-و.

۲- ((۲)) -الف:بهذا.

۳- ((۳)) -الف:أو.

۴- ((۴)) -س:الشخصه.

۵- ((۵)) -الف:-شديدا اذ حمل.

۶- ((۶)) -الف:و:ضرورى اولى.

۷- ((۷)) -الف:لما.

۸- ((۸)) -الف:نقيضى.

و مجرّد حیثیه نفسه مع قطع النظر عن کلّ ما هو خارج عنه،بعینها حیثیه المنافاه و الرافعیه و المناقضه للعدم،و کلّ ما هو خارج عن حاقّ نفس الوجود مثلا،فهو لا یرفع العدم و لا ینافیه بالذات و بالحقیقه،بل بالعرض و بتبعیّه الوجود.

و من هیهنا قالوا:إنّ تقابل السلب و الایجاب بالذات أنّما یکون بین أمرین،یکون مفهوم أحدهما بعینه رفع الآخر؛أی لا مفهوم له سوی کونه رفعا له (۱)،و لأجل ذلک لا یتحقّق هذا التقابل إلاّ بین شیئین،و الحصر بینهما لا محاله عقلی،لا یسع العقل تجویز واسطه بینهما.

[کلّ ما بالعرض ینتهی إلی ما بالذات]

[۴]-و منها:أنّ کلّ ما هو بالعرض (۲)-أی کلّ حکم و حال ثابت لشیء بالعرض و بتبعیه شیء آخر-لا بدّ فیه من أن ینتهی إلی شیء یکون ذلک الحکم ثابتا له بالذات [A/۳] و بالحقیقه؛فإنّ التبعیّه تلزمها المتبوعیّه،و التابع من حیث هو تابع لا بدّ له من متبوع لمکان التضائف.

و من هیهنا (۳)قالوا:إنّ ما بالعرض ینتهی بما بالذات دائما،و أنّ الشیء الّذی یکون له الحکم بالعرض لا بالذات،فهو بحسب نفسه و فی (۴)مرتبه ذاته خال عن ذلک الحکم بالحقیقه،غیر واجد له بالذات،و ما شمّ فی مرتبه نفسه و من حیث ذاته رائحه ذلک الحکم،و ذلک الحکم إنّما هو ثابت و متحقّق فی مرتبه ذات المتبوع،و الموصوف بذلک الحکم حقیقه إنّما هو نفس ذات المتبوع لا غیر،فإنّ المتبوع بالمعنی المراد هیهنا (۵)ما هو متّصف بذلک الوصف بمجرّد ملاحظه ذاته مع قطع النظر عن کلّ ما هو خارج عن حاقّ نفسه،فحیثیّه ذلک الوصف (۶)بعینها حیثیه ذات الموصوف به (۷)فی مرتبه ذاته؛و ظاهر أنّ

۱- ((۱)) -خ:للاخر

۲- ((۲)) -د:+و بتبعیه شیء آخر.

۳- ((۳)) -الف:هنا.

۴- ((۴)) -س،د:-فی.

۵- ((۵)) -الف:هنا.

۶- ((۶)) -الف:-بمجرّد ملاحظه...الوصف.

۷- ((۷)) -س:-به.

مرتبه ذات التابع المفروض خاليه عن مرتبه ذات ذلک المتبوع المفروض،غير واجده إيّاها،منفصله عنها و إن كان ضرب من الإتصال بينهما.

و مثاله فى المشهور و عند نظر الجمهور:كون جالس السفينه متحرّكا بالعرض،أى بتبعيه السفينه المتحركه فى البحر،فالجالس ما شمّ رائحه حركه السفينه بحسب نفسه بالحقيقه؛فإنّه ساكن فى الحقيقه فى مكانه الّذى جلس فيه،و إنّما تحرّک [B/۳] بالعرض و بضرب (۱)من المجاز.

و أمّا مثاله عند النظر الخاص (۲)هو (۳)كون الجسم أسود مثلا؛فإنّ البرهان يحكم بأنّ ما ثبت له السواد بالحقيقه إنّما هو نفس السواد لا غير،فإنّ الشىء غير خال عن نفسه ألبته، و واجد إيّاها،غير منفكّ عنها؛و أمّا الجسم فهو أسود،أى ما ثبت له السواد و وجده بالعرض،لا بالذات و الحقيقه؛فإنّ مرتبه ذات الجسم خال عن السواد و السواديه، و حيثيه ذاته غير حيثيه السواديه (۴)منفصله عنها و إن كان بينهما نحو من الاتصال الّذى يصحّح أن يحمل أحدهما على الآخر بالاشتقاق و التوسّط،و هذا التوسّط يرجع عند البرهان إلى التوسّط فى العروض بالمعنى المحرّر المراد هيهنا (۵)،و هو غير التوسّط فى الثبوت كما هو المشهور و عليه البرهان.و لكن هذا القدر من الاتصال و الإرتباط لا يصيّر (۶)ذات الجسم واجدا للسواديه (۷)من حيث نفسه و فى مرتبه ذاته،بل يصير أسود بضميمه السواد الّذى قام به و عرض له؛فالضميمه بوجدان السواد فى مرتبه نفسها أولى و أحقّ من ذات الجسم بمعنى أنّه الأصل فى ذلک الوجدان و الجسم تبع له بالضروره؛فإنّ ما بالغير (۸)يجب أن ينتهى إلى ما بالذات بالبديهه.

ص:۴۰

۱- ((۱)) -د:بالضرب.

۲- ((۲)) -الف:الخواصّ

۳- ((۳)) -خ:هو.

۴- ((۴)) -خ:السواد.

۵- ((۵)) -س:هنا

۶- ((۶)) -الف:لا يضرّ

۷- ((۷)) -س،د:للاسوديه.

۸- ((۸)) -د:-بالغير

تنبيه:[فی أنّ العلم بحقائق الأشیاء لا یؤخذ من اللغه]

هـذا الّذی أظهرنا و أخبرنا من عند البرهان]A/۴[و أصـحاب المعرفه لا ـ ینافی کون الأسود حقیقه فی الجسم و مجازا فی السواد عند أصـحاب اللغه و عرف العربیه.بل إنّما عرفنا عرف البرهان و عرف العقل و العرفان.[بأن]قالوا:العلم بحقایق الأشـیاء لا یقتنص (۱)من اللغات.

[إنّ النسبه بین الشیئین خارجه عن الطرفین]

[۵]-و منهـا:أنّ النسـبه بین الشـیئین و الارتباط بین الطرفین خارج (۲)عنهما،لیس بشـیء منهما لضروره (۳)من الفطره،فالنسبه بما هی نسبه و ما دام کونها نسبه،لا یمکن أن یحمل (۴)علیها شیء أصلا،بل لا یحکم-لا علیه و لا به-أصلا،حتّی نفس النسبه؛إذ لو حمل علیه شیء أو حکم به علی (۵)شیء،لصار طرفا للنسبه،موضوعا فی القضیه أو محمولا،و خرج عن کونه نسبه بین الشیئین و ارتباطـا بین الطرفین-أی طرفی الموضوع و المحمول-فالنسـبه بما هی نسبه و ما دام کونها نسبه لا خبر عنها و لا به،إنّما هی آله الإخبـار عـن الشـیء و بالشـیء (۶)،و لا ـ یلتفت إلیهـا بالـذات،و لا ـ یقصـد الأـوّل.و اسـتخرج (۷)مـن هنـا المعـانی الحرفیه الغیر الاسـتقلالیه،فإنّها کلّها معانی نسبیه و أدوات ارتباطیه،یتعرّف بها أحوال الأشیاء غیر ملتفت إلیها أصلا،إذ التفت إلیها لخرجت عن حدود الحرفیه و دخلت فی بقعه الإسمیه.

[النسبه المفهومیه و الوجودیه]

و إنّ النسبه تنقسم حسب إنقسام الشیئیه بحسب الأصل الأوّل]B/۴[إلی ما هی من

۱- ((۱)) -الف:لا یقنضی.

۲- ((۲)) -کذا فی النسخ/و الصحیح:خارجه.

۳- ((۳)) -الف:للضروره.

۴- ((۴)) -الف:یعمل

۵- ((۵)) -الف:-علی

۶- ((۶)) -الف:د:به الشیء

۷- ((۷)) -س:-و استخرج

سنخ الشيئيه المفهوميه و إلى ما هو بخلافها-أى الوجوديه-و النسبه و الإرتباط المفهومى المطلق من جمله ما اندرج تحتها الأجناس العاليه النسبيه السبعه الفرضيّه التى تكون منها مقوله الإضافه المعروفه،و هى غير الإضافه المطلقه،بل جنس من أجناسها السبعه،كما فصّل فى محله.

و أما النسبه الوجوديه-أى الوجود الارتباطى-فهى الوجود الذى يفتقر فى تقوّم نفسه (۱)و تذوّت ذاته إلى ما هو خارج عنه (۲)و (۳)مقوّم و مذوّت لذاته،فهو بنفسه متعلّق بفاعله،مرتبط بجاعله،لا بارتباط زائد على ذاته عارض لها؛و كلّ مرتبط بذاته-أى فى مرتبه ذاته-إلى شىء،لا يكون الاّ نفس الإرتباط؛لأنّ غير الإرتباط إنّما يرتبط إلى الشىء بعروض الارتباط له،و أمّا نفس الارتباط فهو (۴)مرتبط بنفسه.

[المضاف المشهورى و الحقيقى]

و من هيهنا قد قسّموا المضاف إلى المشهورى و الحقيقى،و قالوا:إنّ المضاف الحقيقى -أى المضاف بالذات و بالحقيقه-إنّما هو نفس الإضافه،و غير الإضافه إنّما يصير مضافا بضميمه الإضافه و انضمامها إليه و تقييده بها.فالمضاف المشهورى ما شمّ رائحه الإضافه بالذات و بالحقيقه،و أمّا الإضافه فهو المضاف الحقّ.و قس على ذلك فى كل المشتقات! [A/۵]

فإنّ الأسود المشهورى إنّما هو الجسم بضميمه السواد و انضمامه إليه،و الأسود الحقّ الحقيقى إنّما هو نفس السواد.و لا يستبعدنّ ذلك!فإنّ الأسود مثلا كما مرّ الإيماء؛إليه ما وجد السواد و السواد واجد نفسه غير فاقد نفسه،لإمتناع خلوّ الشىء عن نفسه و غير السواد إنّما يجد السواد بانضمام نفس السواد إليه؛فالسواد أولى و أحقّ فى هذا الوجدان،

ص:۴۲

۱- ((۱)) -الف:نسخ

۲- ((۲)) -د:+ذاته.

۳- ((۳)) -د:منه.

۴- ((۴)) -د،الف:و.

لأنّه الأصيل (۱)فيه و من الأصاله فی وجدان السواد (۲)لنفسه.و من ثمّه يقال فی عرف البرهان للجسم،أنّه أسود بالعرض و بضرب من المجاز،و إن كان الأمر بحسب عرف اللغه و اللغويين على العكس من ذلك.

[الوجود الفقرى الارتباطى]

فانكشف (۳)أنّ الوجودات العالميه الإمكانيه عين الارتباطات و الانتسابات و التعلّقات و الافتقارات،أی مرتبطات متعلّقات فاقرات فی ذواتها بأنفسها إلى جاعلها القيّوم-تعالى-و غير الوجودات الإمكانيه الفاقره الذوات من المعانی و الماهيات الكليّه و الأشياء المفهوميه،إنّما يصير مرتبطه متعلّقه فاقره إلى الحقّ المقوّم المذوّت لحقائق الأشياء بضميمه تلك الوجودات و بالعرض،لا بالذات و بالحقيقه،و إلّا لصارت تلك الماهيات الكليه العالميه و المعانی الإمكانيه بجواهرها و أعراضها كلّها منحصره فی مقوله واحده و هی الإضافه،و لا يتصوّر و لا يتعقل تعدّد]B/۵[المقوله حينئذ أصلا،سواء كانت عند التعدّد عشرا-كما عليه المشهور-أم لا،أقلّ أو أكثر،كما ذهب إليه (۴)كلّ ذاهب، و ذلك بعد ذلك ظاهر جدّا.

تتمه نوريه:[فی الإضافه الإشراقيه]

فالإضافه الوجوديه التی لنور (۵)كنه ذاته-سبحانه و تعالى-إلى الأشياء كلّها (۶)،هی ليست إلّا أوّل (۷)فيض يفيض عنه تعالى-إليها،و هی نسبه الاستوائيه و رحمته (۸)الواسعه و مشيته الشامله على ما سيظهر (۹)سرّه الشريف و وجهه اللطيف،لمّا كانت لمعه نور كماله-بهر

ص:۴۳

۱- ((۱)) -الف:الاصل

۲- ((۲)) -الف:+و

۳- ((۳)) -الف:-فانكشف حينئذ

۴- ((۴)) -س،د:الى.الف:-اليه

۵- ((۵)) -كذا فی النسخ/و فی العباره وجه اضطراب كما لا يخفى.

۶- ((۶)) -النسخ:+و/ضبط النصّ قياسی.

۷- ((۷)) -الف:الاوّل

۸- ((۸)) -الف:رحمه

۹- ((۹)) -الف:ليظهر

برهانه-و عکس نور جماله-جل جلاله-و اشراق نور شمس حقیقه جماله و جلاله (۱)عظمت شأنه-علی هیاکل الأشیاء،عرفت بالإضافه الإشراقیه و سمیّت بها؛فإنّ حقیقه الوجود الحقیقی (۲)الحقّ الغنی المطلق الواجبی،نور بالحقیقه،کما ستعلم؛و إفاضته علی الأشیاء هی نفس إضافته-تعالی-إلیها،لیس إلاّ أشراق ذلک النور الأوّل علی هیاکل الأشیاء الفاقره إلیها،و الذوات الممکنه المطلقه فی ذواتها.

[إنّ الألفاظ وضعت للحقائق العالیه أوّلا]

[۶]-و منها:أنّ تعمیم معانی الألفاظ بقدر ما یساعده البرهان (۳)فی کلّ مقام،ممّا یعاضده البرهان و یقوّیه (۴)و یصحّحه و یؤکّده (۵)و یقتضیه.

[ما أفاده المحقّق الکاشانی فی تفسیر القلم و اللوح و المیزان]

قال صاحب«الصافی»محاذیا لما أفاده فی المقام استاذه أستاذ الکلّ (۶):«إنّ لکلّ معنی من المعانی حقیقه و روحا،و له صوره و قالب،و قد تتعدّد الصور و القوالب لحقیقه واحده،و إنّما وضعت الألفاظ للحقائق و الأرواح،و لوجود هما فی القوالب تستعمل الألفاظ [A/۶] فیها علی الحقیقه،لاتّحاد مّا بینهما.مثلا:لفظ القلم إنّما وضع لآله نقش الصور فی الألواح من دون أن یعتبر فیها کونها من قصب أو حدید أو غیر ذلک،بل و لا (۷)أن یکون جسما،و لأکون النقش محسوسا أو معقولا،و لا (۸)کون اللوح من قرطاس أو خشب،بل مجرّد کونه منقوشا فیه.و هذا حقیقه اللوح و حدّه و روحه،فإن کان فی الوجود شیء یستطر بواسطته نقش العلوم فی ألواح القلوب،فأخلق به أن یکون هو القلم؛

۱- ((۱)) -الف:جلاله و جماله و.

۲- ((۲)) -س:المحصل(؟)/لعلّ:المحصّل.

۳- ((۳)) -الف:+أی علی الامنانه.

۴- ((۴)) -خ:البرهان و.

۵- ((۵)) -س:یؤکد

۶- ((۶)) -أی الملاصدرا.

۷- ((۷)) -الف:لا بدّ

۸- ((۸)) -س،د:أو.

فإنّ اللّه عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسٰانَ مٰا لَمْ يَعْلَمْ (۱)،بل هو القلم الحقيقى حيث وجد فيه روح القلم و حقيقته و حدّه،من دون أن يكون معه ما هو خارج عنه.

و كذلك الميزان مثلاً،فإنّه موضوع لمعيار يعرف به المقادير،و هذا معنى واحد هو حقيقته و روحه.و له قوالب مختلفه و صور شتّى،بعضها جسمانى و بعضها روحانى،كما يوزن به الأجرام و الأثقال،مثل ذى الكفّتين و القبان (۲)و ما يجرى مجريهما،و ما يوزن به المواقيت و الارتفاعات كالاسطرلاب،و ما يوزن به الدوائر[و القسى]كالفرجار (۳)،و ما يوزن به الأعمده كالشاقول،و ما يوزن به الخطوط كالمسطره (۴)،و ما يوزن به الشعر كالعروض،و ما يوزن به الفلسفه كالمنطق،و ما يوزن به المدركات كالحسّ و الخيال،و ما يوزن به العلوم و الأعمال كما يوضع (۵)ليوم القيامه،و ما]B/۶[يوزن به الكلّ كالعقل الكامل،إلى غير ذلك من الموازين.

و بالجمله ميزان كلّ شىء يكون من جنسه و لفظه الميزان حقيقه فى كلّ منها باعتبار حدّه و حقيقته الموجوده فيه،و على هذا القياس كلّ لفظ و معنى.

و أنت إذا اهتديت إلى الأرواح صرت روحانيا،و فتحت لك أبواب الملكوت و اهلّت لمرافقه (۶)الملأ الأعلى وَ حَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقاً (۷)فما من شىء فى عالم الحسّ و الشهاده إلاّ و هو مثال و صوره لأمر روحانى فى عالم الملكوت،هو روحه المجرّد و حقيقته الصّرفه.» (۸)

أقول:و من هنا قيل:«صورتى در زير دارد آنچه در بالاستى». (۹)و إليه تنحو المثل الأفلاطونيه و تنظر أرباب الأنواع النوريه.

۱- ((۱)) -سوره علق،۴-۵.

۲- ((۲)) -الف:القبتين.

۳- ((۳)) -الف:كالفرجان.

۴- ((۴)) -خ:كالمسطر.

۵- ((۵)) -الف:وضع.

۶- ((۶)) -الف:لموافقه.

۷- ((۷)) -سوره النساء،الآيه ۶۹.

۸- ((۸)) -تفسير الصافى،ج ۱،ص ۳۱ و ۳۲.

۹- ((۹)) -منشده هو الأمير فندرسكى فى قصيدته اليائيه.

قال:«و عقول جمهور الناس فى الحقيقه أمثله لعقول الأنبياء و الأولياء» (۱).

أقول:و من هنا ينكشف وجه الإفتقار إلى الحجه،حجه العصر عليه السّلام و الإضطرار إليه و الإستناره بنور وجوده،الفائض جوده على كلّ موجود مع غيبته الكبرى التى يمتنع فيها لنا درك دوله مشاهدته و ادراك نعمه صحبته و الإستفاضه عن خطاب مشافهته،و تلك الاستناره منّا و الإناره منه عليه السّلام كالانتفاع بوجود الشمس فى يوم السحاب و الاستبصار بنورها فيه،فالإستبصارات لأرباب الإعتبار و العبره و الاعتبار لأصحاب البصائر و الفكره (۲)لا يتصوّر]A/۷[بصور (۳)الإصابه،و لا يتّفق على وجه المطابقه إلاّ باشراق نوره على القلوب،و يرشّح سحاب علمه على العقول بل القلوب و العقول لأصحاب القلوب فى هذه الدوره لا يتحصّل إلاّ بفضل من سحاب وجوده و إفاضه بحر جوده.

و قال قدّس سرّه:«فليس للأنبياء و الأولياء أن يتكلّموا معهم إلاّ بضرب الأمثال،لأنّهم أمروا أن يكلّموا الناس على قدر عقولهم،و قدر عقولهم أنّهم فى النوم بالنسبه إلى تلك النشأه، و النائم لا ينكشف له (۴)شيء فى الأغلب إلاّ بمثل،و لهذا من كان يعلّم الحكمه غير أهلها رأى فى المنام أنه يعلّق الدّر (۵)فى أعناق الخنازير» (۶)،إلى قوله قدّس سرّه فقال:سبحانه: فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ الآيه (۷).

[تحقيق فى أصاله الوجود و أصاله الجزئيه الحقيقيه]

[۷]-و منها:أنّ المراد بأصاله الوجود فى الموجوديه أو الماهيه ليس إلاّ أنّ (۸)ما ينافى العدم و البطلان (۹)أوّلا و بالذات و بالحقيقه،لا بالعرض و نحو من التبعيه،ما هو؛أ هو الشيء المفهومى و الشيئيه المفهوميه التى عرفتها و حقّ المعرفه،أم لا!؟بل ما ينافى العدم

۱- ((۱)) -نفس المصدر السابق.

۲- ((۲)) -الف:الفكر.

۳- ((۳)) -الف:بصوره.

۴- ((۴)) -الف:لهم.

۵- ((۵)) -س:الذر.

۶- ((۶)) -تفسير الصافى،ج ۱،ص ۳۲.

۷- ((۷)) -سوره آل عمران،الآيه ۷.

۸- ((۸)) -س:-أن.

۹- ((۹)) -خ:البطلان و العدم

أوّلا و بالـذات،و البطلان (١)إنّما هو أمر ما وراء الشـيء المفهومى،و (٢)بخلافه الذى عرفته و عرفت حكمه،و الشـيء المفهومى إنّما يصـير موجودا و منافيا بالتحقيق (٣)للعـدم و البطلان بالعرض و بضـرب من المجاز و نحو من التبعيه لذلك الأمر،و من أجل ذلك الأمر الذى هو خلاف الشيء المفهومى و وراءه ينافى]B/٧[العدم و البطلان أوّلا و بالذات،و يكون رافعا و رفعا له بمجرّد نفسه،و نقيضـا و مناقضـا له بمحوضه ذاته مع قطع النظر عن كـلّ مـا هو خـارج عن نفس ذاته؛يقـال له الوجود و إنّه الوجود،فـإنّ الوجود إنّما هو نقيض (۴)للعـدم و البطلان أوّلا بالذات،و يكون رافعا و رفعا له،و كذلك العدم للوجود،و كلّ ما هو غير الوجود و العـدم لاـ يتصوّر أن يكون بهـذا الشـأن إلاّـ بـالعرض و بالتبعيه لهما (۵)فى المنافاه و المنـاقضه،و ذلك ظاهر واضـح (۶)جدّا،و إنكاره فى الركاكه و القباحه فوق المكابره و السفسطه،و الشكّ و الترديد (٧)فيه ليس إلاّ السفاهه (٨)كلّ السفاهه.

و كـذلك فى باب أصاله الجعل و المجعوليه،أى المجعول أوّلا و بالـذات و أثر الجعل بالحقيقه أ هو الشـيء المفهومى بنفسه،أم وراء نفس المفهوم و الشيئيه المفهوميه؟و هكذا فى جانب الجاعل.

و كـذلك فى باب أصاله الجزئيه الحقيقيه و التشـخّص الحقيقى الذى يعبّر عنه بامتناعه (٩)عن الصدق على الكثيرين؛أى الشيء المفهومى و المفهوم الكلّى،هـل هو بنفسه يـأبى عن الصـدق على الكثيرين أوّلا و بالـذات،أم غيره؟و أمر وراء الشـيء المفهومى الكلّى،فهو (١٠)بنفسه و بمجرّد ذاته يـأبى عن ذلـك الصـدق،و غيره و خلافه.أعنى الشـيء المفهومى الكلّى -لا يصـير جزئيا إلاّ بالعرض و بضرب من تبعيه ذلك الأمر المتعيّن بذاته المشخّص لما

١- ((١)) -كذا فى النسخ و فى العباره اضطراب.

٢- ((٢)) -الف:-و.

٣- ((٣)) -خ:-بالتحقيق.

۴- ((۴)) -الف:يقتضى

۵- ((۵)) -د،الف:لها.

۶- ((۶)) -خ:-واضح.

٧- ((٧)) -الف:التردد.

٨- ((٨)) -س،خ:+به.

٩- ((٩)) -الف:بامتناع.

١٠- ((١٠)) -أى ذلك الأمر.(منه)

سواه [A/۸] من المعانى و المفهومات الكلّيه؛فإنّ الكلّى بمجرّد نفسه و بإضافه أمثاله من المعانى الكلّيه و بإنضمامها إليه ألف ألف مرّه لا يفيد الجزئيه الحقيقيه أصلا.

ملخصّه بالفارسيّه:«ندار از ذات خود،و از هزار هزار ندار ديگر مثل خود،دارا نمى تواند شد،إلاّ اين كه منتهى بشوند به داراى از خود بالذات و غنى من جميع الجهات».

و من ثمّه اشتهر البرهان المشهور من الفارابى فى إثبات الصانع-تعالى-بالأسدّ و الأخصر ب«البرهان الأسد و الأخصر»،فإنّ مفاده أنّ جميع الممكنات و مجموع الممكنات التى ليست بموجوده فى نفسها و بمجرّد نفسها لا توجد إلاّ من قبل ما هو موجود بمجرّد نفسه و ذاته بالضروره،و لا حاجه فيه إلى التزام الدور (۱)و (۲)التسلسل و إبطالهما؛و كذلك فى باب جميع الصفات الكماليه للموجود بما هو موجود.

مثلا فنقول:إنّ حقيقه العلم و ما ينكشف به الشىء بالذات و حيثيه الظهور و حقيقه الانكشاف،هل هو الشىء المفهومى،أم حيثيه الظهور و الانكشاف شىء بخلاف الشىء المفهومى،و أمر وراؤه؟بمعنى أنّ مفهوم العلم و الانكشاف و الظهور ليس بحقيقه العلم فإنّ مفهوم الشيء كما علمت ليس إلاّ نفس مفهوم ذلك الشيء لا حقيقه ذلك الشيء التى تترتّب عليها آثاره و أحكامه،و ذلك مع ما أحكمنا بنيانه (۳) [B/۸] ضرورى فى نفسه بحيث لا يحتاج إلى بيّنه أصلا؛و هكذا فى القدره و الإراده و الحياه و السمع و البصر و الكلام،و كذلك فى باب جميع المعانى و الماهيات الكليه المتأصّل له الموجوده فى الخارج؛فإنّ مفهوم الإنسان مثلا ليس بحقيقه الإنسان التى تتعجّب و تضحك و تتكلّم و تمشى و تأكل و تشرب و تتعلّم (۴)و تعلم و تكتب و تتصوّر و تتعقل مثلا؛بل مفهومه ليس إلاّ مجرد مفهومه،و لا يحمل عليه إلاّ بالحمل الأوّلى الذاتى كما علمت،و إنّما هو أمر

۱- ((۱)) -الف:الالتزام بالدور.

۲- ((۲)) -خ:أو.

۳- ((۳)) -الف:أحكمناه بنياه.

۴- ((۴)) -س،د:و تتعلّم.

اعتباری انتزاعی لا أثر له فی العین و لا خبر عنه فی الخارج،و لا یوجد إلاّ فی الذهن علی ما اشتهر؛و إلاّ فالحقّ الحقیق أنّ مفهوم الشیء و الشیء المفهومی-کمفهوم الانسان مثلا- ما شمّ رائحه الوجود بالحقیقه أصلا،لا فی الخارج و لا فی الذهن و العقل.

نعم للعقل أن یتعمّل لضرب من التعمّل و الإعتبار و الملاحظه له (۱)و الإلتفات إلیه بحیث لا یتحصّل بحسب تلک الملاحظه التجریدیه و الإعتبار الخالی عن ملاحظه الأغیار (۲)إلاّ نفس ذلک المفهوم،و بهذا الضرب من التعقّل کأنّه لا یوجد إلاّ فی العقل،و إلاّ فالموجود (۳)بالذات ذهنا أو خارجا (۴)بالحقیقه فهو أمر وراء نفس (۵)الشیئیات المفهومیه، و المعانی و المفهومات لیست إلاّ (۶)أمورا موجوده بالعرض]A/۹[و[ال]أشیاء العلمیه هالکه باطله بالذات و بالحقیقه-کما أوضحنا-بحیث لم یبق أثر من الاختفاء.

تنبیه تصریحی،و تصریح تسجیلی إحقاقی،و إحقاق تصریحی

اشاره

[أصاله الوجود و تبعیه الأحکام منه]

(۷)

فقد انکشف وجه الحقیقه عن الاختفاء (۸)و بلغ إلی غایه الانجلاء،أنّ الوجود إنّما هو الأصل فی الموجودیه،و ما هو فی مرتبه الموجودیه من التشخّص و العلم و القدره و سایر الأحوال و الکمالات للموجود بما هو موجود؛و (۹)مخالفه-أی مخالف الوجود-و غیره- الذی لیس إلاّ المعانی و المفهومات و الشیئیات المفهومیه،سواء کانت ماهیات و حقایق و ذوات الأشیاء کما فی حق الممکنات أم لا-لا یتصوّر أن یوجد إلاّ بالعرض و بتبعیّه الوجود المنافی للعدم بالذات،إذ الموجودیه بالحقیقه لیست إلاّ رفع العدم و ارتفاعه،

۱- ((۱)) -الف:له.

۲- ((۲)) -الف:الاعتار.

۳- ((۳)) -الف:فی الموجود.

۴- ((۴)) -الف:+و.

۵- ((۵)) -الف:أنفس.

۶- ((۶)) -الف:-إلاّ.

۷- ((۷)) -س:تفریع.الف:تفریع تنبیه.

۸- ((۸)) -د:-الاختفاء.

۹- ((۹)) -س:-و.

و رفع العدم بالذات و ارتفاعه بالحقيقه (۱)لیس إلّا حکم الوجود الـذی هو نقیض العدم أوّلا و بالذات،فالوجود موجود،و له فی ذاته الموجودیه بـالحقیقه،فإنّ الشـیء أن (۲)لا (۳)یخلـو عن نفسه،فکیـف یخلو الموجودیه الحقیقیه عن نفسـها؟و غیر الوجود-أعنی الشـیء المفهـومی-کمـا حرّرنـاه لیس موجودا إلاّـ بـالعرض؛إذ لیس له حکم الموجودیه إلاّـ بضـمیمه الوجود الحقیقی؛إذ مفهوم الشـیء فی نفسه بمجرّد نفس مفهومه لیس إلّا نفس ذلک المفهوم لاغیر،و کونه موجودا [B/۹] أو (۴)غیر ذلک ممّا هی بمنزله الوجود،و الموجود لیس له إلّا بضرب (۵)من المجاز و التبعیه،فاتقن ذلک!

تصریح تنبیهی و تفریع تسجیلی

[فی أصاله الوجود و ما یتعلّق بها]

فقـد انکشف وجه الحقیقه عن حجـاب الاختفاء،و طلعت شـمس الحقّ من أثر البیان فی غایه الانجلاء أنّ الوجود الحقیقی الـذی ینـافی و یرفـع العـدم بالـذات إنّمـا هـو الأصـل و الأصـیل فی الوجـود و الموجـودیه،و فیمـا هـو بمنزلـه (۶)الموجودیه؛و مرتبتها کالتشخّص و العلم و الحیاه و القدره و الإراده (۷)و السمع و البصر و غیرها من أحوال (۸)الموجود بما هو موجود،و (۹)کمالات الوجود بما هو وجود.

و قـد علمت و تحقّقت معنی تلک الأصـاله و مـا یخـالف الوجـود-أی الـذی هـو غیر الوجـود-و لیس المراد منه هیهنـا (۱۰)إلاّ المعـانی و المفـاهیم و الشـیئات المفهـومیه،سـواء کـانت ماهیـات و حقـائق و ذواتـا للأشـیاء و حیثیـات ذاتیـه لهـا-کمـا فی حقّ الممکنات-أم لا؛کما فی حقّ الواجب-تعالی-لا یتصوّر أن یکون موجودا إلّا بالعرض و بضرب من التبعیه

۱- ((۱)) -الف:-لیست...بالحقیقه.

۲- ((۲)) -هکذا فی النسخ/و الأظهر:زیاده«أن».

۳- ((۳)) -الف:-لا.

۴- ((۴)) -د،الف:و.

۵- ((۵)) -هکذا فی النسخ.

۶- ((۶)) -س:فی منزله.

۷- ((۷)) -الف:اراده.

۸- ((۸)) -الف:الاحوال.

۹- ((۹)) -الف:-و.

۱۰- ((۱۰)) -الف:-هیهنا.

للوجود الموجود بنفسه،المنافى للعدم بمجرّد ذاته؛إذ حقيقه الموجوديه كما علمت ليست إلاّ حيثيه المنافاه للعدم بالذات،و حقيقتها إنّما هو حيثيه رفع العدم و ارتفاعه، و هذه-أى حيثيه المنافاه للعدم (۱)و حيثيه ارتفاعه-ليس كما أحكمنا (۲)إلاّ حكم الوجود الذى هو نقيض العدم أوّلا و بالذات،فالوجود واجد للموجوديه من باب وجدان الشىء نفسه،]A/۰۱[و ليس بفاقد الموجوديه لامتناع خلوّ الشىء عن نفسه،و استحاله انفكاك الشيء عن ذاته و غير الوجود من المعانى و المفهومات.حتّى مفهوم الوجود إنّما يحمل (۳)الموجوديه و الخروج من العدم و يصير موجودا و مرتفعا عنه العدم بضميمه الوجود و وجدانه؛إذ الموجوديه ليست (۴)إلاّ رفع العدم و ارتفاعه،و ذلك لا يكون و لا يتصوّر بغير ما هو نقيض (۵)العدم بالحقيقه إلاّ بالعرض و بتبعيه ذلك النقيض؛لأنّ رفع كلّ شىء لا يتصوّر إلاّ بتحقيق نقيضه بالذات،ممّا لم يتحقّق نقيض العدم بالذات-و هو الوجود لا غير-كيف يتحقّق و يوجد و يتخلّص و يخرج عن العدم ما هو غير ذلك النقيض،إذ كلّ شىء له حكم بالعرض و بتبعيه شىء آخر،فلا بدّ فى اتصافه بذلك الحكم من تقدّم اتصاف الشىء الآخر الأصيل فى الحكم على اتصافه؛لأنّ ما بالعرض مستند بما بالذات،و هذا التقدّم ضرب آخر من غير الأقسام الخمسه المشهوره،و هذا التقدّم يرجع بالحقيقه إلى اللاحقيه فى الحكم.

[احقيّه الوجود فى الموجوديه من الماهيه]

فإذا قلنا:أنّ الوجود متقدّم فى الموجوديه على الماهيه فلا نعنى منه إلاّ كون الوجود أحقّ و أولى فى الموجوديه من الماهيه،إذ الوجود موجود بالحقيقه و الماهيه بالعرض.

و هذه اللاحقيه كما علمت يرجع إلى أنّ الوجود موجود بالحقيقه و غيره ممّا يوجد بالعرض و بضرب من التبعيه ما شمّ رائحه الوجود و الموجوديه،]B/۰۱[و هكذا الأمر

ص:۵۱

۱- (۱) -الف:-بالذات...للعدم.

۲- (۲) -الف:حكمنا.

۳- (۳) -يمكن أن يقرأ ما فى س:يحل.

۴- (۴) -الف:+ليس.

۵- (۵) -الف:يقض.

و الحکم جار (۱)بین کلّما هو بالعرض و ما هو بالذات.و من ثمّه یقال لما بالعرض أنّه ضـرب من المجاز،و له الحکم بضرب من التوسّع و التجوّز؛لا علی مجری الحقیقه.و من علامه المجاز صحّه السلب کما قرّر فی محله.

[التوسّل إلی باب التناقض فی أصاله الوجود]

و إلی هـذا المنهـج الـذی سـلکناه و أخترنـاه فی بیـان أصـاله الوجود فی الموجودیه و فیمـا هو بمنزله الموجودیه،التوسّـل بحکم التنـاقض،یرجع بـالحقیقه مـا قیـل فی ذلـک البیـان:إنّ کـلّ مـا هو غیر الوجود انّمـا هو یوجـد بالوجود،فالوجود إذا أحقّ الأشـیاء بـالموجودیه، و أولی منهـا،و کـلّ ذی حقیقه إنّمـا یصـیر ذا حقیقـه بـالوجود،فـالوجود إذا حقیقـه کـلّ ذی حقیقـه،و هـو حقیقه بنفسه،فهو أولی و أحقّ من کلّ ذی حقیقه فی الحقیقه.

و یحقّق هـذا القول و البیـان کمـا هو لیس إلاّـ مـا تعرّضـنا و حقّقنـا من التوسّل بباب التناقض و یجب أن یحقّق هکـذا،و إلاّ ففیه بظاهره نوع مصادره لا یندفع إلاّ بتأویله و إرجاعه إلی ما سلکنا و اخترنا.

و مـن هیهنـا ادّعی جمـاعه من المحقّقین القـائلین بأصـاله الوجـود أنّ الموجـودیه فی الوجـود و کـونه أصـیلا (۲)فی الموجودیه بـالمعنی المراد علی مـا علمت من البـدیهیات الأـوّلیه،و وجهه أنّ کلّ من تصوّر الوجود کما هو حقّ تصوّره و تعقّل معنی المراد من الوجود و تصوّر غیر الوجود،کذلک لاضـطرّ ألبته إلی الحکم و الإذعان و الاعتراف و الإیمان بأنّ الوجود موجود بالحقیقه،و غیر الوجود (۳)لا یمکن أن یوجد إلاّ به،و ذلک کذلک،إذ التصوّر هیهنا کاف فی التصدیق.نعم الأمر فی التصوّر هیهنا،و الکلام فیه صعب، قلّ من اهتدی الیه سبیلا،و نحن بفضل اللّه تعالی أخرجنا دلیله و أوضحنا سبیله.

و هذا المنهج الذی سلکنا فی (۴)الکشف عن الوجود و عن موجودیته و عن حقیقه حال ما یخالفه،لم أر الی الآن أحدا استشـعر به أو کتابا أشعر الیه فیه،و إن کان ما قیل کما قلنا

۱- (۱) -س:جاری.

۲- (۲) -الف:أصلا.

۳- (۳) -الف:-کذلک لاضطرّ...الوجود.

۴- (۴) -س:+الوجود.

یوجّه به و یؤدّ إلیه تتمیما له.و ظنّی أنّ هذا المنهج هو الصراط السوی و المسلک المستقیم الذی یهدی إلی سواء السبیل،و هو أوضح طریق هیهنا و منهج،و أحسن وجه و أکمل و أعدل شاهد و أتمّ دلیل کما لا یخفی علی أولی النصفه من أصحاب النهی و أرباب التتبع و الاستقراء فی حق أدلّه هذا المدّعی (۱)،و لا یبعد أن لا یحتاج معه إلی دلیل و برهان آخر فی تنویر السبیل و إیضاح المدّعی و تقویه الدلیل،لفرط إناره هذا السبیل و قوّه دلاله هذا الدلیل،کأنّه البیضاء فی تلک الإضائیه،و سایر الأدلّه بمنزله السهی،مع الشمس لا یبقی أثر للسهی،بل للأنجم الزاهره و القمر القمراء،و مع ذلک کلّه نور.

و أدلّه اخری لمزید الاهتمام هیهنا،فإنّ المسأله اسّ أساس المعرفه (۲)،و من لم یتحقّق بها لم یمکن أن یکون من أصحاب البصیره.و عندی [B/۱۱] أنّ البصیره فی (۳)الدین و (۴)الوصول إلی درجه الیقین لا یتصوّر إلاّ بتحقیق هذه المسأله و تأسیسها و إحکامها و إتقانها و إیقانها و الإیمان لها.

فنقول:إنّ من الآیات الواضحات و الظاهرات الباهرات أنّ ذاتیات ماهیه الإنسان و أجزائها مثلا من الجنس العالی-و هو الجواهر-إلی الفصل الأخیر (۵)-و هو الناطق-کلّ منها معنی و مفهوم علی حده،و هی معان (۶)و مفهومات متکثّره متفرّقه متمایزه،کلّ منها عن البواقی بنفسه،و مفارق عنها (۷)بمجرّد جوهر مفهومه،و لا یتصوّر بالنظر إلیها مع قطع النظر عمّا هو خارج عنها جهه اتحادیه بینها،جامعه لها؛و لا یتعقّل فیها أمر یجمع کلّها فی الوجود حتّی تصیر تلک المعانی و الأمور المختلفه المتعدّده المتکثّره فی أنفسها متّحده بحسب تلک الجهه الاتحادیه الجامعه،و مجتمعه بسبب ذلک الأمر الجامع لها اتحادا و اجتماعا،و تصیّرها مع اختلافها الذاتیه ذاتا واحده فی العین و أمرا وحدانیا (۸)فی

۱- ((۱)) -س:مدعی.

۲- ((۲)) -س:معرفه.

۳- ((۳)) -الف:و.

۴- ((۴)) -الف:أو.

۵- ((۵)) -الف:الآخر.

۶- ((۶)) -س:الف:معانی.

۷- ((۷)) -س:+و.

۸- ((۸)) -الف:واحده انیا.

الخارج،و تصدق تلك الأمور المختلفه و المعانی و الماهیات المتکثّره علی ذلک الأمر الوجدانی،فما لم یتصوّر و لم یتحصّل فی الواقع و العین و الخارج أمر وراء نفس تلک المعانی و المفهومات المتعدده یصدق [۲۱/A] کلّ منها علیه بالذات،و ینتزع کلّ منها منه بذاته و یحمل علیه بالحقیقه،و یتصف ذلک بها،یکون حصوله فی الواقع حصولها و تحصّلاتها (۱)و وجوداتها (۲)و تحقّقا لها بعینه،بلا مغایره و مباثنه أصلا،لا یتصوّر لها جهه جامعه،و وجها إتحادیا،و مصداقا وحدانیا،و تحصّلا جمعیا؛و لا یتعقّل لها صوره وحدانیه عینیه یترتّب علیها آثارها الخاصّه و أحکامها الذاتیه.

و لقد اجتمعت الألسنه (۳)و اتفّقت العقول السلیمه و تعاضدت الأدلّه و البراهین القاطعه علی أنّ الأجناس مطلقا متحده فی التعیّن و التحصّل فی العین مع الفصول،و مختلفه بحسب المفهوم و الاعتبار و الذهن،فلو انحصرت الشیئیه فی الشیئیه المفهومیه، و الأشیاء و ذواتها فی (۴)مجرّد المعانی و المفاهیم،فکیف یتصوّر ذلک الاتحاد؟و کیف یتعقّل ذلک الاجتماع و الاختلاط؟إذ الاتحاد الحقیقی و الاجتماع التوحّدی لا یتصوّر مجرّد جهه التخالف،و الاختلاف،فإنّ جهه الاختلاف فیها لیست الأشیاء منها (۵)المفهومیه،و جهه الاتحاد غیر جهه الاختلاف بالضروره،و خلاف ذلک سفسطه،فلا بدّ من أمر لا یکون من سنخ المعانی و المفهومات الکلیه المبهمه،و یکون [۲۱/B] سنخه و سنخ (۶)تجوهره فی الشیئیه مخالفا لسنخ (۷)الشیئیه المفهومیه،یکون متحصّلا بنفسه، متعینا و متشخصّا بمجرّد ذاته،منشأ للآثار بتجوهره و إن کان محتاجا فی تذوّته و تنفّس نفسه و تجوهره فی الخارج عنه إلی الجاعل له.و یکون کلّ ما لا یکون من سنخه (۸)و من

۱- ((۱)) -الف:تحصلا لها.

۲- ((۲)) -الف:وجودا لها.

۳- ((۳)) -الف:الانسه.

۴- ((۴)) -الف:-فی.

۵- ((۵)) -کذا.

۶- ((۶)) -الف:نسخ.

۷- ((۷)) -الف:لنسخ.

۸- ((۸)) -الف:نسخه.

سنخ (۱)تجوهره و تشيّئه من المعانی متحصّل به،و متعيّنا متشخّصا،منشأ للآثار بضميمه و بضرب من الاتحاد به،و لا نعنی بالوجود إلاّ ذلک الأمر الذی هو فی التجوهر هو الشيئيه وراء الشيئيات المفهوميه و المعانی الکليه و مخالف لها،و ذلک ظاهر واضح جدّا.

و خلاصه هذا المساق من البيان تجری فی کلّ موجود؛إذ ما من موجود إلاّ و تصدق عليه عدّه معانی بالحقيقه،وجهه الجامعه بينها فی الصدق لا يتصوّر أن يکون مجرّد أنفسها المفهوميه التی هی بحسبها متخالفه متباينه بالضروره،و لا يختصّ بما يصدق عليه معانی متعدّده ذاتيه،بعضها جنسيه و بعضها فصليه،کالموجودات العالميه الخلقيه التی ماهياتها معانی مرکّبه من الأجناس و الفصول،و ذلک لمکان الواجب-تعالی-و کلّ موجود لا يکون ذا ماهيه مرکّبه من الجنس و الفصل،و يکون حکمه فی ذلک حکمه-تعالی-؛إذ الواجب- تعالی- [A/۳۱] بنفس ذاته الأحديه البسيطه مصداق صفاته العليا و أسمائه الحسنی التی هی متخالفه المعنی،و تصدق تلک الصفات المتخالفه المعنی و الأوصاف المختلفه المفهوم کالوجود و الشیء و الوجوب و العلم و الحياه و الإراده و القدره و القيّوميّه و الأزليه و الأبديه و السرمديه من المعانی المتخالفه و النعوت المتغايره کلّها علی تجرّد ذاته البسيطه الأحديه الواحده بالوحده الحقّه و حقّ الوحده.

فلو کانت الشيئيه فی متن الواقع و عالم نفس الأمر مطلقا منحصره فی الشيئيات المفهوميه و المفهومات الکليه،فکيف يتصوّر ذلک فی حقّه-تعالی-مع بساطته من جميع الجهات و وحده الحقه!؟إذ تلک الصفات بحسب شيئياتها المفهوميه ليست إلاّ امورا متکثّره متعدّده متخالفه،لا تتصوّر جهه جامعه لها بينها (۲)بمجرّد أنفسها،و لا شيئيه علی هذا الفرض وراء الشيئيه المفهوميه،حتّی يتصوّر أن يقال فی حقّه-تعالی-أمر ما (۳)مجهول الکنه،وراء سنخ الشيئيه المفهوميه،و المفهومات الکليه،تصدق عليه-بذاته و بالنظر إلی ذاته-مع قطع النظر عن کلّ حيثيه خارجه عن حاقّ ذاته طائفه من المعانی و المفهومات

۱- ((۱)) -الف:نسخ.

۲- ((۲)) -الف:بينهما.

۳- ((۳)) -خ:-ما.

الکلّیه،کمفهوم الوجود و الموجود و الواجب و الوجوب و القیومیه قدمیه]B/۳۱[و العلم و القدیم و العلیم،و غیر ذلک من الصفات العلیا و الأسماء الحسنی و الأحوال و الأحکام، و لا یتصوّر أن یکون تجوهر ذاته الأحدیه بمفهوم ما و معنی کلّ ما لا یأبی فی نفسه عن أن یصدق علی الکثیرین مجهول الکنه؛إذ کون کنه ذاته تعالی أمرا مفهومیا کلّیا مشترکا بین الکثیرین،محتاجا فی تشخّصه و تعیّنه و امتناع صدقه علی الکثیرین إلی أمر خارج عن کنه ذاته حتّی یتحصّل و یتعیّن فی العین من البیّن الفساد.إذ هذا لیس إلاّ شأن الممکن الذی یحتاج فی تحصّله و تعیّنه و تشخّصه إلی أمر خارج عن حاقّ ذاته کالکلیّات (۱)الطبیعیه و الطبائع الکلیه التی لا تتعیّن و لا تتحصّل فی العین بحیث یمتنع صدقه (۲)علی الکثیرین إلاّ بضمیمه ما خارجه عن حاقّ حقیقتها المفهومیه الکلّیه.و الغنی المطلق کیف یتصوّر له الاحتیاج فی تحصّل الذات و تعیّنها و تشخّصها!؟و من أین یتصوّر حینئذ أن یکون واجب الوجود بالذات بالمعنی الّذی حقّقناه و لو جوّزنا احتاج (۳)الواجب-تعالی- فی تعیّن ذاته،تعالی عن ذلک؛بل عن شائبه (۴)الاحتیاج مطلقا،سواء کان فی تحصّل ذاته و تعیّنها،أو فی أمر خارج عن ذاته متعلّق بذاته سبحانه علوّا کبیرا.

فعلی ذلک الفرض-أی فرض انحصار]A/۴۱[الشیئیه فی الواقع بالشیئیه المفهومیه- کیف یتصوّر و یتیسّر حصول التعیّن و تحصّل التشخّص و امتناع الصدق علی الکثیرین له -تعالی-بأمر خارج عن تجوهره-تعالی-إذ الخارجی أیضا علی ذلک الفرض کلّی،یحتاج فی الشخصیه الی أمر خارج عن ذاته،فإمّا أن یتسلسل أو یدور،و ذلک کما تری.

و هذا (۵)الباب-أی باب تیسّر التشخّص (۶)و تصوّر التعیّن بنفسه-برهان مستقلّ علی أصاله الوجود بالوجه المراد.

و قد علمت منّا أن لیس المراد بالحقیقه إلاّ أن الشیئیه لا یمکن أن یکون منحصرا فی

۱- (۱) -الف:-کاالکلیّات.

۲- (۲) -کذا.

۳- (۳) -فی النسخ:احتیاج.

۴- (۴) -الکلمه غیر مقروه فی النسخ.

۵- (۵) -الف:هذ.

۶- (۶) -الف:الشخص.

الشیئیه المفهومیه الکلّیه الإبهامیه،و المراد من (۱)الوجود هنا لیس الاّ ـ ما یخالف فی السنخ (۲)الشیئیات المفهومیه الإبهامیه الاشتراکیه.و لعمری الحبیب أنّ هذا الشیء یراد، و أنّ هذا یکاد یکون ضروریا.

[اختلاف الحمل بالشایع و الأولی یفید أصاله الوجود]

و من الوجوه القاطعه علی ذلک الأصل الأصیل أنّ الحمل علی ضربین حمل أولی (۳)ذاتی،و حمل شایع صناعی (۴)متعارف،و لا حمل سوی هذا بالبرهان.

أمّا الأوّل:فهو حمل یکون مفاده الاتحاد فی المفهومیه،کقولنا:«الإنسان»و«زید»، بمعنی أنّ معنی (۵)الموضوع عین معنی المحمول.

و أمّا الثانی:فهو حمل یکون مفاد الاتحاد فی الوجود،کقولنا:زید إنسان،بمعنی أنّ زیدا بذاته مصداق مفهوم (۶)الإنسان و متّحدا به فی الوجود.

و کلّ حمل مبناه علی اتّحاد مّا و تغایر مّا کما لا یخفی؛فلو کان (۷)الوحده المحضه لم یتصوّر (۸)الحمل،و لو کان (۹)المغایره المحضه [B/۴۱] فکذلک.

و وجه المغایره فی الحمل الأوّلی الذاتی إنّما هو نحو من الاعتبار و ضرب من التعمّل؛ إذ المحمول فیه عین الموضوع مفهوما،فلا بدّ من تعمّل التغایر بین الشیء و نفسه لتصوّر و تیسّر الحمل بهو هو،و فی الثانی إنّما هو باعتبار المفهوم؛إذ مفهوم الموضوع فیه لا بدّ أن یکون غیر المحمول إلبته.

و إذا تقرّر ذلک فنقول لو انحصر الشیئیه فی الواقع مطلقا،عینا کان أو ذهنا فی الشیئیات المفهومیه الکلّیه،و لا یتصوّر شیئیه وراءها و (۱۰)علی خلافها،فلزم أن لا یتصوّر

۱- ((۱)) -الف:-من.

۲- ((۲)) -الف:النسخ.

۳- ((۳)) -الف:+و.

۴- ((۴)) -الف:صناعی شایع.

۵- ((۵)) -س:-معنی.

۶- ((۶)) -س،الف:المفهوم.

۷- ((۷)) -کذا.

۸- ((۸)) -الف:لم یکن.

۹- ((۹)) -کذا.

۱۰- (۱۰)) -الف:-و.

و لا يتيسّر (۱)الحمل الصناعى المتعارف،و ينحصر الحمل فى الأوّلى (۲)الذاتى؛إذ حينئذ لم تتصوّر جهه الوحده الجامعه بين المفاهيم المتغايره بذواتها المختلفه بأنفسها حتّى يتصوّر حمل بعضها على بعض بهو هو،فإنّها من حيث المفهوم متغايره ليست بحسب الشيئيه المفهوميه بعضها عين بعض آخر (۳)منها،و معنى هو هو إنّما هو ضرب من العينيه و التوحّد و الاتحاد،فإذ ليست الحمليه العينيه متحصّله بحسب الشيئيه المفهوميه بينها- و ليست شيئيه وراء المفهوميه حتّى تتصوّر العينيه و الاتحاد فيها للأشياء المتغايره المعنى و المفهومات المختلفه بأنفسها-فكيف يتصوّر الحمل بين المعانى و المفهومات]A/۵۱[المختلفه بأن يقال بعضها بعض آخر!؟كما يقول الإنسان حيوان،أى كلّ ما صدق عليه مفهومات الإنسان و اتّصف به صدق عليه المفهوم الحيوان و اتّصف به،و كذلك الإنسان كاتب أوضاحك مثلا، (۴)و مفاد كلّ منهما حسب ما اقيم عليه البرهان و يشهد عليه الوجدان ليس إلّا أن كلّ من ذينك العنوانين و المفهومين متحّد مع الآخر فى الوجود (۵)؛إذ لا تتصوّر العينيه فى المفهوم بينهما،فلا جرم يجب (۶)أن يكون ذلك الاتحاد الذى هو مفاد الحمل بهو هو فى شيئيه وراء المفهوميه،و المفروض خلافه فانكشف الانحصار-أى انحصار الحمل فى الأولى (۷)البديهى.-و لا يتصوّر الحمل الشائع الذى يبتنى كلّ العلوم الصناعيه المتعارفه الباحثه عن أحوال الأشياء عليه،و لا يتصوّر علم من العلوم المتعارفه المدوّنه بدونه؛إذ لا مبحث فى العلوم عن الضروريات،بل لا يتعرّض لها إلّا بالعرض و لا يدوّن فيها البديهيات فضلا عن الأوليات،و ظاهر أنّ مفاد الحمل الأوّلى بمقتضى التسميه بديهى أوّلى،و ذلك ظاهر جدا.

۱- ((۱)) -س،الف:لا تيسر.

۲- ((۲)) -الف:+و.

۳- ((۳)) -الف:الآخر.

۴- ((۴)) -س،خ:-و.

۵- ((۵)) -الف:+و.

۶- ((۶)) -الف:يحسب.

۷- ((۷)) -الف:+و.

[إنّ الأمور الظاهريه ليست بأمور مفهوميه]

و من الشواهد المتبّهه الواضحه و المتبّهات البيّنه الدلاله أنّ من الظواهر المتبيّنه أن ليست الامور العينيّه التى]B/۵۱[تصدق عليها المعانى الكلّيه الذهنيه مجرّد شيئيات مفهوميه و معانى كليه و امور إبهاميه مشتركه بين الآحاد (۱)و الأشخاص،مثلا بيّن أنّ زيدا و عمروا و خالدا و وليدا و غير ذلك من الذوات العينيّه التى تترتّب عليها الآثار و الأحكام الإنسانيه ليست مجرّد مفهومات كليه منضمّه بعضها إلى بعض،كمفهوم الإنسانيه المركّب من تجوهر الجنس العالى و ساير الأجناس المتوسّطه و القريبه و الفصل الأخير،كالناطق و مفهومات اخرى (۲)من العرضيات،و إلاّ لم يبق فرق أصلا بين الكليّات و مصداقاتها العينيه،و لم تحصل تفرقه بين الكلّى و الجزئى الحقيقى،فلو انحصر الشيئيه بالمفهوميه لزم كون (۳)الامور العينيه و المصداقات الخارجيه مجرّد شيئيات مفهوميه كلّيه مشتركه إبهاميه،و هذا ليس إلاّ (۴)السفسطه. (۵)

[تقرير آخر من المقام فى أصاله الوجود]

و العجب كلّ العجب أنى فى مبلغ عمرى هذا ما رأيت أحدا و ما لاقيت شخصا من القائلين بأصاله الماهيه المصرّ فيه بالغايه،المنكرين لأصاله الوجود فى الشدّه،يمكنه أن يقول و يتفوّه (۶)بأنّ الأمر العينى و الزيد الشخصى الخارجى مثلا مجرّد مفهوم الإنسان الكلّى الذهنى بضميمه طائفه (۷)من المفاهيم العرضيه الكلّيه،و ليس ذاته العينيه]A/۶۱[الخارجيه إلاّ مجرد المفهومات الكلّيه و الشيئيات المفهوميه الإبهاميه؛بل اتّفق لى كثير

۱- ((۱)) -الف:-الآحاد و.

۲- ((۲)) -الف:آخر.

۳- ((۳)) -الف:يكون.

۴- ((۴)) -خ:-إلاّ.

۵- ((۵)) -الف:الاسفسطه.

۶- ((۶)) -الف:يتضوّه.

۷- ((۷)) -الف:لمابقه.

المکالمه معهم و مع أعیانهم إلی أن قلت لهم-بعضهم أو جمعهم-هل یتصوّر أن یقول أو یتفوّه الرجل العلمی (۱)بأنّ هذه الأشخاص الخارجیه الجزئیه المحسوسه بالحواسّ الظاهره مجرّد مفهومات کلیه و شیئیات مفهومیه؟فجعلوا یتوحّشون و یقولون و یستقدمون،کیف یتصوّر هذا؟لا یتصوّر التفوّه به من العاقل فضلا عن الفاضل،و هذا ممّا لا ریب من الأریب.و لا شکّ و لا مجال للتأمّل فیه.

فقلت لهم:إنّ مرادنا من الوجود و أصالته (۲)فی الموجودیه لیس إلّا هذه القضیه البیّنه الاتفاقیه،و لا یتصوّر خلافه من الأصل،و کیف یتصوّر أن یقال أنّ ما یأبی بمجرّد نفسه عن الصدق علی الکثیرین إنّما هو مجرّد لا یأبی عن ذلک الصدق،و بینها تقابل التناقض؟ و النقیضان بالذات هل یتصوّر أن یصدقا من جهه واحده.و لیس هذه إلّا سفسطه.

فقالوا عند هذا:إن کان المراد من أصاله الوجود هذا،فلا یمکن خلافه،و لا یتصوّر من ذی شعور إنکاره أصلا.

و الغرض من نقل هذه المکالمه التی جرت و ذکر تلک المعامله التی (۳)وقعت بینی و بینهم لیس إلاّ-تنبیها علی أنّ الإنصاف [B/۶۱] و الوجدان یحکمان بأنّ المراد بعد التحریر و تهذیبه کما هو حقّه ممّا و لا یمکن لأحد أن یتفوّه بخلافه،و إن کان من المخالفین الناصبین،لکلّ من قال بأصاله الوجود أو مال إلیه،المستندین بأنّ مجرد القول بذلک تصوّف (۴)بحت،یکفّر قائله و یحسّن قاتله.

دخل و دفع

[فی سرّ عدم اعتراف بعض الأفاضل إلی أصاله الوجود]

المقام مقام تعجّب و إشکال،و المحلّ محلّ تحیّر و سؤال،و هو أنّ الأمر إذا کان کذلک-أی بحیث لا-یتصوّر من ذوی (۵)الدرایه و لا یتیسّر لأولی النّهی التّفوه بخلافه-فکیف

۱- ((۱)) -س:العمی.

۲- ((۲)) -س:أصاله.

۳- ((۳)) -س:-التی.

۴- ((۴)) -هکذا فی النسخ.

۵- ((۵)) -الف:ذی.

ذهبت إلى خلافه جمّ غفير من أكابر الأفاضل و أعاظم العلماء ذوى المناقب و الفضائل، كالسيد الداماد-قدّس روحه-و أمثاله من المشايخ الشوامخ،و تبعهم الأكثرون من العلماء الأتباع،و الحال أنّه لا يتصوّر و لا يتيسّر (1)التفوّه بالخلاف من أصحاب العقول السليمه، فضلا من الأفاضل أهل العلوم الشرعيه و الفضايل الكريمه.

فاستمع لما يتلى عليك و يلقى إليك بما بلغت فيه من كلام أئمّه الفن و ادّخرت من تحصيلاتهم (2)أنّ سبب ذلك ليس إلاّ عروض شبهات و تشكيكات قوّيه و ظهور (3)إشكالات و هميه ما اتّفقت لهولاء الأكابر الاطلاع على كيفيه رفعها، (4)و ما تيسّرت لهم مؤونه دفعها،و ما اتضحت لهم طريقه حلّها (5).و لا استبعاد فيه،إذ ذلك [A/61] فضل اللّه يوتيه من يشاء. (6)

و الحقّ أنّ بعض تلك الشبهات حجب قويه يستصعب درك حقيقه (7)و رفعها،و حجج و هميه يتجلّى فى جليل من النظر بصور العقليه، يسرق (8)طريقه الوقوف بطرق خللها، و هى كثيره لا يمكن يناسب إيرادها فى هذه الوجيزه،لضيق (9)المجال و قلّه الفرصه و طول زمان الخجله من تعويق (10)الامتثال للأمر الأعلى و تأخيره و تأخير المباشره بإيقاع الخدمه المقرّره التى صدر الأمر من قبل المولى-سلمه اللّه تعالى-بتعجيله و الاستعجال بتنظيمه،و لكن بمؤدّى«ما لا يدرك كلّه لا يترك كلّه»نتعرّض بعضا منها،ينتهى أكثرها بالآخره-إليه و بعضا آخر لا أقوى منه فيها،و هو لدى هذا المسكين الحقير المستعين الفقير أمران:

ص:61

1- ((1)) -الف:لا تيسّر.

2- ((2)) -الف:تحصّلاتهم.

3- ((3)) -س:+ظلمات.

4- ((4)) -س:ترفعها.

5- ((5)) -الف:دخلها.

6- ((6)) -اقتباس من الجمعه،4.

7- ((7)) -س،الف:حقيقه.

8- ((8)) -الف:يستدق.

9- ((9)) -س،الف:يضيق.

10- ((10)) -الف:-تعويق.

[احتجابات فى نفى أصاله الوجود]

أحدهما:و هو المشهور بينهم بأنّه عسير (۱)الدفع جدّا،أنّ الوجود مطلقا-إمكانيا كان،أم لا-إذا كان موجودا (۲)،فيجب أن يكون موجودا بنفسه،و لا يتصوّر خلافه كما يخرج من مجرّد تحرير (۳)الدعوى و يستخرج من الأدلّه و الشواهد و البيّنه على هذا المدّعى.

و حينئذ يجب أن يكون كلّ وجود وجود و كل موجود موجود (۴)بالحقيقه لا بالعرض واجبا-تعالى عن ذلك علوّا كبيرا-إذ الواجب ما يجب له الوجود بنفسه،و كلّ وجود ممّا يجب له الوجود بنفسه أو غير الوجود من المعانى المفهوميه [B/۷۱] و الماهيات الكلّيه إنّما يوجد بالوجود لا بنفسه،و أمّا الوجود مطلقا فهو موجود بنفسه،و ثبوت الشىء لنفسه (۵)ضرورى،لامتناع خلوّ الشىء عن (۶)نفسه،و الوجوب فى الوجود و (۷)ضروره الوجود ليس إلاّ كون الشى ضرورى الوجود بنفسه،و يمتنع مع نفسه أن لا يكون موجودا و هذا ليس إلاّ حال الوجود مطلقا أىّ وجود كان،و الأمر بخلافه لمكان الإمكان و الوجودات و الموجودات الإمكانيه و الذوات الفاقرات العالميه،الواضحه الفقر، الظاهر[ه]العجز و المسكنه الوافره.

و الجواب عنه على ما أفاده الاستاد الكامل،الصدر الدين الفاضل،و لم يسبقه أحد ممّن سبقه أنّ الواجب الوجود-تعالى-واجبا ليس بمجرّد ما يجب له الوجود بنفسه بل بنفسه و لنفسه.و محصّله أنّ الواجب-تعالى-هو ما يجب وجوده بالنظر إلى ذاته مع قطع النظر عن جميع ما هو خارج عن حاقّ ذاته و مع عزل النظر عن أيّه حيثيه كانت تقييديه أو تعليليه،عينيه موجوده خارجيه أو (۸)ذهينه اعتباريه كما مررّنا و فصّلنا الأمر فى بعض من

۱- ((۱)) -س:عسر.

۲- ((۲)) -س:موجود.

۳- ((۳)) -كذا،الف:-تحرير.

۴- ((۴)) -س:موجود.

۵- ((۵)) -س:لشىء.

۶- ((۶)) -الف:من.

۷- ((۷)) -الف:-و.

۸- ((۸)) -س:أم.

تلک التمهیدات الممهده،و الوجودات الإمکانیه الفاقرات الذوات لا یتصوّر أن یکون کذلک فإنّها موجوده واجبه بنفسها،و لکن لاـ یمکـن أن تکـون واجبـه لنفسـها لافتقارهـا (۱)فی تقـوّم أنفسـها]A/۶۱[و تـذوّت ذواتهـا الوجـودیه إلی الوجـود الواجبی القیومی،فهی لیست بموجودات فی أنفسـها و بمجرّد ذواتها مع قطع النظر عن کلّ ما هو خارج عن حاقّ أنفسها؛ إذ الجاعل الحقّ الحیّ القیّوم لهـا المقوّم لأنفسـها،خـارج عن حاقّ أنفسـها،و مـذوّت لها و جاعل إیّاها و حافظ لها،فکیف یتصوّر و یتیسّـر (۲)لها الوجود الذی هو نفسـها بأنفسـها مع عزل النظر الی القیّوم المقوّم لأنفسـها،و من الضروریات الأوّلیه أنّ المتقوّم لا یتصوّر أن ینظر إلیه و یشـار إلیه من حیث هو متقوّم إلاّ بعـد النظر إلی مقوّمه کما هو ظاهر فی حقّ معنی الإنسان النوعی و مقوّماته (۳)الجنسیه و الفصـلیه من أجزائه الذاتیه؟هل یتصوّر و یتیسّر (۴)لنـاظر أن ینظر و یلتفت إلی کنه معناه (۵)،المتقوّم بمفهومی الحیوان و الناطق مع عـدم النظر و الالتفات إلی کلّ من ذینک المفهومین و لا یجری الفرق بـدخول المقوّم فی الإنسان و خروجه فیما نحن فیه؛إذ المنـاط من عـدم ذلـک التیسّـر و عـدم ذلـک التصوّر لیس إلاّ الافتقار الـذاتی و تحقّقه علما أو عینا،و إلاّ لم یکن الافتقار افتقارا (۶)؛و ذلک خلف باطل.

[إشکال آخر]

(۷)

و أمّا آخر]B/۸۱[الأمرین من الإشـکالین العویصـین فهو أمر عسیر (۸)الدفع جدّا،دقیق مسـلک دفعه،قلّ من یتصوّر منه و یتیسّـر (۹)له السـلوک بهذا المسلک (۱۰)،و من هنـا هلـک من هلـک،و قلّ من نجی،و لم أر من أحـد التعرض له و لـدفعه صـریحا،و صاحب الأسفار مع

۱- ((۱)) -الف:لاقتضائها.

۲- ((۲)) -س،الف:تیسّر.

۳- ((۳)) -الف:مفهومات.

۴- ((۴)) -س،الف:تیسّر.

۵- ((۵)) -س:معنی.

۶- ((۶)) -الف:-المفتقر الیه...نفس.

۷- ((۷)) -خ:الآخر.

۸- ((۸)) -الف:یسر.

۹- ((۹)) -الف:تیسّر.

۱۰- ((۱۰)) -الف:لمسلک.

أصالته فی توحید تأسیس هذا الأصل الأصیل و إنفراده بإقامه البراهین القاطعه علیه بالحقیقه،و تفرّده بالذبّ عنه من مسلک (۱)البرهان من دون التمسّک بمجرّد الکشف و العیان،فلم یتعرّض له فیما رأیته من کتبه المبسوطه المعتبره المشهوره (۲)و غیرها، و لا سیما الأسفار الأربعه،و لا بدّ لنا أوّلا من تمهید مقدمه تسهیلا للأمر.

[تمهید فی المعقولات الأوّلیه و الثانیه]

فلیعلم أنّ المعانی و المفهومات الکلّیه علی ضربین:

[۱]:ضرب منها یسمّی بالمعقولات الاولی،

[۲]:و ضرب آخر منها یسمّی بالمعقولات الثانیه.

[المعقول الثانی و کیفیه التعرّف علیه]

و الثانی حسبما اعتبر فی عرف العلم الکلّی المعروف بالأمور العامّه و البحث عنها ما لا یحاذیه فی العین و الخارج أمر بالانفراد و الاستقلال،و إن اتصف الأشیاء بها فی الخارج کالشیئیه المطلقه بالمعنی المصدری،بل مفهوم الشیء المطلق،فإنّه ممّا یصدق علی الأشیاء کلّها و یتّصف به الأشیاء فی الخارج،بمعنی أنّها بحسب وجوداتها العینیه و الخارجیه یتّصف بوصف الشیئیه [A/۹۱] و یوصف بمفهوم الشیء المطلق،و لا یکون فی شیء منها أمر بحذائه بخصوصه و علی الاختصاص و بالانفراد و الاستقلال.

مثلا الإنسان الخارجی کزید یصدق علیه معنی الشیء الکلّی و معنی الإنسان،و سایر العوارض و الأحوال التی خارجه عن معنی الإنسان الکلّی النوعی و عارضه له فی ضمن زید،و لیس فی ذات زید أمر عینی علی حده و حیثیه خارجیه منفرده یقال أنّها شیئیتها، کما أنّ فی شخصه العینی أمر عینی علی حده کالبدن اللحمی ادحی (۳)للحیاه (۴)الحسیه

۱- ((۱)) -الف:سلک.

۲- ((۲)) -الف:المشهور.

۳- ((۳)) -الف:الحسّی.

۴- ((۴)) -س،الف:لحیاه.

یقال بحسبه إنّه (۱)حیوان،و فیه شیء آخر علی حده کالروح النطقی،یقال بحسبه إنّه ناطق.

و هکذا فی کلّ واحد واحد من تلک المعانی و الأحوال یتصوّر لکلّ واحد منها أو لأکثرها فی شخصیه العینی أمر منفرد بحسب ذلک الأمر بخصوصه،یصدق علی شخصه ذلک المعنی الکلّی،بخلاف معنی الشیء المطلق،فإنّه یصدق علی شخص زید مثلا،و من کل جهه من الجهات (۲)الذاتیه و العرضیه تصدق علیه من جهه کونه حیوانا،و جهه بدنه أنّه شیء،و من جهه کونه ناطقا و جهه روحه یصدق علیه أنّه شیء،بحیث لا یختصّ صدقه علیه بجهه دون جهه و هکذا،و لیس فیه شیء خاصّ و أمر مخصوص یقال له شیء بحسب ذلک الأمر بعینه،و لم یصدق علیه ذلک بحسب سایر جهاته و حیثیاته الذاتیه و العرضیه إلاّ بحسب جهه ذلک الأمر (۳)بعینه،فلو یتحقّق فی شخصه هذه الجهه بخصوصها فلم یصدق]B/۹۱[علیه مفهوم الشیء أصلا.

فحصل و استخرج من ذلک أنّ معنی الشیء المطلق مثلا لا یتصوّر له فی الأشیاء العینیه و الموجودات الخارجیه صوره عینیه علی حده و حیثیه وجودیه بالانفراد؛و کلّ ما هو کذلک فاصطلحوا علیه الإلهیون بکونه معقولا ثانیا لا استقلال له فی العین؛و بخلافه المعقول الأوّل و هو المعنی الکلّی الذی یتصوّر أن یکون (۴)له صوره عینیه علی حده، و جهه و حیثیه (۵)خارجیه مستقلّه منفرده علی الوجه الذی سمعت.

فالمعقولات الثانیه هی المفهومات التی لا تحقّق لها فی الخارج بالانفراد،و لا یحاذی لها صوره عینیه و جهه حیثیه خارجیه،فلا مصداق لها فی العین بالاستقلال،و إنّما یصدق علی الأشیاء بالعرض فهی امور اعتباریه انتزاعیه لا حیثیه لها بخصوصها فی العین و الواقع،فهی لا یحصل فی الخارج إلاّ بالعرض.

۱- ((۱)) -الف:ان.

۲- ((۲)) -س،الف:جهات.

۳- ((۳)) -الف:-الأمر/س:إلا.

۴- ((۴)) -س:-أن یکون.

۵- ((۵)) -و جهه حیثیه.

[إنّ المعانی العامّه من المعقولات الثانیه]

إذا تقرّر ذلک و ترسّخ (۱)فی سمعک،فاعلم أنّ المعانی العامّه التی تصدق علی الأشیاء کلّها و لا أعمّ منها فی المعانی و المفهومات الکلّیه،کمفهوم الشیء المطلق،و معنی «الموجود»و«الوجود المطلق»و«ما» (۲)و«الذی»و«الذات»و«الجوهر» (۳)و غیر ذلک، کالإمکان العامّ،بل الإمکان الخاصّ و نظایره (۴)أیضا-کما سیظهر وجهه-بحیث أن یکون [A/۰۲] من المعقولات الثانیه و الامور الاعتباریه الانتزاعیه التی لا توجد فی الخارج بالأصاله،بل بالعرض و التبعیه؛إذ المعنی العامّ الصادق علی الأشیاء کلّها کالشیء مثلا،لو کان له فیما (۵)صدق هو علیه صوره عینیه علی حده و حیثیه خارجیه منفرده بحیث لو لم (۶)یوجد تلک الحیثیه فیما صدق هو علیه،لما صدق هو علیه و صدق فیما صدق بحسب تلک الجهه بعینها و بجهه تلک الصوره بخصوصها و لا یصدق علی شیء بجهه اخری.فمن ذلک أن لا (۷)یکون سایر الجهات و الحیثیات الخارجیه عن ذلک الجهه و الحیثیه بخصوصها و سایر الصور العینیه الموجودات الخارجیه غیر (۸)تلک الصوره المخصوصه شیئا بالحقیقه،و إذا لم یکن شیئا بالحقیقه فهو لا شیء،لامتناع إرتفاع النقیضین،و هذه سفسطه فلا یمکن و لا یتصوّر لشیء من تلک المعانی العامّه الشامله للأشیاء کلّها، کالشیء و الوجود و«ما»و«الذی» (۹)و غیرها،الوجود فی الخارج بالاستقلال،و یجب أن یکون کلّها من الامور الاعتباریه الانتزاعیه الموجوده بالعرض،و لا أفراد لها فی العین و الخارج بالأصاله إلاّ بالعرض و بنحو التبعیه.

۱- (۱) -الف:وسخ.

۲- (۲) -کذا.

۳- (۳) -الف:-و الجوهر.

۴- (۴) -الف:نضایره.

۵- (۵) -الف:فما.

۶- (۶) -الف:+یکن.

۷- (۷) -الف:-لا.

۸- (۸) -الف:-ذلک الجهه...غیر.

۹- (۹) -کذا.

و محصّله:أنّ المعانى التى تصدق على امور[ال]متباينه (۱)المحضه و الأشياء المتخالفه البحته التى ليست من حقائقها و ذواتها جهه توافق و تطابق و جهه اشتراک [B/۰۲] و سنخيه أصلا،کالواجب تعالى و المقولات العشر من الأشياء العالميه،و لا شىء سواها؛ فانّها امور متبائنه صرفه،لا سنخيه بين حقائقها أصلا.

[البينونيه بين الواجب و المقولات العشر]

أمّا الواجب-تعالى-فبينه و بين المقولات العشر بأنواعها و أصنافها و أشخاصها بينونه صرفه،بينونيه صفه لا بينونيه عزله؛فانّه-تعالى-هو الغنى المطلق و الغناء البحت، و الأشياء العالميه المنحصره فى المقولات العشر أو فى (۲)أقل منها ذوات فاقره فى حاقّ ذواتها،فضلا عن أحوالها و صفاتها الفاقره إلى حاقّ ذواتها، وَ اللّٰهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ، (۳)و الغناء عدم الفقر (۴)أو (۵)بالعكس.و على أىّ حال فتقابلا،و التقابل بينهما تقابل التناقض، و هو أتمّ أنحاء البينونه.«توحيده تمييزه عن خلقه،و حكم التمييز بينونه صفه،لا بينونيه صفه،لا بينونه عزله» (۶).

أمّا المقولات العشر التى لا يتصوّر شىء خارج عنها فى الأشياء العالميه فهى متبائنه بالأجناس العاليه،و لا يتصوّر جهه اشتراک بين ذواتها و حيثيه سنخيه أصلا،و ذلک المعانى لمّا كانت صادقه على مجرّد الأمور (۷)المتبائنه بما هى متبائنه،و ليست بينها جهه توافق أصلا،فلا يتصوّر لها-أى لتلک المعانى-ما يحاذيها بالاستقلال فى تلک المصداقات المتبائنه يمكن أن يتصوّر و يتحقّق بحذائها فيها صوره عينيه على حده

۱- ((۱)) -الف:+بالعرض.

۲- ((۲)) -الف:-فى.

۳- ((۳)) -اقتباس من كريمه محمّد،الآيه ۳۸.

۴- ((۴)) -س،د:الفرق.

۵- ((۵)) -هكذا فى النسخ.

۶- ((۶)) -الاحتجاج،ج ۱،ص ۱۹۸؛بحار الأنوار،ج ۴،ص ۲۵۳.

۷- ((۷)) -الف:+الاعتبارته.

تصدق تلك]A/۱۲[المعانی علی.تلک المصداقات بحسب تلک الصوره،و الجهه و الحیثیه المخصوصه الاتفاقیه التی اتفّقت کلّها فیها،لا بحسب الجهات المتبائنه البحته متبائنه متخالفه (۱)الأخری التی امتازت بها (۲)،و إلا فلم تکن الامور المتبائنه البحته متبائنه متخالفه صرفه لاتصافها فی الجهات الموجبه لصدق تلک المعانی العامّه المصحّحه لاتصاف تلک الذوات المتخالفه بتلک المعانی الشامله،فیلزم الترکیب فی الواجب-تعالی- و کون الأشیاء العالمیه کلّها جنسا واحدا،و کلاهما خلف ظاهر،فاسد جدّا.

[الشبهه العویصه فی إرجاع الوجود إلی المعقولات الثانیه]

و من البیّنات الواضحه أنّ معنی الموجود (۳)من تلک المعانی الشامله الصادقه علی تلک الحقائق المتبائنه فی حقائقها من کلّ الوجوه فیجب أن یکون من المعقولات الثانیه التی لا توجد فی العین بالاستقلال،أی لیس له فرد بالانفراد و مصداق بالاستقلال یصدق علی الأشیاء بحسب ذلک الفرد الانفرادی،و یتحقّق فیها بسبب تحقّق تلک الحیثیه العینیه التی منه فیها،کما هو المعنی المحصّل و المقصود المحرّز من أصاله الوجود و کذلک مفهوم الوجود بلا فرق أصلا،و إن افترقا عند الجمهور،و فرق بینهما فی المشهور سائرا هذا العویص،و ما المفرّ عن هذا النظر العمیق؟و ما الحلّ من هذا المشکل الذی لا یشمّ منه، و من آثاره رائحه الانحلال]B/۸۲[و الحلّ (۴).

[الإجابه]

و لعمر حبیب إله العالمین صلّی اللّه علیه و آله أنّ هذا الشیء عجاب،و لا یکاد یتیسّر (۵)لأحد من الأصحاب فیه الواجب بإصابه الصواب إلّا من خصّه اللّه-تعالی-بعنایته و فضله بفصل من

۱- ((۱)) -الف:-البحته المتبائنه متخالفه.

۲- ((۲)) -کذا فی النسخ،و فی العباره وجه اندماج.

۳- ((۳)) -س:+منها.

۴- ((۴)) -الف:+و العمر.

۵- ((۵)) -س،الف:تیسّر.

الخطاب،و کیف لا یکون الأمر خطیرا و الشأن عجیبا،و إنّا قد فصّلنا بالقضیّتین البیّنتین المتناقضتین (۱)،و ألزمنا المناقضه فی البین:

قضیه:کون الوجود منافیا بالذات للعدم،و لیس مع أصاله الوجود إلاّ هذا،و هذا من البیّنات و الضروریات.

و قضیه:کون الوجود ممّا (۲)یصدق علی الامور المتبائنه بما هی متبائنه،و هی یستلزم اعتباریه الوجود.

و لا مفرّ و لا مهرب عن القول بهما،و هما متناقضان یوجب صدق کلّ منهما کذب الآخر،و من أین یتصوّر وجه الجمع،و من أنّی یتیسر الحرج.

«مبادا کار کس این گونه مشکل».

[الأقوال الوارده فی المقام]

و من جهه أمثال هذا الاشکال (۳)العسیره الانحلال ارتکبوا کلّ بما ارتکبوا و تورّطوا فیما تورّطوا (۴)،فهلکوا.

فقال طائفه بالاشتراک اللفظی فی کلّ ما یقال علیه-تعالی-و علی الأشیاء الموجب لتعطیل الصریح و صریح الکفر القبیح.

و الباقون النافون للاشتراک اللفظی القائلون بالمعنوی المحقّون (۵)المحقّقون،منهم قالوا بأصاله الوجود و کون الوجود موجودا بالحقیقه علی الوجه الوجیه و النهج السوی و البیان الصریح الذی تحقّق منّا،و قد یصرّحون أنفسهم]A/۲۲[أیضا بکون الوجود من المعقولات الثانیه و من الأمور الاعتباریه و المفهومات الانتزاعیه التی لا یتصوّر لها صوره استقلالیه فی الخارج،و لا یتیسّر (۶)لها الحقیقه العینیه الانتزاعیه أصلا،و یستدلّون علیه،

۱- (۱) -الف:المتنافقین.س:المتناقضین.

۲- (۲) -الف:فما.

۳- (۳) -الف:+البعید.

۴- (۴) -الف:تورقلوا...

۵- (۵) -س:-المحقّون.

۶- (۶) -س،الف:لاتیسّر.

و هذا معنى من عجب العجايب كانوا يقولون بأصاله الوجود و يصرّون فيه،و يستدلّون عليه (۱).

[ما قاله صدر المتألهين فى كيفيه إطلاق الشىء على الواجب]

قال قدوتهم الكبرى و (۲)عروتهم الوثقى،صدر أصحاب الصفوه و الصفا،بدر سماء المعرفه و النهى،و حجّتهم فى تحقيق حقائق الأشياء صدر الدين صاحب الأسفار الاربعه قدّس سرّه فى شرحه لأصول الكافى فى باب اطلاق القول بأنّه-تعالى (۳)-شىء ما هذه عبارته بعينها:

«اعلم أنّ من المفهومات،مفهومات عامّه شامله لا يخرج منها شىء من الأشياء،لا ذهنا و لا عينا،و هى كمفهوم الشىء و الموجود و المخبر عنه و غير ذلك من المعانى الشامله، و هى لشمولها (۴)على كلّ شىء لا يكون عينا لشىء،و لا يقع فى العين،بل الموجود فى الأعيان لا يكون إلّا أمرا مخصوصا كالإنسان أو فلك أو حجر أو شجر،فيمتنع أن يقع فى الوجود ما هو شىء فقط،و لو وجد معنى الشيئيه فى الخارج للزم من وجود شىء وجود أشياء غير متبائنه؛إذ كلّ ما تحقّق فى الخارج فهو شىء [B/۲۲] و (۵)له شيئيه،و لشيئيته أيضا شيئيه اخرى على ذلك الفرض،فذهب الأمر إلى غير النهايه،و كذا الحال (۶)فى نظائره (۷).فهذه معان اعتباريه يعتبرها العقل لكلّ شىء.

إذا تقرّر هذا فاعلم أنّ جماعه من المتكلّمين ذهبوا إلى مجرّد التعطيل،و منعوا عن اطلاق الشىء و الموجود و أشباهها عليه-تعالى-محتجّين على ذلك بأنّه-تعالى-إن كان شيئا يشارك الأشياء فى مفهوم الشيئيه و إن كان موجودا يشارك الموجودات فى معنى

۱- ((۱)) -س:+و كانوا يصرّحون باعتباريه الوجود و كونه من المعقولات الثانيه،و يصرّون فيه و يستدلّون عليه.

۲- ((۲)) -س:-و.

۳- ((۳)) -س:-تعالى.

۴- ((۴)) -الف:بشمولها.

۵- ((۵)) -الف:-و.

۶- ((۶)) -الف:لحل.

۷- ((۷)) -الف:نضائره.

الموجوديه،و كذا إن كان ذا حقيقه يشارك الحقائق فی مفهوم الحقيقه،فيلزم عليهم كون خالق الأشياء لا شيئا،و لا موجودا،و لا ذا حقيقه،و لا ذا هويه،تعالى اللّه عمّا يقولون علوّا كبيرا (١).و بناء غلطهم على عدم الفرق بين مفهوم الأمر و ما صدق عليه،و بين الحمل الذاتی و الحمل العرضی.

فإذا علمت هذا فنقول:قولنا«البارى شیء» (٢)المراد أنّ ذاته-تعالى-يصدق عليه أنّه شیء،لا أنّ ذاته نفس هذا المعنى الكلّی الذی من أجلى البديهيات و أعرف المتصوّرات، كيف و ذاته غير حاصل فی عقل و لا وهم،و هذا المفهوم و نظائره أوائل البديهيّات،و لهذا لمّا سئل أبو نجران أبا جعفر-عليه السّلام-«هل توهّم البارى أنّه شیء من الأشياء؟أجاب بقوله:نعم،غير معقول و لا محدود» (٣).معناه أنّ ذاته تعالى و إن لم يكن معقولا لغيره و لا محدودا بحدّ إلاّ أنّه ممّا يصدق [A/٣٢] عليه مفهوم الشیء،لكن كلّما يتوهّم أو يتصوّر من الأشياء المخصوصه فهو بخلافه،و لا يشبهه أصلا شیء ممّا هو فی المدارك و الأوهام؛لأنّ كلّ ما يقع فی الأوهام و العقول فصورها الإدراكيه كيفيات نفسانيه و أعراض قائمه بالذهن،و معانيها ماهيات كليّه للاشتراك و الإنقسام،فهی بخلاف الأشياء و بخلاف ما يتصوّر الأوهام و الأزمان».

ثمّ قال قدّس سرّه فی شرح الفقره الأخيره من خبر أبی نجران بعد ما شرح ساير فقراته السابقه على تلك الفقره الأخيره حسبما انطوى فيما نقلنا منه هيهنا.

و قوله عليه السّلام«ما (۴)يتوهّم شیء غير معقول و لا محدود»أراد به أنه يجب أن يتوهّم و يتصوّر أنّه-تعالى-شیء ليس من شأنه أن يعقله بخصوصه عاقل أو يحدّده حادّ.

فان قلت:إذا امتنع أن يتوهّم أو يعقل أو يدرك،فكيف يتوهّم أنّه لا يتوهّم،أو يدرك أنّه لا يدرك؟أو كيف يعقل أنّه لا يعقل؟

١- (١) -اقتباس من الاسراء،الآيه ۴٣.

٢- (٢) -الف:+أن.

٣- (٣) -راجع:اصول الكافی،ج ١،ص ٨٢:«أتوهم شيئا فقال:نعم:غير معقول و لا محدود».

۴- (۴) -الف:انّما.

قلت:هذه شبهه كشبهه ترد على قولنا:«المجهول المطلق لا يخبر عنه»،و (۱)كقولنا:

«شريك البارى ممتنع»،و«اجتماع النقيضين محال»،و كقولنا:«اللاشىء و اللاممكن (۲)غير موجود فى العين و لا فى الوهم»،و قولنا:«انّ الممتنع لا ذات له».و الفرق بأنّ هذه الأمور الباطله لفرط بطلانها لا صوره لها فى العقل،و البارى-جلّ اسمه-لفرط تحصّله و نوريّته لا صوره لها فى العقل]B/۳۲[و لكنّ البرهان حاكم بما يخبر (۳)فى الموضعين (۴)؛ و نحن (۵)قد حلّلنا تلك العقده فى كتبنا العقليه بأنّ موضوعات هذه القضايا عنوانات تحمل على أنفسها بالحمل الذاتى الأوّلى،و لا يحمل على شىء (۶)ممّا فى الأعيان و الأذهان بالحمل المتعارف الصناعى (۷)،إذ لا فرد لها إلّا بمجرّد الفرض،فيحكم بهذا الأحكام على تلك الفرضيات من الأفراد؛فإذا جاز لنا الحكم بالاستحاله و الامتناع أو عدم الإخبار و نحوها على تلك الأمور التى لا صوره لها فى الذهن لفرط بطلانه فبأن يحكم بالقدّوسيه و الأحديه و التجرّد عن المثل و الصوره على خالق الأشياء و محقّق الحقائق و جاعل المعقول (۸)و الأوهام و ما فيها،الذى لا صوره لها فى العقل و الوهم لفرط تحصّله و شدّه ظهوره و قوّه نوريته،لكان أولى و أحرى (۹).فالبرهان يحكم بأنّ مبدأ سلسله الممكنات و افتقارها إلى (۱۰)ذات أحديه لا يعقل و لا يتصوّر،و إنّما المعقول منه أنّه ليس بمعقول، و المتصوّر منه أنّه ليس بمتصوّر (۱۱)».إنتهى.

قوله:«بأنّ موضوعات هذه القضايا عنوانات»،إلى آخره،يعنى أنّ (۱۲)هذه العنوانات التى تحمل على أنفسها بالحمل الذاتى الأوّلى،و إن كانت عنوانات لأمور (۱۳)باطله

۱- ((۱)) -س:-و.

۲- ((۲)) -الف:الا.

۳- ((۳)) -الف:يجرى.

۴- ((۴)) -الف:الموصفين.

۵- ((۵)) -الف:عن.

۶- ((۶)) -الف:-شىء.

۷- ((۷)) -س:-الصناعى.الف:الضاعى.

۸- ((۸)) -الف:المعقول.

۹- ((۹)) -الف:أخرى.

۱۰- ((۱۰)) -س:-إلى.

۱۱- ((۱۱)) -الف:منه أنه لم يعقل و لم يتصوّر.

۱۲- ((۱۲)) -س:-أنّ.

۱۳- ((۱۳)) -الف:لاموار.

الذوات رأسا،لكنها كما (۱)كانت ممّا يوجد فى الأذهان،فإذا صارت من الأشياء الموجوده فى نفس الأمر بحسب الأذهان]A/۴۲[التى (۲)يصحّ أصل الإخبار و الحكم فى الجمله،و لكن خصوصيه الحكم بعدم الإخبار،الامتناع و الاستحاله و نحوها (۳)لا يتوجّه إلى أنفسها بعينها أصلا،بل توخذ هذه العنوانات حينئذ مجرّد عنوانات و حكايات و آلات لحاظ لأمور لا حظّ لها من التقرّر و التحصّل،و التشيّىء (۴)أصلا،إلاّ بحسب الفرض و التقدير،أى تقدير تنفّس تلك الأمور الباطله،أى يحكم بتوسّط تلك العنوانات بنحو الآليه،لا بطريق الأصاله على تلك الأمور الباطله بتلك الأحكام المخصوصه بأن يلاحظ أن لو اتّفقت امورا اتّصفت بتلك العنوانات،و تنفّست و تذوّتت،بحيث تصدق هى عليها لكانت ممّا يمتنع الإخبار عنها مثلا،لا أنّ (۵)تلك العنوانات بالفعل موصوفه بنفسها بتك الأحكام المخصوصه،و لا أنّ فى نفس الأمر امورا متحصّله بالفعل،متّصفه بتلك العنوانات،اتّصفت (۶)بالفعل و ألبتّ و القطع بتلك الأحكام،بل يحكم بالاتصاف بوصف المحمول على تقدير ذات الموضوع،و يحمل وصف المحمول عليها بالحمل الغير البتّى، و لهذا سمّيت تلك الحمليات بالحمليات الغير البتيه على خلاف الحمليات البتّيه (۷)التى ذوات موضوعاتها امورا متحصّله فى الواقع،متصفه بالفعل و البتّ بعنوانات محمولاتها.

فصار حاصل الكلام أنّ معنى كلّ معدوم]B/۴۲[مطلق يمتنع الإخبار عنه محصّله.أن لو اتفق ما يتّصف بالمعدوميه الصرفه لا اتصف على ذلك التقدير بامتناع الإخبار،و هذا التقدير تقدير ذات الموضوع،لا تقدير ثبوت وصف المحمول له،حتّى تصير قضيه شرطيه؛بل هى قضيه حمليه غير بتّيه؛و بينهما بون بعيد؛إذ الأولى مبنى على الفراغ عن فرض الذات و تقديرها،و التقدير إنّما يتعلّق بثبوت وصف المحمول لذات الموضوع

ص:۷۳

۱- (۱) -س:ما.

۲- (۲) -الف:-التى.

۳- (۳) -الف:نحو ذلك.

۴- (۴) -الف:-التشيّىء.

۵- (۵) -الف:لأنّ.

۶- (۶) -الف:اتصف.

۷- (۷) -الف:البنيه.

المتقرّر بالفعل فی الواقع.و الثانیه مبنی (۱)علی ثبوت الوصف لذات الموضوع علی تقدیر الذات،فالتقدیر فی الاولی تألیفی،و فی الثانیه بسیط.و هذا مع قطع النظر عن (۲)کلّ محصوره ینحلّ موضوعه (۳)إلی عقد حملی ایجابی (۴)،فتقدیر الذات حینئذ یرجع بالحقیقه إلی تقدیر ثبوت الوصف لذات ما و شیء ما،فصار بمنزله الشرطیه،و فی قوّتها،و لکنّ النظر الدقیق یتصوّر له اعتبار تقدیر الذات مع قطع النظر عن تقدیر اتصافها بالوصف العنوانی.و إن کان الثانی یلزم الأوّل بالقوه القریبه من الفعل؛فتفطّن هذا!

[تحقیق فی تشکیک الوجود]

فلنرجع إلی ما کنّا فیه،فأقول و اللّه یقول الحقّ و هو یهدی إلی سواء السبیل أنّ مفهوم الموجود بما هو موجود و الوجود بما هو وجود إنّما یقال علیه-تعالی-و علی غیره من الأشیاء بالتشکیک لا بالتواطوء،و القول بالتشکیک یتصوّر علی وجهین:

أحدهما:]A/۵۲[کالسواد المقول علی السواد الشدید و الضعیف منه،و کلاهما سواد بالحقیقه،أی سوادیه کلّ منهما إنّما هی حقیقه السوادیه،و کلّ منهما سواد (۵)بحقیقه السوادیه،إلاّ أن السواد الشدید أشدّ فی السوادیه و أقوی فی تلک الحقیقه،کأنّه أضعاف سوادیه (۶)،السواد الضعیف،مشتمل علی أمثال تلک السوادیه الضعیفه و علی أضعافها،لا علی نفس تلک السوادیه؛بل فاقد لها،و لم توجد فیه تلک السوادیه من حیث هی سواد، و من حیث هو شیء و من حقیقه السوادیه و إن وجد فیه أضعافها،بل أضعاف أضعافها و أمثالها (۷)و أمثال أمثالها؛فهو-أی السواد الشدید-مع کونه مشتملا علی أضعاف السواد الضعیف و أضعاف أضعافه ناقص فی السوادیه،محدود فی تلک الحقیقه،لیس بصرف السواد و السواد الصرف.و کذلک السواد الضعیف،فکلاهما محدود مرکّب لیس شیء

۱- ((۱)) -الف:منی.

۲- ((۲)) -الف:+أن.

۳- ((۳)) -کذا.

۴- ((۴)) -الف:الایجابی.

۵- ((۵)) -الف:-بالحقیقه أی...سواد.

۶- ((۶)) -الف:-السواد الشدید...سوادیه.

۷- ((۷)) -الف:-و أمثالها.

منهما (۱)بسیط الحقیقه و الذات (۲)،و یکون کـل منهمـا بحیث لو اتحـد بالآخر فی الوجود انضمّ إلیه الآخر انضـماما اتحادیا،و أضـیف إلیه إضافه تؤدّی إلی التوحید فی الذات الشخصـیه لصار أتمّ و أکمل فی السوادیه،و حقیقه السواد (۳)ممّا کان أوّلا قبل الانضـمام و الاتحاد، و بالعکس علی العکس،أی لو فرض کونهما متّحدین أوّلا ثم عرض أن ینفصـلا و ینفرزا فی الوجود،فصار کلّ منها أنقص و أضعف ممّا کان أوّلا]B/۵۲[.

و الوجه الآخر من التشـکیک،فالأمر فیه خفی غایه الخفاء و الاختفاء، (۴)و السرّ فیه سرّ (۵)مستتر (۶)غایه الاستتار،و قلّ من یصل إلی حقیقه المقصود فیه و کنه المرام،إلاّ من أیّده اللّه-ولی الفضل و الانعام-لـدرک أمثال هذا (۷)المقام،و خلقه لأجله،و صفی مرآه قلبه بنور التقوی عن دین الظلام (۸)،و نورّه بنور التعلّم من لدن العلیم العلاّم،و علّمه بطریق الإلهام.

[التشکیک الخاصّی]

و لکنّی أقول:-مسـتعینا باللّه تعالی شأنه،کما یقول البرهان علی ما ألهمنی اللّه سـبحانه- أنّ بعضا من المفهومات و المعانی الـذی (۹)یعبّر و یعنون به (۱۰)عن حقیقه من الحقائق العینیه قد یقال علی ما تحته من مراتب تلک الحقیقه المختلفه بالقوّه و الضعف و الکمـال و النقص و التمـامیه و النقیصه بالتشـکیک،و یحمل علی تلک المراتب المختلفه بالشـدّه و الضـعف و التقـدّم و التأخّر و الأ‌ولویه و خلافهـا،و یکون أقوی منهـا من أفراد ذلـک المعنی بـالحقیقه، و کـذلک الضـعیف منهـا،و لاـ تفاوت بینهما (۱۱)فی کونهما ممّا یصدق علیه ذلک المعنی

ص:۷۵

۱- (۱) -الف:منها.

۲- (۲) -الف:الذوات.

۳- (۳) -الف:السوادیه.

۴- (۴) -الف:الإخفاء.

۵- (۵) -الف:-سرّ.

۶- (۶) -الف:متسر.

۷- (۷) -الف:-هذا.

۸- (۸) -الف:الضلام.

۹- (۹) -کذا فی النسخ.

۱۰- (۱۰) -کذا.

۱۱- (۱۱) -الف:بینها.

بالحقيقه،و لكنّه يصدق عليهما صدقا بالتفاوت،و يتحقّق فيهما تحقّقا مختلفا بالشدّه و الضعف و التقدّم و التأخّر و الأولويه.

و خلافها بأن يكون القوى من تلك المراتب الذى (۱)لا أقوى منه فيها قوّيا شديدا بالغا فى تلك الحقيقه و فى قوّتها و تماميتها و شدّتها إلى]A/۶۲[غير النهايه تامّيا كاملا،بل فوق التمام و فوق ما لا يتناهى بما لا يتناهى،بحيث لا يشوب فيها بشوب (۲)من النقصان و الفقدان،و شائبه من الفقد و النقيصه،و لا يعزب عنه مثقال ذره من تلك الحقيقه (۳)،و إلاّ لم يكن بالغا فيها (۴)إلى النهايه،فيكون (۵)صرفا فى تلك الحقيقه،و حقيقته صرف شيئيه تلك الحقيقه،و شيئيته (۶)فى مرتبه نفسه مجرّد تلك الحقيقه،و مخصوصه شيئيتها (۷)لا يشوب بشىء غير تلك الحقيقه،و لا يتضمّن نقصها و لا ذرّه من فقدها و عدمها،كلّه كلّ تلك الحقيقه.

و يكون الضعيف منها-أىّ ضعيف كان من تلك المراتب المرتبه (۸)المختلفه بالشدّه و الضعف و التقدّم و التأخّر و الأولويه و خلافهما-فاقدا فى مرتبه نفسه كمرتبه ذلك القوى،غير واجد شيئا من حقيقه ما وجد من تلك الحقيقه فى مرتبه ذلك القوى البالغ إلى غير النهايه،و لا مثقال ذره منه فائضا من ذلك القوى،ناشئا منه فيضانا لا يصير سببا لنقصانه،و لا منشئا لضعفه و قدرته،و لا يزيده كثره العطاء إلاّ كرما وجودا بمثابه فيضان العكس من العاكس و انبجاسه (۹)منه،و بوجه بمنزله فيضان الظلّ من الشاخص و انبجاسه منه.فإنّ فيضان العكس من الأصل و انبجاسه منه لا يوجب نقصانا فى الأصل،و لا ضعفا فيه،و لا يوجب إضافه العكس على الأصل لو أمكنت زياده فى قوّتها و تماميه فى كمالها.

ص:۷۶

۱- (۱) -كذا.

۲- (۲) -الف:مشوب.

۳- (۳) -اقتباس من سبأ،۳.

۴- (۴) -الف:+لا.

۵- (۵) -س:فيكونه.

۶- (۶) -النسخ:شيئيه.

۷- (۷) -هكذا فى النسخ.

۸- (۸) -الف:المترتبه.

۹- (۹) -انبجاس:انتشاء،انفجار.

و لا تصير تلك الإضافه و الانضمام]B/۶۲[منشأ لحصول كمال الأصل و تماميه (۱)في حقيقه (۲)لم يكن حاملا له قبل الإضافه،بل كلّما فاضت العكوس من العاكس و كثرت، ازدادت آثاره و أفعاله،و (۳)تكثّرت شؤونه و أطواره،و كلّما انبجست العكوس من الأصل ظهرت آياته و تبيّنت بيانه سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (۴)،لا كنشوه النداوه من البحر،فإنّ النداوه لمّا كانت من سنخ حقيقه الماء مساويا للبحر فی الأصل و الحقيقه المائيه (۵)،و إن كانت فی غايه الضعف و القلّه،فإذا انفصلت من البحر صار البحر فی الحقيقه المائيه ناقصا فاقدا من (۶)تلك الحقيقه قدر مائيه النداوه،و إذا أضيف هذا المقدار القليل المنفصل عن البحر اليه ازداد ماء البحر فی الواقع و إن لم يزدد فی الحسّ لقلّته بائنا منه،أی يكون الضعيف فائضا من ذلك (۷)القوی،منبجسا منه بينونه صفه لا بينونه عزله،بمشابه بينونه العكس من الأصل،فإنّ العكس باين الأصل بالاحتياج إليه،و الأصل باين العكس بالغناء عنه،و الاحتياج صفه العكس و الغناء صفه الأصل، و الغناء عدم الاحتياج أو (۸)بالعكس.

و لا يتصوّر بينونه أتمّ من تلك البينونه،و هذا هی البينونه الصفتيه (۹)و أمثالها،لا كبينونه النّداوه من البحر؛فإنّ النداوه باين البحر بوجدان قدر معيّن من أصل (۱۰)حقيقه المائيه، لا يوجد ذلك (۱۱)القدر بعينه و بشخصه بخصوصه للبحر و فيه،و انفصل و انعزل عن البحر و عن التوحّد به و التحصّل فيه.و البحر باين النداوه بفقدان ذلك القدر من حقيقه المائيه بعينه و بشخصه بخصوصه و إن وجد أضعافها و أضعاف أضعافها و أمثالها و أمثال أمثالها

۱- ((۱)) -الف:-تماميه.

۲- ((۲)) -الف:فی الحقيقه.

۳- ((۳)) -س:-و.

۴- ((۴)) -سوره فصّلت،الآيه ۵۳.

۵- ((۵)) -الف:المبائنه.

۶- ((۶)) -الف:عن.

۷- ((۷)) -كذا.

۸- ((۸)) -هكذا فی النسخ.

۹- ((۹)) -الف:الصفيه.

۱۰- ((۱۰)) -س:أصله.

۱۱- ((۱۱)) -س:تلك.

بالغا مبلغا لا يمكن أن يحصل،و وجد فى البحر ما وجد فيه من الماء،لكنّه انفصل و انعزل عن النداوه و عن وجدانها بعينها و عن تحصّلها فيه.فصار كلّ من البحر و النداوه ناقصا فى الحقيقه المائيه،فاقدا كلّ منهما لمرتبه من أصل تلك الحقيقه،مركّبا من حصّه عن تلك الحقيقه المائيه (۱)و من فقدان ما سوى (۲)تلك الحصّه (۳)؛باين الضعيف من القوى بهذه البينونه،و صارت البينونه بينهما أتمّ أنحاء البينونه،و هى البينونه الصفتّيه البالغه فى البينونه إلى الغايه،بأن يكون القوى غنيا فى ذاته عن الضعيف،و الضعيف فقيرا إلى القوى فى ذاته،محتاجا إليه فى حاقّ نفسه،و يكون القوى ذاته (۴)مجرّد الغناء عن الضعيف، و الضعيف ذاته محوضه الافتقار إلى القوى.

فلم ينفصل الضعيف عن القوى انفصال شيء عن شيء بأن يكونا شيئين إثنين فى هويه الشيئيه و حقيقه الهويه،بحيث يتيسّر للعقل الصريح اللطيف الدقيق الناقد النافذ الفاروق للأشياء و دقائق أحوالها و رقائق حيثياتها و خفيّات جهاتها و اعتباراتها بالتعمّلات الدقيقه و اللحاظات اللطيفه]B/۷۲[أن يلاحظ (۵)هويه الضعيف بالانفراد، و يشير إليها بالاستقلال،بأن لا يحتاج و (۶)لا يضطرّ فى لحاظ نفس الهويه الضعيفه بعينها إلى لحاظ هويه القوى،و لا يلجأ و لا يلجأ فى الإشاره إلى حاقّ الهويه الضعيفه (۷)إلى الإشاره إلى الهويه القويه،بحيث لا يتيسّر ذلك اللحاظ الانفرادى و الإشاره الاستقلاليه بالتعمّل الشديد،إذ أقلّ مراتب الإثنينيه هو الإثنينيه العقليه التعمّليه بأن يتيسّر للعقل المتعمّل تعمّل أن يلاحظ فى حاقّ نفس الضعيف من دون أن يلاحظ فى لحاظه هويه القوى،و يضطرّ فى ذلك اللحاظ إلى ذلك اللحاظ،فإنّ هذه أقلّ خاصيه (۸)الإثنين؛إذ لا يتصوّر إثنان،و لا يتيسّر خلوّ كلّ منهما فى مرتبه نفسه عن الآخر و لا خلوّ لحاظ نفس

۱- (۱) -الف:-فاقدا كلّ منهما...المائيه.

۲- (۲) -الف:السواء.

۳- (۳) -الف:+فإذا.

۴- (۴) -كذا.

۵- (۵) -الف:يلاحظه.

۶- (۶) -الف:-و.

۷- (۷) -الف:-بعينها إلى...الضعيفه.

۸- (۸) -الف:خاصّه.

أحدهما عن لحاظ نفس الآخر،و إلاّ فلم يكن ثمه إثنان أصلا،لا فى الواقع و لا فى الاعتبار.

و (۱)أمّا بيان الملازمه،أى (۲)إذا كان القوى غنيا فى نفسه عزل الضعيف،و الضعيف فقير مضطرّ إليه فى نفسه،و متذوتا متقوّما به؛ما اللم الذى يوجب أن لا ينفصل ذلك الضعيف عن ذلك القوى أصلا حتّى فى لحاظ التعمّل و الاعتبار!؟

فالوجه (۳)و السرّ فيه هو وجود علاقه التقوّم و التذوّت و التقويم و التذويت بينهما؛إذ (۴)الضروره حاكمه بأنّ المتقوّم شيء من حيث هو مقوّم-سواء كان المقوّم جزءا داخلا-و فاعلا-خارجا-لا يتصوّر أن يعلم و يلاحظ [A/۸۲] و يحضر و ينكشف إلاّ بعد العلم بمقوّمه من حيث هو مقوّم و لحاظه و حضوره و انكشافه؛و هذا ظاهر واضح جدّا، لا يتصوّر أن يخفى على أحد.

تصريح فيه تحصيل و تنوير

[فى البينونه الصفتيه بين الواجب و الممكن]

فإذا تحقّقت (۵)بما حقّقناه و بلّغت بحقيقه ما بلّغناه فاستمع لما يلقى اليك!أنّ معنى وجود المطلق و مفهوم الموجود (۶)بما هو موجود الذى يقال على حقيقه الوجود الحقيقى الواجب الغنى المطلق القوى الحقّ الذى لا يتصوّر له فوق فى القوه،البالغ (۷)فى قوّه الوجود و شدّته إلى غير النهايه،و على ما سواه من الأشياء العالميه و الوجودات الفاقره و الذوات الإمكانيه بالتشكيك،فالتشكيك فيه لا يتصوّر إلاّ بالضرب الثانى من قسمى التشكيك، فإنّ معنى الوجود و مفهومه على ما أصّلنا و أسّسنا له أفراد حقيقيه،موجود بالحقيقه، مختلفه بالكمال و النقص و القوّه و الضعف و الغنى و الفقر.

۱- ((۱)) -الف:-و.

۲- ((۲)) -س:-أى.

۳- ((۳)) -الف:و الوجه.

۴- ((۴)) -الف:-إذ.

۵- ((۵)) -الف:ممّا.

۶- ((۶)) -الف:الوجود.

۷- ((۷)) -الف:البالغه.

فلحقيقه الوجود التی هی متحقّقه بالحقیقه-و هو الوجود الحقیقی-مراتب و درجات و مقامات و منازل،مختلفه بتلک الاختلافات،و أقویها و أکملها و أتمّها و أقویها هو أصل حقیقه الوجود الواجبی (۱)الذی هو صرف الوجود الّذی لا یشوب بشائبه فقد و لا غایه نقص أصلا،و عنهم علیهم السّلام:«موجود غیر فقید.» (۲)

و سایر المراتب النازله من تلک الحقیقه الفائضه [B/۸۲] منها،منزلتها من ذلک الأصل حسب ما أعطاه و أفاده البرهان منزله العکس من الأصل،فالبینونه بین تلک المراتب النازله الفاقره و بین ذلک الأصل الغنی المطلق الموجود الحقّ الحقیقی بینونه صفه لا بینونه عزله،کما قال واحد من (۳)الصادق علیه السّلام:«توحیده تمییزه عن خلقه،و حکم التمییز بینونه صفه لا بینونه عزله.» (۴)و عنهم علیه السّلام:«بان عن الأشیاء بالقهر لها،و بانت الأشیاء (۵)عنه بالخضوع». (۶)

و المعنی المحصّل من البینونه الصفتیه علی ما علمت و تحقّقت مما أعلمنا (۷)و حقّقنا هو الافتراق بالغنی و الفقر و التقویم و التقوّم الذی لا یتصوّر معه أن ینفصل الضعیف الفقیر عن القوی الغنی (۸)بوجه أصلا،حتّی فی التعمّل العقلی،لفرط افتقار (۹)الضعیف و شدّه احتیاجه إلی القوی،و فی الحدیث القدسی:«انّی بدک اللازم یا موسی! (۱۰)»و إلیه ینظر قوله تعالی: وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مٰا کُنْتُمْ (۱۱)و قد سمّیت فی عرف أصحاب العرفان حسبما

۱- ((۱)) -الف:+فإذا.

۲- ((۲)) -اصول الکافی،ج ۱،ص ۸۶؛بحار الانوار،ج ۳،ص ۲۶۷.

۳- ((۳)) -الف:عن.

۴- ((۴)) -بحار الأنوار،ج ۴،ص ۲۵۳؛الاحتجاج،ج ۱،ص ۱۹۸.

۵- ((۵)) -الف:-بالقهر...الأشیاء.

۶- ((۶)) -لم نعثر علیه.

۷- ((۷)) -کذا.

۸- ((۸)) -الف:-القوی الغنی.

۹- ((۹)) -الف:الافتقار.

۱۰- ((۱۰)) -قارن:شرح الأسماء الحسنی،ج ۱،ص ۱۶۳،مع اختلاف یسیر.

۱۱- ((۱۱)) -سوره الحدید،الآیه ۴.

اقتضاء (۱)البرهان هذه المعیه بالمعیّه القیومیّه،إشاره إلی هذه الدقیقه من البینونه الصفتیّه.

و قـد صـدر عـن مصـدر الحکمـه أمیر المـؤمنین علیـه السّـلام معـدن النبـوه مـن دون مرّه علی مـا فی نهـج البلاـغه و فی (۲)غیرهمـا:«داخـل فی الأشـیاء لا بالممازجه،و خارج عن الاشـیاء لا بالمزائله.»، (۳)[و]«داخل فی الأشـیاء لا کدخول الشـیء فی شیء،خارج [A/۹۲] عن الأشـیاء لاـ کخروج شـیء عن شـیء». (۴)و المعنی علی مـا انکشف من البرهـان:داخـل فی الأشـیاء،لا کدخول شیء منفصل فی شیء منفصل آخر؛خارج عن الأشیاء لا کخروج منفصل عن شیء منفصل آخر،و نفی طبیعه الانفصال الـذی هو موجب الإـثنینیه إنّمـا هو نفس إیجـاب تلـک المعیّه القیومیّه و إثباتها.و المعنی المحصّل من بینونه العزله-إنّما هو علی خلاـف الـبینونه الصـفتیه،و أقلّهـا الانفصـال فی اللحـاظ و الإشـاره العقلیه التعمّلیه،و هـو المراد بـالمزائله،و یتحقّق (۵)فی صوره الممـازجه و الممـتزجین و إن لـم یتمیزا و لـم یفترقـا فی الوجـود،و لکنّهـا یتمیّزان و یفترقـان أقلاّـ فی اللحـاظ العقلی،و التحلیل التعمّلی.

إجمال فیه إکمال:

[فی معرفه الممکن و افتقاره]

محصّل القول:أن الموجود:

[۱]:إمّا أن یکون مجرّد ذاته و بالنظر إلی حاقّ نفسه مع قطع النظر عن کلّ ما هو خارج عن حاقّ ذاته لا یأبی عن (۶)العدم،

[۲]:أو لا.

ص:۸۱

۱- ((۱)) -س،الف:-اقتضاء.

۲- ((۲)) -الف:+و.

۳- ((۳)) -لم نعثر علی صریح ألفاظه فی الجوامع المعتبره و لکن قارن:شرح الأسماء الحسنی،ج ۲، ص ۹۶.

۴- ((۴)) -بحـار الاـنوار،ج ۵۸، ص ۱۰۵؛الفصـول المهمه،ج ۱، ص ۲۰۱؛الاختصاص،ص ۲۶۶ و لکـن جاء فی شـرح الأسـماء الحسنی،ج ۱،ص ۹۶،بنفس عباره النصّ مع اختلاف یسیر.

۵- ((۵)) -الف:تحقّق.

۶- ((۶)) -الف:علی.

و الأوّل:هو الممكن.

و الثّانى:هو الواجب.

فالممكن ما لا يكون بذاته و بالنظر إلى حاقّ نفسه مع قطع النظر عن كلّ ما هو خارج عن حاقّ ذاته موجودا،و لا يلزم أن يكون بذاته آبيا عن العدم،و بمجرّد نفسه منافيا للبيّنه،و بمحض ذاته موجودا ممتنع العدم،فانقلب الممكن واجبا؛هذا خلف.

فلا مخلص و لا مهرب منه إلاّ بأن [B/۹۲] يكون الممكن موجودا بأمر زائد على ذاته، فالموجود بالحقيقه هيهنا (۱)ليس إلاّ ذلك الزائد،و الممكن حينئذ ليس إلاّ هالكا فى نفسه (۲)باطلا فى ذاته،ثابتا بما هو خارج عن حاقّ نفسه.

ایصال و إراده إكمال

[فى كيفيه رفع الوجود للعدم و بالعكس]

و إناره الحقّ الصريح الخالص و الحقيق بالتّصريح الفاحص (۳)هو أنّ صراحه الفطره و الفطره السازجه الصريحه،حاكمه بأنّ الوجود ليس إلاّ حقيقه رفع العدم،و العدم ليس هو (۴)إلاّ مجرّد رفع الوجود،فهما متناقضان بالذات؛إذ (۵)نقيض كلّ شىء إنّما هو رفعه لا غير بحكم الفطره،فلا تناقض بالحقيقه.

و لا تنافى بالذات عند الفطره إلاّ بين الوجود و العدم؛إذ المراد بالوجود بحكم الفطره ليس إلاّ حيثيّه شيئيه هى بنفسها و بمجرّد ذاتها حيثيه رفع العدم،و مراد الفطره من العدم ليس إلاّ مجرّد لا شيئيه هى (۶)مجرّد رفع الوجود فى المنافى بالذات،و الرافع بالحقيقه للوجود ليس إلاّ رفعه و انتفاعه،و الذى هو العدم، (۷)فالمنافى بالذات و الرافع بالحقيقه

۱- ((۱)) -الف:هنا.

۲- ((۲)) -الف:+و حينئذ.

۳- ((۳)) -خ:-و الحقيق بالتصريح الفاحص.

۴- ((۴)) -الف:إلاّ هو.د:-هو.

۵- ((۵)) -الف:أو.

۶- ((۶)) -الف:بل.

۷- ((۷)) -الف،س:-فى المنافى...العدم.

للعدم ليس إلّا الوجود الذى هو مجرّد حيثيه رفع العدم،و حقيقه رافعيه و حيثيه سلبيه، فكلّ ما هو غير الوجود أو (۱)العدم بما هو غيرهما-و لو فرضا (۲)و تعمّلا-لا ينافى و لا يناقض و لا يرفع الوجود (۳)إلّا بالعرض؛بمعنى أنّ ما هو غيرهما أو خارج عن حاقّ نفس كليهما فرضا و تعمّلا ليس فى نفسه،و بمجرّد حاقّ ذاته رفعا للوجود و لا رفعا للعدم،فهو بمقتضى هذا الفرض لا يأبى فى نفسه عن الوجود و العدم،و لا [A/۰۳] يتصور إباؤه و امتناعه عن واحد منهما إلّا بالآخر،فلا يعقل و لا يتصوّر أن يصير ذلك الغير موجودا،أى آبيا ممتنعا (۴)عن العدم،إلّا بأمر زايد عن (۵)حاقّ ذاته آب ذلك الزائد عن العدم بذاته ممتنع (۶)عن نفسه يرفعه (۷)بحاقّ جوهره و بالعكس على العكس.

فالموجود بالذات و الآبى عن العدم بالحقيقه و بحاقّ نفسه مع قطع النظر عن جميع ما هو خارج عن حاقّ ذاته،و عن كلّ حيثيه تقييديّه أو تعليليه خارجيه أو اعتباريه وراء حاقّ (۸)نفسه ليس إلّا الوجود بالمعنى الذى حرّره و حصّله (۹)الفطره،و ذلك المعدوم بالذات و الآبى عن الوجود بالحقيقه و الممتنع عنه بحاقّ نفسه ليس إلّا (۱۰)العدم الذى عينه الفطره فى مقابل الوجود.

تفريع تحصيلى و تفريع تنبيهى

[فى كيفيه وجود العدم و المفهومات الكليه]

فالشىء مطلقا حقيقيا كان أم تقديريا،تحقيقيا كان أم تحليليا تعمّليا،ينحصر (۱۱)عند صرف (۱۲)الفطره فى الوجود و العدم الفطريين،و ما هو غيرهما بالتعمّل فى البين،و إلّا فمع

۱- ((۱)) -الف،د:-أو.

۲- ((۲)) -الف:فرضنا.

۳- ((۳)) -الف:+و.

۴- ((۴)) -د:مختلفا.

۵- ((۵)) -د:على.

۶- ((۶)) -د:يمتنع.

۷- ((۷)) -س:+عن.

۸- ((۸)) -س،الف:-حاقّ.

۹- ((۹)) -د:حصله.

۱۰- ((۱۰)) -د:-إلّا.

۱۱- ((۱۱)) -الف:منحصره.

۱۲- ((۱۲)) -الف:عرف.

قطع النظر عن التعمّل الصرف و صرف التعمّل،فلا شيء فى نفس الأمر و الواقع إلّا الوجود و (۱)الموجود بالذات و آثاره و أفعاله،فلا شيء إلّا الموجود بالحقيقه كما سينكشف على (۲)بصيره الفطره عند طلوع شمس الحقيقه و ارتفاع سحاب سراب الظلمه،و كلّ ما خلا الموجود بالحقيقه ليس إلّا باطلا صرفا،و لا شيئا بحتا و كيف لا!؟و الحصر بين]B/۰۳[الموجود و اللا (۳)موجود حصر فطرى،و لا واسطه بين السلب و الإيجاب ضرورى،و هو أوّل (۴)الأوائل فى العلوم اليقينيه،و إليه ينحلّ كلّ العلوم بالحقيقه الحقّه نظريه كانت أو بديهيه، (۵)كما فصّل (۶)فى محلّه،و قد عبّر (۷)عنه لسان الصدق و العصمه (۸)بلا منزله بين النفى و الاثبات،و لقد قالوا أنّ منزله هذه القضيه فى التصديقات منزله علّه العلل فى سلسله الموجودات،و الواجب تعالى شأنه أوّل الأوائل فى الذوات.

و المراد من الغيريه التعمّليه هيهنا لا يرجع محصّله بعد البرهان و عند الفحص البالغ فى البيان إلّا إلى المغايره بحسب (۹)المعنى (۱۰)و المفهوم (۱۱)عند تحليل (۱۲)العقل و تعمّلاته و تفصيله و تعبيراته،كما لا يخفى على من له أدنى ربط بالمقامات (۱۳)العمليه (۱۴)و بضاعه مزجاه (۱۵)فى الاعتبارات الحكميه النضيجه،فمقتضى ما امضينا بمؤدّى ما قضينا لا موجود بالحقيقه و لا بالذات إلّا الوجود بالمعنى الذى هو حقيقه رفع العدم،و لا معدوم كذلك إلّا العدم الذى هو مجرد رفع (۱۶)الوجود،و كلّ ما هو غيرهما ليس إلّا نفس المعانى و المفهومات،أىّ مفهوم كان،حتّى مفهوم الوجود و مفهوم العدم.

۱- ((۱)) -د:-و.

۲- ((۲)) -الف:عن.

۳- ((۳)) -الف:إلّا.

۴- ((۴)) -س،الف:أولى.

۵- ((۵)) -د:أم ضروريه.

۶- ((۶)) -د:حصل.

۷- ((۷)) -الف:غير.

۸- ((۸)) -الف:المعصمه.

۹- ((۹)) -س،د:-بحسب.

۱۰- ((۱۰)) -س،د:بالمعنى.

۱۱- ((۱۱)) -الف:-المعنى و المفهوم.

۱۲- ((۱۲)) -س،د،الف:التحليل.

۱۳- ((۱۳)) -الف:فى المقامات.

۱۴- ((۱۴)) -س،الف:-العمليه.

۱۵- ((۱۵)) -الف:-مزجاه.

۱۶- ((۱۶)) -الف:رفع مجرد.

و ظاهر أنّ نفس مفهوم الوجود ليس بحقيقه الوجود الذى هو بنفسه (١)حقيقه رفع العدم، و حيثيه سلبه و انتفائه،كيف لا!؟و هذا المفهوم البـديهى التصوّر مفهوم]A/١٣[كلّى انتزاعى اعتبـارى،لاـ تحصّل و لا تقرّر له إلاّ بضـرب من الوجود فى الـذهن،كما لا يخفى على أحـد من العقلاء فضـلا عن الفضـلاء.و حقيقه الوجود الذى هو بنفسه و بذاته (٢)ليس إلاّ رفع العـدم حقيقه،إنّما هى الوجود (٣)الحقيقى العينى الآبى (۴)من مجرّد نفسه الممتنع بحاقّ ذاته عن العـدم و النفى و الانعـدام و الإنتفاء،كما أوضـحناه،و هو الحقيق بأن يسـمّى بالوجود الحقيقى و الموجود بالحقيقه،كما سـمّوا،لا مفهوم الوجود الـذى يعبّر عن الوجود الحقيقى (۵)فى ضروره التفهيم و التفهّم، (۶)كساير المفهومات التى (٧)يعبّر بها عن حقايق الأشياء،أى حقائقها العينيه.

و كـذلك مفهوم العـدم ليس بشـىء من العـدم الحقيقى الـذى هو مجرّد رفع (٨)الوجود الحقيقى،و قد مضـى (٩)بأن لا معدوم بالحقيقه (١٠)إلاّـ هو،و هو ليس إلاّ ليسـيه صـرفه و عـدما بحتا و بطلانا محضا،لا يعلم و لا يخبر عنها و لا به أصـلا على ما برهن عليه فى محلّه؛ و كيـف لاـ!؟و هـذا المفهـوم كقرينه مفهـوم الوجـود-أمر متصوّر،له ضـرب من الوجود و التحصّـل فى الـذهن؛و (١١)هـو يجـامع الوجود و لاـ ينـافيه (١٢)و لاـ يرفعـه،و ليس بمنـاقض (١٣)، و لاـ نقيض لحقيقـه الوجـود؛بـل (١۴)و لاـ لمفهوم (١۵)تلك الحقيقه،و كيف يناقضها و هو يجامعها؟كما لا يخفى على اولى النهى.

ص:٨۵

١- ((١)) -س،الف:-هو بنفسه.

٢- ((٢)) -س،الف:-بذاته.

٣- ((٣)) -د:الموجود.

۴- ((۴)) -خ:الإبائى.

۵- ((۵)) -د:+به.

۶- ((۶)) -س،الف:-و التفهّم.

٧- ((٧)) -س،د:الذى.

٨- ((٨)) -الف:رفع مجرّد.

٩- ((٩)) -د:+الضروره.

١٠- ((١٠)) -الف:+و.

١١- ((١١)) -د:-و.

١٢- ((١٢)) -د:لا ينافى.

١٣- ((١٣)) -خ:بمتناقض.

١۴- ((١۴)) -د:-بل.

١۵- ((١۵)) -س:المفهوم.د:بمفهوم.

و کذلک بالحقیقه حال سایر المعانی و المفهومات الکلیه التی یعبّر بها عن الحقائق العینیه؛]B/۱۳[و الأسماء (۱)الحقیقیه إنّما هی حقائق (۲)الخارجیه،لیس و لا شیء من تلک المعانی و المفهومات بموجود حقیقی عینی یترتّب علیه الأحکام و الآثار،و ما شمّ شیء منها (۳)رائحه من الوجود الحقیقی إلاّ بضرب من التعمّل العقلی و نحو من الوجود الذهنی کما حقّقنا و فصّلنا فی التفاصیل التی قدّمناه.

و من هنا (۴)قالوا:الأعیان الثابته ما شمّت رائحه الوجود،أی الکلّیات الطبیعه التی یعبّر عنها لماهیات الکلّیه لیست بموجوده (۵)بالحقیقه،و إنّما توجد بضرب من المجاز و طور من التبعیه.

و هذا أیضا من الضروریات الاتّفاقیه الذی النصفه و استقامه الفطره،قد قال به کلّ عاقل،لا یتفوّه بخلافه أقلّ عاقل،و کیف لا!؟

و لقد (۶)قضیت الضروره (۷)الفطریه بأنّ الامور العینیه الشخصیه و الحقائق الخارجیه المتعیّنه، (۸)أیّ أمر کان و أیّه (۹)حقیقه (۱۰)کانت،لیست إلاّ بمجرّد (۱۱)معانی و مفهومات کلّیه؛ إِنْ هِیَ إِلاّٰ أَسْمٰاءٌ سَمَّیْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُکُمْ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ (۱۲)

قضاء و إمضاء

[فی أقسام الشیئیه المطلقه]

و (۱۳)إذ قد قضینا بضروره الفطره أن لا موجود بالحقیقه إلاّ الوجود (۱۴)الحقیقی،و هو

۱- ((۱)) -د:-الأسماء.

۲- ((۲)) -خ:الأشیاء.

۳- ((۳)) -الف:-منها.

۴- ((۴)) -د:هیهنا.

۵- ((۵)) -الف:بموجود.

۶- ((۶)) -الف:قد.

۷- ((۷)) -الف:+و.

۸- ((۸)) -د:التعیّنیه.

۹- ((۹)) -س:أی.

۱۰- ((۱۰)) -الف:حصّه.

۱۱- ((۱۱)) -الف،د:لیست بمجرّد.

۱۲- ((۱۲)) -سوره النجم،الآیه ۲۳.

۱۳- (۱۳)) -د:-قضاء و امضاء.

۱۴- (۱۴)) -س:-الوجود.

الشیء و بحقیقه الشیئیه،و أنّ المعانی و المفهومات التی یعبّر بها عن الأشیاء (۱)و الحقیقیه لیست بموجوده (۲)إلاّ بضرب من التبعیه،و أن لا شیء فی الواقع المطلق إلاّ الوجود الحقیقی،]A/۲۳[و ضرب من الأشیاء التعمّلیه التی لیست إلاّ تلک المفهومات و المعانی؛ و أنّ الشیئیه المطلقه منحصره (۳)فیهما،إذ (۴)العدم الحقیقی لیس شیء أصلا،لا أصلیه و لا تبعیه.

إعاده لمزید الفائده و تجدید الإفاده

[فی تقسیم الموجود إلی الواجب و الممکن]

فلیعلم أنّ الموجود (۵)المطلق:

[۱]:إمّا أن یکون موجودا آبیا عن العدم،ممتنعا عن اللیسیه الحقیقیه بذاته و لذاته، و بمجرّد حاقّ نفسه مع قطع النظر عن (۶)کلّ ما هو خارج عن حاقّ حقیقه ذاته،و مع قطع النظر عن کلّ حیثیه خارجه عن جوهر نفسه،تقییدیه کانت تلک الحیثیه (۷)الخارجیه (۸)،أم تعلیلیه؛حقیقیه (۹)،أم اعتباریه،

[۲]:أم لا.

و بالجمله أنّ الموجود (۱۰)فی الجمله: (۱۱)

[الف]:إمّا أن یکون متقرّرا متحصّلا متقوّما متذوّتا (۱۲)متجوهرا بذاته و لذاته،من دون أن یحتاج فی تقرّره و تحصّله و تقوّمه و قوام ذاته و تجوهر (۱۳)نفسه إلی شیء خارج عن حاقّ ذاته أصلا،

۱- ((۱)) -خ:الأسماء.

۲- ((۲)) -الف،د:بموجود.

۳- ((۳)) -د:منحصر.

۴- ((۴)) -د:-إذ.

۵- ((۵)) -الف:الوجود.

۶- ((۶)) -د:-عن.

۷- ((۷)) -د:حیثیه.

۸- ((۸)) -س:الخارجه.

۹- ((۹)) -الف:حقیقه.

۱۰- ((۱۰)) -د:+و.

۱۱- ((۱۱)) -س:بالجمله.

۱۲- ((۱۲)) -د:-متقوّما متذوتا.

۱۳- (۱۳)) -د:+جوهر.

[ب]:أم لا يكون كذلك.

و الأول:هو مجرّد حقيقه الوجود الحقيقى الحقّ،الموجود بالحقيقه،الآبى بمجرّد حاقّ ذاته عن العدم الحقيقى طرّا،الممتنع بمحض حيـثيه ذاته عن الليس الـواقعى المطلـق رأسـا حسـبما اقتضـاه النقـاضه الـذاتيه و المنـاقضه الحقيقيه،و هو مجرّد الأيسـيه المحضه، المتنافيه بذاتها الليسيه الصرفه،و مجرّد الإنّيه (۱)الحقيقيه التى هى آبيه بنفسها للنفى و الانتفاء،و هو الواجب الوجود بذاته-تعالى- إذ لا معنى (۲)للواجب (۳)بالذات [B/۲۳] إلاّ ما يكون موجودا بـذاته،و لذاته (۴)متقررا متحصّلا متقوّما متذوّتا بمجرّد (۵)نفسه من دون أن يحتـاج فى تجوهر ذاته و قوام حقيقه نفسه و تقرّر قوامه و موجوديته كنه ذاته و تحصّـل حاقّ حقيقه نفسه إلى شـىء خارج عن حاقّ ذاته أصلا،و اللّه الغنى و أنتم الفقراء (۶).

و الثانى:ليس إلاّ الممكن المفتقر فى قوامه (۷)إلى الواجب القائم بذاته،سواء كان (۸)أمرا عينيا شخصيا،أم ذهنيا كلّيا.

و سنعود إلى شرح حاله على نمط التحقيق إن ساعدنا مرافقه التوفيق.فانتظر مترقّبا، و ترقّب متفحّصا!

تنبيه فى تصريح و تصريح فى تنبيه

[فى سرّ عينيه الوجود فى الواجب]

فقد طلع من الافق،هذا البيان،أنّ (۹)سرّ عينيه الوجود فى الواجب بالـذات بمعنى أنّ وجود ذات الواجب-أى ما يطرد به عن ذاته العدم طرّا،و ما به يأبى عن الليسيه رأسا،

۱- ((۱)) -الف:الاينيه.

۲- ((۲)) -الف:لا يفنى.

۳- ((۳)) -س:بالواجب.الف و د:فالواجب.

۴- ((۴)) -الف:+و.

۵- ((۵)) -الف:مجرد.

۶- ((۶)) -اقتباس من فاطر،الآيه ۱۵ و غيرها.

۷- ((۷)) -د:-فى قوامه.

۸- ((۸)) -الف:+قبل.

۹- ((۹)) -د:هى.

و ما به يمتنع عن (۱)كنه ذاته الانعدام،و يجب له القدم-إنّما هو بعينه عين كنه (۲)ذاته-تعالى- و لا يتصوّر بين حقيقه وجوده و حيثيه كنه ذاته شائبه الإثنينيه أصلا،حقيقيه (۳)كانت تلك الإثنينيه أم تعمّليه؛إثنينيه (۴)خارجيه (۵)،أو تحليليه إعتباريه.و كيف لا!؟فلو كان حقيقه وجوده و حيثيه ما يطرد به عن ذاته العدم أمرا زائدا على كنه ذاته-تعالى عن ذلك علوّا كبيرا-و لو بحسب التعمّل و التحليل فبضرب من التفرقه و التفصيل،فلا يتصوّر حينئذ أن يصدق [A/۳۳] على ذاته أنّه (۶)موجود بذاته مع قطع النظر عن كلّ ما هو خارج من حاقّ ذاته،و لا يعقل حينئذ في حقّه-تعالى-أن يكون متحقّقا بمجرّد جوهر نفسه مع قطع النظر عن (۷)كلّ حيثيه خارجيه،حقيقيه كانت تلك الحيثيه،أم اعتباريه.

و قد حكم ضروره الفطره بأنّه-تعالى-موجود بمجرّد ذاته من دون أن يحتاج في وجود ذاته و تقوّم قوامه إلى شيء أصلا،هذا ظاهر جدا.

إيضاح فهم و إزاحه و هم

[في معنى عينيه الوجود للواجب]

لا تتوهمنّ من العينيه هنا، (۸)العينيه الاتحاديه،كما تقرّر (۹)بين طبيعه الجنس و الفصل في الحقايق النوعيه المركّبه الذوات من الحقيقه (۱۰)الجنسيه الإبهاميه و الحيثيه الفصليه المحصّله،حتّى يتصوّر هيهنا أيضا،إنّ المراد بالعينيه هو أن تتّحد حيثيه الوجود في حقّه -تعالى-بحيثيه ذاته الواجبيه،و اتّحدت (۱۱)الحيثيتان في العين، (۱۲)هيهات!تعالى ذاته

۱- ((۱)) -س:على.

۲- ((۲)) -د:-عن الليسيه...كنه.

۳- ((۳)) -د:حقيقه.

۴- ((۴)) -د:-أم تعمّليه إثنينيه.

۵- ((۵)) -الف:خارجه.

۶- ((۶)) -د:-أنّه.

۷- ((۷)) -د:-عن.

۸- ((۸)) -س،د:ههنا.

۹- ((۹)) -الف:-تقرّر.

۱۰- ((۱۰)) -د:حيثيه.

۱۱- ((۱۱)) -الف،د:اتحد.

۱۲- ((۱۲)) -الف:-في العين.

الأحدیه (۱)الواحده بالوحده الحقه،المنزّه عن شائبه الکثره البسیطه کلّ البساطه. (۲)

بـل المعنی من العینیه هـو أنّ حیـثیه ذاته بـذاته مع قطع النظر عن کـلّ حیـثیه وراءهـا (۳)یکون موجودا آبیـا عن العـدم،فارغا عن اللیسـیه،حتّی تکون حیثیه الـذات بعینها و بمحوضه نفسـها منافیه للعـدم،نقیضا لل«لیس»؛لأنّه محض الأیس،و الأیس بنفسه ینافی اللیس،اذ اللیس نفس لا أیس، (۴)و الأیس نفس لا لیس،فافهم و اغتنم و اشکر ربّک الأکرم!فإنّ الشکر یزداد به النعم. (۵)

تکمله جدیده لها تبصره شدیده،و إناره غریبه فیها آراء عجیبه

[فی معرفه أحدیه الواجب]

(۶)

فقـد انکشف الحقّ حـتّی (۷)الانکشـاف،و قـد انجلی قمر الحقیقه عن الانخسـاف أنّ الحـقّ الحقیقی المطلـق القیـومی المنزّه عن جهـات النقیصه طرّا أنّمـا هـو مجرّد حقیقه الوجـود الحقیقی البحت،المعرّی عن شـوائب العـدم کلاّ (۸)،لیس إلاّ صـرف الأیس الخالص عن (۹)مثالب (۱۰)اللیس رأسا؛إذ الوجود البحت لیس إلاّ (۱۱)رفع العدم،و الأیس الصرف لیس إلاّ صرف سلب اللیس و لا نقص و لا نقصان و لا نقیصه و لا منقصه بالحقیقه إلاّ عدم الوجود و رفعه،و لا عیب و لا عائبه بالضـروره إلاّ سـلب الأیس و نفیه،إذ الوجود خیر کلّه،و الخیر بالذات لیس إلاّ الأیس،قلّه و جلّه.و العدم بالحقیقه شـرّ کلّه،و لا شـرّ بالذات إلاّ اللیس قلّه و جلّه (۱۲)؛و هذا ممّا اتفق علیه کلّ العقول،و أزاح عن وجهه ظلمه الشبه و الشکوک جلّ الفحول.

۱- (۱)) -الف:الأحدیته.

۲- (۲)) -د:البسائط.

۳- (۳)) -س،الف،د:وراها.

۴- (۴)) -الف:لایس.

۵- (۵)) -قارن:سوره إبراهیم،الآیه ۷: لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ.

۶- (۶)) -الف:غریبه إناره

۷- (۷)) -الف:-حتی.

۸- (۸)) -د:+و.

۹- (۹)) -د:-عن.

۱۰- (۱۰)) -الف:-مثالب.

۱۱- (۱۱)) -س:+بحت.

۱۲- (۱۲)) -د:جلّه و قلّه.

فکیف یتصوّر أن لا یکون الحقّ المنزّه وجودا بحتا؟و کیف یتعقّل أن لا یکون القیّوم المطلق أیسا صرفا-تعالی عن ذلک علوّا کبیرا-و إلاّ للزم أن یکون الحقّ الغنی (۱)المنزّه خلقا مشبّها،و القیوم المطلق البسیط (۲)متقوّما من الأیسیه و اللیسیه مرکّبا،فلم یکن حقّا غنیا منزّها عن شائبه الافتقار و الاحتیاج،]A/۴۳[و لم یکن قیّوما بسیطا مطلقا مقدّسا عن عائبه الترکّب و الازدواج،فلمّا کان کلّه الوجود فهو کلّ الوجود-لا أنّ الکلّ منه له بعض موجود-غیر فقید (۳)،فلا حدّ و لا تحدید؛فإنّه الموجود بلا تحدید و لا (۴)تعلیل و لا تقیید.و من هنا قال-علیه السّلام-:کلّ ما میّز تموه بأوهامکم فی أدقّ معانیه فهو مخلوق مثلکم،مردود إلیکم.«(۵)

و السرّ فیه کونه موجودا (۶)محدودا فی الموجودیه،ناقصا فی الوجود،مرکّبا من الوجود و العدم،إذ الوجود الصرف البسیط المحیط لا یحاط؛و المحاط لعقولنا لا یکون إلاّ محدودا کما علّل (۷)به فی الأخبار الکثیره.و هذا إنّما هو سرّ التوحید؛إذ لو کان فی الوجود وجود بحت آخر غیر الحقّ الأحد الوحید (۸)خارج عن حاقّ ذاته،ینفصل (۹)عن کنه قوامه -تعالی عن ذلک علوا کبیرا-لکان بالضروره الفطریه کلّ منهما فی مرتبه ذاته فاقدا للآخر، خالیا بائنا عنه،فلم یکن بالضروره شیء منهما فی مرتبه ذاته وجودا بحتا،بل مؤلّفا من وجود نفسه و سلب وجود الآخر،و مرکّبا من وجدان حیثیه وجوده،و فقدان حیثیه وجودیه اخری،کسائر الموجودات الخلقیه،و الوجودات الأنفسیه و الآفاقیه،و هذا

۱- ((۱)) -د:الغنی الحقّ.

۲- ((۲)) -د:البسیط المطلق.

۳- ((۳)) -د:مقید.

۴- ((۴)) -س،د:-تحدید و لا.

۵- ((۵)) -بحار الأنوار ج ۶۶،ص ۲۹۳؛الفصول المهمه ج ۱،ص ۱۶۳؛و جاء قریبها فی تاریخ مدینه دمشق ج ۶۶،ص ۵۹ نقلا عن الشبلی.

۶- ((۶)) -الف:+و.

۷- ((۷)) -د:عمل.

۸- ((۸)) -الف:التوحید.

۹- ((۹)) -الف:یتفضل.

خلاف ما قضی علیه الفطره و أمضاه الضروره،فلیس کمثله شیء (۱)و هو شیء بحقیقه الشیئیه (۲)،و لا شیء سواه إلّا ما هو بمنزله الظلّ و الفیء فی الحقیقه.

و لمّا کان هو الأحد الصمد،أی وجودا بحتا]B/۴۳[بسیطا غنیا صرفا فلم یکن له کفوا أحد (۳).

تصریح فیه تنقیح

[فی التنبیه علی قاعده بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء فی مقام الثبوت]

فالوجود البحت الذی لا یشوب فی تذوّت (۴)ذاته الأحدیه بعدم (۵)حقیقی أصلا، و الأیس الصرف الذی لا یتقوّم (۶)فی قوام (۷)نفسه البسیط بلیسیه حقیقیه مطلقا،لا یتصوّر بضروره من الفطره أن یکون فی حقیقه الوجود و الموجودیه الحقیقیه ناقصا،و لا یتعقّل أن یفقد فی حاقّ نفسه الأحدیه من سنخ حقیقه الأیسیه الحقیقیه شیئا،و إلّا فلم یکن فی مرتبه ذاته وجودا بحتا و أیسا صرفا،بل مرکّبا (۸)من الأیسیه و اللیسیه مؤلفا (۹)من الشیئیه و اللاشیئیه؛فاتّضح غایه الاتّضاح أنّ الوجود البسیط و الأیس المحیط کلّ الموجودات (۱۰)بنحو أعلی،و أنّ بسیط الحقیقه کل الأشیاء،لا أنّ (۱۱)الکلّ (۱۲)منه له بعض.

و لمّا کان الوجود البسیط کل الوجودات،فلیس بشیء منها؛إذ لیس شیء من تلک الأشیاء الاّ ناقصا ضعیفا خالیا بائنا (۱۳)عن کلّ ما هو غیره من تلک الأشیاء فاقدا کلّ من

۱- ((۱)) -اقتباس من الشوری،الآیه ۱۱.

۲- ((۲)) -اقتباس من حدیث:«أنه شیء بحقیقه الشیئیه»التوحید،ص ۱۰۴،ح ۲.

۳- ((۳)) -اقتباس من التوحید،الآیه ۴.

۴- ((۴)) -د:مرتبه.

۵- ((۵)) -د:-بعدم.

۶- ((۶)) -الف:لا یتقواه.

۷- ((۷)) -د:مقام.

۸- ((۸)) -د:مؤلفا.

۹- ((۹)) -د:مرکبا.

۱۰- ((۱۰)) -الف:-الموجودات.

۱۱- ((۱۱)) -الف:لأنّ.

۱۲- ((۱۲)) -الف:کلّ.

۱۳- ((۱۳)) -یمکن أن یقرأ فی الف:نائیا.

تلک الأشیاء لما هو (۱)غیرها منها،فترکّب کلّ منها من شیئیه و لا شیئیه،و (۲)حیثیه وجود و لا وجود،من ثمّه ورد من أسمائه الحسنی (۳):«یا من خلق الأشیاء من العدم (۴).»إذ (۵)الخلیقه-کما کشفنا-متقوّم القوام من الوجود و العدم،و المنزه من العدم طرّا منحصر فی القدم،و من ثمّ یقال:«کلّ ممکن زوج ترکیبی»،فافهم!

فلو کان البسیط الحقیقی المطلق]A/۵۳[و الوجود البسیط الحقّ شیئا منها (۶)-تعالی- عن ذلک علّوا کبیرا-للزم الترکیب المنافی للبساطه المحضه و الکثره المناقضه للوحده الحقّه فصار فقیرا (۷)و محتاجا،فانقلب فی ذاته کثیرا، (۸)و فی وحدته أزواجا-و لقد قضت ضروره (۹)الفطره بکونه غنیا بحتا و بسیطا صرفا و وحده محضه-فهذا (۱۰)خلاف الضروره.

إناره فهم لإزاحه وهم

[فی أنّ بسیط الحقیقه لیس بعینه عن الموجودات]

(۱۱)

ربّما یتوهّم من کلام هؤلاء (۱۲)الأکابر العظام و الأفاضل الأعلام هذا-أی بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء-أنّ مرادهم منه أنّ (۱۳)البسیط الواجبی-القدیم المحیط القیّومی الحقّ (۱۴)المنزّه عن صفات الإمکان،المقدّس عن سمات الحدثان-بعینه عین الموجودات العالمیه و الذوات الإمکانیه،و عین الحادثات الیومیه و الأشیاء الرفیعه و الوضیعه

۱- ((۱)) -الف:هو.

۲- ((۲)) -د:+من.

۳- ((۳)) -الف:-الحسنی.

۴- ((۴)) -قارن:بحار الانوار،ج ۹۱،ص ۳۹۴.

۵- ((۵)) -د:اذ الاشیاء.

۶- ((۶)) -الف:شامها.

۷- ((۷)) -الف:فقیرا.

۸- ((۸)) -د:-و.

۹- ((۹)) -س،الف:-ضروره.

۱۰- ((۱۰)) -الف:فهو.

۱۱- ((۱۱)) -الف:+و.

۱۲- ((۱۲)) -د:سؤال.

۱۳- ((۱۳)) -د:+الحقّ.

۱۴- ((۱۴)) -د:-الحقّ.

و المزيّفه و الخسيسه (۱)،بمعنى أنّ كنه ذاته تعالى عن التشبيه بالأشياء،فضلا عن التوحّد بها و السريان فيها (۲)فى مرتبه ذاته أمر مطلق منبسط فيها،متّحد بكلّ واحد منها،و يظهر لنا فى كلّ شىء بحسبه،فلا نحسّ إلّا كنه ذات الواجب الوجود (۳)،و لا نبصر و لا نسمع و لا نشمّ و لا نذوق و لا نلمس و لا نتخيّل و لا نتوهّم و لا نتعقّل إلّا إيّاه،فهو محيط غير محدود فى الوجود،و موجود غير فقيد،و لا شىء بالحقيقه سواه بهذا الوجه و فريد وحيد وحده،لا شريك له بهذا المعنى عند هولاء الأكابر]B/۵۳[ذوى المناقب و المفاخر الذين يعدّون منهم أفلاطون الإلهى و أعظم (۴)تلميذه،أرسطاليس الحكيم،حيث قال من (۵)هؤلاء:

غيرتش غير در جهان نگذاشت زين سبب عين جمله اشيا شد

و أمثال ذلك من مقالاتهم فى هذا المقام و أمثاله.

أنشدكم باللّه العلى العظيم،يا أصحاب التصفيه (۶)و المنصفه و الفضل (۷)و المعرفه!هل يتصوّر من أقلّ (۸)عاقل أن يقول بأمثال هذا؟و هل العار كلّ العار يتصور للعامل أعظم من هذا (۹)فضلا عن (۱۰)أن يعتقدها!؟

و العجب كلّ العجب من أمثال اولئك أنّهم كيف يتمكّنون من عند أنفسهم أن يظنّوا فى حقّ هؤلاء الأعلام بهذه الظنون الركيكه التى تقضى ببطلانها ضروره الفطره،و إفتضاحها ليست بمنزله تكاد أن يختفى على أرباب البديهه،فضلا عن أصحاب البصيره.

كيف لا!؟و قد قال فيه أرسطاليس الحكيم،أرشد تلميذ الأفلاطون الحكيم (۱۱)و نقله

۱- ((۱)) -د:الشريعه.

۲- ((۲)) -د:-فيها.

۳- ((۳)) -د:-الوجود.

۴- ((۴)) -الف:أعزّ.

۵- ((۵)) -الف:-من.

۶- ((۶)) -د:+و المتصفه.

۷- ((۷)) -الف:-و العقل.

۸- ((۸)) -د:-أقل.

۹- ((۹)) -د:-أقل...هذا.

۱۰- ((۱۰)) -س:-عن.

۱۱- ((۱۱)) -الف:الأعظم.

الناقلون القائلون العاملون.و لمّا كان كلّه الوجود فهو كلّ الوجود،فهو الكلّ فى وحدته.

و بروايه و عباره اخرى فهو الكلّ فى وحده،فعلى ما حملوه لا معنى له إلاّ فهو الكلّ فى كثرته،أو فى كثره. (۱)

و لقد قال فيه أيضا:«بسيط الحقيقه كلّ الأشياء،و ليس بشىء منها»و على ما توهّموه لا معنى له إلاّ أنّه عين كلّ شىء منها (۲)بالإيجاب الكلّى،و قد قال أرسطاطاليس (۳)بالسلب الكلّى]A/۶۳[.و نصّ عليه و صرّح عليه،و قس (۴)عليه ما (۵)قد يقال فيه أنّهم ما أرادوا إلاّ أن الأشياء كلّها و (۶)جلّها و قلّها ليست إلاّ المظاهر و المجالى (۷)لحقيقه الحقّ الحقيقى و الوجود الحقيقى القيومى،فهى كلّها مرايا ذاته (۸)و مظاهر أسمائه و صفاته،بأنّ الوجود الحقيقى عندهم ليس (۹)بكلّى و لا جزئى،و لا كلّ؛ (۱۰)بل هو أمر مطلق منبسط على هياكل الأشياء يتجلّى فيها،و هذا انّما هو معنى بسيط (۱۱)الحقيقه كلّ الأشياء،فالخلق المشبّه ليس إلاّ المرآه و المجلاه (۱۲)للذات،و الحقّ المنزّه ليس إلاّ ما يترائى فى تلك المراتب،فكلّ ما يترائى لنا و يظهر لمداركنا (۱۳) كلّها (۱۴)عقليه كانت أم حسيه، (۱۵)باطنيه كانت أم ظاهريه،ليست إلاّ الذات الأحديه بصفاتها التى هى عين ذاتها (۱۶)البسيطه،إذ المرآه بما هى مرآه ما شمّت رائحه الظهور،فإنّها آله الظهور،و آله ظهور الشىء بما هى آله ظهوره ليست بظاهره (۱۷)أصلا،بل الظاهر الرائى ليس إلاّ ذلك الشىء الذى هو آله ظهوره،كما لا يخفى على اولى النهى.

ص:۹۵

۱- ((۱)) -د:أو فى كثره.

۲- ((۲)) -الف:-منها.

۳- ((۳)) -د:+ما.

۴- ((۴)) -الف:قص.

۵- ((۵)) -الف:على ما.د:+قد.

۶- ((۶)) -د:-و.

۷- ((۷)) -الف:المجاز.

۸- ((۸)) -س،الف:-ذاته.

۹- ((۹)) -الف:عندهم ليس.

۱۰- ((۱۰)) -الف:كلاّ.

۱۱- ((۱۱)) -س:لبسيط.

۱۲- ((۱۲)) -الف:المهلاه.

۱۳- ((۱۳)) -الف:لمدركنا.

۱۴- ((۱۴)) -الف،د:كلّه.

۱۵- ((۱۵)) -الف:حيّه.

۱۶- ((۱۶)) -د:ذاتها.

۱۷- ((۱۷)) -س،د:بظاهر.

فعلى هذا ليس الشىء المطلق إلاّ الحق تعالى (۱)و ما سواه ما (۲)شمّت رائحه الشيئيه أصلا (۳)،فإنّ مرآه الشىء بما هى مرآه الشىء ليس بشىء أصلا،بل الشىء إنّما هو ما تيائى فيها (۴).

فهذا هو ما راموه من بسيط الحقيقه كل الأشياء،و هو كسابقه]B/۶۳[فى الوهن و الركاكه و الفضيحه و التباحه،كما ترى،و كيف لا!؟و أوّل فضيحه و أقل شناعه يرد عليه أنّ الجزئيه ليست إلاّ إباء الشىء فى نفسه عن الصدق على الكثيرين،و الكلّيه ليست إلاّ عدم الإباء،فارتفاعها ارتفاع النقيضين بعينه،فكيف يتصوّر شىء لا يكون كلّيا و لا (۵)جزئيا حقيقيا،و كيف يتصوّر القول (۶)بها،و هل هذا إلاّ السفسطه (۷)كما ترى،و قد يقال أنّ معنى بسيط الحقيقه (۸)كلّ الأشياء ليس محصّله إلاّ مفاد قولهم:

چو (۹)ممكن گرد امكان برفشاند بجز واجب دگر (۱۰)چیزی نماند

و هو ايضا فى الشناعه كما ترى،و فى الركاكه كما لا يخفى؛إذا الحكيم أرسطاطاليس (۱۱)العظيم يقول:لمّا كان كلّه الوجود فهو كلّ الوجود و لا يقيّده بقيد خروج الممكن عن غبار الإمكان،و لا يشترط فيه طريان الانعدام على عالم الحدثان بما هو عالم الحدثان،و إلاّ فلا بدّ أن يكون الوجود الواجبى محدودا أوّلا،ثمّ بعد انعدام العالم بما هو (۱۲)عالم يصير وجودا صرفا محيطا،(۱۳)لا شىء غيره.و هم يقولون بأنّ الواجب وجود بسيط فى نفسه،

ص:۹۶

۱- ((۱)) -د:ما.

۲- ((۲)) -الف:+كان أظهرها من.

۳- ((۳)) -الف:+كان أظهرها من.

۴- ((۴)) -الف:فى المرآه.د:فيه.

۵- ((۵)) -س،د:-لا.

۶- ((۶)) -د:-القول.

۷- ((۷)) -الف:لسفطه.

۸- ((۸)) -الف:الحقيقى.

۹- ((۹)) -س،الف،د:چه.

۱۰- ((۱۰)) -الف:دیگر.د:-دگر.

۱۱- ((۱۱)) -لم نعثر على صريح العباره الآتيه،و أيظنّ أنّه-قدّس سره-نقله بالمعنى.

۱۲- ((۱۲)) -د:-هو.

۱۳- ((۱۳)) -د:-محيطا.

و فی مرتبه ذاته قبل وجود الأشياء و حدوثها (۱)و فنائها، (۲)و لمّا کان وجودا (۳)بحتا بسيطا تامّا،بل فوق التمام،فيجب أن يکون کلّ الوجودات بما هی وجود و موجود،و إلاّ فلم يکن فی مرتبه کنه ذاته قبل وجود الأشياء و إيجادها بسيطا تامّا فی الوجود و الموجوديه.]A/۷۳[

[تفسير کلام الشبستری بوجه لائق]

و هذا واضح جدا علی أنّ مراد من قال بمفاد (۴)ذلک الشعر ليس إلاّ أنّ السالک قد يصير فی شهاب سلوکه و مجاهداته الی اللّه-تعالی (۵)-بقدم العبوديه و المجاهده فی سبيله (۶)بحيث ينمحی فی نظر شهوده عين (۷)إنانيته،و ينتفی (۸)عن بصر بصيرته (۹)إنّيته، فيندکّ (۱۰)حينئذ جبل إنانيته و عينه (۱۱)،و لا يبقی (۱۲)فی نظره من عينه،و ذاته و صفاته لا عين، و لا أثر،لا علم له بنفسه و ذاته،و لا خبر،و يعبّرون عن هذا بالفناء،و لو (۱۳)نفس هذا المحق الفناء أيضا عن لوح بصر عقله،صار حينئذ فانيا (۱۴)فی الفناء؛و يعبّرون عنه بالبقاء فی الفناء،و بعباره اخری بالفناء فی التوحيد،و يسمّون صاحبه بالباقی بالبقاء لا بالإبقاء، و يصطلحون عليه بالقرب النوافل حسبما ورد فی الخبر علی ما اشتهر.

و قد يفرّقون بين القرب بالنوافل و القرب بالفرائض،و يقولون إنّ الثانی أکمل و أفضل (۱۵)من الأوّل،و يجعلون قوله-صلّی اللّه عليه و آله-:«لی مع اللّه وقت لا يسعنی

۱- ((۱)) -س:حدوث.

۲- ((۲)) -الف:-فنائها.

۳- ((۳)) -د:-وجودا.

۴- ((۴)) -س:د:-بمفاد.

۵- ((۵)) -الف:-تعالی.

۶- ((۶)) -د:-إلی اللّه...سبيله.

۷- ((۷)) -الف:عن.

۸- ((۸)) -الف:ينبقی.

۹- ((۹)) -الف:+أثر.

۱۰- ((۱۰)) -الف:فيذک.

۱۱- ((۱۱)) -د:-و ينبغی...عينه.

۱۲- ((۱۲)) -الف:لا ينبقی.

۱۳- ((۱۳)) -د:إذ.

۱۴- ((۱۴)) -الف:کانيا.

۱۵- ((۱۵)) -د:أفضل و أکمل.

فیه ملک مقرّب و لا نبی مرسل.» (۱)مشیرا الیه.و الحال أنّه صلّی اللّه علیه و آله خاتم الأنبیاء و سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله،و النکره فی سیاق النفی یفید العموم،و یحملون حینما (۲)ورد قولهم علیهم السّلام (۳)-:«لنا حالات مع اللّه نحن هو،و هو نحن،و هو هو،و نحن نحن.» (۴)علیه (۵).

و لقد تعرّض لهذا المقال مولانا المجلسی-أعلی اللّه مقامه-فی بحار الأنوار (۶)،فی کتاب السماء و العالم فی أثناء (۷)مباحث حدوث العالم،فی مقام یناسب]B/۷۳[الحال حیث انجرّ به المقال إلی تبدیل[ال]صفات البشریه (۸)بطریق المجاهده الکبری فی سبیل اللّه -تعالی (۹)-و أوّله بتأویل وجیه و وجّه فأحسن (۱۰)توجیه و تقبّله بقبول أحسن،فبعد ما شرحناه (۱۱)فأین و أنّی (۱۲)فی هذا من القول بأنّ بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء!؟

[وجوب التأویل فی کلمات القوم دون الردّ علیهم]

و الحقّ أنّ کلمات الأقدمین مرموزه غالبا،بل بعض الأقدمین (۱۳)کسقراط مثلا-عادته أن یرمز فی أقواله (۱۴)،و یأتی بألفاظ ظواهرها مستشنعه (۱۵)تشمئزّ منه الأفهام،أو مخالفه للحقّ، و بواطنها صحیحه حقّه،و له فی ذلک مصلحه شرعیه (۱۶)و غرض صحیح،حتّی أنّه لو کان یصرّح بمعناها فاتت المصلحه،أو لزم (۱۷)مفسده،أرجح ترکها من مصلحه (۱۸)الإظهار،بل هذا منهم کأنّه اسوه حسنه فی الأنبیاء و الأولیاء المعصومین علیهم السّلام عن السهو و الخطاء

۱- (۱) -بحار الانوار،ج ۱۸،ص ۳۶۰.

۲- (۲) -الف:حیثما.

۳- (۳) -س،الف،د:علیه.

۴- (۴) -لم نعثر علیه فی الجوامع المعتبره.

۵- (۵) -خ:-و.

۶- (۶) -د:فی بحار الأنوار-أعلی اللّه مقامه-

۷- (۷) -د:إثبات.

۸- (۸) -قارن،بحار الأنوار،ج ۷،ص ۳۴.

۹- (۹) -د:و إیاه أن تکون.

۱۰- (۱۰) -د:+هذا ممّا بلغ عنهم علیهم السّلام إلینا.

۱۱- (۱۱) -الف:شرحناها.

۱۲- (۱۲) -الف:-فأین و أنّی س:-أنّی.

۱۳- (۱۳) -د:الأقدمان.

۱۴- (۱۴) -س:أحواله.

۱۵- (۱۵) -الف:متشتته.

۱۶- (۱۶)) -د:یرعیه.

۱۷- (۱۷)) -کذا.

۱۸- (۱۸)) -الف:المصلحه.

الذين لم يؤتوا من جهه سهوا أو غلطا (۱)بل (۲)أوتوا الحکمه و فصل الخطاب،و جاؤوا من عند اللّه (۳)الوهاب بصریح الوحی و نصّ الکتاب،هذه و تیرتهم،و المجیء بالرمز شیمتهم؛ فانّ کثیرا من آیات القرآن الحکیم النازل من عند اللّه العلیم و أحادیث نبیّنا صلّی اللّه علیه و آله من هذا القبیل،و قد جرت شیمه (۴)أوصیائه الانجبین،أئمّتنا (۵)الأطهرین علیهم السّلام علی هذا السبیل.

فلا ینبغی من الرجل العلمی و المرء الإیمانی،صاحب شعار التقوی،الطالب لسبیل الهدی من أن لا یبالی أصلا،و لا یعتنی بجلاله شأن هؤلاء (۶)الأجلّه]A/۸۳[من الحکماء العظام و العرفاء الأعلام،و یرکب ظهر فکره الغیر المجرّب و متن فرس فراسه قریحه الغیر المؤدّب،و یحمل علی هؤلاء الرکبان الفرسان،و یحمل کلماتهم المرموزه علی مجرّد ظواهر ألفاظها المنکره المکروهه من دون حجّه و برهان و رعایه قانون و میزان،کمن رکض دابه جموحه من غیر جذب الخطام،أو من دون کفّ العنان،فیخرج به عن (۷)الطریق المستوی لا محاله بیمینه و یساره، (۸)تسقطه بالآخره،و یکسر ظهره کسره لا تنجبر أصلا، فیجعله هالکا و لئن أنجز لم یرجع إلی صورتها الاولی.و قد ورد بهذا المضمون فی الخبر و إن لم یکن الآن خصوص ألفاظ الخبر فی البال حاضرا (۹)،و إنّ من کفّر أحدا لا علی وجهه لرجع المکفّر کافرا (۱۰).و وجهه یکون علی العارف الواقف واضحا ظاهرا.

و الحق انّ من الواجب علی اللبیب الأدیب و الطالب المنصف و الحسیب أن یرجع فی

ص:۹۹

۱- ((۱)) -الف:غلط.

۲- ((۲)) -الف:-لم یأتوا...بل.

۳- ((۳)) -د:-اللّه.

۴- ((۴)) -الف:شیئه.

۵- ((۵)) -الف:أئمه.

۶- ((۶)) -د:هو.

۷- ((۷)) -س،الف:من.

۸- ((۸)) -الف،د:یسیره.

۹- ((۹)) -د:+من الواجب علی اللبیب الأدیب و الطالب المصنف الحسیب أن یرجع فی کل علم إلی أهله.

۱۰- ((۱۰)) -راجع:الکافی ج ۲،ص ۳۶۰:«ما شهد رجل علی رجل بکفر قطّ إلاّ باء به أحدهما إن کان شهد به علی کافر صدق،و إذ کان مؤمنا رجع الکفر علیه؛فایّاکم و الطغی علی المؤمنین».

كلّ علم إلى أهله (۱)إن وجد أهله بالبرهان،و إلاّ فينتظر ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ (۲).

هذا هو (۳)بالحقيقه هو السرّ الذى ينظر إليه قوله صلّى اللّه عليه و آله:«خذ العلم من أفواه الرجال» (۴)و إيّاك أن تكون صحفيا.و من ثمّ قالوا (۵)و لنعم ما قالوا قول الميت كالميت (۶)فيجب تقليد العالم الحى،كن (۷)عالما (۸)أو متعلّما و لا تكن (۹)ثالثا. (۱۰)

استدراک

[فى الإذعان بالخطأ فى آراء الحكماء و العرفاء]

فليعلم أنّى لست اريد أنّ كلّ ما قال به هؤلاء الحكماء و أولئك العرفاء يجب [B/۸۳] أن يكون له (۱۱)وجه وجيه (۱۲)و محمل (۱۳)صحيح (۱۴)،و لا يمكن أن يخطؤوه أو يأتوه بقول قبيح،و من أين و أنّى يتسير هذا!؟إنّما هذا منصب من عصمه اللّه-تعالى-من المعصومين عن السهو و الخطاء،و (۱۵)لست أقول بأنّ ما بين دفتى الأسفار و أثولوجيا (۱۶)كالوحى النازل من السماء،و مطابق لما (۱۷)جاء به الأنبياء،و كشف عنه الأولياء عليهم السّلام،و لم يأتوا بباطل أو لا طائل (۱۸)أصلا،بل (۱۹)نريد (۲۰)أن جلّ كلماتهم و أكثر عباراتهم المرموزه ليست (۲۱)المراد

ص:۱۰۰

۱- ((۱)) -د:ان من الواجب...أهله.

۲- ((۲)) -سوره الجمعه،الآيه ۴.

۳- ((۳)) -د:-هذا هو.

۴- ((۴)) -عوالى اللئالى،ج ۴،ص ۷۸،ح ۶۸.

۵- ((۵)) -د:+و لنعم ما قالوا.

۶- ((۶)) -د:+فلا مخلص و لا مهرب من وجود.

۷- ((۷)) -د:-فيجب...كن.

۸- ((۸)) -راجع:غرر الحكم،ص ۴۴،ح ۱۳۵:«كن عالما ناطقا أو مستمعا واعيا و إيّاك أن تكون الثالث».

۹- ((۹)) -د:و إياه أن تكون.

۱۰- ((۱۰)) -د:+هذا ممّا بلغ عنهم إلينا.

۱۱- ((۱۱)) -د:-له.

۱۲- ((۱۲)) -د:-وجيه.

۱۳- ((۱۳)) -الف:متحمل.

۱۴- ((۱۴)) -د:-وجيه.

۱۵- ((۱۵)) -س:-و.

۱۶- ((۱۶)) -د:اتوبوجيها مثلا كله.

۱۷- ((۱۷)) -د:-لما.

۱۸- ((۱۸)) -الف:طابل.

۱۹- ((۱۹)) -د:-بل.

۲۰- ((۲۰)) -س:نزيد.

۲۱- ((۲۱)) -كذا،و الصحيح:ليس.

منها ما يتراءى من ظواهر ألفاظها المستنكره المكروهه بالبديهه،و لا اريد (۱)غير هذا (۲).

رجعه بعد رجعه و تكمله بعد تكمله

[فی أنّ بسيط الحقيقه وجود بحت و كمال صرف]

اشاره

فانكشف على الطالب المستبصر و المسترشد المستخير (۳)ممّا كشفنا أنّ بسيط الحقيقه و الوجود البسيط الحقيقی الموجود بذاته و لذاته-الذی لا يحتاج فی قوام ذاته الأحديه البسيطه إلی غيره أصلا فی مرتبه كنه ذاته الأزليه بحقيقه الأزليه قبل وجود الأشياء و إيجادها-كلّ الوجودات و تمام التامات و كمال الكمالات و حقيقه الحقائق الموجوديه بما هی (۴)وجوديه بنحو أعلی و أشرف و أكمل و ألطف؛ (۵)فإنّه بحت وجود و وجود بحت (۶)،فلو لم يكن تمام التمامات و كمال الكمالات و كلّ الوجودات فلم يكن وجودا بحتا و كمالا صرفا،بل ناقصا متقوّم القوام من الحقيقه (۷)الكماليه و (۸)حيثيه النقيصه، فهو الكلّ فی مرتبه وحده كنه ذاته [A/۹۳] الأحديه (۹)التی هی قبل كلّ شیء و قبل كلّ ظلّ (۱۰)و فیء (۱۱)،لا أنّ الكل منه.له بعض،و هو تمام التمامات فی مرتبه ذاته البسيط بالبساطه الحقّه،و حقّ البساطه (۱۲)التی هی قبل القبليات كلّها،و قبل الأشياء جلّها و قلّها؛ و (۱۳)لا توجد فی تلك المرتبه الأزليه بالأزليه الحقيقيه شیء من الأشياء بما هو شیء من الأشياء أصلا كما قلنا:«بسيط الحقيقه كلّ الأشياء فليس بشیء منها»و إلّا لم يكن تمام (۱۴)

۱- ((۱)) -د:يزيد.

۲- ((۲)) -الف،د:+هذا.

۳- ((۳)) -الف:مشجّر.د:المنجر.

۴- ((۴)) -د:-هی.

۵- ((۵)) -د:ألطف و أكمل.

۶- ((۶)) -د:+التی هی قبل كل شیء و قبل كل ظلّ و فیء،فهو الكلّ فی مرتبه كنه ذاته الأحديه.

۷- ((۷)) -د:حيثيه.س،الف:حقيقه.

۸- ((۸)) -د:+من.

۹- ((۹)) -الف:+تعالی.

۱۰- ((۱۰)) -الف:ذلل.

۱۱- ((۱۱)) -الف:فهو.د:-فهو الكل...فیء.

۱۲- ((۱۲)) -د:البسائط.

۱۳- ((۱۳)) -س،د:-و.

۱۴- ((۱۴)) -د:+التمامات.

الأشياء،فلم يكن وجودا (۱)بسيطا،بل مركّبا؛و لم يكن (۲)کمال (۳)کمالات الأشیاء،فلم یکن کمالا محیطا،بل ناقصا فهو لکونه کلّ الوجود خلو من خلقه و خلقه خلو (۴)منه.و إنّما قلنا بنحو أعلی و أشرف؛لأنّ الوجود الناقص إذا وجد تامّا (۵)کاملا منزها (۶)عن النقصان طرّا، معرّی عن سمات النقص رأسا،خلوّا من شوائب النقیصه الإمکانیه،عوائب (۷)الفقر و الفاقه الذاتیه کلّا،کان قائما بذاته،غیر مفتقر فی قوام کنه ذاته و تمام صفاته إلی غیره أصلا، قیّوما للأشیاء کلّها،مذوّتا لها،قاهرا علیها،واجبا بذاته،غنیا صرفا (۸)مطلقا تامّا،فوق التمامات کاملا،فوق الکمالات عالیا،أعلی من أن یعرف شریفا کبیرا (۹)،أشرف و أکبر من أن یوصف.

و هم و فهم

[فی أنّ الناقص لا یکون تامّا]

و لا تتوهّمن (۱۰)ممّا قلناه أنّ الوجود الناقص بعینه (۱۱)کان تاما،فوق التمامات،حقّا غنیا مطلقا واجبا بالذات،ثمّ صار نازلا ناقصا هالکا فقیرا ممکنا فاقر (۱۲)الذات-تعالی عن ذلک علوّا کبیرا-و کیف]B/۹۳[و (۱۳)یلزم (۱۴)حینئذ عیاذا باللّه أن ینقلب الواجب ممکنا،و الثابت الدائم الذی لا یتغیّر و لا یتبدّل أصلا متغیّرا (۱۵)و حادثا فانیا و و هکذا.و هل هذا إلاّ السفسطه التی هی (۱۶)باطله بضروره الفطره.

ص:۱۰۲

۱- ((۱)) -د:-وجودا.

۲- ((۲)) -الف:+من.

۳- ((۳)) -د:+و.

۴- ((۴)) -اقتباس من حدیث:«و اللّه خلو من خلقه و خلقه خلو منه»التوحید،ص ۱۴۳،ح ۷.

۵- ((۵)) -الف:ناما.

۶- ((۶)) -الف:منزه.

۷- ((۷)) -الف:حوائب،الف:عوائب.

۸- ((۸)) -د:+حتی.

۹- ((۹)) -د:-کبیرا.

۱۰- ((۱۰)) -الف:لا یتوهّم.د:لا یتوهّمن.

۱۱- ((۱۱)) -الف،د:بینه.

۱۲- ((۱۲)) -د:فاقد.

۱۳- ((۱۳)) -الف،د:-و.

۱۴- ((۱۴)) -الف،د:لا یلزم.

۱۵- ((۱۵)) -الف:متنیرا.

۱۶- ((۱۶)) -س،الف:-هی.

بل نقول انّ برهان العقل (۱)الصريح القاطع و برق نور البيان اللامع يقول و يكشف أنّ (۲)حاقّ جوهر الوجود الذى هو حاقّ حقيقه رفع العدم الحقيقى و هو صرف سلب (۳)الليس التصريحى خلو (۴)من كلّ نقصان (۵)،و هو تامّ الحقيقه،فوق التمامات فى حقيقه الوجود الحقيقى و سنخ (۶)الموجوديه الحقيقيه،و هذا هو المعنى من التحيّث (۷)و التقيّد (۸)بنحو أعلى.و كثيرا مّا يوهم العباره لضيقها الذاتى خلاف ما يراد منها (۹)،لا سيّما عند لطافه المعنى و علوّه و غموضه جدا؛و لا سيّما إذا بلغ فى اللطافه و الدقّه غايه القصوى،كما هو منزله (۱۰)بسيط الحقيقه كل الأشياء على ما اعترف (۱۱)به أصحاب المعرفه بحقايق الأشياء، و كيف لا!؟و (۱۲)هى امّ الحقايق الإلهيه كلّها،و برهان براهين قوانين العلوم الحقيقيه جلّها و قلّها.

[الغموض فى فهم قاعده بسيط الحقيقه]

لعمر الحبيب أنّها فى الغموض و الإعضال فى (۱۳)مرتبه لا ثانى لها،و فى كونها أصل (۱۴)الحقايق و اسّ الاسطقسات فى المعارف (۱۵)منزله لا شريك لها؛ظاهره سهل أنيق،باطنه صعب مستصعب عميق؛فالعباره بكثره (۱۶)ضيقها،فكيف يطبقها؟

و الحق أنّه حقيق بأن يوصف بالسهل الممتنع،فهو (۱۷)الذى [A/۰۴] أظهرنا منه هو

۱- ((۱)) -س:العقول.

۲- ((۲)) -س:ان.

۳- ((۳)) -د:-سلب.

۴- ((۴)) -الف:عن.

۵- ((۵)) -د:+و نقيصه.

۶- ((۶)) -الف:فسخ.

۷- ((۷)) -الف:التحبت.

۸- ((۸)) -س:التقييد.

۹- ((۹)) -س:+و.

۱۰- ((۱۰)) -د:مسأله.

۱۱- ((۱۱)) -د:اعرف.

۱۲- ((۱۲)) -س:-لا و.

۱۳- ((۱۳)) -د:إلى.

۱۴- ((۱۴)) -س،الف:أصول.

۱۵- ((۱۵)) -د:+يعنى.

۱۶- ((۱۶)) -د:بكثر.

۱۷- ((۱۷)) -د:-فهو.

الظهر (۱)الظـاهر الـذی کـأنّه لفرط ظهوره لا یحتاج إلی البیان،و کیف لا!؟و الوجود الصـرف و صـرف الوجود الـذی لا یشوب بنقص و لا (۲)نقیضه أصلا.

کیف یتصوّر فی النظر الأوّل و أوّل النظر أن (۳)لا یکون تامّا فوق التمام فی سنخ الوجود و حقیقه الموجودیه،هل کونه تامّا فوق التمامات منزّها عن کلّ النقصانات،له معنی یتصوّر (۴)غیر معنی (۵)کونه وجودا بحتا بسیطا و أیسا صرفا،لا یشوب بشائبه نقیصه أصلا؟

فهل (۶)لیس ذاک إلاّ نفس هـذا؟اللّهم إلاّ بتعمّل مّا،و إلاّ فلا مفاوته (۷)بینهما معنی یقیّد (۸)بها،هـذا واضح جدا،لا یکاد أن یخفی.

[وجه الاعتذار فی الدخول فی شرح المقام]

و لکنّی لست اجسّر (۹)کلّ الجساره (۱۰)فی الإشاره إلی شیء یسیر أنذر (۱۱)من بطونها، و لست أطمئنّ کـلّ الاطمینان فی الرخصه من صاحب الشریعه و من (۱۲)جانب الحجّه عجّل اللّه فرجه علیه السّلام (۱۳)فإنّ العباره قاصره و ظواهر الألفاظ متبادره،و مع ذلک کلّه خفت (۱۴)إساءه الأدب،فإنّ امتثال الأمر الأعلی من المهمّ الأهمّ الأوجب.و کیف لا!؟و قد أمر المولی (۱۵)الأعظم،مولی (۱۶)الکلّ،مقتداء الجلّ و الکلّ،فخر (۱۷)العرب و العجم-مدّ اللّه ظلّه الأعلی و أدام برکات فضله ما دامت الدنیا-فلست أدری ما أفعل بی!

ص:۱۰۴

۱- (۱) -هکذا فی النسخ.

۲- (۲) -الف:-لا.

۳- (۳) -د:-أن.

۴- (۴) -د:متصور.

۵- (۵) -س،الف:-معنی.

۶- (۶) -سخ:فهی.

۷- (۷) -د:بتفاوته.

۸- (۸) -الف:-معنی یقیّد.د:یعتّد.

۹- (۹) -الف:اجبّر.

۱۰- (۱۰) -د:لست بسبب آخر کلّ الجساره.

۱۱- (۱۱) -هکذا/د:أنذر بسیر.

۱۲- (۱۲) -الف:عن.

۱۳- (۱۳) -د:-من صاحب...السّلام.

۱۴- (۱۴) -الف:حفّت.

۱۵- (۱۵)) -الف:موالی.

۱۶- (۱۶)) -الف:موالی.

۱۷- (۱۷)) -د:مفتخر.

[تمام التمامات و كمال الكمالات]

فأقول مستعينا باللّه (١)متوكّلا عليه، وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللّهِ (٢)كما أمرنا من لديه أن ما لا يدرك كلّه لا يترک كلّه؛فليعلم أنّ الأمر كما أومأت (٣)إليه فی صدر هذه التكمله (۴)حيث قلت تمام [B/۰۴] التامات و كمال الكمالات و حقيقه الحقايق بنحو الأعلی، فليتأمّل فی كونه تمام التمامات و كمال الكمالات و حقيقه الحقائق!

[تفريع بأنّ النبی الأعظم صلّی اللّه عليه و آله كلّ الكمالات]

و لقد قالوا:إنّ إمام الشیء أولی بنفس ذلک من ذلک الشیء،فتمام الوجودات و كمالها فی الوجود الحقيقی و الموجوديه الحقيقيه أولی و أوكد من أنفسها،فهو بأنفسها أحقّ و أولی من أنفسها اَلنَّبِیُّ أَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ (۵)أی بما هم مؤمنون؛فايمانه بل نبوّته كلّ النبوات و الولايات و الايمانات و تمامها و كمالها.و أين و أنّی مراتب سائر (۶)النبوات و الولايات و الإيمانات من مرتبه نبوّته و ولايته و إيمانه.بل هو حقيقه نور النبّوه و الولايه (٧)و الإيمان و تلک المراتب الاخری أشعتّها،فالكلّ شعبه (٨)عليه السّلام و شيعته عليه السّلام و أشعتّه،و من هيهنا قال-صلّی اللّه عليه و آله-«من رآنی فقد رأی الحق.» (٩)

[كيفيه البينونه بين الواجب و الممكن]

و انتفاء لزوم السنخيه المنافيه لنصّ كريمه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ (١٠)المناقضه لمقتضی

١- ((١)) -د:+تعالی.

٢- ((٢)) -سوره غافر،الآيه ۴۴.

٣- ((٣)) -الف:أونست.

۴- ((۴)) -سخ:الكليه.

۵- ((۵)) -سوره الأحزاب،الآيه ۶.

۶- ((۶)) -الف:سائی.

٧- ((٧)) -د:إلاّ لأنه.

٨- ((٨)) -خ:شيعه.

٩- ((٩)) -راجع:بحار الأنوار،ج ۵٨،ص ٢٣۴.

١٠- ((١٠)) -سوره الشوری،الآيه ١١.

البرهان المبين المتقنه (۱)بضروره من الدين؛بل بضروره من العقول-عقول الكاملين و المتوسطين و الناقصين-لضروره (۲)المناقضه بين الضروره و اللاضروره،و ثبوت المنافاه البيّنه بين الوجوب و اللاوجوب،ثابت و معلوم محقق جدّا من التقييد بنحو أعلى، بمعنى الذى حقّقنا أنّ من المعلوم المحقق الظاهر الواضح حينئذ أنّ الوجود (۳)البحت الصرف الذى هو (۴)كلّ الوجودات على النحو الأعلى،أى منزّها (۵)عن شوائب النقص و النقيصه]A/۱۴[طرّا،مقدّسا عن عوائب الفقر و الفاقه رأسا،ليس و لا يتصوّر إلّا أن يكون غنيا بحتا و غنا صرفا،و كلّ وجود و موجود (۶)،و سواه ليس (۷)،و لا يتصوّر إلّا أن يكون فقيرا مضطرّا إليه التبته،بل فقرا و فاقه محضه،كما انكشف ممّا كشفنا و سينكشف مزيد الانكشاف-إن شاء اللّه تعالى-فلا بينونه بينه تعالى و بين ما دونها إلّا بالوجوب و الإمكان،و لا ينفصل كلّ ما هو سواه عنه سبحانه إلّا بكونه مجرّد الفقر و الفاقه إليه، و كونه سبحانه مجرد الغناء عنه.

[الإشارات العلويه فى إثبات المقام]

و هكذا (۸)كما قال امام الموحدين امير المؤمنين عليه السّلام حين سئل عن قوله:«من عرف نفسه فقد عرف ربه» (۹)،أنّ من عرف نفسه بالاحتياج،فقد (۱۰)عرف ربه بالغناء،و من عرف نفسه بالحدوث فقد عرف ربّه بالقدم. (۱۱)الحديث.

۱- ((۱)) -د:المنفيه.

۲- ((۲)) -س:بضروره.

۳- ((۳)) -الف:الوجودات.

۴- ((۴)) -من،د:-هو.

۵- ((۵)) -الف:منتزعا.

۶- ((۶)) -د:الموجود.

۷- ((۷)) -الف:-و لا يتصور...ليس.

۸- ((۸)) -د:هكذا من.

۹- ((۹)) -راجع:مصباح الشريعه،ص ۱۳؛عوالى اللئالى،ج ۴،ص ۱۰۲؛بحار الأنوار،ج ۲،ص ۳۲.

۱۰- ((۱۰)) -الف:-فقد.

۱۱- ((۱۱)) -لم نعثر على حديث بنفس هذه العبارات فى الجوامع المعتبره.

و عنهم (۱)علیهم السّلام:«بان عن الأشیاء بالقهر لها،و بانت الأشیاء عنه بالخضوع له.» (۲)و البینونه بین الغناء المحض الذاتی و الفقر و الفاقه الذاتیه أتمّ أنحاء البینونات،و هی (۳)البینونه الصفتیه و هی بینونه التناقض؛إذ الغناء إنّما هو حقیقه عدم الإفتقار،و الإفتقار بالحقیقه لیس إلاّ عدم الفناء،و هکذا فی الوجوب و الإمکان و القدم و الحدوث و الدوام و الغناء و غیرها (۴).

و عن واحد من الصادقین علیهما السّلام:«توحیده تمییزه عن (۵)خلقه،و حکم التمییز بینونه صفه،لا بینونه عزله. (۶)»و فی معناه أخبار و آثار کثیره من أصحاب العصمه (۷)علیه السّلام و [B/۱۴] و سینکشف الفرق بین البینونتین عند شرح حال الممکن و الإمکان و بیان حقیقه أحوال الوجودات الإمکانیه،و کیفیه بینونتها و مبائنتها للوجود الواجبی القیومی-عزّ اسمه-.

توضیح بعد توضیح

[الصله بین قاعده صرف الوجود لا یتثنّی و قاعده بسیط الحقیقه]

اشاره

فالوجود الحقیقی البحت الذی هو تمام التمامات و فوق التمامات بالوجه الأشرف الأعلی،المنزّه عن مجانسه الأشیاء و عن (۸)مشابهه (۹)شیء منها للبینونه الصفتیه التی هی فی کونها بینونه فی الغایه (۱۰)القصوی،أتمّ الأنحاء،بحیث لا یتصوّر و لا یعقل بینونه تساویها،فضلا عن أن یکون أقوی، (۱۱)انّما هو أصل الاصول فیها؛بل قالوا و هو فصل الفصول أوکد (۱۲)و أولی،کما أومأنا.

۱- ((۱)) -د:عنه.

۲- ((۲)) -قارن:بحار الانوار ج ۴،ص ۲۶۹؛راجع:مجموعه ورام،ج ۱،ص ۲۲۴.

۳- ((۳)) -س،الف،د:هو.

۴- ((۴)) -د:-و البینونه...غیرها.

۵- ((۵)) -المصدر:من.

۶- ((۶)) -بحار الأنوار،ج ۴،ص ۲۵۳؛الاحتجاج،ج ۱،ص ۱۹۸.

۷- ((۷)) -د:-العصمه.

۸- ((۸)) -الف:من.د:فی.

۹- ((۹)) -س:شائبه.

۱۰- ((۱۰)) -د:غایه.

۱۱- ((۱۱)) -الف:أمور.

۱۲- ((۱۲)) -کذا فی النسخ.و الصحیح:آکد.

فلاـ ثـانى له فى الوجود أصـلا،و إلاّ للزم (۱)أن يكون الوجود الصـرف التـامّ الـذى هو فوق التمام ناقصا محـدودا،و لصار الأحد الصمد واحدا بالعدد (۲)،فيكون فى عداد الأشياء معدودا (۳)،تعالى شانه عن ذلك علوّا كبيرا–فضلا عن كنه ذاته–تعالى.

فـالوجود الحقيقى الواجبى القيّومى عزّ و جلّ لا يتعـدّد وحـده، (۴)و (۵)لا شـريك له فلم يكن له كفوا أحـد (۶)فهو حقيقه نور الأنوار،و سـائر الوجودات النـاقصه الفـاقره الـذوات فيوضـاته و لمعـاته و أشـعته و إشـراق على هياكل الماهيات العالميه و قوابل الوجودات (۷)الإمكـانيه، و سـنزيد فى شـرح حـال تلك (۸)الوجودت الفـاقره (۹)الـذوات،و بيـان حقيقه أحوالهـا –إن شاء اللّه تعالى–]A/۲۴[

[انّ مسأله بسيط الحقيقه كلّ الأشياء أسّ التوحيد و الدليل عليه]

فـانكشف كمـال الإنكشـاف أنّ مسـأله بسـيط الحقيقه كـلّ الأشـياء بالوجه الأعلى أصل به يتوصّل إلى الوحـدانيه الكبرى،و نفى الشريك عنه–تعالى–و التوحيد الذى هو أصل (۱۰)أصول الدين،و لأجله بعث الأنبياء و أرسل المرسلين،لا دليل عليه،و لا برهان له،إلاّـ و هو دليله و برهانه؛و لا أصل و لا اسّ يتوصّل به إليه (۱۱)إلاّ و هو أسّه (۱۲)و بنيانه،و بدون هذا الأصل لا يتصوّر تحقيق التوحيـد بالبرهـان و القول بوحـدانيه الأـوّل عزّ و جـلّ بنور اليقين و الايقـان،اللّهم إلاّـ بضـرب من التقليـد،تقليـد الشـارع الصادع (۱۳)المخبر الصادق عليه السّلام،لو لم يتوقّف التصديق بصدقه على توحيد الربّ الوحيد.

۱- ((۱)) –الف،س:إلا لا يلزم.

۲- ((۲)) –س:بالعدم.

۳- ((۳)) –الف:محدودا.

۴- ((۴)) –الف:–وحده.

۵- ((۵)) –الف،س:–و.

۶- ((۶)) –اقتباس من الإخلاص،۴.

۷- ((۷)) –الف:الموجودات.

۸- ((۸)) –د:–تلک.

۹- ((۹)) –الف:القاقره.د:–الفاقره.

۱۰- ((۱۰)) –الف:–أصل.

۱۱- ((۱۱)) –س:اللّه.

۱۲- ((۱۲)) –س:للّه.

۱۳- ((۱۳)) –د:الصادق.الصادع.

كما قال به (۱)-أى بعدم التوقّف-الفاضل المدّقق الخوانسارى-طاب ثراه (۲)-فى حاشيته (۳)على إلهيات الشفاء،اضطرارا أقرّ و اعترف (۴)بعدم إمكان دفع الشبهه المشهوره عن ابن كمّونه عن أدلّه توحيده-سبحانه و تعالى-عقلا،أىّ دليل كان إلّا بالتمسك بما يبتنى عليه هذا الأصل من أصاله الوجود فى الموجوديه،و القول بالوجود الحقيقى الموجود بذاته و لذاته،و انّه هو الواجب-تعالى شانه-اعترافا واضحا و إقرارا ظاهرا.و لمّا لم يتيسّر (۵)له-طاب ثراه-الوصول إلى أصل (۶)أصاله الوجود لحجب قويه و حجج و هميه لم يتمكّن من رفعها و دفعها عن ذلك الأصل الأصيل،فلم يظفر-طاب ثراه-مع جلاله منصبه فى الفنون العقليه و عظم شأنه و رفعه قدره فى النظر و الدقه بدليل فى هذا المهمّ الأهمّ الجليل؛لم ترد عليه تلك الشبهه التى عجزت عن دفعها [B/۲۴] مشاهير الأيام، (۷)من الأفاضل الأعلام عند جماهير الأنام،و تحيّرت كلّهم و اعترفت بالعجز جلّهم أو قلّهم،فالتجأ-طاب ثراه- و اضطرّ إلى الاكتفاء بالتقليد فى التوحيد،و إلى عدم توقّف التصديق بصدق النبوه و الرساله على (۸)توحيد المرسل (۹)حيث قال بعد ما أورد (۱۰)اصول الأدّله و أورد عليها تلك الشبهه،و ذكر كلّ ما ذكروا فى دفعها؛و لا سيّما ما هو خاصّه أصحاب (۱۱)العرفان و أرباب نور الايقان و اليقين من الأوّلين و الآخرين،و لا سيّما الحكماء الأقدمين الذين لهم أسوه حسنه فى الأنبياء و المرسلين-صلوات اللّه عليهم-و لم يتحقّق تحقيقه[على]ما راموا، و لم يصلى إلى كنه ما و صلوا،و لم يتضّح له حقيقه ما حقّقوا،فأورد ما أورد عليهم جرحا و ردّا (۱۲)،و لم يبق بزعمه حينئذ (۱۳)عن الأدّله ذبّا و دفعا.

۱- ((۱)) -س:-به.

۲- ((۲)) -س،الف:-طاب ثراه.

۳- ((۳)) -د:تعليقاته.

۴- ((۴)) -د:أورد و أعرف.

۵- ((۵)) -س،الف،د:تيسر.

۶- ((۶)) -س،د:الوصول باطل.

۷- ((۷)) -الف:الأنام.

۸- ((۸)) -الف:إلى.

۹- ((۹)) -د:+الوحيد.

۱۰- ((۱۰)) -د+و.

۱۱- ((۱۱)) -الف:أهل.

۱۲- ((۱۲)) -الف:ردّ.

۱۳- ((۱۳)) -الف:+زحمه.

فإن قلت:فعلى هذا كيف يثبت هذا المطلب الجليل؟

قلت:إثبات هذا المطلب تكفيه (۱)دلائل (۲)التقليد؛إذ إثباتها لا يستلزم دورا،لأنّ إثبات الواجب-تعالى-و علمه و قدرته و صدقه كاف فى إثبات النبوه،فليس شيء منها موقوفا على توحيد الواجب-تعالى-و بعد إثباتها يثبت التوحيد بالدلائل النقليه التى تشحّنت الكتاب و السنه،بل هو من ضروريات الدين؛على أنّ الدلائل العقليه (۳)التى فى القرآن و الحديث مثل قوله تعالى لَوْ كٰانَ فِيهِمٰا آلِهَةٌ إِلاَّ اللّٰهُ لَفَسَدَتٰا (۴)و نظائره.لو فرض أنّها لم يكن برهانا فلا شكّ أنّها فى إقناع النفس تفعل (۵)البراهين التى للحكماء،و بالجمله الأمر واضح بحمد اللّه تعالى من دون]A/۳۴[اريبه وَ لَوْ كَرِهَ الْكٰافِرُونَ (۶)«تعالى اللّه عمّا يقوله الظالمون».

(۷)إنتهت عبارته بعينها و فيه (۸)أمور من وجوه شتى (۹)كما لا يخفى على الواقف الناظر بالعين اليمنى.

[وجوه الخلل فى ما قاله الخوانسارى]

*الأول:ما أشرنا إليه من عدم وصوله إلى ما وصلوا هيهنا.و عدم إحاطته بمبادئ (۱۰)الأدلّه التى حقّقوها،و مبانى الأجوبه التى فصّلوها.

*الثانى:الخلط منه-طاب ثراه-وجها من وجهى تلك الشبهه العويصه بوجه آخر منها خلطا (۱۱)و عدم التفرقه بينهما أصلا،كما لا يخفى على الواقف بحقيقه تلك الشبهه و كيفيتها،

۱- ((۱)) -د:بكيفيه.

۲- ((۲)) -س:الدلائل.

۳- ((۳)) -الف:-اثباته لها...العقليه.

۴- ((۴)) -سوره الأنبياء،الآيه ۲۲.

۵- ((۵)) -د:-نفعل.الف:يفعل.

۶- ((۶)) -سوره الصف،الآيه ۸.

۷- ((۷)) -اقتباس من الاسراء،آيه ۴۳.

۸- ((۸)) -س،الف:-فيه.

۹- ((۹)) -الف:شق.

۱۰- ((۱۰)) -س:لمساوى.الف:بمبادره.

۱۱- ((۱۱)) -د:خاطئا.

و العارف (۱)بأنّها ذات الوجهين،بكلّ (۲)وجه يقابلها نحو خاص من المقابله فى الذبّ عن الأدلّه و الدفع للشبهه.

*الثالث:أنّه كما خلط فى الشبهه خلطا و غلط فى أجوبه الطائفه،خلط جوابا عن (۳)وجّه ذينك (۴)الوجهين بجواب الآخر،و لم يفرّق أصلا فى البين،عاميّا مشهوريا كان الجواب،أم خاصّيا حقيقيا.و لا سيّما فى الخاصّى على النحو الذى (۵)حقّقه المحشّى الماجد الناقد صدر المحقّقين،صدر الدين الشيرازى،قدّس سرّه.

*الرابع:ما حصله (۶)عند ما اضطرّ إلى الأنبياء فى التوحيد (۷)على مجرّد التقليد من أنّه يكفى فى إثبات النبوه و صدق صاحب (۸)الشريعه صلّى اللّه عليه و آله مجرّد إثبات الواجب و علمه و قدرته و صدقه (۹)،و (۱۰)لايحتاج فيهما إلى غيرها أصلا توهّم باطل (۱۱)البته (۱۲)و خيال منه، لا طائل تحته،مجرّد دعوى بلا بيّنه؛فإنّ من الظاهر [B/۳۴] الواضح أنّه لو فرض واجب آخر،و فرضنا فى (۱۳)وجوب الوجود ثانيا،فكلّ منهما بحسب كنه ذاته بعينه و فى مرتبه حاقّ جوهر نفسه يجب أن يكون علما كلّه و قدره و صدقا كذلك،لا أنّ الكلّ (۱۴)له بعض، أى علما صرفا و هكذا.و لمّا كان علما كلّه فهو كلّ العلوم (۱۵)و إلاّ لم يكن علما صرفا،بل مشوبا بالنقصان فيه،و مخلوطا بعدمه،و مختلطا مؤلّفا من العلم و الجهل،تعالى عن ذلك

۱- ((۱)) -الف:-و العارف.

۲- ((۲)) -الف:لكلّ.

۳- ((۳)) -د:-عن.

۴- ((۴)) -الف:تينك.

۵- ((۵)) -س:نحو حقّقه.د:ما.

۶- ((۶)) -د:حصل.

۷- ((۷)) -الف:التقليد.

۸- ((۸)) -الف:مباحث.

۹- ((۹)) -د:صدقه و قدرته.

۱۰- ((۱۰)) -الف:+ما.

۱۱- ((۱۱)) -س:بأهل.

۱۲- ((۱۲)) -د:أصلا و يمكن أن يقرأ فى س:السنه.

۱۳- ((۱۳)) -س،الف:-فى.

۱۴- ((۱۴)) -الف:منه.

۱۵- ((۱۵)) -الف:المعلوم.

علوّا كبيرا.و لمّا لم يمكن أن يكون كنه إدراك كلّ منهما بعينه هو كنه إدراك الآخر (۱)بعينه لضروره البينونه فى البين (۲)و إلّا فلم يكونا اثنين،فكلّ منهما فاقد فى مرتبه حاقّ ذاته العلم الصرف الذى هو بعينه عين الآخر،و الفاقد للعلم الصرف إمّا جاهل صرف-لا علم له أصلا-أو عالم بوجه و جاهل بوجه آخر.

و بالجمله (۳)يلزم أن يكون علمه الذى هو عين ذاته علما محدودا ذا حدّ و نهايه و نقصان و نقيصه،فلم يكن له (۴)علما صرفا،هذا واضح (۵)جدا،و كذلك القياس فى القدره و الصدق.فإذا لم يكن علم الواجب (۶)محيطا و قدرته محيطه و صدقه صدقا محضا فلم يكن علمه علما تامّا كاملا،بل مشوبا بالجهل و النقصان،و[لم تكن]قدرته قدره تامه كامله،بل مشوبه بالعجز و النقيصه،و[لم يكن]صدقه صدقا تاما (۷)كاملا،بل محدودا ذا حدّ و نهايه،فلا يتصوّر و لا يتيسّر له أن لا يجهل أصلا و أن لا يعجز أصلا و أن لا يصدق أصلا.فمن أين و أنّى يتعقّل و يتيسّر حينئذ (۸)الكفايه المطلوبه فى إثبات [A/۴۴] النبوّه و صدقها،تعالى عن (۹)ذلك علّوا كبيرا.

*و أمّا خامسا:فقد ظهر كلّ الظهور أنّ إثبات علمه التامّ الذى يجب (۱۰)أن يكون فوق التمام فضلا عن التام (۱۱)الذى لا مخلص و لا مهرب فى إثبات النبوه و صدقها عنه،و كذلك قدرته الكامله و صدقه الصرف،كلّ ذلك موقوف على توحيده و نفى الشريك عنه-تعالى- فلو أثبتنا توحيده (۱۲)و نفى (۱۳)الشريك عنه-تعالى-بنبوّه الأنبياء و صدقها للزم الدور،كما لا يخفى بأدنى التدبّر و أقل الغور.

۱- ((۱)) -د:يكن أن يكون كلّ ذات منهما بعينه هو كنه ذات كل منهما بعينه كنه ذات الآخر.

۲- ((۲)) -الف:المنن.

۳- ((۳)) -د:-بالجمله.

۴- ((۴)) -د:-له.

۵- ((۵)) -الف،د:ظاهر.

۶- ((۶)) -د:واجب.

۷- ((۷)) -الف:فلا.

۸- ((۸)) -س:+فى.

۹- ((۹)) -د:+كلّ.

۱۰- ((۱۰)) -س:لا يحب.

۱۱- ((۱۱)) -س:التمام.

۱۲- ((۱۲)) -الف:توحيد.

۱۳- ((۱۳)) -كذا.

تفریع:[فی سرّ إثبات التوحید بعد إثبات الواجب فی کتب القوم]

و هـذا هو السـرّ الباعث للسـلف الصالـح علی ما کانوا یقـدّمون البحث عن وحـدانیته -تعالی شانه-و توحیـده سـبحانه بعد إثبات الذات علی سایر الصفات کلّها (۱)و لقد جری بذلک عادتهم الفاضـله،فصار ذلک قاعدتهم الدائمه،و اقتدی بهم من اقتدی من اللاحقین، مستشعرا بالتزام التأسی (۲)بهم (۳)من تأسی من حیث لا یشعر،و لنعم ما قیل بالفارسیه:

«ره چنان رو که ره روان رفتند»

و کیف لا!؟و من أین و أنّی یتصوّر أن لا یلزم الاقتـداء بسـیرتهم الوسـطی (۴)و التأسّـِی بأسوتهم الوسطی فی طریق طلب الهدی (۵)،و قـد اقتبس السـلف الصالـح أنـوار علـومهم الحقیقه من مشـکاه نبوّه الأنبیـاء-صـلوات اللّه علیهم-و قـد اسـتضاء (۶)مصباح نفوسـهم القدسـیه و قلوبهم القـادسه الصـافیه من مصـباح ولا-یه الأولیاء علیهم السّـِلام و قـد استنسـخوا النسـخ صـحائف عقولهم المکتسبه (۷)من الصحائف (۸) [B/۹۴] المنزله من السماء و الکتب النازله من عند اللّه -تعالی-بتراجمه (۹)الأنبیاء و الأوصیاء.

*و أمـا سادسـا:فعلی مـا تخیّله و تصوّره-طاب ثراه-من أنّه لا یتصوّر و لا یتیسّـِر للـذبّ عن الأدلّه و الـدفع لتلک الشـبهه (۱۰)إلاّ بالتمسک بأصل أصاله الوجود.و هذا الأصل ممّا لا أصل له علی ما حصّله أصلا و لا محصّل له (۱۱)علی ما أسسّه قطعا؛فمن أین یتصوّر تحصّل دلیل عقلا و تقریر (۱۲)برهان قطعا،حتّی یمکن أن تکون الأدلّه القرانیه و (۱۳)

۱- ((۱)) -الف:+بعد إثبات الذات علی سایر الصفات محلّها.

۲- ((۲)) -الف،د:تأسی.

۳- ((۳)) -خ:+من تأسی

۴- ((۴)) -د:الأولی.

۵- ((۵)) -الف:الهوی.

۶- ((۶)) -الف:استفاء.

۷- ((۷)) -د:الملکیه.

۸- ((۸)) -د:الصحف.

۹- ((۹)) -الف:به تراجمه.

۱۰- ((۱۰)) -د:-الشبهه.

۱۱- ((۱۱)) -الف:-علی ما...له.

۱۲- ((۱۲)) -س،د:مقرّر/لعل الصواب:تقرّر.

۱۳- ((۱۳)) -س،الف:أو.

الحدیثیه (۱)أدلّه عقلیه لهـا و براهین قطعیه عنـدنا،و قـد قطع-طـاب ثراه-و حکم قطعـا بکونهـا أدلّه عقلیه و براهین قطعیه،حیث قال:«علی أنّ الأدله العقلیه (۲)التی فی القرآن و الحدیث»،إلی قوله:«لو فرض أنّها لم یکن برهانا»حیث وصف الأدلّه بالعقلیه أوّلا و أتی بلفظ«لو فرض ثانیا».

و لو سامحنا و قلنا:إنّ هـذا منه لیس (۳)تصـریح فی قطعه-طـاب ثراه-بکونها برهانیه قطعیه،فلا أقلّ من کونه دالاّ علی الإمکان و یجوز (۴)أن یکون برهانا،فهو أیضا حینئذ (۵)کما تری،و یرد علیه مع ذلک التأسف هذا الذی أردناه کما لا یخفی.

و لو قیل (۶):لعلّه أراد أنّها یکون حینئذ برهانا عند اللّه و عند رسول اللّه (۷)صلّی اللّه علیه و آله من دون أن یتقرّر برهانا لنا،فهو فی الوهن و الرکاکه أوضح من أن یوحی.و إنّما الاحتیاج إلی الدلیل إنما هو ما حقّقناه (۸)،و هو-تعالی-منزّه عن شائبه الاحتیاج رأسا و هم علیهم السّلام أیضا لا یحتاجون [A/۵۴] فی أنفسهم و لأنفسهم إلی أمثال (۹)تلک الأدلّه أصلا،و الدلیل علی ذلک شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلاّ هُوَ وَ الْمَلاٰئِکَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ (۱۰)،و الدلیل لا یحتاج إلی الدلیل.

فأحسن التأمّل فیه!

*و أمـا سابعـا:فقوله:«فلا شـکّ فی إقناع النفس تفعل ما لا تفعل البراهین التی للحکماء»و (۱۱)هـذا الدعوی منه کأنّه ما وقع فی موقعه أصلا،إذ الأدلّه بأقسامها و أنواعها منحصره فی صور (۱۲)ثلاث،لا رابع لها بالبرهان و الإتفاق،و هی بلسان القرآن:المجادله

۱- ((۱)) -س:لحدیثه.

۲- ((۲)) -الف:-لها و براهین...العقلیه.

۳- ((۳)) -د:-لیس.

۴- ((۴)) -الف:لجوز.د،س:جواز/ضبط النصّ قیاسی.

۵- ((۵)) -د:حینئذ أیضا.

۶- ((۶)) -الف:+و.

۷- ((۷)) -الف:زمیر له.د:+و الأئمه.

۸- ((۸)) -الف:حقنا.

۹- ((۹)) -الف:امتثال.

۱۰- ((۱۰)) -سوره آل عمران،الآیه ۱۸.

۱۱- ((۱۱)) -س،لا:-و.

۱۲- ((۱۲)) -د:صوره.

بالتی هی أحسن،ثمّ الموعظه ثمّ الحکمه (۱)و بلسان المیزان:إلزام و الخطابه و البرهان علی ما أصّله و فصّله هیهنا-طاب ثراه-فلا یتصوّر کون تلک الأدلّه جولیه إلزامیه فی حقّ الأنفس البشریه عند قیام تلک الشبهه و ورودها (۲)و عدم ما یتصوّر جوابا عنها،لا إلزاما و لا برهانا،کما هو المفروض عندنا،فانحصر (۳)حینئذ کونها موعظه و خطابه،کما هو المتبادر من مساق کلامه هیهنا (۴)،و الظاهر و المتبادر من قوله حیث قال فی إقناع النفس و الموعظه عند قیام الشبهه و ورودها (۵)،و لا سیّما تلک الشبهه العویصه العجیبه التی عجزت عنها (۶)جلّ أعاظم المشاهیر الأزکیاء،و قلّ جماهیر العلماء،لا أثر لها فی النفس أصلا،و کیف لا!؟و قد رتّبوا تلک الصور الثلاث فی المراتب المرتّبه،و قالوا:المجادله،ثمّ الموعظه،ثمّ الحکمه؛الإلزام (۷)،ثمّ الخطابه،ثم البرهان.

و وجه هذا الترتیب ما أشرنا إلیه من أنّ الواجب أوّلا أن یلزم الخصم و یسدّ طرق مغالطاته طرّا،و یسکت فیسکت،فإذا انکسر [B/۵۴] سوره إبائه و إنکاره و انسدّ باب مخاصمته و مکابرته (۸).کلاّ،فالحکیم المنجی من الهلکه،الهادی إلی الطریقه الحقّه یأخذ حینئذ فی الموعظه،و یخاطبه بالخطابه لیسکن اضطرابه بذلک الخطاب،و یمیل بقلبه إلی الصواب (۹)،ثمّ یشرع فی طریقه الحکمه،و یبرهن (۱۰)و یأتی بفصل الخطاب لیحقّق بحقیقه الإیمان و الیقین،فهذا (۱۱)إنّما هو طریق الصواب.

و أمّا عند قیام الشبهه و عدم ما یعارضها و یناقضها إلزاما أو برهانا فلا یفید الخطابه، و لا یستعملها صاحب قانون (۱۲)المناظره.

ص:۱۱۵

۱- ((۱)) -اقتباس من النحل،الآیه ۲۵.

۲- ((۲)) -س:ردّها.

۳- ((۳)) -الف:فانحصره.

۴- ((۴)) -الف،د:هنا.

۵- ((۵)) -الف:-و ورودها.

۶- ((۶)) -الف:عند.

۷- ((۷)) -س:الزمه.

۸- ((۸)) -الف:مکاتبیه.

۹- ((۹)) -الف:الصواب.

۱۰- ((۱۰)) -الف:یرهن.

۱۱- ((۱۱)) -الف:و هذا.

۱۲- ((۱۲)) -الف:قالمون.

*و أمّا ثامنا:فعلى ما كشفنا و أظهرنا الأولى بحاله و حال أمثاله-طاب ثراه-و الأخرى بشأنه[أن]جعل الجنه مثواه،و شأن أقرانه أن يقولوا هيهنا قولا اضطراريا بالتقليد الشايع المتعارف الذى قالوا بصحّته (۱)و جوازه فى الفروع و الأحكام جميعا،و أجمعوا على أن لا مهرب عنه فيها إجماعا،و اختلفوا فى صحّته و جوازه فى الأصول و العقايد الدينيه على أنّ الصواب هو الصحّه؛فتنبّه-طاب ثراه-اختيار جواز هذا القسم من التقليد فى هذا المقام و نظائره طرّا و لم يختر (۲)ما اختاره هيهنا (۳)اضطرارا،لظهور فساده كما أظهرنا.فكأنّه -طاب ثراه-لمّا لم يجوّز (۴)التقليد المتعارف فى الأصول،و خصّصه بالفروع وفاقا للمشهور و ما عليه (۵)الجمهور،و خلافا لأصحاب التحقيق الذين يشربون من كأس الرحيق شرابا طهورا (۶)فأصرّوا (۷)و استكبر استكبارا،و هو وقع فيما وقع (۸) [A/۶۴] فيما كان يهرب عنه اضطرارا،فافترق عن مكان الطلبه (۹)افتراقا و احترق بنار الحرمان احتراقا.

و أمّا تاسعا:فلئن سلّمنا و سامحنا معه-طاب ثراه (۱۰)-فى أنّ أصل أصاله الوجود كما تخيّله ممّا لا أصل لها أصلا،قلنا أن نقول (۱۱)أنّ ما يتوقّف عليه إتمام دليل التوحيد بحيث لا ترد عليه شبهه أصلا إنّما هو مسأله«بسيط الحقيقه كلّ الاشياء».و هى غير موقوفه على أصل أصاله الوجود،فإنّ لنا أن نقول:إنّ بسيط الكمال كلّ الكمالات،و إنّ بسيط العلم كلّ العلوم (۱۲)بعين ما أسلفنا (۱۳)من البرهان القاطع و النيّر اللامع من دون (۱۴)أنّ يتوقّف برهاننا هذا

۱- (۱) -الف:-بصحّته.

۲- (۲) -الف:-يختر.

۳- (۳) -الف،د:هنا.

۴- (۴) -الف:+و.

۵- (۵) -د:-و ما عليه.

۶- (۶) -اقتباس من المطففين،الآيه ۲۵ و الإنسان،الآيه ۲۱.

۷- (۷) -الف:-فأصرّوا.

۸- (۸) -الف:+وقع.

۹- (۹) -الف:الطلبه د:الطفيّه.

۱۰- (۱۰) -د:-معه طاب ثراه.

۱۱- (۱۱) -كذا.

۱۲- (۱۲) -د:+أصلا أم لا.

۱۳- (۱۳) -س:سلفنا.

۱۴- (۱۴) -الف:غير.

على ذلك الأصل أصلا؛فإذا تمّت هذه المسأله من دون توقّف على تلك المسأله.تمّ ما يتوقّف عليها من التوحيد و نظائره فى حقّه تعالى.

فإن قلت:فعلى هذا فلم أسّست هيهنا أوّلا أساس أصاله الوجود،ثمّ فرّعت عليها مسأله بسيط الحقيقه كلّ الأشياء.

قلت:الحقّ الأصيل إنّما هو ذلك الأصل الجليل،و الأمر فى الواقع إنما هو على ما (١)أسّسنا؛و ما هو خلافه فلا أصل له أصلا.و لكن هذا (٢)لا يوجب أن لا يتصوّر لنا إثبات هذه المسأله إلّا بتلك المسأله.و السّرفيه أنّ كون كنه ذاته-تعالى-كما لا صرفا بسيطا بحتا،ممّا لا مفرّ عنه،و اجتمع عليه الكلّ،الجلّ و القلّ،و هذا القدر يكفينا فى إثبات أنّ بسيط الكمال كلّ الكمالات بنحو أعلى،فلا ثانى له فى حقيقه الكمال،و لكنّ البرهان قائم على [B/۶۴] أنّ الكمال إنّما هو الوجود لا غير،كما لا يخفى (٣)على ما حقّقنا.

تتميم فيه تعميم

[فى تحقيق حقيقه الشيء]

و إذا تحقّقت بحقيقه ما حقّقنا من أنّ المعنى (۴)و المفهوم كائنا (۵)ما كان ليس إلّا مفهوما عنوا بالمفهوم (۶)الشيء و عنوان الشيء ليس بذلك الشيء،مثلا مفهوم العالم الذى يعبّر عنه بالفارسيه ب«دانا (٧)»،و مفهوم القادر الذى يعبّر عنه ب«توانا»ليس شيء منها بحقيقه العالم بما هو عالم و بحقيقه القادر بما هو قادر،و كذلك العلم و القدره كما فصّلناه (٨)و حصّلناه؛إذ من الضروريات الأوّليه هو أنّ مفهوم العلم ليس بحقيقه (٩)التى يترتّب عليه آثار العلم (١٠)

١- ((١)) -د:بيناه.

٢- ((٢)) -الف:إلّا.

٣- ((٣)) -س:-لا يخفى.

۴- ((۴)) -د:المعين.

۵- ((۵)) -يمكن أن يقرأ فى س:كافيا.

۶- ((۶)) -خ:عنوانا و المفهوم.

٧- ((٧)) -الف:بل انا.

٨- ((٨)) -س:فصّلنا.

٩- ((٩)) -هكذا فى النسخ.

١٠- ((١٠)) -الف:عليه آثاره.

و هكذا،و ذلك واضح جدا.بل حقيقه الشیء بهذا الوجه ليس إلاّ ضربا من الوجود الحقيقی الذی يخصّه.

[إنّ بسيط الحقيقه كلّ الكمالات الوجوديه]

فاعلم أنّ الوجود (۱)الصرف الواجبی (۲)و صرف الوجود القيّومی (۳)كما أنّه لمّا كان كلّه الوجود فهو كلّ الوجود بنحو أعلی،فكذلک لمّا كان كلّه العلم فهو كلّ العلوم،و هكذا القياس فی جميع الصفات الحقيقيه التی هی (۴)عين ذاته تعالی،فلمّا (۵)يثبت بهذا (۶)الأصل الأصيل أصل تلک (۷)الصفات الحقيقيه،فكذلک يثبت به عمومها و شمولها،أی كونها تامّه،بل فوق التمام؛لذا (۸)أثبت له (۹)عمومها و شمولها،ثبت وحدانيها،و أن لا ثانی لها،و إلاّ لزم التحديد و التركيب (۱۰)كما أوضحناه،فهو الكلّ فی الكلّ فی وحدته قبل وجود الأشياء و صدورها عنه-تعالی- [A/۷۴] أی فهو سبحانه كلّ الوجودات و (۱۱)كلّ الكمالات للموجود بما هو موجود و لحقيقه الموجود بما هی موجود (۱۲)فی مرتبه كنه ذاته الأحديه البسيطه قبل وجود الأشياء و كمالاتها و صدورها و فيضانها عنه-تعالی-و لمّا كان هو سبحانه كلّ شرف و فضل كذلک،فليس (۱۳)كمثله شیء (۱۴)؛و الاّ لزم أن لا يكون كذلک، لضروره البينونه العقلانيه (۱۵)فی البين،و لزوم نقصان كلّ من المثلين (۱۶)،و إلاّ لم يكونا إثنين.

۱- ((۱)) -الف:وجود.

۲- ((۲)) -د:الواجبی الصرف.

۳- ((۳)) -الف:وجود القوی.

۴- ((۴)) -د:هو.

۵- ((۵)) -يمكن أن يقرأ فی الف:فكلما.

۶- ((۶)) -الف:لهذا.

۷- ((۷)) -س:-تلک.الف:-أصل تلک.

۸- ((۸)) -الف،س:-يثبت به...لذا.

۹- ((۹)) -س:-به.

۱۰- ((۱۰)) -د:التركيب و التحديد.

۱۱- ((۱۱)) -د:-و.

۱۲- ((۱۲)) -الف:-و لحقيقه...موجود.د:الوجود بما هی وجود.

۱۳- ((۱۳)) -الف:ليس.

۱۴- ((۱۴)) -اقتباس من الشوری،الآيه ۱۱.

۱۵- ((۱۵)) -الف:الفقدانيه.

۱۶- ((۱۶)) -س:المسألتين.

تنبیه تفریعی

[فی سرّ کون الوحده قبل الکثره]

و هذا بالحقیقه إنّما هو سرّ کون الوحده قبل الکثره،فالوحده فی مرتبه الذات و الکثره بعد الذات،و من ثمّه قد یقال لها أی لتلک المسأله-و یعبّر عنها بالکثره فی الوحده-أی (۱)و من جهه أنّه الکلّ فی وحدته قبل وجود الأشیاء عنه سبحانه-تعالی (۲)-علی نعت الکثره و قبل صدورها عنه-تعالی-شأنه علی وجه الکثره (۳)و التفرقّه،یسمّی محصّل تلک (۴)المسأله بالکثره فی الوحده؛و یقال إنّ کریمه أَنَّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ کٰانَتٰا رَتْقاً فَفَتَقْنٰاهُمٰا (۵)مراتب بطونها،مشیره إلی تلک المسأله.

تلخیص فیه تحصیل؛تحصیل فیه تکمیل

[فی تحقیق سرّ الکثره فی الوحده فی بیان«لیس بشیء منها»فی القاعده]

فإذا تحقّقت و تعرّفت بأنّ حقیقه الوجود الحقیقی لیست إلاّ حقیقه رفع العدم (۶)و علمت أنّ حیثیه انتفاء (۷)الانتفاء (۸)حقیقه-الأیسیه-لیست إلاّ حقیقه سلب اللیسیه و حیث رفع اللاشیئیه فی الأشیاء،فاعرف و اعترف بأنّ صرف الوجود و الوجود الصرف صرف رفع العدم طرّا،و صرف سلب اللیسیه]B/۷۴[رأسا،و صرف نفی اللاشیئیه کلاّ، فیتناقض بنفس ذاته العدم طرّا أیّ عدم کان،و لا یجامع اللیسیه أصلا أیّه (۹)لیسیه کانت (۱۰).

ص:۱۱۹

۱- ((۱)) -الف:أی.

۲- ((۲)) -س،الف:-تعالی.

۳- ((۳)) -الف:التکثر.

۴- ((۴)) -الف:فلک.

۵- ((۵)) -سوره الأنبیاء،الآیه ۳۰.

۶- ((۶)) -د:+الحقیقی.

۷- ((۷)) -الف:-انتفاء.

۸- ((۸)) -کذا.د:العدم حیثیه الانتفاء الانتفاء و علمت أنّ.

۹- ((۹)) -د:انّه.

۱۰- ((۱۰)) -د:کاتب.

و رافعيه الوجود الصرف و سلبه من (۱)سنخ العدم الحقيقى لا يختصّ بعدم شىء دون شىء،و لا ينحصر سلب لا شيئيه دون لا شيئيه،فهو بنفسه الصرفه و بمجرّد حاقّ ذاته البحته مع قطع النظر عن كلّ ما هو خارج عن حاقّ نفسه يرفع فى مرتبه ذاته العدم عن الأشياء كلّها،و يسلب فى حاقّ نفسه الليسيه (۲)عن الأعيان جلّها و قلّها،و رفع العدم عن الشىء فى الواقع كما صوّرنا و كرّرنا لا يتصوّر إلّا بوجوده فيه،فهذا هو سرّ الكثره (۳)فى الوحده-و لمّا كان كذلك فهو ليس بشىء من الأشياء أصلا،و إلّا فلم يكن بنفسه رفع العدم عن الأشياء كلّها (۴)،لضروره أن ليس شىء من الأشياء أصلا (۵)بشىء آخر منها،إذ اتحاد الإثنين ضرورى الاستحاله،فلو لم يكن الوجود الصرف صرف سلب العدم طرّا عن الأشياء كلّها،لكان سلب العدم عن بعض منها،فصار وجودا (۶)محدودا كسائر (۷)الوجودات الناقصه رفعا لعدم دون عدم،و سلبا لليسيه دون ليسيه،و مناطا لشيئيه دون شيئيه،فصار سبحانه تعالى شأنه شيئا من الأشياء،أى شيئا من الأشياء الناقصه فى الشيئيه و الموجوديه الحقيقيه؛و قد قلنا أنّه ليس شىء منها لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۸). [A/۸۴] فلم يكن محقّق الحقائق[و]مشيّئ الأشياء قيّوما (۹)حقّا و غنيا مطلقا،بل متقوّما قائما بغيره، هالكا بنفسه،فقيرا الفقراء،و هو كما ترى وَ اللّٰهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ (۱۰).

فصل و وصل،فرع و أصل

اشاره

[تقسيم الموجود إلى الكلّى و الجزئى]

و اعلم أنّ الموجود الذى لا يوجد بنفسه مع قطع النظر عن كلّ ما هو خارج عن (۱۱)حاقّ نفسه لا يخلو:

۱- ((۱)) -س،الف:-من.

۲- ((۲)) -الف:البليه.

۳- ((۳)) -فى النسخ:الكسره.

۴- ((۴)) -الف:تمّها.

۵- ((۵)) -الف:-أصلا.

۶- ((۶)) -س:وجودها.

۷- ((۷)) -الف:كيانى.

۸- ((۸)) -سوره الشورى،الآيه ۱۱.

۹- ((۹)) -الف:ما.

۱۰- ((۱۰)) -سوره محمد،الآيه ۳۸.

۱۱- ((۱۱)) -الف:من.

[۱]:إمّا أن يكون بحسب (۱)نفسه مع قطع النظر عن كلّ ما هو خارج عن حاقّ نفسه،آبيا عن احتمال (۲)الكثره و (۳)عن الصدق على الكثيرين؛

[۲]:أو لا يكون كذلك.

الأوّل:هو الكلّى الذى يعبّر عنه بلسان العرب (۴)بالمعنى و المفهوم،و لا نعنى بها إلّا حيثيه شيئيه لا تأبى بمجرّد نفسها مع قطع النظر عن ما هو خارج عن حاقّ نفسها عن الصدق على الكثيرين،و لا يثمر (۵)ضمّ بعضها ببعض آخر منها ثمره الإباء عن ذلك الصدق أصلا،كما قالوا:«ضمّ الكلّى إلى الكلّى-و لو ألف مرّه-لا (۶)يفيد الجزئيه».

و الثانى هو الجزئى الحقيقى الذى يعبّر عنه (۷)بلسان الوقت بالوجود و الأيسيه و الإنّيه (۸)و حيثيه رفع العدم و حيثيه سلب الليسيه،و مناط نفى اللاشيئيه (۹).و ليس تعبيرنا هذا بمجرد التسميه من دون دليل و دلاله و مجرّد اصطلاح من غير شاهد صدق و بيّنه (۱۰)،كيف لا!؟و قد أثبتنا أصاله الوجود فى الوجود العينى (۱۱)و الهويه و التعيّن الخارجى بحكم الفطره [B/۸۴] و أحكمنا بنيانه بمحكمات الضروره.

[إنّ مناط الموجوديه يخالف الشيئيه المفهوميه]

و ظاهر أنّ الشيئيه المعنويه و الجنسيه (۱۲)المفهوميه التى تنحصر الشيئيه المطلقه فيها، و فى خلافها-كما أوضحنا بحيث لا يتصوّر الواسطه بينهما لمكان التناقض-انّما هى مجرّد حيثيه لا تأبى بمجرّد نفسها عن الصدق على الكثيرين،و بمجرّد (۱۳)جوهرها لا يأبى

۱- ((۱)) -س:يجب.

۲- ((۲)) -الف:اجمال.

۳- ((۳)) -الف:-و.

۴- ((۴)) -د:الوقت.

۵- ((۵)) -الف:لا يثم.

۶- ((۶)) -الف:+يوجب.

۷- ((۷)) -الف:يعرضه.

۸- ((۸)) -الف:-و الإنيه.

۹- ((۹)) -الف:الايسيه.

۱۰- ((۱۰)) -د:+و.

۱۱- ((۱۱)) -س:-العينى.الف:العنى.

۱۲- ((۱۲)) -الف،د:الحيثيه.

۱۳- (۱۳)) –د:+حاق.

عن الوجود و العدم،حتّى مفهوم الوجود و مفهوم العدم و مفهوم الواجب بذاته و مفهوم العدم (۱)المطلق و مفهوم اللاشىء الصرف التى هى من حيث هى ليست إلّا هى لا موجوده، و لا معدومه.و هذا موضع وفاق من العقول،و أطبقت عليه ألسنه كلّ (۲)الفحول و غير الفحول.فالشيئيه التى هى بمجرد حاقّ نفسها لا تأبى عن الوجود و العدم كيف يتصوّر أن تكون مجرّد حيثيه الوجود و الإباء عن (۳)العدم،و حقيقه سلب الليسيه و الإباء عنها؟ و هل هذا إلّا السفسطه.

فانكشف فى الغايه أنّ مناط الموجوديه الحقيقيه-الذى ينافى العدم و يناقضه و يأبى عنه بنفسه و ما هو حقيقه رفع العدم الحقيقى و معيار رفع الليسيه الحقيقيه الذى يرفعها بحاقّ نفسه-إنّما هو ما يخالف و يقابل الشيئيه المفهوميه الذى هو مجرّد حيثيه الجزئيه الحقيقيه (۴)و محض حقيقه التهوّى (۵)و التشخّص (۶)و الإباء عن الصدق على الكثيرين.

[تحقيق فى التشخّص]

و قد علمت أيضا أنّ مفهوم التشخّص و التهوّى-حتّى مفهوم الجزئى (۷)الحقيقى و الشخص العينى أيضا معنى كلّى و مفهوم عقلى انتزاعى اعتبارى بحسب مجرّد نفس مفهومه لا يأبى عن الصدق على الكثيرين،و أنّ حقيقه كلّ معنى و مفهوم التى تترتّب عليها آثارها (۸). (۹) [A/۹۴] إنّما هو نحو وجوده الذى هو بنفسه رفع عدمه،كما أوضحنا سبيله و أحكمنا دليله،و لقد اتّفقت عقول المحقّقين المحقّين (۱۰)على أنّ التشخص عين الوجود حقيقه و غيره معنى و مفهوما.و اطبقت (۱۱)ألسنه المحصّلين من الحكماء و غيرهم

۱- ((۱)) -د:المعدوم.الف:+العدم.

۲- ((۲)) -د:کل من.الف:الکل من.

۳- ((۳)) -د:-عن.

۴- ((۴)) -الف:الحقیقه.

۵- ((۵)) -الف:الهودی.

۶- ((۶)) -الف:-و التشخص.

۷- ((۷)) -د:جزئی.

۸- ((۸)) -د:آثاره.

۹- ((۹)) -الف:أیضا أن...العینی.

۱۰- ((۱۰)) -الف:-المحقّین.

۱۱- ((۱۱)) -الف:-أطبقت.

من أىّ طايفه و أىّ طبقه كان على أنّهما متلازمان؛و من ثمّه قالوا:«أنّ الشىء ما لم يتشخّص لم يوجد.»و الحقّ كما أظهرنا أنّهما متعدّان وجودا (۱)،و متغايران مفهوما.و من هنا أطبقت ألسنه اولئك المحصّلين على التلازم؛فافهم!

تفصيل و تفريق،و تكميل و تحقيق

[إنّ الأشياء الخارجيه طرّا من إتخاذ الوجودات الشخصيه]

فالأعيان العينيه (۲)و الأشياء الخارجيه ليست و لا يمكن أن تكون إلاّ أنحاء الوجودات الحقيقيه؛و أمّا الوجودات الذهنيه و الصور الموجوده فى الأنفس و الأذهان (۳)فهى أيضا ليست بالحقيقه إلاّ أصناف (۴)من الوجودات و أشخاص من الموجودات؛إذ الموجوديه لا يتصوّر بالحقيقه إلاّ للوجود و الشخصيه لا يتعقّل إلاّ لحيثيه الموجوديه الحقيقيه؛ فالموجودات كلّها صور ذهنيّه كانت أم أعيانا خارجيه.امور شخصيه،جزئيات حقيقيه، ممتنعه (۵)الصدق على الكثيرين.

فالأشياء (۶)الواقعه فى نفس الأمر-سواء كانت فى الخارج و (۷)فى الأعيان، [B/۹۴] أو فى أوعيه الأنفس و الأذهان-ليست إلاّ موجودات و وجودات شخصيه،و هى بما هى موجوده متشخّصه متعيّنه آبيه بنفسها عن الصدق على الكثيرين؛إذ الوجود و الموجوديه أىّ موجوديه كانت فى أىّ و عاء من الأوعيه ليس و ليست إلاّ صفه التعيّن (۸)و الشخصيه و حيثيه التشخّص (۹)و الجزئيه،فمن أين يتصوّر الكلّى،و من أنّى (۱۰)يتيسّر (۱۱)الشىء المفهومى الذى لا يأبى بحسب نفسه عن ذلك الصدق!؟

ص:۱۲۳

۱- ((۱)) -الف:وجود.

۲- ((۲)) -الف:النسبيه.

۳- ((۳)) -الف:الأزمان.

۴- ((۴)) -الف:-أصناف.

۵- ((۵)) -س:ممتنع.

۶- ((۶)) -الف:الواقعيه.

۷- ((۷)) -س:-و.

۸- ((۸)) -د:حقيقه اليقين.

۹- ((۹)) -الف:التشخيص.

۱۰- ((۱۰)) -الف:أين.

۱۱- ((۱۱)) -س:تيسّر.

[إنّ نور رحمه الحق يشمل كلّ الأشياء الوجوديه]

فليعلم أنّ الحقّ الحقيق بالتصديق هو أنّ نفس الواقع و نفس الأمر و الواقع فى الواقع و فى نفس الأمر مطلقا-مع قطع النظر عن تعمّلات العقل و اعتباراته و ملاحظاته و تصرّفاته (۱)ليس إلاّ أنحاء الوجودات،تامّه كانت-بل فوق التمام،قائما بذاته،قيّوما بذاته،قيّوما للأشياء كلّها-أم (۲)ناقصه فاقره الذوات، (۳)و لا خبر و لا عين و لا أثر فى الواقع،و نفس الأمر مطلقا بهذا الاعتبار مع قطع النظر عن التعمّلات (۴)العقليه و التصرّفات (۵)الاعتباريه عن المعنى و الشىء المفهومى،و الكلّى الذى يقابل الجزئى الحقيقى أصلا للبرهان القاطع الذى أحكمنا بنيانه و أتقنّا بنيانه. (۶)

و السرّ فى ذلك و الوجه فيه،هو:[أنّ]انبساط نور الوجود الحقيقى الواجبى الحقّ (۷)القيّومى و شمول (۸)رحمته التى (۹)وسعت كلّ شىء (۱۰)،و أحاط علمه البسيط المحيط وسعه قدرته و عنايته (۱۱)الشامله (۱۲)[على]كلّ ظلّ و فىء،و نفاذ أمره و قضائه فى الأشياء كلّها، و تعلّق إرادته [A/۰۵] و مشيّته بالأشياء (۱۳)،و ما شاءت الأشياء أو تشاء،جلّها و قلّها، كلّ شىء بشىء محيط،و المحيط بما أحاط هو اللّه (۱۴)، اَللّٰهُ (۱۵)نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ (۱۶).

۱- ((۱)) -الف:تفرقاته.

۲- ((۲)) -د:-أم.

۳- ((۳)) -كذا فى النسخ/و الظاهر أنّ هنا وقع سقط فى النسخ أو تشويشا فى العباره.

۴- ((۴)) -س:التعمليات.

۵- ((۵)) -الف:التفرقات.

۶- ((۶)) -س:تبيانه.

۷- ((۷)) -الف:الحىّ.

۸- ((۸)) -س:الشمول.

۹- ((۹)) -كذا فى النسخ/و الظاهر أن«التى»زائده فى المقام.

۱۰- ((۱۰)) -اقتباس من الأعراف،الآيه ۱۵۶.

۱۱- ((۱۱)) -الف:آياته.

۱۲- ((۱۲)) -الف،د:شامله.

۱۳- ((۱۳)) -الف:فى الأشياء.

۱۴- ((۱۴)) -الف:+تعالى.

۱۵- ((۱۵)) -د:الذى.

۱۶- ((۱۶)) -سوره النور،الآيه ۳۵.

و ظاهر أنّ نور رحمته الواسعه ليس إشراق نور كنه ذاته القيومى الذى هو ليس إلاّ أصل حقيقه الوجود الحقّ (۱)الحقيقى،و إشراقه ليس و لا يتصوّر أن يكون من نسخ الشيئيه المفهوميه الإبهاميه الاعتباريه (۲)الكلّيه،فهو ليس و لا يكون إلاّ من سنخ (۳)الوجود،خلاف نسخ (۴)الشيء المفهومى،فالآفاق و الأنفس الواقعيه النفس الأمريّه و العوالم العالميه (۵)العاليه،روحانيه كانت أم جسمانيه،و الأوعيه (۶)و الأوديه:أعيانيه أو أذهانيه،كلّها مملّوه من تلك الرحمه الواسعه،لا يتصوّر و لا تتعقّل مرتبه خاليه عنها غير مملّوه منها،كما قال صلّى اللّه عليه و آله:«يطلب بكلّ (۷)مكان و لم يخل عنه مكان طرفه عين،حاضر غير معذور،غائب غير مفقود». (۸)

و إلاّ لما وسعت كلّ شيء و ما شملت كلّ ظلّ و فيء،فانتهت و قصرت و تحدّدت و انتقصت، (۹)و قصورها و انتقاضها (۱۰)يوجب نقصان كمال الرّحمان،و انتهاؤها و تجدّدها يستلزم محدوديه جمال السبحان،فتركّب (۱۱)من الكماليه و النقصان،تعالى عن ذلك علوّا كبيرا (۱۲).و كيف لا!؟و هو (۱۳)القهّار و النور القاهر و قهر النور لاتمكن الظلمه من الظهور هو الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن،«يا من خفى من فرط ظهوره»، (۱۴)«يا من احتجب بشعاع نوره عن [B/۰۵] نواظر خلقه». (۱۵)

۱- ((۱)) -الف:الحىّ.

۲- ((۲)) -الف:الأغياريه.

۳- ((۳)) -الف:نسخ.

۴- ((۴)) -الف:النسخ.

۵- ((۵)) -الف،د:-العالميه.

۶- ((۶)) -س:الأدعيه.

۷- ((۷)) -خ:لكلّ.

۸- ((۸)) -بحار الأنوار،ج ۴،ص ۲۶۳.

۹- ((۹)) -الف:انتقضت.

۱۰- ((۱۰)) -الف:انتقامها.

۱۱- ((۱۱)) -الف:فيركب.

۱۲- ((۱۲)) -اقتباس من الأسراء،الآيه ۴۳.

۱۳- ((۱۳)) -س:فهو.

۱۴- ((۱۴)) -قارن:نور البراهين،ج ۱،ص ۳۵:«خفيّا من فرط ظهوره».

۱۵- ((۱۵)) -قارن:بحار الأنوار ج ۹۱،ص ۴۰۳.

و تلک الشیئیات (۱)المفهومیه الإبهامیه کما سیظهر-إن شاء اللّه-لیست إلاّ ظلمات بعظها فوق بعض (۲)،لم یکد خرج من کتم الخفاء و الاختفاء الذاتی (۳)،و لم نکد نراها لا بضوء (۴)، الضمائر (۵)و لا بنور العقول و البصائر،إن هی إلاّ أسماء سمیّتموها ما أنزل اللّه (۶)من سلطان (۷)لا سلطان (۸)الوجود و لا سلطان الظهور.و من ثمّه قالوا:«الأعیان الثابته ما شمّت رائحه الوجود» (۹).و قد علمت أنّ الوجود لیس إلاّ النور.

عبره و اعتبار،تبصره و استبصار

[فی معرفه الشیئیات المفهومیه و عدم تقرّرها]

فتلک الشیئیات المفهومیه-التی لا تأبی بمجرّد أنفسها و بالنظر إلی حاقّ ذواتها (۱۰)عن الصدق علی الکثیرین-لا تتصوّر لها (۱۱)فی أنفسها تقرّر (۱۲)،و لا یتعقّل لأنفسها کینونیه و تحصّل إلاّ بالتعمّل البحت.

[کیفیه اعتبار الماهیه الخالیه]

و المعنی من التعمّل البحت (۱۳)هنا لیس إلاّ أنّ لنا أن نأخذها عند تصوّرنا إیّاها و حصول صورها فی أنفسنا و أذهاننا مجرّده عن کافّه الوجودات،خالیه عن کلّ التعیّنات،بأن نلاحظها مع قطع النظر عن کلّ تلک الوجودات التی هی توجد بها،خارجیه کانت

۱- ((۱)) -الف:المفهومات.

۲- ((۲)) -اقتباس من النور،الآیه ۴۰.

۳- ((۳)) -س:-لم یکد خرج...الذاتی.

۴- ((۴)) -الف:لم نکدنی بما لا نضوء.

۵- ((۵)) -الف:الظمائر.

۶- ((۶)) -الف:+تعالی.

۷- ((۷)) -اقتباس من النّجم،الآیه ۲۳ و یوسف،الآیه ۴۰.

۸- ((۸)) -الف:-لا سلطان.

۹- ((۹)) -قارن:شرح الاسماء الحسنی،ج ۱،ص ۱۹؛الأسفار الأربعه،ج ۱،ص ۳۳۱.

۱۰- ((۱۰)) -الف:ذاتها.

۱۱- ((۱۱)) -د:النور.

۱۲- ((۱۲)) -س:التقرّر.

۱۳- ((۱۳)) -الف:-و المعنی من التعمّل البحت.

الوجودات أو ذهنيه (۱)،حتّی عن هذه الملاحظه (۲)التی إنّما هی بحسبها خاليه عن الوجودات و التشخّصات کلّها،إذ هذه الملاحظه أيضا نحو من أنحاء الوجود فی الواقع -و إن لم يلاحظ کونها وجودا-و لم نعتبر (۳) [A/۱۵] أنّها أيضا وجود؛فإنّ عدم (۴)اعتبار الشیء لا يوجب اعتبار عدمه،و لا عدمه (۵)فی الواقع،و لا ينافی وقوعه فی متن الواقع، فهی حينئذ و إن کانت مخلوطه بالوجود و متّحده بضرب من الوجود فی الواقع،و هو نفس هذه الملاحظه،لکنّا نلاحظها و ننظر إلی أنفسها و نأخذها (۶)و نعتبر (۷)مجرّد أنفسها من دون ملاحظه (۸)وجودها و من غير أن نعتبر کونها موجوده بهذه الملاحظه،فهذه (۹)الملاحظه التی هی أيضا نحو من أنحاء وجودها بالحقيقه من دون توسّع أصلا،نعبّر (۱۰)عنها بمرتبه الماهيه الخاليه عن قاطبه الوجودات و التشخّصات و نعبّر عن معنی الإنسان و مفهومه الحاصل فی تلک المرتبه الملحوظه بهذا النحو من الملاحظه المأخوذ بهذا الضرب من التجريد و التخليه ب«الکلّی الطبيعی»من الإنسان.و نقول:إنّ الإنسان و معناه بحسب نفسه مع قطع النظر عن کلّ ما هو خارج عن حاقّ نفسه لا يأبی عن الصدق علی الکثيرين،و يکون کلّيا (۱۱)طبيعيا مشترکا بين الکثيرين،لا يأبی فی نفسه و بالنظر إلی حاقّ ذاته عن الوجود و العدم و لا يقتضی بحسب حاقّ جوهر ذاته المعرّی (۱۲)عن کافّه الوجودات،الخالی عن قاطبه العدمّات شيئا من الوجود و العدم،فهو ممکن بالذات،جائز الوجود و العدم فی مرتبه ذاته،لا يجب له شيئا منها بالنظر إلی ذاته مع قطع النظر [B/۱۵] عن کلّ ما هو خارج عن حاقّ ذاته،و لا يکفی مجرّد ذاته فی التلبّس بواحد منهما،بل

۱- ((۱)) -د:ذهنی.

۲- ((۲)) -الف:-التی هی...الملاحظه.د:عن لاحظه.

۳- ((۳)) -الف:بعثر.

۴- ((۴)) -الف:-عدم.

۵- ((۵)) -سخ:منها.

۶- ((۶)) -الف:مأخذها.

۷- ((۷)) -الف:بعثر.

۸- ((۸)) -د:-ملاحظه.

۹- ((۹)) -س:فهيهنا.

۱۰- ((۱۰)) -الف:معبّر.

۱۱- ((۱۱)) -د:+و.

۱۲- ((۱۲)) -الف:المعراه.

یحتاج فی کلّ منهما إلی أمر خارج عن نفس ذاته،فالممکن فی وجوده یحتاج إلی علّه، و عدمه بانعدام العلّه و انتفی بانتفائه (۱)؛فکلّ من الوجود و العدم خارج عن حاقّ ذات الممکن،و ذات الممکن خالیه عن الوجود و العدم فی تلک المرتبه.

[تحقیق فی کیفیه ارتفاع النقیضین عن المرتبه]

و بحسب هذه الملاحظه و من ثمّه اشتهر ما اشتهر من جواز ارتفاع النقیضین فی المرتبه (۲)مع أنّ ارتفاعهما کاجتماعهما ضروری الاستحاله،بل فطری الاستحاله کما أسلفنا،و السرّ فیه ما اتّضح الآن لک من فضل اللّه المنان جلّ احسانه من أنّ خلق المرتبه عن الوجود طرّا إنّما هو (۳)عدم اعتبار الوجود بمعنی قطع النظر عن کون نفس تلک المرتبه، و تلک الملاحظه بعینها وجودا و ضربا من الموجودیه حقیقه،و فرق بین عدم اعتبار الشیء و عدمه فی الواقع.و بینهما بون بعید.

فالخلوّ بهذا الوجه عن النقیضین لا یناقض (۴)استحاله إرتفاعهما عن الواقع،و لیس هذا بارتفاع النقیضین حقیقه؛إذ التخلیه (۵)حینئذ بمجرّد التعمّل و الإغماض،و التجرید بمحض الاعتبار،و عدم اعتبار کون تلک الملاحظه ضربا من الوجود حقیقه،فهذه التخلیه عین الاختلاط،و هذه التفرقه عین الاتصال.

[تحقیق فی اتّصاف الماهیه بالوجود]

و اتصاف الماهیه بالوجود و تقرّر الماهیه]A/۲۵[قبل صفه الوجود بضروره (۶)تقدّم مرتبه الموصوف علی الصفه فی تقرّر و التحصّل (۷)إنّما یتصحّح بهذا التعمّل،و هذا هو الحقیق بأن یراد (۸)من زیاده الوجود علی الماهیه فی الذهن،کما قال المحقّق الطوسی

۱- ((۱)) -الف:أشفی بإشفائه.

۲- ((۲)) -الف:-و بحسب هذه...المرتبه.

۳- ((۳)) -د:+معنی.

۴- ((۴)) -الف:-لا یناقض...النقیضین.

۵- ((۵)) -الف:+إذ التخلیه.

۶- ((۶)) -الف،د:بالضروره.

۷- ((۷)) -د:الوصل.

۸- ((۸)) -الف:یزار.

-رحمه اللّه-فی متن تجریده:«و زیادته فی الذهن (۱)»،فالمراد بالذهن إنّما هو هذا التعمّل، و إلاّ فکیف یمکن قهر الوجود القاهر،و سعه رحمته الواسعه للماهیه (۲)،أی یتقدّم علیه فی متن الواقع و حاقّ نفس الأمر،کما أوضحنا (۳)ذلک سابقا؛و کذلک إتصاف الماهیه بالصفات (۴)السابقه علی الوجود،کالإمکان و الاحتیاج و الإیجاب و الوجوب و الإیجاد، حسبما اشتهر عن الجمهور لا یتصوّر له وجه،و لا یتصحّح (۵)بوجه إلاّ بهذا النحو من التعریه و التخلیه،و إلاّ (۶)فالأمر فی الواقع علی العکس فی کلّ ذلک؛فإنّ الماهیه نعت بالحقیقه، و تبع لنحو وجوده الذی یوجد به،و ذلک الوجود متبوع و أصل و مقدّم علی الماهیه،و إذا تقدّم الوجود علی الماهیه (۷)فتقدّمه (۸)حینئذ علی صفات الماهیه کالإمکان و نظائره، ظاهر جدا.

کشف و إناره،رمز و إشاره

[فی أنّ الوجود زائد علی الماهیه]

اشاره

کأنک (۹)تکون الآن ممّن عرف و اعترف (۱۰)بأنّ وجود الممکن زائد علی ذاته،إذ الممکن ما لا یأبی بذاته و بالنظر إلی حاقّ نفسه عن شیء من الوجود و العدم،فلو کان موجودیه ذاته و وجوده مجرّد حیثیه ذاته بعینها،فکیف یتصوّر حینئذ أن لا یکون آبیا [B/۲۵] عن العدم،إذ (۱۱)حیثیه الذات حینئذ هو بعینها (۱۲)مجرّد حیثیه الوجود المناقض

۱- ((۱)) -تجرید الاعتقاد.

۲- ((۲)) -الف:الواسطه للماهیات.

۳- ((۳)) -د:+لک.

۴- ((۴)) -س:الصفات.

۵- ((۵)) -کذا؛و لم تستعمل هذه الصیغه فی لغه العرب.

۶- ((۶)) -الف:+فی.

۷- ((۷)) -د:+حقیقه.

۸- ((۸)) -س:فتقدیمه.

۹- ((۹)) -الف:و کأنّک.

۱۰- ((۱۰)) -س،الف:عرفت و اعترفت.

۱۱- ((۱۱)) -د:أو.

۱۲- ((۱۲)) -د:+هو.

للعدم بالذات،و حيثيه أحد النقيضين بعينها لا يتصوّر أن لا يأبى عن الآخر،و إلّا فلا يكون ما فرض نقيضا نقيضا،و هذا واضح جدا.

و محصّل كون الوجود زائدا (۱)على الماهيه التى هى (۲)حيثيه ذات الممكن هو أنّ حيثيه الوجود بحقيقه الموجوديه (۳)فى الذوات الإمكانيه إنّما هى غير حيثيه ذاتها،و بائن لها بالبينونه الصفتيه التى قد تعرّفتها غير مرّه؛فإنّ الوجود إنّما هو حيثيه الإباء عن العدم، و حيثيه ذات الممكن كما عرفت حيثيه عدم ذلك الإباء،فهما متخالفان ذاتا و كنها بالضروره؛بل متناقضان قطعا فى الجمله.

[كيفيه تعرّى ذات الممكن عن الوجود و حقّ القول فيها]

فإذا تحقّقت بهذا و تعرّفت و اعترفت بحقيقه ما حقّقنا فاجتهد (۴)اجتهادا كافيا،و ابذل جهدك بذلا وافيا،و انظر نظر عبره و (۵)انتظار،و اعتبر عبره اعتبار!هل يتصوّر و يتعقّل أن يباين ذات الممكن عن الوجود بينونه،و ينفصل عنه انفصالا،و يمتاز عنه امتيازا يتيسّر للعقل الحقيق بالتحقيق بالنظر الدقيق البالغ فى التدقيق أن يشير و ينظر إليها نظرا خاليا عن النظر إلى الوجود،و أن يحضرها حضورا لا يشوب بحضور الوجود؟بل و لا يسبقها الوجوب فى هذا (۶)الحضور،و لا يكون هذا (۷)الحضور و الظهور حضور الوجود أوّلا-و بالذات،و حضور تلك الذات [A/۳۵] ثانيا و بالعرض،و لا-ذلك الظهور (۸)ظهوره أصاله و حقيقه،و ظهور تلك لضرب (۹)من التوسّع و التبعيه،أم لا يتيسّر ذلك أصلا.

فانتبه يا حبيبى و تنبّه يا لبيبى!و اقض عجبا و قل و اعجبا!فمن أين يتصوّر هذا

۱- ((۱)) -الف:زائد.

۲- ((۲)) -الف:إنما هى غير.

۳- ((۳)) -الف:حقيقه الموجوديه.

۴- ((۴)) -س،الف:اجتهد.

۵- ((۵)) -الف،د:-و.

۶- ((۶)) -الف:فى هذا الوجود.

۷- ((۷)) -س:هذه.

۸- ((۸)) -س:+و.

۹- ((۹)) -س،الف:-لضرب.

الضـرب من البينونه،و من أنّى يتيسّر هذا النحو من الانفصال و المتأخرّيه (۱)بحيث يتيسّر للعقل أن ينظر إليها و يحضرها حضورا لاـ يسـبقها الوجـود فيه،و لاـ يكـون هـذا الحضـور حضور الوجود أوّلاـو هـذا الظهور ظهور الوجود حقيقه و أصـاله،و حضورها (۲)ظهورها بضرب (۳)من التوسّع و التبعيه.

و قد حقّقنا بحقيقه التحقيق و البيان،و أوضـحنا بكمال الإيضاح و التبيان أنّ خلوّ تلك الذات و الماهيه عن صـنع الوجود إنّما هو بمجرّد التعمّل و الاغماض،و خروج تلك الذات (۴)عن حيطه نور الوجود،وسـعه رحمته الواسعه إنّما هو بمحض عدم الاعتبار و عـدم اللحاظ،و إلّا فمع قطع النظر عن ذلك التعمّل و الإغماض و مع الإعراض عن عـدم الاعتبار و عدم اللحاظ كيف يمكن قهر الوجود من أن يظهر تلـك الماهيه (۵)اسـتقلالا، و كيف يمكن سـعه رحمته الواسعه من أن تتحلّى تلك الذات منفصلا من دون أن يسبقه فى التجلى و الظهور ذلك النور،و هل (۶)هذا إلّا مجرد الحكم بالتحكمّ بالزور.

[الماهيه الخاليه أيضا من سطوع الوجود]

فانكشف للنظر الفاحص و خصوص الحقّ الخالص أنّ الحاضر بالذات و الظاهر بالحقيقه]B/۳۵[فى تلك المرتبه الماهيه الخاليه عن كلّ الوجودات حتّى عن (۷)تلك الملاحظه التى هى عين نحو من الوجود حقيقه إنّما هو نور الوجود و سطوعه،و أنّ المشار إليه الحاظر بالأصاله فى تلك المرتبه فضـلا عن ساير المراتب الخارجه عن تلك المرتبه ليس إلّا نحوا من الوجود،و إنّما حصـل و حضـر و تحصّـل و ظهر تلـك الماهيه فى تلك المرتبه (۸)التى هى مرتبه تقرّر المـاهيه،خاليه عن قاطبه الوجودات بضـرب من التوسّع

۱- ((۱)) -د:المبائنه/خ:+و.

۲- ((۲)) -س:+و.

۳- ((۳)) -د:بضرب.

۴- ((۴)) -د:-الذات.

۵- ((۵)) -الف:المرتبه.

۶- ((۶)) -د:دلّ.

۷- ((۷)) -الف:-عن.

۸- ((۸)) -الف:-ليس إلا...المرتبه.

البحت (۱)علی وجه التبعیه المحضه،فهی لم یخرج من (۲)کتم الخفاء و الاختفاء الذاتی أصلا (۳)و لم یوجد أزلا و أبدا رأسا،فهی فی هلاکه الذاتی.و بطونه الأصلی باق،و إنّما لم تشمّ رایحه الوجود و الظهور أبدا،و کیف لا!و قد علمت تحقیقا أنّ الموجود بالحقیقه و الظاهر بالأصاله لیس إلاّ الوجود الذی هو رفع العدم بالحقیقه،و أنّ حیثیه ذات الممکن بحسب حاقّ جوهرها لا یأبی عن العدم،و قد اتّضح أن تینک (۴)الحیثیتین متخالفان،بل متناقضان بالذات،و التخالف بالذات بین الشیئین یوجب التخالف فی الأحکام و الأحوال،فالأوصاف التی للوجود لا یمکن أن یتّصف بها بالحقیقه ما یخالفه و یقابله، و کذلک العکس.فالموجودیه (۵)و الظهور و نظائرهما من أوصاف الکمال التی هی من أحوال الموجود (۶)الحقیقی لا یتصوّر أن یتّصف بها المعانی و الماهیات،اللّهم إلاّ بضرب من التبعیه و المجاز؛و الأوصاف التی]A/۴۵[یقابلها (۷)هی صفات تلک الذوات-کالهلاکه و الاستهلاک و الخفاء و الاختفاء و أشباهها-لا یتصوّر أن یتّصف بها الوجود،إلاّ بضرب من المجاز و التبعیه.

إستدراک فیه نحو إدراک

(۸)

[فی کیفیه اعتبار الممکنات بدون الوجود]

اشاره

فذوات الممکنات-التی یزید (۹)وجودها علیها-هالکه،مستهلکه الحضور (۱۰)و الظهور فی مشهد (۱۱)نور الوجود،بمعنی أن لا یتمکّن العقل الدقیق البالغ فی التدقیق من أن

۱- ((۱)) -الف،د:+و.

۲- ((۲)) -الف:عن.

۳- ((۳)) -الف:املا.

۴- ((۴)) -الف:یشکّ.

۵- ((۵)) -د:فالموجود.

۶- ((۶)) -س:الوجود.

۷- ((۷)) -د:+التی.

۸- ((۸)) -الف:-نحو.

۹- ((۹)) -س،د:تزید.

۱۰- ((۱۰)) -د:-الحضور.

۱۱- ((۱۱)) -د:شبهه.

ينظر و يشير إليها إلّا بأن يقع النظر (۱)فيه (۲)و الإشاره منه (۳)على الوجود أوّلا و بالذات، و عليها ثانيا و بالعرض،و لا يتيسّر (۴)له أن يحضرها و يشاهدها و يلاحظها إلّا و يسبقها الوجود فى الحضور و اللحاظ و الشهود،بحيث يصير الوجود حاضرا و ملحوظا و مشهودا استقلالا و بالأصاله،و تلك الذوات بضرب من المجاز و التبعيه.

فتلك الذوات هالكه مستهلكه (۵)بهذا الوجه من الاستهلاك،و ليس المراد من تلك الهلاكه (۶)أنّها أعدام صرفه،و ليسيّات محضه؛فإنّ الأعدام الصرفه مستحيله ممتنعه، و ليس الممتنع بالذات ضرورى العدم بذاته إلّا لعدم الصرف و والليس المحض (۷)،كما أنّ الواجب بالذات (۸)ضرورى الوجود بذاته،ليس إلّا الوجود الصرف و الأيس البحت؛فكيف يمكن أن يكون ذلك الممكن ممتنعا و أنّ بينها الفرق،و هذا ظاهر جدا،فلها منزله بين الشيء و اللاشيء،و ليس هذا كما (۹)أوضحنا و أحكمنا بارتفاع النقيضين فى]B/۴۵[شيء،فليست تلك الذوات الإمكانيه شيئا بالحقيقه،و لا الأشياء (۱۰)بالحقيقه،مع أنّه لا منزل بين النفى و الإثبات.

فمن هيهنا (۱۱)قالوا:إنّ من جهه هذا الخفاء و الاختفاء الذاتى و الهلاك و الاستهلاك الأصلى قال أصحاب العلم و المعرفه:«إنّ الأعيان الثابته ما شمّت رائحه الوجود و الظهور» (۱۲)،و (۱۳)لم يخرج و لا يخرج من كتم الخفاء و الاختفاء؛فهى باقيه فى الهلاكه و ظلمه العدم و الانتفاء و الخفاء و الاختفاء (۱۴)أزلا و أبدا.و قالوا:«إنّ الذوات الإمكانيه

۱- (۱) -د:+النظر.

۲- (۲) -س:-فيه.

۳- (۳) -د:-منه.

۴- (۴) -د:لا يتصحح.

۵- (۵) -الف:-الحضور و الظهور...مستهلكه.

۶- (۶) -د:+و الاستهلاك.

۷- (۷) -يمكن أن يقرأ فى د:مزجى.

۸- (۸) -د:-ضرورى العدم...بالذات.

۹- (۹) -الف:لمّا.

۱۰- (۱۰) -س:شيئا.

۱۱- (۱۱) -س:هنا.

۱۲- (۱۲) -قد مضى مصادر.

۱۳- (۱۳) -الف:-و.

۱۴- (۱۴) -الف:-فهى باقيه...الاختفاء.

کلّها امور اعتباریه تعملّیه،لا-عین و لا أثر لها فی العین و الخارج أصلا»و«أن لا ذات فی الوجود إلّا ذات الحق سبحانه و تعالی شأنه.»

و لیس[ال]مراد کما تحقّقت (۱)و تعرّفت أنّ الموجودات العینیه المحسوسه الوجود (۲)أو المعقوله،کلّها أمور اعتباریه تعمّلیه (۳)إلّا الواجب-تعالی شأنه (۴)-سبحانک هذا من عظیم البهتان؛و کیف لا!؟و هذا خلاف الحسّ الصریح الضروری و مخالف صریح العقل الأوّلی،فضلا عن (۵)مخالفه قواطع البرهان و مناقضه سواطع العیان،و لا یتفوّه بأمثاله أقلّ العاقل،فضلا عن الأماجد و (۶)الأفاضل؛اللّهم إلّا طائفه من الملاحده (۷)الصوفیه الضالّه المضلّه،خذلهم اللّه تعالی و قطع نسلهم فی البریه.

إشراق فیه إبلاغ

[فی معرفه التوحید الذاتی]

[A/۵۵] هذا الذی أظهرناک و وجّهنا إلیک إنّما هو وجه من وجوه التوحید الذاتی،و أنّ الکثره فی الذات اعتباریه محضه،و أنّ الوحده فیها حقّه صرفه.و قد تعرّفت قبل هذا أنّ المقصود منه ما ذا،و أنّ الذات التی هی موجوده بمجرّد نفسها مع قطع النظر عن کلّ ما هو خارج (۸)عن حاقّ جوهرها إنّما هی ذاته-تعالی شانه-،و أنّ الذوات-التی هی بحسب أنفسها لا یأبی عن الوجود و العدم،و لیست هی فی مرتبه ذاتها لا موجوده و لا معدومه، و لا شیء و لا لاشیء بالحقیقه-إنّما هی الذوات الإمکانیه-التی تقابل الذات الحقه الواجبه (۹)-و الذوات (۱۰)الباطله المستحیله الممتنعه.

۱- ((۱)) -الف:تعرفت و تحققت.

۲- ((۲)) -الف:المحبوسه الموجوده.

۳- ((۳)) -هکذا فی النسخ.

۴- ((۴)) -س:-شأنه.

۵- ((۵)) -الف:من.

۶- ((۶)) -س:-و.

۷- ((۷)) -د:الملاحظه.

۸- ((۸)) -د:-خارج.

۹- ((۹)) -س:-الواجبه.

۱۰- ((۱۰)) -د:الذات.

فالذات الحقه الواجبه هی الموجوده (۱)حقّا،و الذات الباطله و الامتناعیه هی المعدومه حقا.

و أمّا الذوات الإمکانیه التی هی ممکنه الوجود و العدم فی ذاته فهی بحسب حاقّ جوهر ذاتها الإمکانیه لا موجوده (۲)و لا معدومه حقّا.کیف لا؟لو کانت هی فی ذاتها و بمجرّد حاقّ نفسها شیئا متأصّلا (۳)-فی التقرّر و التحصّل و أمرا قائما بنفسه،متقرّرا بالأصاله،مستقلا فی النظر و الإشاره العقلیه،کما أوضحنا سبیله و أحکمنا دلیله-فلم یکن ذاتا إمکانیه،بل واجبه؛إذ الواجب لا معنی [B/۵۵] له إلاّ ما هو متقرّر و (۴)متحصّل بمجرّد حاقّ نفسه،و أنّ هذا الشرک (۵)عظیم.

فاعتبر و استبصر و افهم و اغتنم!و اشکر ربک الکریم!فإنّه لبلاغ عظیم،و هو بالتصدیق حقیق و إن کان له عمق عمیق.فمن دخله من دون (۶)وظایف لطایف التحقیق و من غیر ضوابط شرایط التدقیق،فهو بالنار حریّ،و فی النار حریق،و فی البحر المسجور غریق، و لبئس الغریق،و أنّ التوفیق نعم (۷)الرفیق.

و هذا الذی أومأنا و أظهرنا إنّما هو من (۸)ظهور التوحید الذاتی،و له بطون سینکشف عن وجه من وجوهها إن ساعدنا التوفیق، وَ اللّٰهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ (۹)،إنّه لنعم الهادی و لنعم الدلیل،و هو حسبی و نعم الکفیل.

إیصال فیه إکمال

[الجزئی الحقیقی یحتاج إلی العلّه]

و أما القسم الثانی من الوجود الإمکانی الذی یحتاج (۱۰)فی تقرّر نفسه و تحصّل حاقّ

۱- (۱) -الف:الموجود.

۲- (۲) -د:+حقا.

۳- (۳) -الف:متأملا.

۴- (۴) -س:-و.

۵- (۵) -اقتباس من لقمان،الآیه ۱۳.

۶- (۶) -الف:-دون.

۷- (۷) -الف:النعم.

۸- (۸) -س:+حمر.

۹- (۹) -سوره الأحزاب،الآیه ۴.

۱۰- (۱۰) -الف:لا یحتاج.

جوهره و تقوّم قوامه و تجوهر (۱)ذاته التی ما هو خارج عن حاقّ جوهر ذاته،فهو کما أخرجنا من التقسیم (۲)العقلی و الحصر الضروری لیس إلاّ الجزئی الحقیقی الذی یأبی فی نفسه و بحاقّ جوهر ذاته عن الصدق علی الکثیرین،موجودا (۳)عینیا خارجیا کان أم صوره ذهنیه،عقلیه کانت تلک الصوره الذهنیه أم (۴)حسّیه،باطنیه کانت (۵)أم حسّیه ظاهریه-کالصّور المدرکه بمدارک الأنفس البشریه-عقلیه أم غیر عقلیه،و الموجود العینی (۶)منه مادّیا محسوسا (۷)و جسما و جسمانیا کان أم روحانیا، [۶۵/A] مجردا عن المادّه-غیر محسوس بالحواسّ الظاهره-عقلیا غیر مشکّل کان ذلک الروحانی أم روحانیا مثالیا مشکّلا محسوسا بالحواس الباطنه کالصور النامیه.

فلیعلم أنّ ذلک الأمر الإمکانی الجزئی الحقیقی الذی بسبب حاقّ نفسه یأبی عن الصدق علی الکثیرین لیس إلاّ أنحاء الوجودات (۸)الإمکانیه التی هی موجوده بنفسه لا لنفسه،و أمّا أنّه لیس إلاّ نحوا من الوجود فلما أوضحنا و أخرجنا من التقسیم العقلی الحاصر و البرهان القطعی الباهر و الحصر (۹)الضروری القاهر (۱۰)من أنّ الشیئه المطلقه إمّا أن یکون مجرّد حیثیه شیئیه لا یأبی بنفسه عن الصدق علی الکثیرین،أو لا یکون کذلک؛ و الأوّل لیس إلاّ الشیئیات المفهومیه الإبهامیه الکلّیه التعمّلیه التی قد أحطت بأحوالها و أحکامها خبرا و (۱۱)تحقّقت بحقائقها تحقیقا؛و الثانی لیس إلاّ الوجود الذی هو نقیض العدم بنفسه (۱۲)و یأبی عن الشرکه و الصدق علی الکثیرین بحاقّ جوهره،و لا ثالث لهما (۱۳)فی الواقع المطلق للحصر الدائر بین النفی و الإثبات.

۱- ((۱)) -الف:یجوهر.

۲- ((۲)) -الف:+بقوله إمّا أن یابی إلی آخر.

۳- ((۳)) -الف:موجود.

۴- ((۴)) -الف:-أم سخ:+تلک الصوره.

۵- ((۵)) -الف:-کانت.

۶- ((۶)) -الف:العنی.

۷- ((۷)) -الف:محموسا.

۸- ((۸)) -الف:اتحادات لوجود.

۹- ((۹)) -د:العقلی.

۱۰- ((۱۰)) -د:الظهر.

۱۱- ((۱۱)) -خ:جزء.

۱۲- ((۱۲)) -الف:-العدم بنفسه.

۱۳- ((۱۳)) -الف:لها.

[تحقيق فى الافتقار الذاتى]

و أمّا أنّه موجود بنفسه لا ـ لنفسه فليعلم أوّلا ـ أنّ المعنى بكونه موجودا بنفسه لا ـ لنفسه أن حيّثيه موجوديته و حيثيه رفع عدميته (۱)ليست إلاّ ـ لنفسه،و لكن تنفّس نفسه و تذوّت ذاته بأمر خارج عن حاقّ نفسه بمعنى أنّه فى قوام ذاته و فى (۲)تجوهر نفسه محتاج إلى شىء يقرّر حاقّ نفسه و يحصّل جوهر ذاته بالتقرير و التحصيل البسيطى]B/۶۵[لا بمعنى أنّ نفسه فى نفسها متقرّره حاصله،ثمّ ذلك الشىء يجعل نفسه نفسه،حتّى لزم أن لا يكون نفس الشىء نفسه،و يصير نفسه من قبل الغير؛فإنّ هذا ليس إلاّ السفسطه و خلاف الفطره.بل بمعنى أنّ الشىء محتاج فى حاقّ نفسه و فى كنه ذاته إلى الأمر الخارج الذى فرق أنّه مذوّت ذاته و منفّس نفسه و مقوّم قوامه،فالجعل البسيط محصّله الذى لا محيص عنه ليس إلاّ (۳)افتقار الشىء فى حاقّ ذاته و (۴)فى تنفّس كنه نفسه إلى (۵)غيره؛إذ من الضرورى الذى لا مخلص عنه أنّ المحتاج إمّا أن يكون محتاجا فى حاق ذات،أو فى أمر زائد على حاقّ ذاته؛فننقل الكلام إلى ذلك الأمر،فهو أيضا إن كان محتاجا فى (۶)أمر زائد على ذاته،و هكذا إلى غير النهايه؛فلا يتحقّق حينئذ (۷)فى الواقع محتاجا أصلا،فلا ـ بدّ فى تحقّق الاحتياج و تحقّق طبيعه المحتاج من أن ينتهى الأمر فى الاحتياج إلى شىء يكون محتاجا فى ذاته.و كيف لا!؟و من الضرورى الأوّلى أنّ ما بالعرض يستند (۸)دائما الى ما بالذات،فلا يتصوّر و لا يتعقّل أن يكون كلّ محتاج محتاجا بالعرض

۱- (۱) -الف:عدمته.

۲- (۲) -د:-فى.

۳- (۳) -د:-إلاّ.

۴- (۴) -س:-و.

۵- (۵) -الف:لا.

۶- (۶) -الف:-حاق ذاته...فى.

۷- (۷) -س،الف:-حينئذ.

۸- (۸) -س:ليستند.

من غير أن يتحقّق هيهنا (۱)محتاج بالـذات و فى أصل الذات أصـلا،و الحال أنّ التابع (۲)لا بدّ له من متبوع،و إلاّ لبطل مقتضـى التضائف،و هو التلازم و التكافؤ،هذا واضح جدّا (۳).

فاتّضـح أنّ المحتـاج بالحقيقه ليس إلاّ ما هو محتاج فى تـذوّت ذاته،و المحتاج]A/۷۵[بالـذات ليس إلاّـ ما هو مفتقر فى ذاته،و كلّ ما لا يحتاج فى ذاته و تنفّس نفسه، بل فى أمر زايـد خارج عن حاقّ نفسه،فالمحتاج بالحقيقه إنّما هو الأمر الخارج الزائـد، و أمّا نفس ذلك الشيء فهو (۴)غنى بالحقيقه،غير محتاج فى ذاته،و لهذا يقال له فى عرف الضروره،«المحتاج بالعرض».

[الإمكان الفقرى]

فـإذا تعرّفت محصّـِل معنى الافتقار الـذاتى المعروف بالمجعوليه البسـيطه و الجعل (۵)البسـيط،فليعرف أنّ الوجودات الإمكانيه و الهويّات العالميه كلّها فاقره الذوات تعلّقى الهويات،مفتقرات فى حاقّ ذواتها بواسـطه أو بلا واسطه إلى الموجود (۶)القائم بنفسه و لنفسـه،الغنى فى قـوام ذاته و كنه (۷)وجهه من كـلّ وجه،القيّوم (۸)لكلّ (۹)شىء سواه (۱۰)من كـلّ الوجوه، وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ (۱۱)،اللّه الغنى و أنتم الفقراء (۱۲)،و لا جهه لها (۱۳)إلاّ جهه التعلّق (۱۴)و الافتقار،و لا وجه لها إلاّ وجه الفقر إلى الحقّ القهّار.و ظاهر أنّ كلّ فقير فى ذاته ليس حيثيه الفقر و حقيقه الافتقار إلاّ حيثيه كنه ذاته؛و من ثمّه يقال للوجودات

۱- ((۱)) -الف،د:هنا.

۲- ((۲)) -الف:الثانى.

۳- ((۳)) -الف:هذا.

۴- ((۴)) -الف،د:هو.

۵- ((۵)) -الف:الجهل.

۶- ((۶)) -س:الوجود.

۷- ((۷)) -الف:ذواته و كنهه.

۸- ((۸)) -د:-مفتقرات فى...القيّوم.

۹- ((۹)) -س:لعل.

۱۰- ((۱۰)) -الف:سواء.

۱۱- ((۱۱)) -سوره طه،الآيه ۱۱۱.

۱۲- ((۱۲)) -اقتباس من محمّد،الآيه ۳۸.

۱۳- ((۱۳)) -الف:-لها.

۱۴- ((۱۴)) -الف،د:المتعلّق.

الإمکانیه و الموجودات العالمیه فاقره الذوات و تعلّقی الهویات،بمعنی أنّ نفس الهویه الفقریه إنّما هی بعینها حیثیه التعلّق و العلاقه،و حقیقه الفقر و الفاقه،و لیست متعلّقه بتعلّق الزائد،و فقیره بفاقه زائده،و إلاّ فلم تکن فقیره (۱)فی ذاتها،متعلّقه فی نفس هویّتها، و لست (۲)أرید بحیثیه الفقر و الفاقه مفهومات [B/۷۵] تلک الألفاظ (۳)،و لا نعنی بحقیقه التعلّق و العلاقه مفهومات تلک (۴)الألفاظ و معانیها الانتزاعیه التی هی غیر حاصله إلاّ بضرب (۵)التعمّل،و هو التعقّل (۶)الذی تعرّفت حاله و شأنه،بل المراد بها هی مصداقات تلک المعانی و المفهومات و حیثیاتها التی تنتزع تلک المفهومات منها و تحمل علیها،فتلک الحیثیات الحقیقیه (۷)و تلک الحقائق العینیه التی هی حقائق تلک المفهومات و وجوداتها إنّما (۸)هی بعینها نفس الهویات الإمکانیه و عین أعیان الموجودات العالمیه،کما لا یخفی علی ما أوضحنا.فالأعیان العالمیه و الحقائق الإمکانیه لیست فی أنفسها إلاّ نفس التعلّقات و الافتقارات الحقیقیه.

و هذا مع ما أسلفنا و أوضحنا و إن کان واضحا لم یحتج إلی مزید البیان،لکنّا (۹)نزید تأکیدا و تشییدا للعقیده و تأسیسا (۱۰)لمزید الإفاده فتقول:إنّ السرّ فیه أنّ المجعولیه معنی إضافی و أمر نسبی لیست هی إلاّ (۱۱)نفس النسبه و مجرّد الإضافه،و الأعیان و الأشخاص الإمکانیه و الهویات و الحقائق العالمیه (۱۲)مجعوله فی حاقّ ذواتها،فحیثیه المجعولیه التی هی إضافه محضه (۱۳)و حقیقه نسبیه لیست زائده (۱۴)علی حاقّ أنفسها،و إلاّ فلم تکن هی

۱- ((۱)) -الف:فقره.

۲- ((۲)) -الف:لیست.

۳- ((۳)) -د:-مفهومات تلک الألفاظ.

۴- ((۴)) -س،د:-تلک.

۵- ((۵)) -س:فی ضرب.

۶- ((۶)) -الف:المتعلّق.د:-التعمّل و هو التعقّل.

۷- ((۷)) -الف:الحقیقه.

۸- ((۸)) -س،الف:-انّما.

۹- ((۹)) -س:لاکنّا.

۱۰- ((۱۰)) -د:ناميا.

۱۱- ((۱۱)) -الف:-هی إلاّ.

۱۲- ((۱۲)) -الف:العالیه.

۱۳- ((۱۳)) -الف:مختصه.

۱۴- ((۱۴)) -الف:زائد.

مجعوله بذواتها و فی حاقّ أنفسها،بل بأمر (۱)زائد علی أنفسها،فلم تکن مفتقره (۲)متعلّقه فی ذواتها إلاّ بضمیمه زائده خارجه عن حاقّ أنفسها،فهی حینئذ غنیه (۳)فی ذواتها و فی تحصّل قوامها،فصارت واجبه بالذات؛هذا خلف واضح جدا]A/۸۵[

[الإضافه الإشراقیه بین الواجب و الممکن]

فاتضح أنّ الموجودات الإمکانیه و الوجودات و الهویات الافتقاریه کلّها بعین حاقّ ذواتها مع قطع النظر عن کلّ ما هو خارج عن أنفسها إفاضات (۴)و ارتباطات و تعلّقات حقیقیه (۵)و حیثیات إضافیه،و (۶)امور و هویّات تعلّقیه لا (۷)استقلال لها أصلا،لا قوام و لا تقوّم لها إلاّ بوجوده تعالی،«یا من کلّ شیء قائم بک»!و هذا إنّما هو الفقر الحقیقی و الافتقار الذاتی و الذات التعلّقی.

و لکن یجب أن یعلم أن تلک (۸)الإضافه إضافه إشراقیه،أمّا کونها إضافه فقد اتضحت بما لا مزید علیه،و أمّا کونها إضافه إشراقیه فلکون الوجودات الإمکانیه و الهویات الفاقره (۹)سطوعات النور الحقیقی الواجبی القیّومی-تعالی شأنه-و لمعات شمس وجوده الحقیقی و إشراقات (۱۰)جماله و کماله و سبحات نور قهره و جلاله جلّ جلاله و فیوضاته و آیاته النورانیه؛إذ الفائض من النور إنّما هو إشراقاته و لمعاته و لمعه النور نور؛فالتفاوت إنّما هو بالکمال و النقص،و القوّه و الضعف،و الغنی و الحاجه،و الوجوب و الإمکان،و القدم و الحدوث،و الدوام و اللادوام،و البقاء و الفناء،و هکذا مع التفاوت و الاختلاف بین مراتب تلک الإشراقات و منازلها و مقاماتها طبقه منها علّیون و طبقه (۱۱)اخری سجّیون، فرقه منها آباء علویات و أخری (۱۲)أمّهات سفلیات.

۱- ((۱)) -الف:-بأمر.

۲- ((۲)) -الف:متقرره.

۳- ((۳)) -س،الف:حیثیه.

۴- ((۴)) -د:إضافات.

۵- ((۵)) -الف:حقیقه.

۶- ((۶)) -د:-و.

۷- ((۷)) -الف:بلا.

۸- ((۸)) -س:-تلک.

۹- ((۹)) -د:الفاقده.

۱۰- ((۱۰)) -یمکن أن یقرأ فی الف:انتزاعات.

۱۱- ((۱۱)) -الف:-طبقه.

۱۲- ((۱۲)) -الف:+منها.

و اعلم أنّ هـاتين (۱)الفريقتين هـذا شأنها فی النزول،]B/۸۵[و أمّـا فی القوس الصـعودی فربّما یصـیر الامّهات الأربعه (۲)یتولّد منها أبناء علویه أعظم رتبه و أجلّ مرتبه من آبائها العلویات النازله،بعضـها علوی و أخری سـفلی،وسعت رحمته (۳)و (۴)«سبقت رحمته (۵)غضبه» (۶)کـلّ بما جری علیه حکمه و اقتضـی حکمته (۷)،«جری بقـدرتک القضاء و مضت علی إرادتک الأشـیاء». (۸)

تکمله فیها تبصره

[فی إحاطه الرحمه الأزلیه علی الممکنات]

و ممّـا یجب أن یعلـم أنّ تلـک الإشـراقات (۹)الإضـافیه و الإضافـات الإشـراقیه ترتّبها (۱۰)فی المراتـب الطـولیه (۱۱)و تشعّبها (۱۲)بالشعب العرضیه (۱۳)بادیه کانت أو عائده،و أولویه کانت أم اخرویه (۱۴)،کلّها و جلّها و قلّها،غیر خارجه عن سعه رحمته التی وسـعت کـلّ شـیء،بمعنی أنّ الفیض (۱۵)الأوّل الفـائض بالـذات من نور ذاته-تعـالی-لیس إلاّ تلک الرحمه الواسـعه التی وسـعت کلّ شـیء،و لا یخرج عن سعتها التی هی عینها شـیء،لا ظلّ وجودات (۱۶)و لا فیء ماهیات،و هی فی کلّ بحسـبه،أی بحکمه و حاله منصبغ (۱۷)بصبغه،منطبع بطبعه،متحقّق

۱- ((۱)) -الف:-هاتین.

۲- ((۲)) -د:+السفلیه علویه.الف:+أصلا.

۳- ((۳)) -اقتباس من الأعراف،الآیه ۱۵۶.

۴- ((۴)) -س:-و.

۵- ((۵)) -د:-و سبقت رحمته.

۶- ((۶)) -راجع:بحار الأنوار،ج ۸۷،ص ۱۵۸؛البلد الأمین،ص ۱۰۳.

۷- ((۷)) -س:کلمه.

۸- ((۸)) -الصحیفه السجادیه،ص ۵۴،الدعاء ۷؛مصباح الکفعمی،ص ۲۳۳.

۹- ((۹)) -س:الإشراقیات.

۱۰- ((۱۰)) -د،سخ:بترتیبها.

۱۱- ((۱۱)) -الف:-الطولیه.

۱۲- ((۱۲)) -الف:لشعبها.

۱۳- ((۱۳)) -الف:للعرضیه.

۱۴- ((۱۴)) -الف:ضروریه.

۱۵- ((۱۵)) -الف:الفقر.

۱۶- ((۱۶)) -د:-وجودات.

۱۷- (۱۷)) -د:بحسبه أی بحکمه و قال صنایع.

بحقیقته (۱)،متعیّن بعینه و تعیّنه،و هـو المحیـط.و تلـک الرحمه الواسـطه إحـاطته،و هـو الواسع،و تلـک الرحمه سـعته و هو العلم (۲)،و هو العلم الصـرف و صـرف العلم،و کـذلک القـدره و العنایه،و تلک الرحمه الواسـعه تعلّق علمه البسیط المحیط و أحاطه بکلّ (۳)الأشـیاء، و هو القـدره الصـرفه و العنـایه البحته،و تلـک تعلّقهـا و إحاطتهـا بها،و هکـذا؛فأین (۴)مرتبه کنه ذاته البسـیط المحیـط؟و أین مرتبه إحاطته (۵)؟ [A/۹۵] و أین مرتبه کنه ذاته الواسع؟و أین مرتبه السعه؟و کـذلک أین مرتبه علمه الصـرف الذی هو عین ذاته سـبحانه؟و أین مرتبه تعلّق علمه البسـیط المحیط،فإنّ البون بین المرتبتین بون بعید،لا یتصوّر بون و بینونه أبعد منه؛إذ البینونه حینئذ إنّما هی البینونه بالوجوب و الإمکان،و الغنی المطلق الصرف و الفقر (۶)المحض البحت،و الکمال البحت و النقص و الضعف.

[المشیه الإلهیه و دورها فی الإیجاد]

و هکذا و تلک الرحمه الواسـعه الفائضه أوّلا من کنه نور ذاته تعالی بلا توسّط شـیء أصلا إنّما هی بعینها عین مشیته (۷)التی قد ورد فیها عن أصـحاب العصـمه و الصـدق علیهم السّـلام علی ما هو فی الکافی (۸):«إنّ اللّه خلق المشـیه بنفسها،ثمّ خلق الأشیاء بالمشیه.» (۹)و هی الإبـداع الأـوّل و هی الصـنع،لا المصـنوع،کما یطلق (۱۰)به خبر عمران الصـابی علی مـا فی التوحیـد (۱۱)،و هی:الأـمر،لاـ الخلق و هو قوله«کن»،و هی حقیقه الحقایق فی العمق الأکبر،أی الإمکان و تلک الحقیقه هی حقیقه نور نبیّنا صـلّی اللّه علیه و آله التی قد (۱۲)تقدّمت علی الکلّ (۱۳)

ص:۱۴۲

۱- ((۱)) -د:تحققه.

۲- ((۲)) -د:-و هو العلم.

۳- ((۳)) -الف:ظل.

۴- ((۴)) -الف:فایز.

۵- ((۵)) -الف،د:الإحاطه.

۶- ((۶)) -الف:-و الفقر.

۷- ((۷)) -الف،د:شیئیه.

۸- ((۸)) -الف:+فی.

۹- ((۹)) -التوحید،ص ۱۴۷؛بحار الأنوار،ج ۵۴،ص ۵۶.

۱۰- ((۱۰)) -د:فطن.

۱۱- ((۱۱)) -راجع:التوحید،ص ۴۳۵.

۱۲- ((۱۲)) -الف،د:-قد.

۱۳- ((۱۳)) -الف:+و.

-الجلّ و القلّ-و بالجمله أوصاف تلك الرحمه الواسعه و ألقابها و أسمائها و صفاتها العليا و أحوالها و أحكامها على ما ورد عنهم عليهم السّلام (۱)-كثيره (۲)جدا لا يتيسّر (۳)إحصاؤها فى هذه الوجيزه،و أوردت كثيرا من (۴)لبابها فى الرساله المفصّله المبسوطه (۵)،و بسطت القول فيها هناك بسطا متوسّطا و اختصرت (۶)هنا على قدر الحاجه [B/۹۵]

تكمله بعد تكمله و تبصره بعد تبصره

[فى عدم استقلال الفيض الأوّل]

(۷)

ثمّ إنّ ذلك الفيض الأوّل الفائض بنفسه عن نور كنه جماله و جلاله سبحانه عظم (۸)شأنه لمّا كان مجعولا فى حاقّ ذاته فاقرا (۹)فى كنه قوامه متعلّقا فى هويّته،مرتبطا فى حاقّ نفسه،فقيرا فى حقيقه (۱۰)و كنه هذيّته إلى كنه الحقّ الحيّ القيّوم الغنى المطلق عزّ و جلّ فهو بكنه (۱۱)ذاته الفائضه و بحاقّ (۱۲)نفسه الفاقره فقر (۱۳)صرف و فاقه محضه،فلا استقلال له فى الحصول و الحضور و الظهور،بحيث يتصوّر للعقل العميق فى التدقيق أن يشير و ينظر إلى كنه هويته،و يشاهد كنه حقيقته (۱۴)و هذيّته منفصلا عن حضور قيّومه و مقوّمه،بائنا عن فصول (۱۵)جاعله و منفسّه،خاليا عن ظهور مذوّته و شهود محقّقه و مشيّئه؛إذ الحضور و الظهور و نظائرهما على ما تعرّفت ليس إلاّ نحو الوجود.

۱- ((۱)) -الف:ص.

۲- ((۲)) -الف،د:كثيرا.

۳- ((۳)) -س،الف،د:تيسّر.

۴- ((۴)) -الف،د:عن.

۵- ((۵)) -و الظاهر:أنها رساله شرح حديث زينب العطاره.

۶- ((۶)) -س:احصرت.

۷- ((۷)) -س:-و.

۸- ((۸)) -س،الف:عظمت.

۹- ((۹)) -د:فاقدا.

۱۰- ((۱۰)) -الف:-حقيقه.

۱۱- ((۱۱)) -الف:كنه.

۱۲- ((۱۲)) -الف:حاقّ.

۱۳- ((۱۳)) -د:الفاقده.

۱۴- ((۱۴)) -الف:حقيقه.

۱۵- ((۱۵)) -د:حصول.

فلو (۱)استقلّ فی الحصول و الوجود و الحضور و الظهور و الشهود-الذی هو عین هویّته الفائضه و حقیقه هذیته الفاقره-فاستقلّ فی هویه ذاته،و استغنی فی هذیّه (۲)قوامه؛فصار غنیا واجبا (۳)،و حقّا حقیقیا،إنّ هذا لشرک عظیم (۴).

فلا مهرب و لا محیص عنه إلاّ بأن یکون کنه هویته الفائضه و حقیقه حقیقه الفاقره (۵)عین حضوره-تعالی شأنه (۶)-و مجرّد ظهوره سبحانه،لا حضورا بائنا عن حضوره، و لا ظهورا خلوا عن ظهوره؛و کیف لا!؟و المتقوّم فی حقیقه هویّته الفاقره فی کنه هذیّته لو (۷)انفصل فی [A/۰۶] حضور کنه هویّته عن حضور قیّومه فلم یکن متقوما مفتقرا فی حاقّ هویته إلیه (۸)،و لو خلّی فی ظهور حقیقه (۹)هذیته عن ظهور مذوّته و مقوّمه فلم یکن متعلّقا فقیرا فی حاقّ هذیته إلیه؛إذ المتقوّم بما هو متقوّم کما لا یحصل إلاّ بحصول مقوّمه فکذلک لا یحضر إلاّ بحضوره؛لأنّ الحصول و الحضور متّحدان حقیقه و عینا،متخالفان مفهوما و ذهنا؛فاعتبروا یا اولی الأبصار!و انظروا (۱۰)بعین العبره و الاعتبار!

تنزیه و تقدیس

[فی الوجوب اعتبار التفرقه بین الفیض الأوّل و ذاته تعالی]

إیّاک یا صاحب البصیره و یا طالب الحقیقه!أن تنظر بعین الوهم لا بنور الفهم،و تتوهّم أنّ تلک الرحمه الواسعه صار[ت]حینئذ فی وجودها و حصولها عین وجود کنه ذاته -تعالی شأنه-و حصوله؛و حضورها و ظهورها (۱۱)لیس إلاّ عین حضور (۱۲)حقیقه ذاته سبحانه و ظهورها.

۱- ((۱)) -الف،د:فلا.

۲- ((۲)) -س،الف،د:هذیته.

۳- ((۳)) -هکذا فی النسخ.

۴- ((۴)) -اقتباس من سوره لقمان،الآیه ۱۳: إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ.

۵- ((۵)) -د:الفاقده.

۶- ((۶)) -د:-شأنه.

۷- ((۷)) -س:-لو.

۸- ((۸)) -الف:ألبته.

۹- ((۹)) -س:حقیقته.

۱۰- ((۱۰)) -س:انظر.

۱۱- ((۱۱)) -س،الف:حضوره و ظهوره.

۱۲- ((۱۲)) -الف،د:ظهور.

سبحانک هذا من أسوء الحسبان،و أنّه لصریح الکفر و الطغیان،کیف و قد تعرّفت آنفا أنّ ما بین المرتبتین-مرتبه (۱)کنه الذات و مرتبه تلک الرحمه-بون و بینونیه کبری،و (۲)لا یتعقّل بینونه أکبر منها،کیف لا!؟و هی لیست إلاّ مجرّد الفقر و الفاقه،و حقیقه ذاته تعالی (۳)لیست إلاّ بحت الغنی،المنزّهه (۴)عن شوب (۵)الفقر و الحاجه طرّا.

فانظر بعین البصیره یا صاحب العبره!فالتزم التفرقه بین المرتبتین،و کیف لا تلتزم (۶)تلک التفرقه؛ [B/۰۶] و لقد قالوا علیهم السّلام غیر مرّه:«إنّ اللّه خلو من خلقه،و خلقه خلو منه» (۷)، و کن (۸)ثابتا راسخا متثبّتا (۹)فیما (۱۰)بلغ (۱۱)عنهم-علیهم السّلام-أنّه خارج عن الحدّین،حد الإبطال و حدّ التشبیه-کما أورده صدوق الطائفه المحقه-نوّر اللّه تعالی ضریحه و جعله مهبط أنوار (۱۲)البرکات و التحیات فی الکتابین کتاب التوحید و رساله الاعتقادات. (۱۳)

فاختبر یا طالب الحقیقه!فی طریقتک منزله بین ذینک الأمرین؛فإنّ تلک المنزله لیس و لا یتصوّر أن یکون فیها إلاّ التقدیس و التوحید و التنزیه عن الشرکه.

و أطلب یا صاحب البصیره دائم الحسنه بین (۱۴)السیئتین أیضا،فإنّه عن الصادقین المعصومین علیهما السّلام و فی الخبر علی ما اشتهر:«خیر الامور أوسطها» (۱۵).

فلا تکن یا حبیبی ثنویا یقول بالإثنین!و لا تکن یا لبیبی صوفیا سوفسطائیا یقول باتّحاد المتقابلین المتبائنین!و لا سیّما باتحاد المتبائنین بالبینونه الکبری.

۱- ((۱)) -الف:رتبه.

۲- ((۲)) -د:-و.

۳- ((۳)) -د:سبحانه.

۴- ((۴)) -س:المنزّه.

۵- ((۵)) -الف:شواب.و الأصح:شوائب.

۶- ((۶)) -س،الف،د:لا یلتزم.

۷- ((۷)) -الکافی،ج ۱،ص ۸۲؛بحار الأنوار،ج ۳،ص ۲۶۳،ح ۲۰.

۸- ((۸)) -د:سخن.

۹- ((۹)) -س:مثبّتا.

۱۰- ((۱۰)) -الف:فما.

۱۱- ((۱۱)) -د:یلقی.

۱۲- ((۱۲)) -س:الأنوار.

۱۳- ((۱۳)) -راجع:التوحید،ص ۸؛الاعتقادات،ص ۲۲.

۱۴- ((۱۴)) -الف:عن.

۱۵- (۱۵)) -عوالی اللئالی ج ۱،ص ۲۹۶،ح ۱۹۹.

قال عليه السّلام:«بان عن الأشياء بالقهر لها و بانت الأشياء عنه (۱)بالخضوع (۲)» (۳)له، وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ (۴).

و لعمر الحبيب!أنّ بين التوحيد و الاتحاد فرقا (۵)تامّا؛فإنّ التوحيد يخبر عن الوحده و الاتحاد ينبؤ عن الكثره؛تلطّف فيه!و تثبّت (۶)[فيه]،فإنّه لقول كريم (۷)،و إنّ هذا القول فيه سرّ عظيم.

«يك نكته از اين دفتر گفتيم (۸)و همين باشد»

تكمله فيها مزيد تبصره،و تفرقه فيها مزيد تكمله

[تقسيم صفاته العليا]

اشاره

و ممّا يجب أن يعلم]A/۱۶[هيهنا (۹)لمزيد الكشف عن هذه الوجهه الكبرى أنّ صفاتها (۱۰)العليا بالقسمه (۱۱)الأوفى حقيقيه و إضافيه،و بعباره اخرى:كماليه و غير كماليه.

فالحقيقه الكماليه منها إنّما هى بحقائقها لا بمفهوماتها عين (۱۲)كنه حقيقه ذاته تعالى على الوجه الذى حقّقنا و أسلفنا.

و أمّا الإضافيه الغير الكماليه الفائضه من نور كنه ذاته الأحديه فهى لمّا كانت فائضه مجعوله فاقره محتاجه فى حاقّ قوامها إلى كنه الذات الأحديه،فظاهر جدّا أنّ رتبتها بعد رتبه الذات الأحديه البسيطه الغنيه (۱۳)من جميع الجهات،فهى زائده على الذات الأحديه

۱- ((۱)) -الف:منه.

۲- ((۲)) -قارن بحار الأنوار،ج ۴،ص ۲۶۹؛راجع:مجموعه ورام،ج ۱،ص ۲۲۴.

۳- ((۳)) -الف:+و.

۴- ((۴)) -سوره طه،الآيه ۱۱۱.

۵- ((۵)) -النسخ:لفرقا.

۶- ((۶)) -يمكن أن يقرأ فى الف:تشبث.

۷- ((۷)) -اقتباس من الواقعه،الآيه ۱۷.

۸- ((۸)) -الف:گفتم.

۹- ((۹)) -الف:هنا.د:+وسطا.

۱۰- ((۱۰)) -س:صفاتها.

۱۱- ((۱۱)) -الف:بالضمه.

۱۲- (۱۲)) -الف:عن.

۱۳- (۱۳)) -الف:العينيه.

الحقّه قائمه (۱)بالذات الأحديه قيام صدور و فيضان،لا (۲)قيام عروض و حلول،يقبل المعروض العارض و يستفيده (۳)من الخارج،و (۴)ينفعل من غيره فى حصول العارض له (۵).

فإنّا نعنى بالعروض و الحلول هذا الوجه من الاتصاف الانفعالى الذى يوجب انفصال (۶)الموصوف عن الغير،فتحصيل (۷)اتصافه بالصفه بتأثير الغير فيه.

[القيام الصدورى و معرفته]

و أما قيام الصدور و الفيضان،فإنّا لا نعنى به إلاّ أنّ الوصف الذى يوصف به الموصوف فاقر (۸)فى تقوّم قوام نفسه إلى كنه ذات الموصوف،متقوّم فى نفسه به،مفتقر فى تذوّته و تنفيسه (۹)إليه،فيجعله الموصوف،و يذوّته (۱۰)نفسه بالجعل البسيط و يذوّته و يقوّمه و يقيمه من دون مدخليه شيء غير ذات (۱۱)الموصوف (۱۲)أصلا.

[كل الصفات الإضافيه ترجع إلى حيثيه واحده]

و كما أنّ صفاته الحقيقيه الكماليه مع تخالفها]B/۱۶[و تغايرها من حيث المعنى و المفهوم كلّها من حيث الحقيقه و الوجود موجود بوجود واحد بسيط هو عين كنه ذاته البسيطه الأحديه-سبحانه و تعالى شانه-و هو-سبحانه-بمجرّد كنه حقيقه التى هى كما تعرّفت ليس إلاّ الوجود الصرف و صرف الوجود و صرف (۱۳)النور و النور الصرف و صرف

۱- ((۱)) -الف:قائما.

۲- ((۲)) -الف:له امّا.

۳- ((۳)) -س:يستفيدها.

۴- ((۴)) -د:-و.

۵- ((۵)) -الف:-له.

۶- ((۶)) -الف:-الذى يوجب انفصال د:-فإنّا نعنى...انفصال.

۷- ((۷)) -س:فيحصل.

۸- ((۸)) -د:فاقد.

۹- ((۹)) -س:تنفسه.

۱۰- ((۱۰)) -س،الف:-و يذوّته.

۱۱- ((۱۱)) -د:الذات.

۱۲- ((۱۲)) -الف:-و يذوته نفسه...الموصوف.

۱۳- ((۱۳)) -الف:-و هو سبحانه...صرف.

الکمال و الشرف و الفضیله و الجمال و الجلال و الکمال (۱)و الشرف (۲)الصرف،مصداق تصدق علیه تلک المعانی و المفهومات و العنوانات الکمالیه،کالعلم و القدره و الحیاه و العنایه و الإراده الحقیقیه و السمع و البصر،و کمفهوم الکمال و الشرف و الخیر و الفضیله و غیرها ممّا یلیق بجنابه،بلا مدخلیه أمر خارج،و بلا ضمیمه مغائره (۳)،لکنّه ذاته-تعالی- فکذلک (۴)کلّ صفاته الإضافیه الغیر الحقیقیه الغیر الکمالیه یرجع کلّها-مع اختلافها معنی و مفهوما-إلی حیثیه واحده بسیطه أحدیه،هی عین تلک الرحمه الواسعه التی وسعت کلّ شیء (۵)،و لا یخرج عن حیطتها شیء من الأشیاء،لا ظل و لا فیء،و هی لیست بعینها البسیطه إلّا إضافه قیومیّه للأشیاء کلّها.

فکما أنّ تلک الصفات الحقیقیه لو کانت بحسب اختلافها المفهومی مختلفه فی الحقیقه،متغایره فی التحقّق و الوجود،لاشتملت،تنثلم الأحدیه الذاتیه (۶)الإلهیه الأحدیه البسیطه،و تطرّقت الکثره فی مرتبه]A/۲۶[کنه ذاته الأحدیه،و لترکّبت (۷)الذات الأحدیه من جهات حقیقیه مختلفه متکثّره،فلم یکن الأحد الذی لا ترکیب فیه أصلا أحدا،و لم یکن الصمد الذی لا یشوب بشائبه الفقر (۸)و لا بعاینه الفاقه (۹)أصلا صمدا؛ فکذلک (۱۰)تلک الصفات الإضافیه-کالعلم الإضافی و الحیاه الإضافیه و القدره الإضافیه و الإراده الإضافیه و القیومیّه و الرازقیه و الرحمه و العفو و الغفران و السخط و الرضوان و الإنابه و الانتقام (۱۱)و غیر ذلک ممّا لا یحصی-لو لم یرجع کلّها إلی حیثیه واحده بسیطه

ص:۱۴۸

۱- ((۱)) -س:-و الجلال و الکمال.

۲- ((۲)) -الف:+و.

۳- ((۳)) -س،الف:متغایره.

۴- ((۴)) -«فکذلک»خبر«کما أنّ صفاته».

۵- ((۵)) -اقتباس من سوره الأعراف،الآیه ۱۵۶ و غیرها.

۶- ((۶)) -الف:الذات.

۷- ((۷)) -الف:لترکب.

۸- ((۸)) -س:فقر.

۹- ((۹)) -س:فاقه.

۱۰- ((۱۰)) -«فکذلک»خبر«فکما أنّ تلک الصفات».

۱۱- ((۱۱)) -الف:الانتقام و الإنابه.

و لـم يرجع إلى القيـوميّه المطلقه،و لـو لم تكن هى مع تلـك الكـثره المفهـوميه نفس تلـك الرحمه الواسـعه بعينهـا،و لم ترجع إليها،لاشتملت أحديه الذات الأحديه،و تطرقّت الكثره إلى تلك المرتبه الأحديه الحقّه الإلهيه الحقيقيه البسيطه من كلّ الوجود و الجهات؛لأنّ تلك الصفات الإضافيه كلّها آيات و آثار لتلك الصفات الحقيقيه (۱)الكماليه،و اختلاف الآثار يستلزم اختلاف مبادى (۲)الآثار،فلو كانت تلك الصفات الإضافيه امورا مختلفه الحقيقه للزم اختلاف تلك الصفات الحقيقيه من حيث الحقيقه و الذات،فلزم التركّب (۳)و التكثّر فى مرتبه كنه الذات الأحديه الحقه،تعالى عن ذلك علوّا كبيرا.

[الرحمه الواسعه توجب حضور الواجب فى العالم]

فإذا تعرّفت هـذا،فاعرف و اعترف بأنّ تلك الرحمه الواسـعه التى وسعت كلّ شـىء [B/۲۶] ليست إلاّ صـفه الإضافيه الجامعه بنفسها (۴)لجميع صـفاتها الإضافيه،فكما أنّها رحمته التى سبقت غضبه،وسعت كلّ شيء،فهى علمه الإضافيه و قدرته الإضافيه و إرادته الإضافيه و حياته الإضافيه،و حضوره (۵)الإضافى و ظهوره الإضافى و غير ذلك من الصفات الإضافيه التى لا يكاد أن تحصى.فحصول تلك الرحمه الواسعه الواعيه (۶)الجامعه و كلمته التامّه و وجودها و حضورها و ظهورها بعينه حصوله تعالى و وجوده الإضافى و حضورها و ظهورها الإضافى الغير الحقيقى الذى مرتبتها بعد مرتبه الذات الأحديه الحقه الإلهيه-سبحانه تعالى شأنه (۷)-و قد تعرّفت آنفا أنّ تلك الصفات الإضافيه التى هى حقيقه واحده و حيثيه واحده إنّما هى نفس فعله و صنعه،لا نفس كنه ذاته تعالى.

۱- ((۱)) -الف:من حيث.

۲- ((۲)) -س:-مبادى.

۳- ((۳)) -الف:الركب.

۴- ((۴)) -الف:بدعها.

۵- ((۵)) -س:حضور.

۶- ((۶)) -س:الذاتيه.الف:-الواعيه.

۷- ((۷)) -الف،د:شأنه.

فحضور ذاته تعالى و ظهوره (۱)لغيره من العقول و النفوس بهذا النحو من الحضور (۲)و الظهور ليس بمحال مطلقا (۳)و لا فساد فيه أصلا.

نعم حضوره سبحانه و ظهوره بكنه ذاته تعالى و بحضوره الحقيقى و ظهوره الحقيقى الـذى عين كنه ذاته تعالى لغيره سبحانه (۴)هو الـذى شهد باستحالته و فساده و بطلانه ضروره العقل (۵)و ضروره النقل،و كيف لا!؟و لو (۶)لم يكن و لم يكن (۷)حضور ذاته سبحانه (۸)و ظهورها مطلقا لا بالحضور و الظهور الحقيقى و لا بالحضور [A/۳۶] و الظهور الغير الحقيقى (۹)الإضافى،فكيف نعلمه و نخبر عنه بنفى أو إثبات،و كيف تيسّر (۱۰)لنا التصديق و الإيمان بوجوده و صفاته و أسمائه و أمره و خلقه و ملائكته و كتبه و رسله و أمره و نهيه،و كيف يتصوّر و يتعقّل لعباده (۱۱)معرفته و عبادته؛و ذلك ظاهر واضح جدّا.

تكلمه فيها تبصره

[إنّ الرحمه الواسعه غير محدوده و لا تتناهى]

فكما أنّه تعالى فى (۱۲)وجوده الحقيقى و نوره الحقيقى الذى عين كنه ذاته تعالى غير متناه شده و قوه،بمعنى أنّه صرف الوجود و صرف النور و صرف العلم و صرف الكمال و غير ذلك،و (۱۳)كذلك فى (۱۴)وجوده الإضافى الـذى هو تلك الرحمه الواسعه غير محدود و غير متناه،لاشدّه و قوّه و كمالا و شرفا،بل بمعنى أن تلك الرحمه الواسعه وسعت كلّ

۱- ((۱)) -س:ظهورها.الف:+و.

۲- ((۲)) -الف:الحقيقه.

۳- ((۳)) -س:-مطلقا.

۴- ((۴)) -د:ذاته لغيره سبحانه تعالى.

۵- ((۵)) -يمكن أن يقرأ فى الف:الفطره.

۶- ((۶)) -س:فلو.

۷- ((۷)) -س:-و لم يكن.

۸- ((۸)) -د:+تعالى.

۹- ((۹)) -د:-الغير الحقيقى.

۱۰- ((۱۰)) -كذا فى النسخ.

۱۱- ((۱۱)) -الف:بعباده.

۱۲- ((۱۲)) -د:-فى.

۱۳- ((۱۳)) -س:-و.

۱۴- ((۱۴)) -س:-فى.

شیء،لا ـ یختصّ بشیء دون شیء،لا ـ بمرتبه أو مراتب دون مرتبه اخری (۱)أو مراتب اخری،و إلاّ ـ فلم تکن واسعه.فهو تعالی رحمان و ذو الرحمه الواسعه،و هی رحمته الواسعه الشامله (۲)و هو سبحانه علم بحت (۳)،و هی عموم تعلّق ذلک العلم الصرف الأشیاء کلّها (۴)،و هو حقیقه القدره الصرفه،و هی شمول تعلّق تلک القدره الحقّه،و هو حقیقه الوجود (۵)و (۶)النور البحت،و تلک شمول ذلک الوجود و انبساط (۷)ذلک النور الحق،و هو حقیقه الحضور و الظهور،و تلک شمول ذلک الحضور و الظهور،فکما (۸)أنّه-سبحانه و تعالی عن (۹)النقص و النقصان- [B/۳۶] غیر محدود (۱۰)لیس بمتناه فی الکمالیه و الشرف؛ و کما (۱۱)أنّه غیر محدود (۱۲)منزّه فی الکمالیه و (۱۳)الشرف (۱۴)و الوجود و الظهور و الحضور الحقیقی،فکذلک ذلک الشمول الذی هو لیس بکنه نور ذاته تعالی-بل شمول ذلک النور شمول (۱۵)-غیر محضور و غیر مخصوص بشیء من الأشیاء أو طائفه من الأشیاء (۱۶)دون شیء و أشیاء اخر.

و کیف لا!؟و قد تعرّفت أنّه المحیط،و تلک احاطه للأشیاء،فلو تناهت و انحصرت لتناهت حقیقه کنه کماله الصرف،و تحدّدت،فترکبت من الکمالیه و النقصان کالکمالات الإمکانیه و ذلک هو (۱۷)التنبیه-فکذلک الشمول و تلک الرحمه و ذلک التعلّق و تلک السعه

۱- ((۱)) -د:آخر.الف:-اخری.

۲- ((۲)) -د:الشامله الواسعه.

۳- ((۳)) -الف:بحیث.

۴- ((۴)) -س،الف:-کلّها.

۵- ((۵)) -س:وجود.

۶- ((۶)) -س:-و.

۷- ((۷)) -س:انبساطه.

۸- ((۸)) -د:+ذاته غیر محدود منزه فی الکمالیه و الشرف.

۹- ((۹)) -الف،س:فی.

۱۰- ((۱۰)) -س:+و.

۱۱- ((۱۱)) -س:-کما.

۱۲- ((۱۲)) -س،د،الف:+و.

۱۳- ((۱۳)) -س،د،الف:فی.

۱۴- ((۱۴)) -د:-و کما...الشرف.

۱۵- ((۱۵)) -س،د،الف:+و.

۱۶- ((۱۶)) -س،د،الف:فی.

۱۷- ((۱۷)) -د:هو ذلک.

لاتتناهى عـدّه،بل و لا مدّه؛كما أنّ ذلک الحق المطلق و تلک الحقيقه الحقّه لاتتناهى شدّه و قوّه،و من ثمّه يجب أن يقال بعموم علمه و قدرته تعالى بمعنى أن تعلّقهما (۱)لا يتناهى بالفعل (۲)فى عين الأعيان و متن الواقع و نفس الأمر (۳)،و ليس على (۴)ما أحكمنا أمر تعلّق العلم و القدره (۵)القديمين على ما تخيّله الجمهور و توهّموا فى المشـهور من أنّه معنى اعتبارى و مفهوم شىء انتزاعى،لا عين و لا أثر له فى العين و متن الواقع،تعالى عن ذلک علوّا كبيرا.

فلو كـان ذلک كـذلک فلم يتعلّق علمه و قـدرته (۶)و عنـايته و إرادته الأزليه بشـىء من الأشـياء [A/۴۶] فى الواقع،و لم يتحقّق ذلک التعلّق من جانب الآزال و لا يتحقّق من جانب الآباد أصلا؛فلم يصر (۷)شيئا متعلّقا بقدرته و لعلمه لإرادته؛فقد خرج الأشياء عن حيطه علمه و قدرته سبحانه و تعالى عمّا يقول الظالمون (۸)علوّا كبيرا.

فـإن قيـل:كون التعلّق عنـدهم انتزاعيـا ليس معنـاه أنّه ليس بموجود أصـلا،بـل المراد أنّه ليس بموجود بنفسه،بـل بموجود بمعنى وجـود منشأ انـتزاعه،و هـو الشـىء الـذى يتعلّق به العلم و القـدره مثلا،كسـاير الانتزاعيـات الـتى هى امور واقعيه و ليست بواقعه بنفسها،بل وقوعها بمعنى وقوع ما ينتزع هى منها.

فاعلم يا طالب الحقيقه عن وجه (۹)البصيره أنّ الذى قررّت و إن كان ممّا قررّه و استحسنوا و تقبّلوا (۱۰)بقبول حسن،لكنّه أمر و همى لا فهم فيه أصلا.

أمّا أوّلا فلما أوضحنا إيضاحا لا يتصوّر له فرق (۱۱)أصلا من كون الفائض بالذات

ص:۱۵۲

۱- ((۱)) -الف:د:تعلّقها.

۲- ((۲)) -الف:بالعقل.

۳- ((۳)) -نسخ:الدهر العيان.

۴- ((۴)) -الف:عمل.

۵- ((۵)) -الف:+و.

۶- ((۶)) -الف:عنايته و قدرته.

۷- ((۷)) -س،د،الف:فلم يصير.

۸- ((۸)) -س:يقوله الجاهلون.

۹- ((۹)) -الف:من الوجه.

۱۰- ((۱۰)) -الف:تقبلو اللّه.

۱۱- ((۱۱)) -س،خ:فوق.

و المجعول بـالحقيقه متعلّقـا فى حـاقّ نفسه و كون التعلّق فى حاقّ نفسه عين التعلّق و الارتباط،فتلك (۱)الرحمه الواسعه الفائضه أوّلا و بالـذات فهى ليست إلاّ هويه تعلّقيه و هذيه ارتباطيه،و هى النسـبه (۲)الإسـتوائيه التى قد فسّروا عليهم السّلام (۳)بها كريمه اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ (۴)،و هى النسـبه الـتى قـال أصـحاب العلم و المعرفه (۵)إنّ الأعيـان]B/۴۶[العـالميه و الـذوات و الماهيات الإمكانيه موجوده بالانتساب إليه-تعالى-فتلك النسـبه الإسـتوائيه و الإضافيه الإشـراقيه (۶)إذا اعتبر (۷)من جانب الحقّ الحقيقى الغنى المطلق القيّومى فهى تعلّق علمه و قـدرته و إرادته و عنايته الحقيقيه التى هى عين ذاته-تعالى- بالأشـياء و الذوات الإمكانيه،و إذا (۸)اعتبرت من (۹)جانب الأشياء فهى تعلّق ذواتها وجهه افتقارها و حقيقه ارتباطها و فقرها و فاقتها إليه سبحانه؛إذ قـد علمت أنّ الـذوات و الماهيـات الإمكانيه موجوده بالعرض،و الموجود بالـذات و الفائض بالحقيقه عن القيّوم تعالى شأنه إنّما هى تلك الرحمه التى وسعت كلّ شيء،فالكلّ محتاجه (۱۰)إليه تعالى، فهى (۱۱)محوضه الفقر و الفاقه إليه،و محض الارتباط و التعلّق به (۱۲)سبحانه (۱۳).

و أما ثانيا فقـد تعرّفت (۱۴)على مـا أسـلفنا فى تحقيق الشـيئيات المفهوميه أنّ كلّهـا امور انتزاعيه تعمّليه لاـ تحصّل له لا (۱۵)فى العين و لاـ فى الـذهن إلاّـ بضـرب من التعمّـل العقلى،بـل المتحصّـل و المتأصل فيها إنّما هو أنحاء (۱۶)الهويات الوجوديه،و أنّ وجود المعانى

۱- ((۱)) -الف،د:لتلك.

۲- ((۲)) -الف:للنسبه.

۳- ((۳)) -كذا.

۴- ((۴)) -سوره طه،الآيه ۵.

۵- ((۵)) -الف،س:+و.

۶- ((۶)) -الف:الاشتراقيه.

۷- ((۷)) -الف:اعترض.

۸- ((۸)) -الف:إذ.

۹- ((۹)) -د:فى.الف:عن.

۱۰- ((۱۰)) -كذا.الف:+فيها و بهاء إليه.

۱۱- ((۱۱)) -د:-فهى.

۱۲- ((۱۲)) -الف:-به.

۱۳- ((۱۳)) -د:+تعالى.

۱۴- ((۱۴)) -الف:عرفت.

۱۵- ((۱۵)) -س:إلاّ.

۱۶- ((۱۶)) -الف:أىّ.

و المفهومات كلّها بمعنى وجود ما ینزع هی منه (۱)،و لا اختصاص لهذا بمفهوم (۲)التعلّق و أمثاله.

نعم،هیهنا کلام آخر من کون بعض المعانی معقولا أوّلا،و (۳)بعضها معقولا ثانیا،و هذا له وجه وجیه لیس]A/۵۶[لأصحاب العلوم الرسمیه إلی حقّ درکه و حقیقه فهمه سبیل، و لا لهم علی ما فهموه و حصّلوه هیهنا برهان و دلیل؛بل غایه ما حصّلوه هیهنا هو ما قرّره صاحب القیل،و قد علمت ما فیه من الانتقاض الصریح و التحکّم و الفضیح (۴)؛و تحقیق الأمر فیه علی ما هو حقّه لا یلائم طور هذه الوجیزه،و صاحب البصیره تکفیه الإشاره، و لیس بیانه کما هو حقّه بموضع الحاجه (۵)فیما نحن بصدده (۶).

تکلمه بعد تکلمه،تبصره بعد تبصره

[فی معرفه الرحمه الواسعه و الفیض الأوّل]

و لمّا تعرّفت (۷)أنّ الفیض الأوّل الأقدس الذی هو ظهور نوره الأزل و حضوره الإضافی،و شموله و انبساطه و إشرافه علی هیاکل الأعیان العالمیه کلّها تعیّنات الهویات الخلقیه جلّها و قلّها،و لاحدّ لذلک الحضور و الظهور و الشمول و الإشراق، و لا نهایه،و إلاّ فلم یکن شمولا و عموما و رحمه و (۸)واسعه؛فلیعترّف أنّه بعینه نوره الساری فی السماوات الذی هو آیه جامعه للآیات کلّها،و کلمه التامّه الحاویه للحروف تعیّنات (۹)جلّها و قلّها،الحاکیه (۱۰)عن کنه نور ذاته و جماله و جلاله،فمنزله ذلک النور الساری و الإشراق الکلّی (۱۱)من نور ذاته تعالی منزله الواجه عن الکنه،و منزله الحکایه

۱- ((۱)) -الف:-منه.

۲- ((۲)) -الف:بمفهومه.

۳- ((۳)) -د:+بعض.

۴- ((۴)) -د:القبیح.

۵- ((۵)) -س:حاجه.

۶- ((۶)) -الف،د:فیما نحن بصدده بموضع الحاجه.

۷- ((۷)) -د:-تعرفت.

۸- ((۸)) -کذا.

۹- ((۹)) -الف:و الکمالات.

۱۰- ((۱۰)) -د:-للحروف...الحاکیه.

۱۱- ((۱۱)) -الف:-الکلّی.

من (۱)المحکی عنه،و منزله عکس الشیء،من الشیء من حیث (۲)أنّ عکس الشیء یفیض عن الشیء من غیر أن ینقص الشیء و ینقص]B/۵۶[منه شیء و لیس العکس،بحیث لو انضمّ إلی الشیء و اعتبر معه ما یقوّمه (۳)و یکمّله و یزیده کمالا و شدّه و تمامیه فی شیء و فی حقیقه شیئیه (۴)لا یزیده کثره العطاء إلاّ جودا و کرما (۵).

[کلّ شیء هالک إلاّ الفیض الأقدس]

و قد تعرّفت أنّ کلّ شیء من الأشیاء العالمیه و (۶)الأعیان الإمکانیه-سوی (۷)ذلک الفیض الأقدس الفایض أوّلا و (۸)بالذات،المتقرّر المتحصّل (۹)الموجود بالحقیقه،تتقوّم نفسه (۱۰)بقیومیّه الحقّ،تعالی شأنه-إنّما هو هالک (۱۱)خفی،یقتضی بنفسه مستهلکه (۱۲)الحقیقه؛متقرّر متحصّل حاضر ظاهر بذلک الفیض ثانیا و بالعرض کُلُّ شَیْءٍ هٰالِکٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ (۱۳)و لقد قالوا علیهم السّلام«نحن وجه اللّه» (۱۴)فهو،الموجود الباقی بکنهه و وجهه، و ما سوی ذاته-و وجه ذاته-سبحانه-لیس إلاّ الهالک الفانی،و ذلک الوجه الباقی ببقائه-تعالی شانه-علی ما أوضحنا بیانه و برهانه و أحکمنا بفضل اللّه-تعالی- بنیانه لیس بشیء حقیقی سواه (۱۵)منفصلا عنه سبحانه فی الوجود العینی و الحضور

۱- ((۱)) -د:-من.

۲- ((۲)) -د:-حیث.د:+للحروف و الکلمات الحاکیه.

۳- ((۳)) -الف:تقویه.

۴- ((۴)) -د:-فی حقیقه شیئیه.

۵- ((۵)) -س:د:الأکبر وجوده.

۶- ((۶)) -د:علی.

۷- ((۷)) -الف،د:سواء.

۸- ((۸)) -د:-و.

۹- ((۹)) -الف:التحصل.

۱۰- ((۱۰)) -الف:بنفسه.

۱۱- ((۱۱)) -د:لک.

۱۲- ((۱۲)) -کذا فی النسخ.

۱۳- ((۱۳)) -سوره القصص،الآیه ۸۸.

۱۴- ((۱۴)) -الکافی،ج ۱،ص ۱۴۳ و التوحید،ص ۱۵۰.

۱۵- ((۱۵)) -خ:سواء.

و الشـهود العقلی،فإنّ أقل مراتب المغائره و السوائیه (۱)،المغـایره و السوائیه فی الإشاره العقلیه و الحضور و الظهور العقلی (۲)،و أقـلّ مراتـب الإـثنینیه و الانفصـال الإـثنینیه و الانفصـال فی الحضـور و الشـهود العقلی و التفصـیل و التفرقـه فی النظر التعمّلی (۳)التحلیلی، و کلّ ذلک مستحیل هنا؛قد قام علی استحالته محکم الدلیل الأوفی؛إذ المتقوّم بما هو متقوّم لا یتصوّر [A/۶۶] و لا یتعقّل أن یحضر بکنه نفسه المتقومه عند العقل إلاّ بحضور مقدّمه،کما هو مشهور فی معنی الإنسان المتقوّم فی حدّ نفسه بمفهوم الحیوان و مفهوم الناطق مثلا؛فإنّ حضور معنی الإنسان بکنهه لا یوجّهه مثلا بعینه،إنّما هو نفس حضور معنی الحیوان و الناطق.

و السرّ فیه إنّما هو علاقه التقوّم و التقویم (۴)المطلقه،و لیست للخصوصیه مدخلیه فی ذلک أصلا،فالمقوّم للشیء سواء کان جزءا داخل فی ذلک الشیـء أم جاعلا قیوما خارجا لا یمکن (۵)و لا یتیسّـر أن یحصل و یحضـر ذلک الشیء المتقوّم فی محضر من دون حضور ذلک المقوّم،کیف لا!؟و الافتقار و الفقر و الفاقه عین قوام کنه نفس ذلک (۶)المتقوّم (۷)، و نفس الشیء لا ینفکّ عن نفسه،و الذاتی لا یختلف و لا یتخلّف،و امتناع انفکاک الشیء عن نفسه ضروری الظهور،فنفس جوهر المتقوّم أینما (۸)وجد و حضر (۹)إنّما وجد و حضر (۱۰)مفتقرا متقوّما بمقوّمه،حاضـرا ظاهرا بحضور قیومه-تعالی-و ظهوره، فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ (۱۱).و فی حدیث القدسی:«یا موسی!أنا بدّک اللازم.» (۱۲)

۱- ((۱)) -د:+و.

۲- ((۲)) -الف:-فان أقل...العقلی.

۳- ((۳)) -الف:العقلی.

۴- ((۴)) -د:التقویم و التقوّم.

۵- ((۵)) -الف:لا یکن.

۶- ((۶)) -س:+المفهوم.

۷- ((۷)) -الف،د:المقوّم.

۸- ((۸)) -د:إنّما هو.

۹- ((۹)) -س:+إنّما وجد و حضر.إنّما وجود حضر.

۱۰- ((۱۰)) -خ:-إنّما وجد و حضر.

۱۱- ((۱۱)) -سوره البقره،الآیه ۱۱۵.

۱۲- ((۱۲)) -قارن:شرح الأسماء الحسنی،ج ۱،ص ۶۳.

[المعيّه القيوميّه]

و من ثمّ قال أهل العلم:إنّ المعلول فى البقاء يحتاج إلى العلّه،أى العلّه الفاعليه القيوميه،و لقد قال تعالى: وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ (۱).و هذه المعيه إنّما]B/۶۶[هى (۲)المعيّه القيوميه،لا غير التى يعبّر عنها باللسان الخاصّ بالوحده المحضه (۳)الخاصه عن شوب الشرك و الشركه؛و عن شائبه الكثره و عن الإثنينيه العقليه،فضلا عن الخارجيه.

«أوّل الدين معرفته،و كمال المعرفه:التصديق به،و كمال التصديق:توحيده،و كمال التوحيد (۴):الإخلاص له،و كمال الإخلاص له:نفى الصفات عنه،بشهاده كلّ صفه أنّها غير الموصوف،و شهاده كلّ موصوف أنه غير الصفه؛فمن وصف اللّه سبحانه فقد قرنه،و من قرنه فقد ثنّاه،و من ثنّاه فقد جزّاه،و من جزاه فقد جهله»،الحديث. (۵)

[تبيان فى أن صفات الواجب ليست بزائده على الذات]

فاعتبروا يا اولى الأبصار و الألباب (۶)حقّ الاعتبار من هذه الكلمات التامّات (۷)الباهرات الولويه العلويه،على قائلها ألف ألف سلام.فصلاه زاكيه وافيه التى هى العيار و المعيار،و هى الملاك،و عليها المدار فى توحيد (۸)الواحد الأحد الصمد القهّار؛فإنّ مدلولها (۹)ليس محصورا فى الصفات الحقيقيه الكماليه التى يجب أن يكون عين كنه ذاته -تعالى-من حيث الحقيقه و الوجود،لا من حيث المعنى و المفهوم ردّا على الأشعريه القائله بزياده الصفات الحقيقيه الكماليه،بل دلالتها على نفى كون الصفات زائده عامّه

ص:۱۵۷

۱- ((۱)) -سوره الحديد،الآيه ۴.

۲- ((۲)) -د،الف:هو.

۳- ((۳)) -الف:-المحضه.

۴- ((۴)) -د:توحيد.

۵- ((۵)) -نهج البلاغه،الخطبه ۱.

۶- ((۶)) -الف:الألباب و الأبصار.

۷- ((۷)) -د:+الايات.

۸- ((۸)) -د،الف:التوحيد.

۹- ((۹)) -الف:بيدلولها.

شامله،لا یختصّ بطائفه منها دون طائفه (۱)؛إذ الوجه الذی وجّهه علیه السّلام من قوله (۲):«بشهاده کلّ صفه»إلی قوله:«فقد جهله»متوجّه فی نفی الصفات [A/۷۶] مطلقا حقیقیه کانت أم إضافیه قائم ناهض علی نفی تلک الزیاده،و علی إثبات العینیه فی حقّ کلّها،و لا شکّ أنّه سبحانه کما یوصف بالوجود و العلم و الحیاه و القدره و العنایه و السمع و البصر و غیرها من الصفات الحقیقه الکمالیه کذلک (۳)بالضروره من العقل و الدین یوصف بالرحمه و المشیه و الإبداع و الصنع و القیومیّه و الإحاطه و العلم الإضافی و القدره الإضافیه و غیر ذلک من الإضافیات (۴)التی لا تحصی،لمؤدّی دلاله هذا البرهان الباهر (۵)القاطع، و بمقتضی إناره هذا (۶)النور القاهر الساطع،لا مخلص له و لا محیص عن عینیه صفاته تعالی طرّا،حقیقیه کانت أم إضافیه،و لا مهرب و لا مفرّ (۷)عن نفی کونها زائده کمالیه کانت أم غیر کمالیه.

إذ ظاهر جدا أنّ دلاله ذلک البرهان الباهر و إناره ذلک النور القاهر الصادر (۸)من معدن العلم و الحکمه و النبوه و الولایه علیه السّلام لم یکن (۹)تعلّل نفی کون (۱۰)الصفات زائده بکونها حقیقیه کمالیه،بل بأنّ زیادتها توجب کونها مغائره له فی الحقیقه و الوجود،و مغائرتها توجب کونها قرینه له-تعالی-و القران یوجب کونها سبحانه مثنّی،و التثنیه توجب کونه -تعالی سبحانه (۱۱)-مجزّی،و التجزیه توجب أن تجعله بأن یعرفه بوجه و یکون بحسبه ممکنا لا واجبا،تعالی عن ذلک [B/۷۶] علوا کبیرا،فالذی عرفه حینئذ لیس بواجب،و الواجب لیس بما عرّفه،و ذلک شرک جدا،کما لا یخفی علی من فی (۱۲)زمره العقلاء (۱۳)،فضلا عن الفضلاء.

۱- (۱) -د:+أخری.

۲- (۲) -الف،د:علیه السّلام.

۳- (۳) -د:کذلک.

۴- (۴) -الف:الإضافیه.

۵- (۵) -د:الظاهر.

۶- (۶) -الف:هذه.

۷- (۷) -الف:لا مفرّ و لا مهرب.

۸- (۸) -د:الصادر القاهر.

۹- (۹) -د:-یکن.

۱۰- (۱۰) -الف:-کون.

۱۱- (۱۱) -الف:-سبحانه.

۱۲- (۱۲) -د:-من فی.

۱۳- (۱۳) -د:الفضلاء.

[كلّ الأشياء تحت ظلّ الرحمان]

فالوجود بالحقيقه و بالأصاله ليس إلاّ هو سبحانه،إذ الموجود فى الواقع ليس إلاّ ذاته -سبحانه-و فعله (۱)و صنعه و رحمته التى وسعت كلّ شىء؛ (۲)و (۳)لا يتصوّر وجود شىء من الأشياء العالميه يكون خارجا عن (۴)حيطه تلك الرحمه الواسعه،و لا يتعقّل موجود من الذوات و الأعيان الإمكانيه منفصل خارج من (۵)سعه تلك الرحمه،غير مشمول لتلك الرحمه،و (۶)إلاّ فهو إمّا رحمان آخر أو مشمول لرحمه رحمان آخر،و وجود الرحمانين (۷)يوجب عدمهما (۸).

[فلا موجود إلاّ هو]

و قد تحقّقت بحقيقه التحقيق،و تعرّفت بالمعرفه الحقّانيه بما حقّقنا،و لا سيّما بذلك النور القاهر الساطع و البرهان الظاهر (۹)القاطع أنّ فعله و صنعه (۱۰)و رحمته ليس إلاّ عينه، فلا موجود بالأصاله و بالحقيقه إلاّ هو-سبحانه و (۱۱)تعالى شأنه-و وجهه الذى هو عينه (۱۲)بوجه موجّه،منزّه (۱۳)سبحانه،و مقدّس له،تعالى شأنه،لا مشبّه له و لا معطّل و مبطل إيّاه، بهر برهانه؛بل خلاف ذلك،كما كشف عليه السّلام عن عزّ وجه ذلك،ليس إلاّ الإبطال و التشبيه، و هو خلاف التقديس و التنزيه.

ص:۱۵۹

۱- (۱) -د:و قوله.

۲- (۲) -إقتباس من الأعراف،الآيه ۱۵۶.

۳- (۳) -س:-و.

۴- (۴) -د:-عن.

۵- (۵) -س:عن.

۶- (۶) -الف:-و.

۷- (۷) -د،الف:الرحمانيه.

۸- (۸) -د،الف:عدمها.

۹- (۹) -د:الباهر.

۱۰- (۱۰) -الف:وصفه.

۱۱- (۱۱) -الف،د:-و.

۱۲- (۱۲) -الف:عنه.

۱۳- (۱۳) -د:+له.

رجعه بعد رجعه و تکمله بعد تکمله

[فی التفرقه بین الصفات الحقیقیه و الإضافیه]

اشاره

و لیعلم أنّ بین العینیتین (۱)،عینیه الصفات الحقیقیه الکمالیه و عینیه الصفات الإضافیه الإشراقیه-]A/۸۶[کما بیّنا من التفرقه (۲)بین المرتبتین تفرّقا شدیدا و بونا بعیدا،و لقد بالغوا فی التزام التفرقه بین المرتبتین حیث قالوا:و«علیک بحفظ المرتبه»،و خلاف تلک التفرقه لیس إلاّ الکفر و الزندقه،و کذلک مرتبه لزوم التفرقه بین العینیتین (۳).و من لم یصل بحقیقه تلک التفرقه و لم یقل بذلک الفرق و الفرقان،فهو خارج عن الإیمان،و حلّ به النیران.و هذا مما اتّفق علیه (۴)أصحاب الیقین و الإیقان،و اجتمع علیه أرباب المعرفه و العرفان.

تلطیف و تدقیق،فیه تنزیه و تحقیق

[فی معرفه النور العلوی و الفیض الأقدس]

اشاره

و ممّا (۵)یجب أن یعلم و ینبغی،و لا مخلص[و]لا محیص عنه الموجد الحقیقی، و بدونه لا یتصوّر و لا یتعقّل شیء من وحید،لا العامّی و الخاصّی (۶):هو أنّ الفیض الأقدس الفائض الأوّل الذی هو المشیه التی خلقت بنفسها (۷)و خلقت؛الخلیقه کلّها بها،و هو رحمته التی وسعت الأشیاء، (۸)جلّها و قلّها،و هو الإبداع و (۹)الصنع الأوّل الذی لا یتصوّر صنع خارج عن حیطته (۱۰)،و هو الأمر الأوّل الذی هو أصل عالم الأمر الذی (۱۱)قبل عالم

۱- ((۱)) -الف:العینین.

۲- ((۲)) -کذا و فیه وجه اضطراب.

۳- ((۳)) -النسخ:العینین.

۴- ((۴)) -س،الف:به.

۵- ((۵)) -س:لما.

۶- ((۶)) -کذا فی النسخ.و فی العباره اضطراب.

۷- ((۷)) -اقتباس من حدیث:«خلق اللّه الأشیاء بالمشیه و المشیه بنفسها»اصول الکافی،ج ۱،ص ۱۱۰.

۸- ((۸)) -الف:+کلّها و.

۹- ((۹)) -الف:أو.

۱۰- ((۱۰)) -الف:حیطه.

١١- ((١١)) -س:-الذى.

الخلق،و إليه يرجع الأمر كلّه (۱)،و هو يرجع إلى اللّه سبحانه و تعالى شأنه (۲)على ما (۳)فهمت إن شاء اللّه-تعالى-من كونه عينه (۴)تعالى،غير منفصل عنه،فانيا فيه مستهلكا عنده،و هو حقيقه النور العلوى الذى قيل فيه، [B/۸۶] و (۵)لنعم ما قيل (۶):

«ما على را خدا نمى دانيم از خدا هم جدا نمى دانيم»

إنّما يوصف هو سبحانه و يرجع هو أيضا إليه-تعالى شأنه-بتلك العينيه (۷)،و لا تكون أمرا سواه،حتّى فى الإشاره العقليه،إذا أخذ بوجه يتنزّه بحسبه عن الصفات الخلقيه طرّا، و (۸)عن سمات الخلقيه رأسا (۹)،و بنحو يتقدّس بحسبه عن التوحيد بالأعيان العالميه، و عن التهوّى بالهويات الإمكانيه،و عن التقيّد (۱۰)بالقيودات الجوهريه بأجناسها و أنواعها و أصنافها و أشخاصها،و كذلك عن التعيّنات العرضيه (۱۱)بمقولاتها التسعه بأجناسها و أنواعها و أصنافها (۱۲)و أشخاصها (۱۳)،و إلاّ فهو الإبطال و التشبيه،و ليس فيه رائحه توحيد و لا تنزيه.

و لقد أسلفنا لك يا حبيبى!أنّ تلك الرحمه الواسعه-التى وسعت كلّ شىء و ما خرج عن حيطتها وسعتها لا ظلّ و لا فىء-إنّما هى فى كلّ بحسبه،و تصبغ (۱۴)بصبغته،و (۱۵)متصّف بأوصافه،و (۱۶)ليست الخلقيه بكليّتها و جزئيتها و جوهريتها و عرضيتها إلاّ أنحاء تعيّنات تلك الرحمه و تقيّداتها؛فهى ليست فى كلّ شىء شىء من الخلقيه إلاّ عين ذلك

۱- (۱) -اقتباس من المأثور:«و إليك يرجع الأمر كلّه»،الكافى،ج ۱،ص ۵۸۱.

۲- (۲) -الف:شأنه و تعالى سبحانه.

۳- (۳) -الف:-ما.

۴- (۴) -الف:عين الواجب.

۵- (۵) -س،الف:-و.

۶- (۶) -د:قال.

۷- (۷) -د:-بتلك العينيه.

۸- (۸) -الف:-و.

۹- (۹) -د:-رأسا.

۱۰- (۱۰) -س:التقييد.

۱۱- (۱۱) -الف:العرفيه.

۱۲- (۱۲) -د:-إصنافها/الف:اضافها.

۱۳- (۱۳) -د:-و كذلك عن...أشخاصها.

۱۴- (۱۴) -الف:منضع.و يمكن أن يقرأ فى س،الف:يتصغ.

۱۵- (۱۵) -س:-و.

۱۶- (۱۶) -د:إذ.

الشیء و وصفه (۱)و حکمه؛فهی بما هی وصف و نعت له-تعالی شأنه-بحسب ما تحقّقت و تعرّفت،و لا سیما بحسب ما أفاده ذلک البرهان الباهر القاطع یجب أن یکون عینه (۲)تعالی [A/۹۶] .و هی بما هی رحمه التی وسعت کلّ شیء و تحقّقت و تحصّلت و تعیّنت و تهویت الخلقیه بها،یجب أن یکون عینها (۳).فکیف یستقیم الأمر بلا نقص و شین (۴)؟ و کیف یتصوّر و یتعقّل وجه الجمع بین هاتین العینیتین،عینیتها للحقّ المنزّه،و عینیتها للخلق المشبّه.و أین یتیسّر المفرّ و المهرب!؟و أنّ هذا لهو الأمر العجیب (۵)الذی هو العجیب (۶).

و لعمر الحبیب!إنّه لبحر (۷)عمیق و قعره عمقه (۸)بعید؛فمن دخله من دون (۹)وظائف لطایف التحقیق (۱۰)و من غیر ضوابط شرائط التدقیق،فهو بالنار حرّی،و فی النار حریق.

و إنّه لفی البحر المسجور (۱۱)غریق،و لبئس الغریق!و کیف لا!؟و فیه زفیر و شهیق (۱۲).

و لقد جاء فی (۱۳)الصحیح:إن الصراط له و جهان.فبوجه أدقّ من الشعر،و بوجه أحدّ من السیف (۱۴)،الخبر.و لقد قالوا أنّ الوجه الذی هو أدقّ من الشعر لیس إلاّ تحقیق حقائق الأشیاء و معرفه أحوالها المعروف فی عرف العلماء بالحکمه النظریه؛فالنظر فیها لا ینفی و لا یحلّ إلاّ بوظائف لطائف التحقیق و ضوابط شرائط التدقیق بملازمه المجاهده الکبری،أو بمرافقه العمل الصالح و التقوی، وَ الَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنٰا (۱۵)

۱- ((۱)) -د:بوجهه.

۲- ((۲)) -د:علیه.

۳- ((۳)) -س:علیها.الف:عنها.

۴- ((۴)) -د:-شین.

۵- ((۵)) -د:تعجّبت.

۶- ((۶)) -د:بو العجب.الف:العجب.

۷- ((۷)) -الف:عمقه.

۸- ((۸)) -س:عمق.الف:و قعره و عمقه.

۹- ((۹)) -الف:-دون.

۱۰- ((۱۰)) -الف،د:المحقّق.

۱۱- ((۱۱)) -د:المحبور.الف:المحصور.

۱۲- ((۱۲)) -اقتباس من هود،الآیه ۱۰۶.

۱۳- ((۱۳)) -د:-فی.

۱۴- ((۱۴)) -جاء فی المأثور:«سألته عن الصراط،فقال:هو أدقّ من الشعر و أحدّ من السیف».تفسیر القمی،ج ۱،ص ۲۹.

۱۵- ((۱۵)) -سوره العنکبوت،الآیه ۶۹.

و إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّٰالِحُ يَرْفَعُهُ (۱)،إن يتّق اللّه يعلّمكم اللّه (۲)و مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَحْتَسِبُ (۳)، اَللّٰهُ وَلِيُّ]B/۹۶[الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ (۴).و قد ورد:«أنّ الإيمان كلّه عمل» (۵)، لَيْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلاّٰ مٰا سَعىٰ (۶)و السعى لا يتصوّر إلاّ بالعمل،كما هو طريقه الأنبياء و الرسل و الأولياء و الأوصياء الكمّل عليهم السّلام و ليس السعى و الجهاد بمجرّد الفكر و النظر،و إلاّ لكان إمام الشياطين و (۷)المشكّكين أعلم البشر.دعنا بلسان الحال و أمسك من هذا المقال!فلنرجع إلى ما كنّا فيه من القيل و القال.

و اعلم يا لبيبى!إنّ أمثال هذا المقام الشامخ العالى المتعالى (۸)لا يفىء بنيانها تبيان المقال (۹)،و من أين يوصل البيان إلى العيان!؟و من أنّى يتصل المقال بالحال!؟و لكن لزوم الامتثال للأمر الأعلى أمر المولى العالى-مدّ اللّه تعالى (۱۰)ظلّه العالى،على رؤوس طلاب (۱۱)المعرفه و أصحاب التقوى-يلزمنى و يلجأنى إلى الجساره العظمى،فنقول مستعينا باللّه تعالى،و اللّه (۱۲)يقول الحقّ و هو يهدنى السبيل،إنّه لنعم المولى و لنعم الوكيل. (۱۳)

[تحقيق فى بيان نسبه الأمر إلى الخلق]

و ليعلم أن نسبه الأمر إلى الخلق على ما يقول ضرب من البرهان النازل من (۱۴)عند من

۱- (۱) -سوره فاطر،الآيه ۱۰.

۲- (۲) -اقتباس من البقره،الآيه ۲۸۲.

۳- (۳) -سوره الطّلاق،الآيات ۲-۳.

۴- (۴) -سوره البقره،الآيه ۲۵۷.

۵- (۵) -لم نعثر عليه فى الجوامع المعتبره و لكن نقل النصّ فى نور البراهين،ج ۲،ص ۴۳۶ و صر يخالف ما ورد فى النصوص المعتبره أنّ للإيمان ثلاثه أركان.

۶- (۶) -سوره النجم،الآيه ۳۹.

۷- (۷) -س،الف:فخر.

۸- (۸) -د:المتعالى العالى.

۹- (۹) -س:+فلنرجع.

۱۰- (۱۰) -الف:-اللّه تعالى.

۱۱- (۱۱) -الف:المعرفه.

۱۲- (۱۲) -س:-و اللّه.

۱۳- (۱۳) -د:+و هو حسبى و نعم الكفيل.

۱۴- (۱۴) -الف:-من.

خلق الإنسان و علّمه البيان (۱)و على ما ينكشف ضرب من النور الساطع من نور قلوب أوليائه بنور العيان«العلم نور يقذفه اللّه فى قلب من يشاء» (۲)نسبه الروح إلى البدن،و أنّ تلك الرحمه الرحمانيه]A/۰۷[منزلتها من العالم منزله الروح من الجسد.

و من ثمّ (۳)يقال:أنّها روح الأرواح و حقيقه روح (۴)الأعظم الذى هو روح كليه العالم؛ و هو حياه العالم (۵)كلّه و هو نوره السارى فى السماوات و الأرض،و العرش و الفرش.

[كيفيه اتصاف الرحمه الواسعه بصفات الواجب]

و (۶)تلك الحقيقه النوريه الاسفهبديه بنفسها و بحسب حاقّ جوهرها و حيثيه محض ذاتها إنّما يعبّر عنها بالأوصاف العليا و الألقاب الحسنى (۷)التى يوصف بها ذات اللّه-تعالى- لكونها رحمه واسعه و نورا و إبداعا و صنعا و إيجادا و إفاضه و قيّوما و أمرا و كلاما و علما إضافيا و قدره و يدا و قوه إضافيه و إراده و مشيه إضافيه و حياه إضافيه و وجودا إضافيا له-تعالى-و غير ذلك من الصفات الإضافيه له (۸)-سبحانه تعالى-و هى (۹)بنفسها و بحاقّ ذاتها مع قطع النظر عن التحدّدات (۱۰)و التقيدات و التعينات النقصانيه التى تلحقها فى كلّ مرتبه مرتبه (۱۱)من مراتب الخلقيه و العالميه لا توصف إلاّ بصفاتها الذاتيه التى تصحّ و يعقل أن توصف بها هو سبحانه و تعالى،و إنّما يوصف بما يوصف (۱۲)به من الصفات الخلقيه و العنوانات العالميه (۱۳)و النعوت و الأوصاف الاستوائيه (۱۴)لا بنفسها و بحاقّ حقيقتها

۱- ((۱)) -اقتباس من الرحمن،الآيات ۴-۵.

۲- ((۲)) -مصباح الشريعه،ص ۱۶.

۳- ((۳)) -الف:ثمه.

۴- ((۴)) -س:الف:-روح.

۵- ((۵)) -الف:-و هو حياه العالم.

۶- ((۶)) -س:-و.

۷- ((۷)) -الف:-الحسنى.

۸- ((۸)) -الف:-له.

۹- ((۹)) -د:+فى.

۱۰- ((۱۰)) -س:التجدّدات.

۱۱- ((۱۱)) -د:-مرتبه.

۱۲- ((۱۲)) -د:-بما يوصف.

۱۳- ((۱۳)) -الف:-العنوانات العالميه.

۱۴- ((۱۴)) -د،الف:السوائيه.

و بحقیقه جوهر ذاتها،بل بحسب تحدّدها بالحدود الخلقیه و تعیّنها و تقیّدها بالنقصانات العالمیه.

فهی بحسب مرتبه متعیّنه]B/۰۷[محدوده من الحصول و الوجود-کالوجود الکیفی المحدود الذی لا یکون غیر الکیف من طبائع الأجناس الاخر مثلا-توصف و تتّصف بوصف الکیف و بصفه (۱)الکیفوفیه،و یصدق علی تلک الرحمه لا بنفسها،بل بحسب تلک المرتبه من التحدّد و النقص (۲)مفهوم الکیف مثلا-و بحسب مرتبه معیّنه خلقیه أخری- کالکمّ مثلا-توصف (۳)تلک (۴)الرحمه الواسعه بصفه الکمّ،فیقال لها:کمّ،و یحمل علیها بحسب خصوصیه تلک المرتبه؛ (۵)و ذلک الحدّ و النقص (۶)و النقیصه معنی (۷)الکمّ،لا بحسب تلک الرحمه الواسعه (۸)المطلقه المنزّهه عن هذه التعیّنات و النقصانات،و هکذا بالنسبه إلی کلّ واحد من الحقائق الخلقیه و الأعیان العالمیه.

[تنزّه الرحمه الواسعه عن الصفات الغیر الکمالیه]

فهو-تعالی-کما أنّه منزّه بحسب کنه ذاته الواجبیه-عن کونه کیفا و کمّا و جوهرا و عرضا روحانیا أم جسمانیا-فکذلک بحسب رحمته الواسعه التی من (۹)صفتها (۱۰)الإضافیه الغیر الکمالیه مقدّس عن کونه شیئا من الأشیاء الخلقیه و مصداقا لأوصافها و عنوانا لماهیاتها،و لو صار مصداقا بحسب صفاته (۱۱)الإضافیه لا بحسب کنه ذاته -عزّ اسمه-فیقال له-تعالی-:یا رحمان و یا مبدع و یا صانع و یا ضارّ و (۱۲)یا نافع و هکذا، و لا یمکن أن یقال له-تعالی-یا سماء،یا أرض،یا جبال،یا إنسان،و هکذا.

۱- ((۱)) -الف:بوصفه.

۲- ((۲)) -د:التنقص.

۳- ((۳)) -یمکن أن یقرأ فی د:توقیف.

۴- ((۴)) -د:بتلک.

۵- ((۵)) -الف:-تلک المرتبه.

۶- ((۶)) -د:+و التقیید.

۷- ((۷)) -س:یعنی.

۸- ((۸)) -الف،د:-الواسعه.

۹- ((۹)) -د:هی.الف:-من.

۱۰- ((۱۰)) -کذا.

۱۱- ((۱۱)) -س:صفته.

۱۲- ((۱۲)) -فی نسخه د:حرف الواو ساقطه بین المعطوفات.

و من هیهنا (۱)قالوا:إنّ الماهیات]A/۱۷[الإمکانیه و الأعیان الثابته عباره عن حدود الوجودات،و بإزاء نقصاناتها و بحذاء تعیّناتها و تقیّداتها،فالوجود الإضافی و النور الإشراقی و الفیض الأقدس و الفائض الأوّل و الرحمه الواسعه إنّما صار شیئا من الأشیاء الخلقیه و عینا من الأعیان العالمیه بحسب حدّ و نقص لحقها فی کلّ مرتبه (۲)؛و العین و الذات العالمیه لیس إلّا ذلک الوجود الناقص (۳)المحدود بما هو ناقص محدود،لا بما هو وجود.

[مراتب الوجود]

و من ثمّه قالوا:إنّ للوجود (۴)ثلاث مراتب (۵):

المرتبه الأولی: (۶)الوجود الصرف الحقیقی الواجبی الحقّ (۷)المطلق القیومی-تعالی شأنه-و یقال له:«الوجود بشرط لا»و کلمه (۸)«لا»هیهنا عباره (۹)عن تجرّده و تنزّهه عن کلّ ضعف و نقص،حتّی الضعف الذی للرحمه الواسعه.بعباره اخری تلک اللفظه إشاره إلی الصفات السلبیه (۱۰).

الثانیه:الوجود اللا (۱۱)بشرط،و یقال له:«الوجود المطلق»و یعنون به الرحمه الواسعه علی ما سلف شرح حاله و شأنه فی الجمله (۱۲).

الثالثه:الوجود المقیّد،و هو عباره عن الرحمه المحدوده المختصه بشیء خاصّ من الأشیاء الخلقیه.

۱- ((۱)) -الف،د:هنا.

۲- ((۲)) -د:+مترتبه.

۳- ((۳)) -د:الفائض.

۴- ((۴)) -الف:الوجود.

۵- ((۵)) -د:مراتب ثلاث.

۶- ((۶)) -الف:+و.

۷- ((۷)) -الف:+الغیر.

۸- ((۸)) -کذا.

۹- ((۹)) -الف:عباره هنا.

۱۰- ((۱۰)) -س،د،الف:السلبه.

۱۱- ((۱۱)) -الف:الا.د:لا.

۱۲- ((۱۲)) -د:+و.

[نسبه الرحمه الواسعه إلی الحقّ الغنی]

و ما یقال:إنّ الخلق المشبّه مظاهر الحق المنزّه و مرایا جماله و جلاله، فسّر علی ما (۱)أظهر بمؤدّی کریمه: سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (۲)حیث (۳)أنّ تلک الکریمه تفرّق [B/۱۷] بین الآیات و بین ما فیه الآیات من الآفاق و الأنفس،فالوجود الغنی الحقّ المطلق-جلّ شأنه- (۴)هو المتجلّی و الوجود الإضافی و النور الإشراقی؛و الرحمه الواسعه إنّما هی آیه ذلک النور الحقّ الحقیقی و جلوته (۵)و ظهوره،أی الظهور (۶)الإضافی.و مراتب تحدّدات ذلک الوجود الانبساطی الإضافی-التی هی بالحقیقه لیست إلاّ نقصانات لحقته فی کلّ مرتبه مرتبه من (۷)المراتب (۸)الخلقیه الآفاقیه و الأنفسیه-بمنزله مرایا و مظاهر له-تعالی-و إنّما أتی فی الآیات بصیغه (۹)الجمع و بهیئه الکثره،لا باعتبار نفس الآیه التی هی بعینها (۱۰)نفس الرحمه الواسعه التی هی عین الوحده،بل باعتباره تعدّد المرایا و المظاهر التی هی نفس الأنفس و الآفاق، و تکثّرها ذاتی لها،کما لا یخفی.

و من ثمّ (۱۱)قال أصحاب العلم و المعرفه«الواحد (۱۲)لا یصدر عنه إلاّ الواحد.»،و أنّ أول ما صدر و فاض عن الحقّ تعالی عزّ و جلّ-أمر واحد بسیط»لا تعدّد و لا (۱۳)تکثّر فیه أصلا.

فتلطّف فیه و تثبت!حتّی تجد غالیه مبتغاک بوجه أعلی علی ما هو علیه،و الهدایه أمر من لدیه.

ص:۱۶۷

۱- ((۱)) -الف،س:-ما.

۲- ((۲)) -سوره فصلت،الآیه ۵۳.

۳- ((۳)) -د،الف:+هی.

۴- ((۴)) -د:+و.

۵- ((۵)) -الف:جلواته.

۶- ((۶)) -د:+له.

۷- ((۷)) -د:-مرتبه من.الف:عن.

۸- ((۸)) -الف:المراتب.

۹- ((۹)) -د،الف:بصفه.

۱۰- ((۱۰)) -س:بعینه.

۱۱- ((۱۱)) -س:ثمه.

۱۲- ((۱۲)) -الف:الواحده.

۱۳- ((۱۳)) -س،الف:-لا.

تمثیل فیه توضیح و تفصیل

[فی نسبه النفس إلی النفس]

«من عرف نفسه فقد [A/۲۷] عرف ربه.» (۱)فالنفس-بسکون الفاء-یفیض عن حاقّ ذاتها فیض منبسط کالنفس-بفتح الفاء-فتعیّن (۲)تلک النفس الانبساطی بإراده النفس بالتعینات الحرفیه ببسائطها أوّلا،و بمرکّباتها ثانیا،و هکذا یبقی و یتکلّم ما أرادت،و إذا بلغت الغایه و (۳)الکتاب أجله أمسکت عن التکلّم،فلم یبق إلاّ النفس (۴)و نفسه الذی هو وجهه،فالنفس مقوّم النفس و جاعله،و النفس متقوّم بها؛و لیس لما هو نفس قائم بالنفس أمرا منفصلا عنها مستقلاّ فی نفسه،و النفس بإراده النفس یتطوّر و یتصوّر بأطوار الحروف و صور الکلمات حسبما شاءت،و لیس النفس-بفتح الفاء-بحسب حاقّ جوهر (۵)النفس تلحقه بحسب حاقّ (۶)جوهر نفسه متعیّنا بخصوصیه تعیّن الألف أم الیاء (۷)مثلا (۸)،بل ذلک أمر خارج عن حاقّ جوهر النفس،یلحقه بحسب (۹)اقترانه بمخرج من المخارج الحرفیه بإراده النفس و اختیاره،فله بحسب نفسه حکم و بحسب تلک الحروف التی یعین النفس -بفتح الفاء-عند کلّ مخرج بتعیّن (۱۰)واحد منها (۱۱)بمحض إراده قیّومه الذی هو النفس -بسکون الفاء-حکم آخر،هکذا مثّلوا.و المراد بالتمثیل فی هذا المقام و من آیه (۱۲)من الآیات ملایمه من جهه أو جهات،و لا تناسب من جهات کثیره اخری،کما [B/۲۷]

ص:۱۶۸

۱- ((۱)) -شرح نهج البلاغه،ج ۲۰،ص ۲۹۲؛مصباح الشریعه،ص ۱۳.

۲- ((۲)) -الف،د:فیتعیّن.

۳- ((۳)) -الف:-و.

۴- ((۴)) -الف:و نفس.

۵- ((۵)) -الف:جوهره.

۶- ((۶)) -د:-جوهر...حاقّ.

۷- ((۷)) -الف:الالیاء.

۸- ((۸)) -الف:-مثلا.

۹- ((۹)) -الف:+حاق جوهره.

۱۰- ((۱۰)) -الف:یتعیّن.

۱۱- ((۱۱)) -الف،د:منهما.

۱۲- ((۱۲)) -د:درایه.

لا يخفى على اولى النهى.و من ثمّ (۱)و لأجل هذه الجهه يقال للرحمه الواسعه،و يسمّى فى عرفهم (۲)بالنفس الرحمانى.

تلخيص فيه تفريع و ترتيب

[فى تعامل الكثره و الوحده]

[الكثره فى الوحده]

فعلى كل ما أسلفنا انكشف و اتّضح أنّ الوجود الصرف و صرف الوجود و الكمال الصرف و صرف الكمال الحقيقى الحقّ الواجبى الغنى المطلق القيّومى-تعالى شأنه-هو فى مرتبه كنه جماله (۳)و جلاله قبل مرتبه إبداع (۴)الأشياء كلّها،كلّ الوجودات بنحو أشرف و كلّ الكمالات بنحو أعلى و تمام التمامات و فوق التمام بوجه ألطف،و هذا هو المراد من (۵)الكثره فى الوحده،و محصّله (۶)ليس (۷)إلاّ أنّه سبحانه كمال بحت،لا نقصان له أصلا،و هذا ضرورى من العقل و الدين،فلو فرض وجود صرف و كمال صرف و صرف كمال آخر لما كان شىء منهما (۸)كمالا-صرفا،بل محدودا ناقصا،مركّب (۹)القوام من حيثيه (۱۰)الكماليه و من حيثيه (۱۱)نقص و النقيصه،فلم يكن شىء منهما واجبا،بل ممكنا محتاجا إلى أمر خارج عنهما،هذا خلف واضح جدا.

[إنّ الواجب واحد قط]

فاتّضح أنّ كونه-تعالى-واحدا لا شريك له أصلا إنّما يتمّ إذا كان كنه ذاته كمال

۱- ((۱)) -سخ،الف:ثمه.

۲- ((۲)) -د:سمى تلك الرحمه الواسعه عندهم.

۳- ((۳)) -س:كماله.

۴- ((۴)) -الف:الإبداع.

۵- ((۵)) -د:-من.

۶- ((۶)) -الف:يحصله.

۷- ((۷)) -د:-ليس.

۸- ((۸)) -الف:منها.

۹- ((۹)) -س:مركبت.

۱۰- ((۱۰)) -س:حيث.

۱۱- ((۱۱)) -س،الف:حيث.

الکمالات و تمام التمامات بوجه أشرف و بنحو أعلی؛و لمّا کان هو (۱)سبحانه (۲)فی مرتبه (۳)کنه ذاته الأحدیه البسیطه الحقّ کلّ الکمالات،و کمالا صرفا فالفائض عن کنه ذاته أوّلا یجب (۴)أن یکون فی تقوّم قوامه و تنفّس (۵)نفسه [A/۳۷] فی حاقّ تقرّر ذاته فقیرا (۶)إلیه (۷)و متعلّقا بذاته-تعالی-و إلاّ فیکون بذاته غنیا عنه،و ما یکون غنیا بنفسه و فی حاقّ ذاته (۸)غیر متقوّم فی قوام نفسه بشیء أصلا،لا بأمر داخل فیه،و لا بشیء خارج عنه،فهو لا یکون إلاّ واجبا بالذات،هذا خلف.و إنّ هذا لشرک باللّه العظیم.

و إذا افتقر فی حاقّ قوامه إلیه-تعالی-فهو لفرط فقره إلیه لا (۹)یتصوّر أن (۱۰)یتقرّر و یتحصّل منفصلا عنه،و لا (۱۱)یتیسّر أن یحضر و یظهر خلوا عن حضوره و ظهوره-سبحانه- و إلاّ فلا یکون فقیرا فی قوام ذاته إلیه-تعالی-بل غنیا عنه،غیر محتاج إلیه أصلا،فهو إمّا واجب آخر أو مستند إلیه؛و تعدّد الواجب یوجب کون کلّ منهما فی نفسه فاقدا لکمال (۱۲)الآخر،فلم یکن شیء منهما (۱۳)کمالا صرفا؛هذا خلف.

[الوحده فی الکثره]

فالفائض من (۱۴)کنه ذاته-سبحانه (۱۵)-أوّلا-و المفتقر فی حاقّ قوامه إلیه حقیقه،مع البینونه الصفتیه التی فی البین،و البون البعید بین المرتبتین،لیس بأمر منفصل عنه،خلو

۱- ((۱)) -س:-هو.

۲- ((۲)) -د:+و تعالی.

۳- ((۳)) -الف:-ذاته کمال...مرتبه.

۴- ((۴)) -الف:بحسب.

۵- ((۵)) -س:منفس.

۶- ((۶)) -الف:فقرا.

۷- ((۷)) -س:-إلیه.

۸- ((۸)) -د:-ذاته.

۹- ((۹)) -د:أن.

۱۰- ((۱۰)) -د:-أن.

۱۱- ((۱۱)) -س،د:أن.

۱۲- ((۱۲)) -الف:فی الکمال.

۱۳- ((۱۳)) -س:منها.

۱۴- ((۱۴)) -س:عن.

۱۵- ((۱۵)) -الف:تعالی.

فی مرتبه ذاته (۱)عن (۲)حضوره و ظهوره الإضافی-تعالی شأنه-و هذا إنّما هو الوحده فی الکثره التی یتفرّع من ذلک الأصل الذی هو الکثره فی الوحده (۳).و بعباره اخری و هو الکلّ فی وحدته،و کلّ ذلک علی نحو ما سلف مفصّلا بضوابط شرائط.

[التوحید یجری فی الظهر و البطن]

فقد ظهر کلّ]B/۳۷[الظهور أنّ کلّ بطن من بطون أنحاء التوحید الخاصّ (۴)یرجع بالحقیقه بلا تعسّف و تکلّف الی توحید الواجب-تعالی-و نفی الشریک عنه-سبحانه-بلا تفرقه بین الظهر و البطن أصلا،و بلا بینونه بینهما رأسا،و ما لم یکن کذلک فذلک الباطن لیس إلاّ (۵)الکفر و الزندقه،و علی قائله لعنه اللّه تعالی،و لعنه الملائکه و لعنه کلّ لا عن من الخلقیه. (۶)

فانظر (۷) هو (۸)المیزان العدل المتقن المحکم یجب (۹)أن یوازن به الباطن؛فإن طابقه و رجع إلیه فهو الحقّ الذی لا یأتیه الباطل،لا من خلقه و لا من بین (۱۰)یدیه،و إلاّ فهو الزاهق الباطل (۱۱)،لیس للقائل به حجّه إلاّ ما یکون علیه.

عبره و اعتبار،تبصره و استبصار

[فی بیان ما ورد من أئمّتنا حول الواجب و توحیده]

فاعتبروا یا اولی الألباب و الأبصار،و استبصروا کلّ الاستبصار من نور قوله تعالی

۱- ((۱)) -د:ذهابه.

۲- ((۲)) -الف:-عن.

۳- ((۳)) -الف+بعباره.

۴- ((۴)) -کذا.

۵- ((۵)) -الف:-إلاّ.

۶- ((۶)) -کذا فی النسخ و الظاهر:الخلیقه.

۷- ((۷)) -الف:فالظهر.

۸- ((۸)) -س:هی.

۹- ((۹)) -الف:یحسب.

۱۰- ((۱۰)) -الف:-بین.

۱۱- ((۱۱)) -اقتباس من الإسراء،الآیه ۸۱.

و (۱)الأطیاب الأخیار علی ما فی معانی الأخبار باسناده عن علی بن أبی طالب علیه السّلام قال:

«قال رسول اللّه:التوحید ظاهره فی باطنه،و باطنه فی ظاهره؛ظاهره (۲)موصوف لا یری، و باطنه موجود لا یخفی؛یطلب بکلّ مکان،و لم یخل عنه مکان طرفه عین؛حاضر غیر (۳)محدود،و غائب غیر مفقود». (۴)

أمّا قوله صلّی اللّه علیه و آله«و لم یخل عنه مکان»أی،عن أینه الجامعه الرحمه الواسعه.

و أمّا قوله (۵):«التوحید ظاهره فی باطنه و باطنه فی ظاهره»،محصّله و مرجعه ما بیّنا و فصّلناه (۶)من کون کلّ منهما راجعا إلی الآخر (۷)حقّا و حقیقه [A/۴۷]

و أمّا قوله صلّی اللّه علیه و آله«ظاهره موصوف لا یری»أی ظهر التوحید هو أن یقال:إنّه-تعالی- شیء لا کالأشیاء،فلا یری،لا ببصائر العقول و لا بأبصار (۸)الحواسّ؛و کلّ ما یری و یدرک بأبصار العقول و مدارک (۹)الحواسّ فهو مخلوق محدود، (۱۰)کالعقول و الحواسّ،و إلی الخلق و الخلیقه مردود (۱۱)،و الحقّ المطلق منزّه عن القیود و الحدود.

و أمّا قوله صلّی اللّه علیه و آله:«و باطنه موجود لا یخفی»،أی بطن التوحید هو أنّه ظاهر حاضر غیر خفی أصلا؛إذ هو الحاضر بالذات و الظاهر بالحقیقه،مختلف محتجب عن الأبصار- أبصار العقول و أبصار الحواسّ-من فرط حضوره و ظهوره.«یا من خفی من فرط (۱۲)ظهوره» (۱۳).فلمّا کان حاضرا بحتا و ظاهرا صرفا فلا یمکن أنّ (۱۴)یظهر لغیره؛إذ کلّ ما هو

۱- ((۱)) -س:-و.

۲- ((۲)) -الف:-ظاهره.

۳- ((۳)) -د:-غیر.

۴- ((۴)) -معانی الأخبار،ص ۱۰؛بحار الأنوار،ج ۴،ص ۲۶۳.

۵- ((۵)) -س:-صلّی...قوله.

۶- ((۶)) -الف،د:حصلناه.

۷- ((۷)) -الف:الآخره.

۸- ((۸)) -س:أبصار.

۹- ((۹)) -د:یدرک.

۱۰- ((۱۰)) -د:محدود مخلوق.

۱۱- ((۱۱)) -کذا فی النسخ،و فی العباره اضطراب.

۱۲- ((۱۲)) -الف:+حضوره و خفی من فرط.

۱۳- ((۱۳)) -قارن:نور البراهین،ج ۱،ص ۴۸۹:«خفیا من فرط ظهوره».

۱۴- ((۱۴)) -الف:-أن.

بغیره (۱)-تعالی-عقلا کان أو حسّا لیس و لا یکون غیره (۲)إلاّ محصورا محدودا فی الظهور، ناقصا فی الحضور؛و المحصور المحدود،الناقص فی الحضور (۳)و الظهور،لا یمکن و لا یتعقّل أن یکون حاضرا صرفا بحتا،و صرف الظاهر و الظاهر الصرف لا یشوب بشائبه من الخفاء فی نفسه أصلا،فمنشأ الاحتجاب لیس إلاّ من قبلنا،لا من قبله-تعالی-فإنّا خفافیش (۴)الأبصار،و هو الشمس الحقیقه فی النور و الضیاء،و الشمس عند الارتفاع لا یخفی أصلا،فاحتجابها عن بصر الخفاش]B/۴۷[إنّما نشأ من ضعف بصره (۵)الذی لا یطیق أن ینظر إلیها فی النهار؛بل یختفی الخفاش عن الشمس فی النهار إلی أن تغیب الشمس و یجیء اللیل،فیخرج و ینظر إلی آثار الشمس من نور القمر و أنوار الکواکب التی هی من آثار نور الشمس،کما إنّا (۶)لا نطیق أن نری بأعیننا (۷)العقلیه و الحسیه شمس الحقیقه و نورها الساری الذی أشرقت به السموات و الأرضون،و نری فی الظلمات العالمیه آثارها (۸)الظاهره بالعرض التی ما شمّت رائحه الظهور أصلا من الأعیان الإمکانیه، و الصور المحدوده الحاضره لنا (۹)من ضرب (۱۰)التوسّع و التبعیه.

قوله صلّی اللّه علیه و آله (۱۱):«یطلب بکلّ مکان»،أی یطلب و هو الحاضر،و لکنّ الطالب لا (۱۲)یشعر.

قال:کیف تخفی و أنت بالمنظر الأعلی (۱۳)ظاهر،أم کیف تغیب و أنت الرقیب الحاضر (۱۴)،

۱- ((۱)) -س،الف:-إذ کلّ ما هو بغیره.

۲- ((۲)) -د:-غیره.

۳- ((۳)) -الف:+و المحصور المحدود الناقص فی الحضور.

۴- ((۴)) -د:فاما حقّا فیشعر.

۵- ((۵)) -الف:-بصره.

۶- ((۶)) -د:-إنّا.

۷- ((۷)) -د:باعتبار.

۸- ((۸)) -الف:آثاره.

۹- ((۹)) -د:-لنا.

۱۰- ((۱۰)) -س،الف،د:بضرب.

۱۱- ((۱۱)) -س:ع.

۱۲- ((۱۲)) -د:أن.

۱۳- ((۱۳)) -قارن:إقبال الاعمال ج ۲،ص ۲۲۲:«اللّهم أنت بالمنظر الأعلی تری و لا تری».

۱۴- ((۱۴)) -بحار الأنوار ج ۹۵،ص ۲۲۷:«کیف تخفی و أنت الظاهر،أم کیف...»

وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ (۱)،و فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ (۲).و المراد بالمنظر الأعلی عين العقل الذی اندكّ جبل تعيّنه و تحدّده،فصار كأنّه لا عين بعينه و لا أثر دلاله (۳)عن نفسه أثر و لا خبر.قال صلّی اللّه عليه و آله:«لی مع اللّه وقت،لا يسعنی فيه ملك مقرّب و لا نبی مرسل (۴)». (۵)

و قوله:«حاضر غير محدود»،أی بحضوره الإضافی (۶)العمومی و ظهوره الإشراقی الشمولی الذی أشرقت به السموات و الأرضون [A/۵۷] و نور إسمه الذی يصلح به الأوّلون و الآخرون.فهو-سبحانه-حاضر بذلك الحضور الإضافی الإبداعی الغير المحصور بنفسه الغير (۷)المحدود بحاقّ حقيقته بما هو غير محصور (۸)و غير محدود من حيث نفسه التی هی نفس سعه (۹)نور كنه ذاته-سبحانه تعالی-و عين رحمته الواسعه.و أمّا باعتبار كون ذلك الحضور و الظهور محصورا محدودا بتعيّن شیء من الأشياء الخلقيه، و (۱۰)من حيث كون (۱۱)تلك الرحمه الواسعه متحصّله و متخصّصه (۱۲)و بخصوصيه واحد واحد من الأعيان العالميه،فليس بحضور و ظهور (۱۳)له-تعالی-أصلا،بل هو بهذا الاعتبار حضور شیء ممّا سواه،و ظهور الشیء ممّا عداه سواء كان فی المدارك العقليه أو الحسيه تعالی اللّه-سبحانه-عن إحاطه بصائر العقول و أبصار الحواس.كما قال:«احتجب عن العقول كما احتجب عن الأبصار.» (۱۴)

۱- ((۱)) -سوره الحديد،الآيه ۴.

۲- ((۲)) -سوره الذاريات،الآيه ۲۱.

۳- ((۳)) -الف:و لا له.

۴- ((۴)) -بحار الأنوار،ج ۷۹،ص ۲۴۳.

۵- ((۵)) -د:+و شرح هذا المقام...الأمل/هذه الفقره قد نقلت فی آخر الرساله فی نسخه س و الف.

۶- ((۶)) -س:الإضافيه.

۷- ((۷)) -الف،د:غير.

۸- ((۸)) -س:محصوره.

۹- ((۹)) -س:سعته.

۱۰- ((۱۰)) -الف:-و.

۱۱- ((۱۱)) -الف:-كون.

۱۲- ((۱۲)) -د:-و أما باعتبار...متخصّصه.

۱۳- ((۱۳)) -د:بظهور و حضور.الف:ظهوره.

۱۴- ((۱۴)) -بحار الانوار،ج ۴،ص ۳۰۱.

و هـذا لاحتجاب منه-تعالی-عن البصائر (۱)و الأبصـار لیس باعتبـار کنه ذاته فقط،بل باعتبار ذاته و صـفاته مطلقا،حقیقیه کمالیه کـانت الصـفات العلیـا أم إضافیه إشـراقیه غیر کمالیه.و من ثمّه قال علیه السّـلام (۲):«کـلّ مـا میّزتموه بأوهامکم فی أدق معانیه» (۳)،الحدیث.و هذا بعد ما حقّقنا و بلّغنا إلیک ظاهر واضح جدا.

و قوله:«غـائب غیر (۴)مفقود»،أی [B/۵۷] غـائب غیر (۵)محتجب بالـذات و الصـفات، مطلقـا عن البصائر و الأبصار،کما تعرّفت (۶).و أمّا کونه غیر مفقود،فهو باعتبـار حضوره و ظهوره فی کـلّ مکان یطلب،حیث لم یخل عن آیته الجامعه و رحمته الواسـعه مکـان من الأـمکنه علی وجه ما تعرّفت،لا علی ما تخیّله الجاهلون،و یقوله الظالمون المشـبّهون، تعالی اللّه عمّا یقوله الظالمون، وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ (۷).

و شـرح هـذا المقـام العـالی یطول الکلام فیه،و العاقل اللبیب بما أومانا إلیه یکفیه.و هـذا هو المعروف بفناء العارف السالک عن نفسه و بالفناء عن الفناء و هو لا یتیسّـر إلاّ بملازمه حقیقه التقوی و مواظبه صالح العمل،لا بسلوک الفکر و النظر مع عباده الهوی و طاعه طول الأمل.

۱- ((۱)) -الف:البصایره.

۲- ((۲)) -الف:فی.س:علیه السّلام.

۳- ((۳)) -راجع:بحار الأنوار،ج ۶۶،ص ۲۹۳ و بعباره اخری فی:إرشاد القلوب،ج ۱،ص ۱۷۱.

۴- ((۴)) -د:غیر غائب.

۵- ((۵)) -د:-غیر.

۶- ((۶)) -الف،د:تعرف.

۷- ((۷)) -سوره الشعراء،الآیه ۲۲۷.

شصت استفتاء فقهی

اشاره

(اجوبه مسائل شیخ صالح جزائری)

از:بهاء الدین محمد عاملی«شیخ بهایی»

تحقیق و تصحیح:علی صدرایی خویی

مقدمه [محقق]

اشاره

الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلوه و السّلام علی عبده و رسوله و صفیّه و حبیبه محمّد و آله الطّیّبین الطّاهرین.

در دفتر پنجم اثر وزین«میراث حوزه اصفهان»هفت استفتای فقهی از شیخ الفقهاء بهاء الدین محمد عاملی(متوفای ۱۰۳۱ ق)،تقدیم گردید. (۱)

در این شماره سوال و جواب دیگری-مبسوطتر از استفتاآت قبلی-از آن عالم فرزانه،با مقدمه و تعلقیاتی،ارائه می گردد.این رساله که از زمان خود شیخ مورد توجه فقه پژوهان شیعی بوده و در ذکر آثار شیخ هم از آن همواره یاد شده،مسائل شیخ صالح جزائری است.قبل از درج متن این اثر گران سنگ،مباحثی درباره زیست نامه سائل، محتوای رساله مذکور،و نسخه های خطی مورد استفاده قرار گرفته،تقدیم می گردد.

ص:۱۷۷

۱- (۱) -میراث حوزه اصفهان،دفتر پنجم،به اهتمام محمّد جواد نور محمّدی،اصفهان،مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان،۱۳۸۷ ش،ص ۳۴۷-۳۵۹.

شیخ صالح جزائری

شیخ صالح بن حسن جزائری،از دانشمندان امامی سده یازدهم هجری است.اصل وی از بحرین بوده و زندگانی علمی خود را در نجف سپری نموده است.آخرین خبر از وی،گواهی قرائتی است که در یازدهم رمضان ۱۰۱۹ ق.در مجموعه ای از رسائل شیخ بهایی نوشته و از آن استفاده می شود که در سال مذکور در قید حیات بوده است.

او در کتاب مذکور،نیای خود را تا چند جدش چنین شماره می کند:

صالح بن حسن بن فضل به فیاض بن احمد بن فضل العباسی،که از این خاندان افرادی دیگری-که در زمره اهل علم بوده اند-در کتاب ها یاد شده است.از جمله آنها پسر عموی شیخ صالح است که به فضل بن محمد بن فضل عباسی،نامبردار بوده و نزد شیخ عبد النبی جزائری(متوفای ۱۰۲۱ ق)علم آموزی نموده و نسخه ای از اثر رجالی استادش عبد النبی موسوم به جامع الأقوال فی معرفه الرجال،را برای شیخ صالح مورد بحث ما،در سال ۱۰۱۷ ق در نجف اشرف،تحریر نموده و از شیخ صالح چنین تعریف آورده:

«إنّه برسم الشیخ الجلیل و الفاضل النبیل و الکهف الظلیل ذی العقل الراجح و المنهج الواضح شیخنا و مولانا إبن الشیخ حسن الشیخ صالح أصلح اللّه أمر داریه». (۱)

شیخ صالح شاگرد شیخ بهایی بوده و از وی اجازه نقل روایت داشته،ولی بر اجازه شیخ بهایی به وی دسترسی پیدا نکردیم.یاد شیخ صالح جزایری با مسائل فقهی که از شیخ بهایی نموده،ماندگار گردیده است.

سوالات شیخ صالح از شیخ بهایی

اشاره

از سوال و جوابهایی که شیخ صالح جزائری از شیخ بهایی پرسیده،تاکنون،سه رساله

ص:۱۷۸

۱- (۱)) -تمامی اطّلاعات یاد شده را،شیخ کتابشناسان علاّمه شیخ آغا بزرگ تهرانی در طبقات أعلام الشیعه، قرن یازدهم(الروضه النضره فی علماء المائه الحادیه عشره)،ص ۲۸۱-۲۸۲،بیان نموده،که بخشی از آن را از أمل الآمل شیخ حر عاملی و ریاض العلمای میرزا عبد اللّه افندی گرفته است.

مختلف،شناسایی شده،یکی از آنها سؤال و جواب های مشهور است که نسخه های متعدد دارد،دیگری سؤال و جواب های غیر مشهور است که متن آن در اینجا عرضه خواهد شد و سوّمی:سوال و جوابی درباره زنا می باشد.مشخصات کتاب شناختی هرکدام از این رساله ها چنین است:

الف).أجوبه المسائل الصالحیّات(سوال و جوابهای مشهور):

این رساله حاوی ۲۲ پرسش درباره مسائل فقهی و اعتقادی است که شیخ صالح بن حسن جزائری،از شیخ بهایی سؤال کرده،و شیخ به روش فتوایی و بعضا استدلالی پاسخ داده که برخی از آنها به شرح ذیل است:

۱.شیء پاک مرطوب که با نجس تماس پیدا کند نجس شده،تطهیرش واجب است؛ ۲.کراهت در عبادت؛۳.روش ثبوت نسب؛ ۴.حرمت تطهیر با سرگین و استخوان؛ ششمین سوال آن درباره مراتب معصومین علیهم السّلام است.و خلاصه جواب شیخ بهائی این است که:حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله افضل خلائق است و بعد از آن حضرت علی أمیر المؤمنین علیه السّلام و بعد از آنها امام حسن و امام حسین علیهما السّلام افضل مردمان هستند.اما تعیین مراتب بین نه امام بعدی،بهتر آن است که در این مورد توقف کنیم. (۱)

آغاز این سوال و جواب چنین است:«الحمد للّه وحده و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله.أما بعد فهذه مسائل للشیخ الصالح الورع الزاهد الشیخ صالح بن حسن الجزائری -حفظه اللّه تعالی-سألها من الشیخ الجلیل النبیل الثقه العدیم المثیل فرید دهره و وحید عصره الفائق علی أقرانه شیخنا الشیخ بهاء الدین محمد-أطال اللّه بقاه-مسئله:ما یقول سلطان العلماء و رئیس الفقهاء-أیّده اللّه تعالی-هل یجوز أن یحکم الشارع بنجاسه شی ثم لا یوجب التطهیر عنه عند مباشرته بالرطوبه».

۱- (۱)) -الذریعه،آقا بزرگ الطهرانی:ج ۲،ص ۸۰؛التراث العربی فی خزانه المخطوطات مکتبه آیه اللّه العظمی المرعشی النجفی،سید احمد حسینی:ج ۱،ص ۹۶،نسخه های ش ۱۶۹۱ و ۶۴۰۳.

انجام آن چنین است:«مسئله علی القول بإبطال الصلوه بالفعل الکثیر الواقع فی بین الصلوه سهوا...و لیس بشیء منهما جزاء من شیء منهما و اللّه سبحانه و تعالی أعلم بحقائق الأمور...و أجزاءه علی صفحه خاطره بما یسنح من الدعوات المعطره مشام الاجابه أرفع درج الإستجابه».

نسخه های شناخته شده از این رساله چنین است:

(۱).نسخه ش ۱۹۷۰۶ آستان قدس رضوی:که به خط یکی از شاگردان شیخ بهائی، به نام محمد بن خلیل تبریزی در سال ۱۰۱۴ ق تحریر گردیده،و شیخ بهایی در پایان آن طی دستخطی که مرقوم نموده صراحتا از آن بنام«أجوبه المسائل الصالحیّات»یاد کرده و کاتب نسخه،سال ها بعد،پس از درگذشت شیخ بهایی،در زیر خط شیخ این شعر را در حسرت فقدان شیخ نوشته است:

دیروز چنان وصال جان افروزی امروز چنین فراق عالم سوزی

افسوس که در دفتر عمر ایام آن را روزی نویسد این را روزی

آغاز و انجام این نسخه با نمونه ذکر شده در بالا برابر است.

نسخ،۱۷ برگ،۱۳ سطر،۱۸/۷*۱۲/۵ س،با نسخه اصل مقابله شده است. (۱)

(۲).نسخه ش ۲۲۱۱۴ آستان قدس رضوی:تحریر احمد بن قاضی احسن در ۱۶،۱۰۳۰ برگ،۱۵ سطر،۱۲*۲۳ س. (۲)

آغاز و انجام این نسخه با نمونه ذکر شده در بالا برابر است.

(۳).نسخه ش ۱۶۸۸۴ آستان قدس رضوی:تحریر محمد ابراهیم بن محمد اسماعیل اصفهانی در ۱۱۲۶ ق،۱۰ برگ،۱۶ سطر، ۱۹*۱۲/۵ س.

۱- (۱)) -فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی،جلد بیست و یکم(کتب فقهی چاپ نشده،تألیف براتعلی غلامی مقدم)،ص ۲۹.
۲- (۲)) -همان،ج ۲۰،ص ۱۸.

در فهرست،توضیحی داده نشده و فقط عنوان شده که مکرر نسخه شماره(۲۲۱۱۴) همین کتابخانه است. (۱)

(۴).نسخه ش ۱۶۹۱ مرعشی:تحریر حسین علی بن محمد حسین در دهه سوم شعبان ۱۳۵۹ ق،۱۲ برگ،۱۵ سطر،۱۵/۵*۱۰ س. (۲)

آغاز و انجام این نسخه نمونه ذکر شده در بالا برابر است.

(۵).نسخه ش ۶۴۰۳ مرعشی:رساله پنجم از مجموعه،تحریر حسین تربتی در ۱۰۷۵ ق،مقابله شده به وسیله محمد ابراهیم رضوی قائنی در ربیع الاول ۱۰۷۶ ق،۷ برگ،۲۵ سطر،۲۰*۱۵ س. (۳)

برای این نسخه در فهرست توضیحی ذکر نگردیده و به ش ۱۶۹۱ همان کتابخانه ارجاع داده شده است.

(۶).نسخه ش ۴۳۱۶/۷ دانشگاه تهران:تحریر محمد بن علی تبنینی در سال ۱۰۱۱ ق.

در فهرست با عنوان جواب سئوال الجزائری یاد شده که در صفحه ۳۳-۴۹ مجموعه قرار دارد و به فهرست دانشگاه ۱۷۹۷/۵ ارجاع داده شده است. (۴)

در مصدری که بدان ارجاع داده(دانشگاه ۱۷۹۷/۵)،رساله سوم که حاوی یک سوال و جواب است معرفی شده،ولی با توجه به حجم این نسخه که ۱۷ صفحه ۱۷ سطری است به نظر می رسد جواب های دیگر را هم شامل باشد.

(۷).نسخه ش ۳۵۹۸/۹ دانشگاه تهران:تحریر محمد حسن بن محمد حسین خاتون آبادی،نستعلیق،رساله نهم از مجموعه،برگ های(۲۹۳ پ-۳۰۲ پ)،۱۵ سطر.

ص:۱۸۱

۱- ((۱)) -همان،ج ۲۰،ص ۱۹.

۲- ((۲)) -فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت اللّه مرعشی،ج ۵،ص ۸۶.

۳- ((۳)) -همان،ج ۱۷،ص ۷.

۴- ((۴)) -فهرست دانشگاه تهران،ج ۱۳،ص ۳۲۷۹.

در فهرست با عنوان:«مسائل الشیخ صالح بن حسن الجزایری من الشیخ بهاء الدین محمد العاملی»آمده و توضیحی داده نشده است. (۱)

(۸).نسخه ش ۵۸۷۳/۶ دانشگاه تهران:تحریر محمد حسین بن کمال الدین علی فسایی شیرازی در بندر مچلی پتن،سال ۱۰۵۸ ق،نستعلیق،رساله ششم از مجموعه، برگهای(۴۹۲-۴۹۵)،۱۲ سطر،از انجام افتادگی دارد.در فهرست با عنوان:«جواب مسائل صالح بن حسن الجزایری از شیخ بهایی آمده و توضیحی داده نشده است». (۲)

(۹).نسخه ش ۵۱۹۲/۳ مجلس:تحریر محمد بن مطهر،بدون تاریخ،نسخ،رساله هفتم و آخر مجموعه،برگهای(۱۲۴ پ-۱۳۷ پ)،۱۵ سطر.در فهرست با عنوان«أسئله و أجوبه»معرفی شده (۳)و آغاز و انجام آن با نمونه درج شده برابر است.

(۱۰).نسخه ش ۱۲۰/۱۱ دانشکده ادبیات تهران:تحریر محمود بن حسام مشرقی جزائری برای شیخ یونس بن حسن صیمری جزائری ۱۰۱۴ ق،رساله یازدهم مجموعه، در فهرست با عنوان«جوابات المسائل الجزائریه التی سألها صالح بن حسن الجزائری» و به فهرست دانشگاه(۱۷۹۷/۵)ارجاع داده شده است. (۴)

(۱۱).نسخه ش ۱۲۴۵/۶ مجلس سنای سابق:تحریر سید رضا لنکرانی،سال ۱۲۹۰ ق در کربلا،رساله ششم مجموعه،صفحه ۲۰۱-۲۰۵،آغاز و انجام برابر با نمونه درج شده است. (۵)

(۱۲).نسخه ش ۱۱۴۲/۳۵ کتابخانه ملک تهران:تحریر نور محمد بن محمد تبریزی،در شب ذیحجه ۱۱۵۹ ق در نسا،شکسته نستعلیق،رساله سی و پنجم مجموعه،

۱- (۱)) -فهرست دانشگاه تهران،ج ۱۵،ص ۴۲۴۱.

۲- (۲)) -فهرست دانشگاه تهران،ج ۱۶،ص ۱۱۷.

۳- (۳)) -فهرست مجلس،ج ۱۶،ص ۲۲.

۴- (۴)) -فهرست دانشکده ادبیات تهران(حکمت)،ج ۲،ص ۴۲.

۵- (۵)) -فهرست نسخه های خطی مجلس سنای سابق،۱۸۱/۲.

برگ(۳۴۱ ر-۳۴۴ ر)،در فهرست چنین معرفی شده:«جوابات المسائل الحائریه،شیخ بهایی در پاسخ صالح بن حسن جزائری با عنوان مسأله». (۱)

ب).أجوبه مسائل شیخ صالح جزائری(سؤال و جواب های غیر مشهور):

همین رساله که متن آن در اینجا عرضه می گردد و بعد از این در مورد آن توضیح داده خواهد شد.

ج).یک سوال و جواب،

رساله کوتاهی شامل یک سوال از شیخ صالح جزائری و پاسخ آن از شیخ بهایی است.

که نصّ آن چنین است:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم.

سأل الشیخ صالح الجزائری عن الشیخ بهاء الدین قدّس سرّه:

هل الزنا حقّ للّه سبحانه فقط أو مشترک بینه-جلّ شأنه-و بین الزوج،لو کانت المرءه المزنی بها ذات بعل،أو بینه و بین المولی لو کانت أمه،أو بینه و بین الزوجه مع إکراهها،أو بین اللّه-جلّ و علا-و بین الزوجین مع الإکراه،و علی تقدیر الإشتراک فما وجه التخلیص من ذلک عند إراده التوبه،و هل هذا الحقّ یورّث أم لا؟بیّن نفعک اللّه و نفع بک الأنام إلی ظهور الإمام.

[الجواب]الثقه باللّه وحده،إطلاق القول بأنّ الزنا حقّ اللّه-سبحانه-لا یخلو من شیء (۲)و بعد القول بالتفصیل[أل]أقرب إلی التحصیل،فالأظهر أن یقال إن وقع بالحرّه الخلیّه مطاوعه فهو حقّ للّه فقط،و إن وقع بالأمه أو ذات بعل أو المکرهه أو بمن ترکّب منها ترکّب ثنائی أو ثلاثیا فهو مرکّب من حقّ اللّه و حقّ الآدمی،أعنی:حقّ المولی و الزوج و المرءه نفسها.

و لا شک أنّ غصب العرض و انتها که أفحش و أفضح و أشقّ علی النفس من غصب المال بمراتب لا تحصی.و فی الحدیث یحکم البعل فی حسنات الزانی.

ص:۱۸۳

۱- ((۱)) -فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملک،ج ۵،ص ۲۴۰.

۲- ((۲)) -أی إشکال.

و وجه التخلّص إذا أراد التوبه،أن يعلم صاحب الحقّ كالزوج و المولى بأنّ له عليه حقّ عرضيّ،و يكون ذكر لذلك على سبيل الإجمال التّيام و تعظيمه،لكن لا يبالغ فى تعظيمه إلى حدّ يظهر لصاحب الحقّ ما هو،فتثور الفتنه و تشيع الفاحشه و يعظم الخطب،بل يقتصر على ما لا يؤدى إلى ذلك،فإذا أبرء ذمته من ذلك الحقّ العرضيّ،حصل فراغ الذمه إن شاء اللّه تعالى.

و أمّا ما سألت-أيدك اللّه تعالى-من أنّ هذا الحقّ هل يورّث أم لا؟فعندى فيه توقف.و اللّه أعلم بحقائق الأمور.تمّت». (۱)

شایان ذکر است که چکیده این سوال و جواب به عنوان مسئله ۲۸ از سوال و جواب های غیر مشهور،درج شده که در متن آن-که پس از این درج گردیده-قابل ملاحظه است.

از این رساله تاکنون دو نسخه شناسایی شده،با این خصوصیات:

(۱).مجموعه شماره ۲۷۶۱ مجلس:که در صفحه ۳۷۵ و ۳۷۶ مجموعه مذکور قرار دارد و در فهرست آن کتابخانه در معرفی این مجموعه،این رساله معرفی نشده است. (۲)

(۲).مجموعه شماره ۱۱۳۰ دانشگاه تهران:که در برگ(۳۰ پ)آن مجموعه، قرار دارد. (۳)

رساله حاضر(سوال و جواب غیر مشهور)

رساله ای که در اینجا عرضه می گردد سوال و جواب های غیر مشهور شیخ صالح جزایری از شیخ بهایی است.این سؤال ها به صورت استفتا بوده،یعنی شیخ صالح جزائری سوالاتی را تنظیم و خدمت شیخ بهایی ارسال نموده،و شیخ به آنها به صورت

۱- (۱) -در اینجا متن این سوال و جواب از روی نسخه مجلس تحریر شده و با چند سطری از آن که در فهرست دانشگاه تهران نقل شده،مقابله گردیده است.

۲- (۲) -ر.ک:فهرست نسخه های خطی مجلس شورای اسلامی،ج ۹،ص ۱۵۰-۱۶۴.

۳- (۳) -فهرست دانشگاه تهران،ج ۵،ص ۱۷۹۷.

فتوایی-که صلاحیت عمل کردن را داشته باشد-جواب داده و از استدلال علمی و ادله ای خودداری نموده است.شیخ صالح پس از آن،این سوال و جواب را به صورت رساله فقهی -همان صورتی که به دست ما رسیده است-در آورده است.شیخ صالح در این بازنگری، عبارت سؤال های خود را حذف نموده،و جوابها را به صورت«مسئله-مسئله»در آورده و در برخی موارد نظر دیگر فقهاء را بازگو و پس از آن نظر شیخ بهایی را آورده است.

محتوای سؤال و جوابها

این رساله حاوی شصت مسئله فقهی است که اغلب آنها کوتاه برگزار شده ولی برخی به دلیل پیچیدگی مسئله ناچارا به درازا کشیده است.موضوعات مطرح شده در این مسائل عبارتند از:

-نماز جمعه:که آن را واجب تخییری در زمان غیبت دانسته است.(مسئله ۱)؛

-نماز:که چند مسئله درباره آن مطرح شده است.لباس نمازگزار(مسئله ۲)،کیفیت نماز میت(مسئله ۵)،شستن دستها قبل از وضو(مسئله ۲۰)،غسل جنابت در ضیق وقت (مسئله ۲۹)،وقت نماز غفیله(مسئله ۳۲)،حکم احکام تجوید در قرائت نماز(مسئله ۳۴ و ۳۷)،حکم وضو بعد از غسل جنابت(مسئله ۳۸)حکم ادخال نجاست در مسجد (مسئله ۳۹)،حکم موی حیوان در لباس نمازگزار(مسئله ۴۲)،حکم اذن فحوی در لباس نمازگزار(مسئله ۴۳)،حکم حریر بودن لباس نمازگزار(مسئله ۴۴)،نماز وحشت برای میت(مسئله ۴۶)،وضوی جبیره ای(مسئله ۵۰)حکم نماز در بالاخانه هایی که در راه می سازند(مسئله ۵۶)حکم مسح در وضو(مسئله ۵۹)

-طهارت:تطهیر ظرف های بزرگ(مسئله ۳)،درباره نجس شدن آب جاری(مسئله ۶)،حکم آب سیل(مسئله ۷)،تطهیر آب کرّ نجس شده(مسئله ۸)،بارانی که آب نجس را پاک می کند(مسئله ۹)،اعتبار سخن صاحب مال در طهارت مالش(مسئله ۱۰)پاک شدن آب انگور(مسئله ۱۱)،پاک کردن روغن نجس(مسئله ۱۵)،غسل زنی که فقط برای غسل حیض،آب دارد(مسئله ۲۳)،پاک نمودن شیره انگوره(مسئله ۲۴)،چگونگی

ص:۱۸۵

طهارت اعضای حیوان(مسئله ۲۸)،حکم مگس وقتی از روی نجاستی مرطوب برخاسته و بر روی انسان نشیند(مسئله ۳۰)،چگونگی پاک شدن زیر کفش(مسئله ۳۱)،اجزاء کوچکی که از پوست انسان جدا می شود(مسئله ۳۳)،حکم ادخال نجاست در مسجد (مسئله ۳۹)،حکم زایمانی که خونریزی نداشته باشد(مسئله ۴۱)،حکم شک در کرّ بودن آب(مسئله ۵۳)،

-اسماء جلاله و اسماء ائمه:حکم طلا و نقره هایی که اسماء جلاله یا ائمه علیه السّلام روی آنها نقش بسته(مسئله ۴)،

-ملائکه نقّاله:ملائکه ای که مشهور شده اموات را جابه جا می کنند(مسئله ۱۲)،

-اطعمه و اشربه:نخامه(مسئله ۱۳)،خوردن حرام ها برای شفا(مسئله ۱۶)،فضلات انسان در طعام(مسئله ۱۷)،

-مرگ مسمی و معلّق(مسئله ۱۵)،

-وجوب صلوات بر نبی صلّی اللّه علیه و آله(مسئله ۱۸)،

-نکاح:مهریه زنی که به عقد موقت درآید و در اثنای مدت بمیرد(مسئله ۲۱)،حرمت ازدواج خنثای مشکل(مسئله ۲۲)،

-غیبت:چگونگی توبه از غیبت(مسئله ۲۵)،

-ولایت بر اطفال(مسئله ۲۶)،

-حق در زنا و چگونگی توبه از زنا(مسئله ۲۷)،

-حکم عقائد باطله ای که به ذهن انسان خطور می کند(مسئله ۳۵)،

-حج:خانه و مؤونه حج(مسئله ۳۶)،حکم کسی که در گزاردن حج اهمال نمود (مسئله ۵۱)،

-حکم کتابت قرآن برای کسی که غسلی بر او هست یا وضو ندارد(مسئله ۴۵)،

-حکم لعن شارب خمر(مسئله ۵۲)،حکم لعن مخالفان در دین(مسئله ۵۴)،

-بیع:حکم اختلاف بایع و مشتری(مسئله ۵۷ و ۵۸ و ۵۹)

همچنان که ملاحظه می شود اغلب این مسائل در باب نماز و طهارت می باشد.نظرات

ص:۱۸۶

شیخ در این مسائل با فقیهان امروزی هم تفاوت چندانی ندارد زیرا شیخ همواره به فتوای مشهور و نظریه مشهور تاکید داشته و براساس آن فتوا می داده است.

نسخه های شناخته شده

تاکنون از این استفتاآت دو نسخه شناسایی شده،که تحقیق حاضر براساس این دو نسخه سامان پذیرفته است.مشخصات نسخه شناختی این دو دست نویس عبارتند از:

(۱).نسخه ای در ضمن سفینه شماره ۷۹۱۳ کتابخانه آستان قدس رضوی (ص ۵۳۶-۵۴۷).این نسخه سفینه کلامی و فلسفی و ادبی مهمی است که یکی از فضلای دانشمند امامیه در سده دوازدهم،آن را جمع آوری نموده است.اغلب مطالب این سفینه، کلامی و فلسفی و ادبیات است ولی در اثناء آنها مطالبی در دیگر علوم هم به چشم می خورد.

در این سفینه چند اثر از شیخ بهایی تحریر شده بدین اسامی:

۱.لغز شیخ بهایی به نام کتاب قانون و شرح آن از محمد سلیم رازی؛

۲.مطلبی با عنوان«من افادات سید الحکماء و المحققین میر محمد باقر و شیخ بهاء الدین و ملّا محمد صالح فی قوله علیه السّلام بین المرء و الحکمه نعمه العالم و الجاهل شقی بینهما»؛

۳.مسائل شیخ بهایی،ص ۵۳۶-۵۴۳ سفینه(رساله حاضر)؛

۴.منتخب کشکول شیخ بهایی؛

۵.مسائل شاه عباس از شیخ بهایی.

(۲).مجموعه شماره ۲۷۶۱ مجلس،این مجموعه دارای ۱۷ رساله در ۵۸۱ برگ است.کاتب تمام مجموعه،یک نفر بوده که در جاهای متعدد مجموعه،خود را«محمد بن بدوی جزائری عسکری»معرفی نموده،که در سال ۱۱۱۷ ق،این مجموعه را دست نویسی کرده است.

این مجموعه قبلا در اصفهان در کتابخانه صاحب روضات الجنّات،سید محمد باقر

خوانساری قرار داشته که مهر و دستخط وی مبنی بر تملک آن در آغاز مجموعه مشهود است،و پس از آن به کتابخانه مجلس منتقل شده است.

در دست نویس یاد شده،سه اثر از شیخ بهایی،درج شده،با این مشخصات:

۱.مسائل فقهی،که رساله دهم مجموعه مذکور بوده و ص ۳۷۹ تا ۳۹۴ آن را در بر گرفته است(رساله حاضر)؛

۲.الوجیزه در درایه الحدیث،که رساله چهاردهم مجموعه یاد شده بوده و در ص ۵۴۱-۵۵۲،قرار دارد.

۳.رساله قبله،که رساله پانزدهم مجموعه یاد شده بوده و در ص ۵۵۳-۵۶۲، قرار دارد. (۱)

کـاتب این مجموعه،خـط بـدی داشـته و در تحریر مطالب دقت زیادی به خرج نـداده،که مسائل شـیخ هم از این مسـئله به دور نمانده است.

روش تصحیح و تحقیق

تصـحیح براسـاس دو نسـخه یـاد شـده انجـام گرفته است.نسـخه اول با علامت«الف» و نسـخه دوم با علامت«ب»مشـخص شـده است.تصحیح براساس تلفیق انجام گرفته، گرچه نسخه«الف»نسبت به نسخه«ب»امتیازاتی داشته،ولی در برخی موارد تکمیل متن بـدون نســخه«ب»امکـان پـذیر نبـود.و گفتنی اسـت کـه بـدون نســخه اول،بـه دلیـل بـدخطی و اغلاـط متعـددی که نسخه«ب»داشته،تصحیح این رساله تقریبا ممکن نبود.

سعی شده متنی درست ارائه گردد و اختلاف نسخه ها هرچند جزیی هم بوده،در پاورقی تذکر داده شده است.

ص:۱۸۸

۱- (۱)) -برای تفصـیل رساله ها و مطالب مندرج در مجموعه یاد شده،به فهرست نسـخه های خطی مجلس شورای اسلامی،ج ۹،ص ۱۵۰-۱۶۴،تألیف استاد عبد الحسین حائری،مراجعه شود.

تصویر شماره(۱)صفحه اول از نسخه«الف»شصت استفتاء فقهی

ص:۱۸۹

تصویر شماره(۲)صفحه آخر از نسخه«الف»شصت استفتاء فقهی

ص:۱۹۰

تصویر شماره(۳)صفحه اول از نسخه«ب»شصت استفتاء فقهی

ص:۱۹۱

تصویر شماره(۴)صفحه آخر از نسخه«ب»شصت استفتاء فقهی

ص:۱۹۲

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

هذه مسائل سئلت عن الشیخ الأجل الأکرم الأعلم الأکمل بهاء الدین محمد العاملی -علیه الرحمه و الغفران-فأجابه-رحمه اللّه- عنها.

[شصت استفتاء فقهی]

(۱) مسئله

قال:صلوه الجمعه الان أفضل الواجبین عندی،وجوبا تخییریّا بینها و بین الظهر، و لا یفتقر فعلها إلی الإمام أو النّایب أو المجتهد (۱)،بل یکفی لصحتها وجود إمام عدل مع جماعه.

(۲) مسئله

قال-رحمه اللّه-لا یجوز الصلوه فی ثوب علیه فضلات حیوان لا یؤکل لحمه،سواء کان إنسانا أو غیره،کالعرق و الدمع و النخامه (۲)و الریق و الشعر،ما دام رطبه،فإذا جفّ-و لیس له جرم-یجوز الصلوه فیه.

أمّا فضلات المصلّی نفسه،إذا کان فی ثوبه،یجوز الصلوه فیه،سواء کان رطبا أو یابسا.

و کذا لا بأس بقتل القمّل فی ثوبه،إذا أراد الصلوه فیه.

۱- (۱) -الف:مجتهد.

۲- (۲) -نخامه:آب بینی و دماغ و سینه؛«لغت نامه دهخدا،ماده نخامه».

(۳) مسئله

قال-رحمه اللّه (۱)-/۵۳۷/:طریق تطهیر الأوانی المنقوله عاده بالماء القلیل،أن تصب الماء فیها و تدوره علیها،بحیث وصل الماء إلی مجموع مواطنها (۲)،ثمّ تهرقه (۳)عنها،فإذا فعل ذلک ثلاثا فقد طهرت الآنیه.

و هل یجب غسل الید علیحده بعد کلّ غسله و (۴)قبل الأخری؟قال:قال الفقهاء (۵):

لا یجب، (۶)و الاحتیاط بیّن.

ثمّ قال:و (۷)طریق تطهیر الأوانی الغیر المنقوله عاده و کذا القدر المثبت الغیر المنقول عاده،أن تصب الماء علی باطنها،بحیث یصل (۸)الماء إلی مجموعه،ثمّ تأخذ الماء المجتمع فیه (۹)بخرقه طاهره،فإذا فعل ذلک ثلاثا طهرت.

و هل یجب تطهیر الخرقه أو تغییرها فی کلّ مرتبه بعد الغسل علیحده؟قال:قال الفقهاء (۱۰):لا یجب،و الأحوط الوجوب.

(۴) مسئله

سئلت عن الذهب و الفضّه-المنقّش فیهما (۱۱)لا إله إلاّ اللّه-هل یجوز أن یذوبهما بالنار (۱۲)؟

۱- ((۱)) -ب:-رحمه اللّه.

۲- ((۲)) -الف:بواطنها.

۳- ((۳)) -ب:یهرقه.

۴- ((۴)) -ب:-و.

۵- ((۵)) -ب:قالوا الفقهاء.

۶- ((۶)) -النهایه،ص ۱۳ و ۵۳؛الحدائق الناظره،ج ۱،ص ۴۸۳.

۷- ((۷)) -الف:-و.

۸- ((۸)) -الف:وصل.

۹- ((۹)) -ب:فیه عنه.

۱۰- ((۱۰)) -ب:قالوا الفقهاء.

۱۱- ((۱۱)) -فی حاشیه ب:المنقوش علیهما.

۱۲- ((۱۲)) -الف:النار.

قال:هذا مشكل،لكن المعمول و المشهور بين الناس أن يدخلوا فى النار و (۱)المصنوع بالتربه الحسينيّه المنقوشه بأسماء النبى و الأئمه-عليهم السّلام-،و الفقهاء-رضوان اللّه عليهم- لا يمنعون ذلك.

(۵) مسئله

سئل عنه عن صلوه الجنازه،هل فعلها على طريق المشهور أولى (۲)،أو على ما نقل عن السيد محمد (۳)-قدّس سرّه-؟ (۴)

قال:العمل على المشهور أولى.

(۶) مسئله

قال:النجاسه لو أستوعبت عمود الماء الجارى،فإنّ ما قبل المتغير مع ما بعده دون الكرّ نجس المجموع عند العلامه (۵)،و أمّا عند باقى الأصحاب-كما هو المشهور-لا ينجس ما قبله،بل ينجس ما بعده. (۶)

(۷) مسئله

ماء السيل ألذى يشوبه (۷)الوحل،يجوز به (۸)إزاله الحدث و الخبث،لأنّه ماء مطلق.

۱- ((۱)) -ب:-و.
۲- ((۲)) -ب:هل هى بدل فعلها على المشهور أو على.
۳- ((۳)) -السيد محمد بن على بن حسين بن أبى الحسن موسوى العاملى الجبعى المعروف بصاحب مدارك الأحكام(المتوفى ۱۰۰۹ ق)ر.ك:طبقات أعلام الشيعه،القرن الحادى عشر(الروضه النضره فى علماء المائه الحاديه عشره)،ص ۵۲۵.
۴- ((۴)) -قاله فى مدارك الاحكام:ج ۱،ص ۱۸۲.
۵- ((۵)) -قواعد الأحكام،ج ۱،ص ۱۸۲.
۶- ((۶)) -هذه المسئله وقعت فى نسخه«ب»بعد مسئلتين الآتيين.
۷- ((۷)) -فى هامش ب:يشبه.
۸- ((۸)) -ب:-به.

(۸) مسئله

قال (۱):إذا كان كرّ (۲)من الماء واقعا فی جنب كرّ آخر،و (۳)بینهما ثقبه،فیخلوا (۴)ماء أحدهما فیملأه بماء نجس،فإذا فتحت الثقبه و إتّصلا،بحیث مائهما یصیران واحدا،طهر النجس و إن كان لون مائهما مختلفا.

(۹) مسئله

قال:المراد بتقاطر المطر (۵)أن لا یكون قطراته صغیره،بحیث لا یری فی بادی الرأی،فإذا وصل المطر المتقاطر (۶)فی الكرّ المتنجس فقد طهر،و لو إتّصل الكوز المملوّ بالماء النجس بالكثیر الطاهر طهر ماؤه.

(۱۰) مسئله

قال:یعتبر قول المالك فی طهاره مائه و ثیابه و لو كان فاسقا،و قول المستأجر كقول المالك فی طهاره المستأجر له (۷).

(۱۱) مسئله

قال:لو ذهب ثلثا عصیر العنبی طهر و یحلّ أكله. (۸)

۱- (۱) -ب:ثمّ قال.

۲- (۲) -ب:كرّا.

۳- (۳) -ب:-و.

۴- (۴) -فی هامش ب:فیحلّ.

۵- (۵) -الف:-المطر.

۶- (۶) -ب:الماء المتقاطر.

۷- (۷) -الف:به.

۸- (۸) -لا توجد هذه المسئله فی نسخه«الف».

(۱۲) مسئله

سئل عنه عن الملک النقّاله (۱)،فقال:وقوعه غیر معلوم. (۲)

(۱۳) مسئله

قال:النخامه ألتی تنزل من الرأس،إبتلاعها جائز إن لم یصل إلی فضاء الفم،و کذا یجوز إن وصلت،ما لم تنفصل عن الفم. (۳)

(۱۴) مسئله

قال:الموت قسمان:موت مسمّا و موت معلّق.فالأول ظاهر و الثانی أنه لو فعل عمل الخیر کالصدقه (۴)و غیرها،لزاد عمره/۵۳۸/مقدار ۵معین،فإذا زاد فی عمره هذا المقدار ثمّ

ص:۱۹۷

۱- ((۱)) -قال الشیخ جعفر النقدی:«حکایه الملائکه النقاله شائع جدا،و وارد فی الأخبار عن الأئمه الأطهار. ففی«أمالی الشیخ»عن الصادق علیه السّلام،قال:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:إن للّه تعالی ملائکه موکلین ینقلون الأموات إلی حیث یناسبهم.و عنه علیه السّلام إنّه قال علیه السّلام إنّ اللّه عزّ و جلّ خلق سبعین ألف ملک یقال لهم النقاله،ینتشرون فی مشارق الأرض و مغاربها،فیأخذون کلا منهم مکانا یستحقه،و إنهم یسلبون جسد المیت،و یضعون آخر فی مکانه،من حیث لا تدرون و تشعرون،و ما ذلک ببعید،و ما اللّه بظلام للعبید.و الروایات فی هذا الباب مستفیضه و انقاله مشهوره،و کتاب دار السّلام لشیخنا النوری المعاصر-ره-متکفلا بأکثرها». ألأنوار العلویه،الشیخ جعفر النقدی،ص ۴۳۲.

۲- ((۲)) -هذه المسئله وقعت فی نسخه«ب»بعد مسئلتین الآتیین.

۳- ((۳)) -هذه المسئله وقعت فی نسخه«ب»بعد مسئلتین الآتیین.

۴- ((۴)) -المقنع،الشیخ الصدوق،ص ۱۷۴:«علیک بالصدقه فإنها تطفئ غضب الرب عن العباد و تدفع

يموت،فهذا موت معلّق.

(۱۵) مسئله

قال:لو صار الدهن نجسا فطريق تطهيره أن يلقى على أكثر من (۱)كرّ من ماء حار،ثمّ يمتزج (۲)فيه مزجا كثيرا،ثمّ يترك الماء لحظه و يأخذه عن (۳)وجه الماء،و به حكم العلّامه فى التذكره (۴)و المنتهى (۵)أيضا. (۶)

(۱۶) مسئله

قيل:الحرام ليس فيه شفاء و إن كان دواء،لما روى أنّه:ليس فى الحرام شفاء (۷)و قال بعضهم:الحرام ليس حراما لمن يحتاج إليه،كأكل الميته لمن يموت بالجوع،لأن الضرورات تبيح المحذورات.

و قال شيخنا الأكمل بهاء الدين محمد:إنّ الحرام إن كان له بدل يقوم مقامه فى العلاج، فالإجتناب واجب،و إلاّ فاظاهر جواز (۸)إستعماله أكلا و غيره،بقول حكيم حاذق.

ثمّ قال:الخمر كما لا يجوز أكله إختيارا،لا يجوز الإطلاء به أيضا،لقوله تعالى:

فَاجْتَنِبُوهُ (۹)الآيه. ۱۵

ص:۱۹۸

۱- ((۶)) -الف:-من.

۲- ((۷)) -ب:يمزج.

۳- ((۸)) -ب:يوخذ من على.

۴- ((۹)) -تذكره الفقهاء،للعلامه الحلى،ج ۱،ص ۹.

۵- ((۱۰)) -منتهى المطلب،للعلامه الحلى،ج ۱،ص ۹.

۶- ((۱۱)) -ب:-و به حكم العلامه فى التذكره و المنتهى أيضا.

۷- ((۱۲)) -ب:-لما روى إنّه:ليس فى الحرام شفاء.

۸- ((۱۳)) -ب:يجوز.

۹- ((۱۴)) -سوره المائده،الآيه ۹۰.و تمام الآيه:يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصٰابُ وَ الْأَزْلاٰمُ -

(۱۷) مسئله

قـال:فضـلات الإنسان كلّها كالعرق و الـدمع و النخامه أكلها حرام،سواء وقعت فی طعام، فحینئـذ أكله حرام إن كان مایعا و سواء لم یدخل فی شیء،و استثنی من ذلك عرق الطبّاخ إذا وقع فی (۱)قدر كبیر،لدفع الحرج.

(۱۸) مسئله

ألأصح وجوب الصلوه كلّما قال أو سمع إسم النبی«محمّدا»كان أو«أحمد»،و كذا «الرسول»و«النبی»،إلاّ فی الصلوات (۲)علیه،فإنّه لا تجب (۳)حینئذ،و إلاّ لزم التسلسل؛ و یجب (۴)أیضا علی من سمع و هو فی الصلوه،إلاّ (۵)إذا تكرر السماع،بحیث یخلّ بنظم القرائه لو صلّی علیه،فإنّه لا یجب علیه.

(۱۹) مسئله

سئل عن قطعه ذات عظم،مبانه من حیّ،إذا غسلت (۶)بالسدر و الكافور و القراح،فهی طاهره أو لا؟

۱- (۱) -ب:علی.

۲- (۲) -ب:الصلوه.

۳- (۳) -ب:لا یجب.

۴- (۴) -ب:تجب.

۵- (۵) -ب:و الاّ.

۶- (۶) -الف:غسل.

قال:فيها خلاف (١)،فبعضهم قال بتطهيرها (٢)،و بعضهم ذهب إلى العدم. (٣)

ثمّ قال:الخمر كما لا يجوز أكله إختيارا،لا يجوز الإطلاء به ايضا،لقوله تعالى:

فَاجْتَنِبُوهُ الآيه.

(٢٠) مسئله

سئل عنه:فى غسل اليد فى الوضوء،هل يجب فى إبتداء الغسل من المرفق تدوير غسلها من المرفق (۴)إلى أطراف (۵)الأصابع؟

قال:لا يجب.

(٢١) مسئله

سئل عنه:لو زوّج إمرئه بعقد المتعه،ثمّ ماتت فى أثناء المدّه،هل يجب على الزوج دفع مجموع المبلغ المسمّى إلى وارثها،أم يجب عليه دفع البعض بالنسبه إلى زمان حياتها؟

قال الشيخ:ألظاهر ألأول (۶).

(٢٢) مسئله

قال:ألخنثى المشكل يحرم عليه التزويج،سواء تزوّج (٧)نفسه لرجل أو زوّج (٨)إمرءه.

١- ((١)) -الجامع للشرايع،ص ٢۴؛قواعد الأحكام،ج ١،ص ١٧٩؛منتهى المطلب،ص ١٢٨.

٢- ((٢)) -ب:تطهر.

٣- ((٣)) -الف:«ثمّ قال:الخمر كما لا يجوز أكله إختيارا،لا يجوز الإطلاء به أيضا،لقوله تعالى: فَاجْتَنِبُوهُ الآيه».

۴- ((۴)) -ب:-تدوير غسلها من المرفق.

۵- ((۵)) -ب:-اطراف.

۶- ((۶)) -ب:لعله الأولى.

٧- ((٧)) -ب:زوّج.

٨- ((٨)) -ب:تزوّج.

و الأمه ألتى كانت (۱)خنثى المشكل لا يجوز لمالكها وطيها.

(۲۳) مسئله

قال:إذا وجب على المرءه غسل لإنقطاع الحيض،ثمّ دخل وقت الصلوه/۵۳۹/و معها ماء يكفى للغسل فقط،فتغسل (۲)به و تيمم (۳)بدلا من الوضوء و قس عليه العكس.

(۲۴) مسئله

قال:طريق تطهير الدّبس النجس،أن يلقى فى الماء الكثير،ثمّ إمتزج (۴)حتّى يستهلكه الماء،بشرط أن لا يخرج الماء عن الإطلاق،ثمّ يغلى هذا الماء حتّى يخرج أجزاء المائيه (۵)و بقى (۶)الدّبس خالصا.

(۲۵) مسئله

قال:الغيبه كبيره يسقط إثمها بالتوبه و الإستغفار (۷)للمغتاب،إذا لا يسمعها (۸)أبدا،و لو تاب المغيب،ثمّ يسمعها (۹)،ففى سقوط إثمها بالنسبه إلى المغتاب تردّد،أمّا بالنسبه إلى اللّه -سبحانه-فالظاهر السقوط.و لو سمعها ثمّ تاب المغيب،فعدم السقوط بالنسبه إليه متيقن (۱۰)و بالنسبه إلى اللّه تعالى (۱۱)كما مرّ.و إذا أراد المغيب أن يستحيل المغتاب (۱۲)،هل يجب على

۱- ((۱)) -ب:تكون.

۲- ((۲)) -ب:فتغتسل.

۳- ((۳)) -ب:تتيمم.

۴- ((۴)) -ب:امزجه.

۵- ((۵)) -ب:الماء.

۶- ((۶)) -ب:يبقى.

۷- ((۷)) -ب:الاستعذار.

۸- ((۸)) -ب:اذ لم يسمعها.

۹- ((۹)) -ب:سمعها.

۱۰- ((۱۰)) -ب:منتف.

۱۱- ((۱۱)) -الف:-تعالى.

۱۲- ((۱۲)) -ب:-المغتاب.

المغيب[إظهار الغيبه]بالتفصيل أو يكفى الإجمال؟

قيل التفصيل (۱):فإن كان إظهار الغيبه مفصّلا موجبا لهتك عرض أو سببا لوقوع قتل، فالإجمال كاف،بأن يقول:«قلت فى حقّك (۲)ألفاظا توجب لى ذنبا عظيما»،و إن لم يكن كذلك فالتفصيل.

(۲۶) مسئله

قال الفقهاء (۳):ولى الطفل أبوه (۴)أو الجدّ لأبيه،فإن لم يكن فالحاكم،فإن لم يكن فالعدول؛ و هل يعتبر فى العدول إثنان أو يكفى الواحد؟

قال الشيخ:الواحد يكفى هنا،و فى كلّ ماده يعتبر الشارع العدول. (۵)

(۲۷) مسئله

ألزنا ذنب كبير حقّ اللّه إن كانت الموطوئه ليست ذات بعل و لا مكرهه و إن كانت مكرهه (۶)فهو حقّ الناس،و كلّما كان حقّ الناس يجتمع معه حقّ اللّه بخلاف العكس.لكن حق الناس منحصر فى المرءه إذا لم يكن لها بعل و هى مكرهه و مشترك بين الزوج و الزوجه مع عدم رضاء الزوج أيضا.و (۷)إن كانت ذات بعل مطوّعه فهو حق للزوج مع عدم رضاه و يسقط فى حق الزوجه و بالعكس.

لا أسمع من الشيخ شيئا،لكن الظاهر السقوط فى حقّ الزوج لا فى الزوجه.

ص:۲۰۲

۱- ((۱)) -الف:قيل فيه تفصيل.

۲- ((۲)) -ب:حقّک کالزنی.

۳- ((۳)) -قواعد الأحكام،ج ۳،ص ۱۰۲.

۴- ((۴)) -الف:أبه.

۵- ((۵)) -هذه المسئله فى نسخه«ب»وقع بعد مسئله الآتى.

۶- ((۶)) -ب:-و إن كانت مكرهه.

۷- ((۷)) -ب:-و.

فإن أراد الزانی التحلیل بالحقّ،فإن الإجمال کاف إذا علم أو ظنّ طریان الفساد علی الإظهار مفصّلا،کالقتل و الرّجم و الحدّ (۱)و غیرها.

و لو مات الزوج هل یجوز الإستحلال من الوارث؟قیل لا،لانّ هذا لیس مالیّا حتّی إنتقل إلیه.

(۲۸) مسئله

لو نجس بعض أعضاء (۲)الحیوان غیر الآدمی،قال الفقهاء (۳):یکفی فی طهارته زوال العین و أطلقوا.

و قال الشیخ:یکفی (۴)زوال عین النجاسه سواء کان الزوال من قبل نفسه أو من غیره.

(۲۹) مسئله

إذا کانت وقت الصلوه مضیّقا،بحیث لو اغتسل (۵)المجنب لفات الوقت،فحینئذ هل یجوز التیمم و یصلی فی الوقت أو یغسل و یقضی؟ (۶)

قال الشیخ سلّمه اللّه:مختاری الأول،و (۷)مختار الشیخ الثانی (۸).

(۳۰) مسئله

قال (۹):لو طار الذباب عن النجاسه المتعدیّه ثمّ جلس علی المتخلّی هل ینجّس ثوبه

۱- ((۱)) -الف:حقد.

۲- ((۲)) -الف:اجزاء.

۳- ((۳)) -مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۳۴؛مهذّب البارع،ص ۲۲۴.

۴- ((۴)) -الف:-یکفی.

۵- ((۵)) -الف:غسل.

۶- ((۶)) -ب:یجوز التیمم ثمّ یصلی فی التیمم أو یغتسل و یقضی؟.

۷- ((۷)) -ب:-و.

۸- ((۸)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۱۹۱.

۹- ((۹)) -ب:-قال.

/۵۴۰/أو بدنه؟

قال الشيخ:لا بأس به و إن كانا رطبين.

(٣١) مسئله

قال:قد تطهر الأرض أسفل النعل و الشمشك و إن كان فيها نعل من الحديد و الأوتاد (١)منه.

(٣٢) مسئله

قال:الصلوه الغفيله مستحبه،و وقتها أداء إلى ذهاب الحمره المغربيّه و (٢)قضاء إلى نصف الليل.

(٣٣) مسئله

الأجزاء الصغيره المنفصله من جلد الانسان هل هى نجسه؟

قال الشيخ:إنّها معفوه.نعم لو كانت بحيث إذا قطعت لوجد (٣)إدراك الألم فحينئذ الإجتناب أولى من المباشره (۴)لها مع الرطوبه.

(٣۴) مسئله

يستحبّ للمصلّى أن يجمع بين القراءات فى الصلوه،سواء كان فى«الفاتحه»مثل (ملك)و مَالِكِ أو فى السوره مثل كُفُواً و كُفْواً أَحَدٌ. (۵)

١- ((١)) -ب:للاوتاد.

٢- ((٢)) -ب:أو.

٣- ((٣)) -ب:يجد.

۴- ((۴)) -ب:بالمباشره.

۵- ((۵)) -ب:مثل كفواء أو كفوا.

(۳۵) مسئله

سئل عنه (۱)عن الأشياء التی تخطر فی قلب الإنسان،ربما تکون کفرا لو عزم علیها؟

قال فی جوابه (۲):لا بأس به،بل ذلک من خلوص الدّین،لأنّه من الشیطان فإنّه یجتهد فی ترغیب المؤمن عن الإیمان،فعند ذلک ینبغی له أن یقال (۳):«أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم».

کما روی عن أحد من الصادقین علیهما السّلام. (۴)

(۳۶) مسئله

إعلم إنّ الدّار الّتی هی (۵)من مستثنیات مؤونه (۶)الحج،قیمتها أیضا کذلک،إذا لم یکن موجوده.

(۳۷) مسئله

قال (۷):الإظهار و الإخفاء و الغنّه و الهمس و الإستعلاء و الإطباق و غیرها من الصفات فی القراءه،لیس واجبا شرعیّا بل واجب قراءه (۸)،و کلّما هو واجب (۹)فهو مستحسن فی الشرع،إلاّ التشدید و الإعراب و المدّ و إخراج کلّ حرف من المخارج المقرّره،فإنّه واجب

۱- ((۱)) -ب:-عنه.

۲- ((۲)) -ب:-قال فی جوابه.

۳- ((۳)) -ب:یقول.

۴- ((۴)) -بحار الأنوار،ج ۵۶،ص ۱۵۸.

۵- ((۵)) -ب:-هی.

۶- ((۶)) -ب:-مؤونه.

۷- ((۷)) -ب:قیل.

۸- ((۸)) -الف:قرآنی.

۹- ((۹)) -الف:واجب قرآنی.

فی القراءه و الشرع معا،لکن أقلّ المدّ الواجب فی الشرع هو الإمتداد بقدر الألف و نصفه (۱)و الزاید منه من المستحسنات.

(۳۸) مسئله

ألوضوء مع غسل الجنابه بدعه.و غسل المستحاضه مع الوضوء رافع للحدث فلا یجوز دخول المساجد لها مع الغسل فقط.

و قال بعض العلماء (۲)إنّ الغسل رافع لحدث الإستحاضه و الوضوء رافع للحدث الأصغر، و الأظهر أنّ الأول أولی،لدخول الأصغر تحت الأکبر و الأکبر رفعه موقوف علی الغسل و الوضوء معا.

(۳۹) مسئله

قال:الأصح عندی عدم جواز إدخال النجاسه فی المسجد،و إن کانت غیر متعدیّه؛ و فی حکمه ألمشاهد المشرّفه أیضا،أعنی (۳):ألبقعه التی دفن فیها النبی صلّی اللّه علیه و آله (۴)أو أحد من الأئمه المعصومین علیهم السّلام.

(۴۰) مسئله

قال:ما لم یتمّ الصلوه فیه منفردا یجوز (۵)الصلوه فیه،و إن کان متنجّسا (۶)بنجاسه دم

۱- ((۱)) -ب:نصف.

۲- ((۲)) -المبسوط،ج ۱،ص ۴۴؛کشف الرموز،ج ۱،ص ۷۳.

۳- ((۳)) -ب:-أعنی.

۴- ((۴)) -الف:النبی صلعم.

۵- ((۵)) -ب:تجوز.

۶- ((۶)) -ب:منجّسا.

الحیض و النّفاس و الإستحاضه و نجس العین،إلاّ إذا کان أصله نجسا کجلد المیته فإنّه لا یجوز الصلوه فیه.

(۴۱) مسئله

إذا ولدت ولدا کاملا و لم تری دما أصلا،لا یجب علیها الغسل و لا ینتقض (۱)وضوءها.

و لو مات ولدها فی الرحم/۵۴۱/ثمّ أخرج،وجب علیها غسل المسّ،و حدث المسّ حکمه کحدث الأصغر،فیجوز للمحدث به الدخول فی المساجد و قراءه العزائم.

(۴۲) مسئله

قال:لا یجوز الصلوه و علی ثوبه و بدنه شعر حیوان لا یؤکل لحمه،سواء کان إنسانا أو غیره،و لو کان الشعر واحدا،أمّا شعر نفس المصلّی فلا بأس به.

(۴۳) مسئله

قال:لاـ یکفی فی لباس المصلّی إذن الفحوی،کما فی المکان،بل یفتقر إلی إذن صریح و لا یجوز الصلوه فی التکّه و القلنسوه الحریر (۲)و نحوهما و فی الکفّ بالحریر حدیث یدلّ علی الجواز،لکن بعد تحقیق حال رواته ینتهی سنده إلی عمر بن الخطاب،فالأولی و (۳)الأحوط الإجتناب منه.

(۴۴) مسئله

قال (۴):ألأولی للمرءه أن لا تصلی فی الحریر،أمّا الذهب فیجوز لها الصلوه فیه قطعا،أمّا

۱- ((۱)) -ب:لا ینقض.

۲- ((۲)) -ب:-الحریر.

۳- ((۳)) -ب:أو.

۴- ((۴)) -الف:-قال.

الحرير الممزوج (۱)بالقطن و الکتان و الصوف فیجوز للرجل أیضا الصلوه (۲)فیه،أمّا الممزوج (۳)بالفضّه فالإجتباب أحوط.

و لو تعارض بین المتنجس و الحریر-مع الحاجه إلی أحدهما-فالمتنجس أولی،لأنّه منهی عنه بالعرض،بخلاف الحریر فإنّه منهی عنه بالأصاله (۴).

و لو تعارض بین جلد المیته و الحریر فالمصلّی مخیّر فی اختیار (۵)أحدهما.

و یجوز للرجل أن یحمل مصحفا مزیّنا بالذهب فی صلوته و یجوز له أن یحمل حریرا مسکوکا أو ذهبا (۶)أو غیر مسکوک حین الصلوه.

(۴۵) مسئله

قال (۷):لا یجوز للمحدث (۸)مسّ کتابه القرآن أو فعل کتابته،و مسّ إسم النبی صلّی اللّه علیه و آله أو أحد من الأئمه المعصومین-صلوات اللّه علیهم اجمعین-.

و المراد بالإسم (۹)المکتوب بقصد أنّه إسم لأحدهم،و یجوز (۱۰)مسّ لفظ (۱۱)محمّد إذا (۱۲)لم یرد به النبی صلّی اللّه علیه و آله مثلا-نعم لو کان إسم شخص«عبد اللّه»أو«عبد الحسین»ففیه إشکال، من حیث أنّ المجموع هو إسم لذات واحده یجوز المسّ،و من حیث أنّ المضاف الیه غیر المضاف لا یجوز.

۱- ((۱)) -ب:الممتزج.

۲- ((۲)) -ب:-الصلوه.

۳- ((۳)) -ب:الممتزج.

۴- ((۴)) -وسائل الشیعه،باب عدم الجواز صلاه الرجل فی الحریر المحض،ج ۴،ص ۳۶۷-۳۷۱.

۵- ((۵)) -ب:إجتناب.

۶- ((۶)) -الف:-أو ذهبا.

۷- ((۷)) -الف:-قال.

۸- ((۸)) -ب:-للمحدث.

۹- ((۹)) -الف:و المراد هو.

۱۰- ((۱۰)) -ب:و إلّا یجوز.

۱۱- ((۱۱)) -ب:لفظه.

۱۲- ((۱۲)) -ب:إذ.

(۴۶) مسئله

قال:صلوه الهدیه للمیّت رکعتان،یجوز أن یقرء فیهما الحمد وحده (۱)،و وقتها لیله الدفن،سواء کان بین العشائین أو بعد العشاء،و تمید وقتها إلی ثلاثه أیام بل مدّه العمر.

(۴۷) مسئله

عدم جواز المحدث فعل کتابه القرآن من مختصات الشیخ-ره-و مستنده الحدیث الصحیح الّذی رواه علی بن جعفر علیه السّلام عن اخیه موسی الکاظم علیه السّلام. (۲)

و صاحب المدارک زعم أنّ هذا الحدیث غیر صحیح بالتحریم (۳).و تفصیله فی حواشی شیخ الخاتون (۴)علی الجامع. ۵

ص:۲۰۹

۱- (۱) -ب:وحدها.

۲- (۲) -رواه الشیخ فی التهذیب،ج ۱،ص ۱۲۷،ح ۳۴۵؛منتهی المطلب،ج ۱،ص ۷۶؛و نقله المؤلف فی کتابه الحبل المتین،ص ۳۵.

۳- (۳) -مدارک الأحکام،السید محمد العاملی،ج ۱،ص ۲۴۱،قال فیه:«...و بروایه أبی بصیر:قال:سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عمّن قرأ فی المصحف و هو علی غیر وضوء،قال:لا بأس،و لا یمسّ الکتاب و مرسله حریز، عمن أخبره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام:إنه قال لولده إسماعیل:یا بنی!إقرأ المصحف،فقال:إنی لست علی وضوء،فقال:لا تمسّ الکتاب،و مسّ الورق و إقرأ.و صحیحه علی بن جعفر،عن أخیه موسی علیه السّلام:أنه سأله عن الرجل یحل له أن یکتب القرآن فی الألواح و الصحیفه و هو علی غیر وضوء،قال:لا.و یتوجه علی الروایتین الاولیین الطعن فی السند بإرسال الثانیه،و ضعف بعض رجال الأولی.و علی الروایه الثالثه عدم الدلاله علی المدعی صریحا،و إمکان حملها علی الکراهه،إذ لا نعلم بمضمونها قائلا،و بالجمله:فالروایات کلها قاصره.

۴- (۴) -هو الشیخ محمد بن علی بن خاتون العاملی العینائی.

(۴۸) مسئله

لو مرّ الجنب فی المسجد و رای فیه نجاسه،یجوز التوقّف له (۱)فیه لإزاله النجاسه، و یجوز له الخروج أیضا،فهو مخیر بین الأمرین،لأنّه لو تعارض الواجبان المتضادان فالمکلّف مخیّر فی اختیار أحدهما.

(۴۹) مسئله

لو رای نجاسه فی المسجد و أهمل إزالتها و صلّی،/۵۴۲هل صلوته صحیحه أم لا؟

قال:هذا مبنی علی أنّ الأمر بالشیء یستلزم النهی عن ضدّه العام أو الخاص[أم لا]؟ و الظاهر الأول،فصلوته صحیحه.

إختلف علماء الأصول فی أنّ الأمر بالشیء یستلزم النهی عن ضدّه العام-الّذی هو ترک المأمور به-أم یستلزم النهی عن ضدّه الخاص أیضا-و هو الأفعال الوجودیّه الواقعه فی ضمن ذلک الترک-؟

فعلی الأوّل الأمر بازاله النجاسه إنّما یقتضی النهی عن ترک الإزاله فقط،و علی الثانی یقتضی النهی عن الصّلوه أیضا،فعلی هذا التقدیر صلوته غیر صحیحه،لکونها منهیّا عنها، و النهی فی العباده یوجب فسادها،دون القول الأول،لعدم توجه النهی علیها. (۲)

۱- (۱) -ب:یجوز له التوقف.

۲- (۲) -ب:-إختلف علماء الأصول...لعدم توجه النهی علیهما.

(۵۰) مسئله

قال:لو استوعب الجبیره عضوا تامّا واقعه فی موضع الغسل أو المسح و لم یمکن النزع أو وصول الماء إلی التحت،سقط الوضوء و إنتقل فرضه إلی التیمم،و لو لم یستوعب لا یسقط. (۱)

(۵۱) مسئله

لو استقرّ الحج فی ذمّه المکلّف،ثمّ أهمل حتّی مات،هل هو کافر أو لا؟

قال الشیخ:لا،و مضمون الآیه (۲)و الأحادیث المشتملین علی التکفیر (۳)محمولتان علی تغلیظ الإثم.

(۵۲) مسئله

هل یجوز اللعن علی شارب الخمر و آکل الرّبا و الزّانی و غیرهم،من مرتکبی الکبائر، مع کونهم مسلمین مؤمنین أو لا؟

ص:۲۱۱

۱- (۱) -الف:لا تسقط.

۲- (۲) -سوره آل عمران،الآیه ۹۷: فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِیمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً وَ لِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ.

۳- (۳) -ر.ک:الکافی،الکلینی،ج ۴،ص ۲۶۹.و قد ورد فیه:«عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:قلت له:أ رأیت الرجل التاجر ذا المال حین یسوف الحج کل عام و لیس یشغله عنه إلا التجاره أو الدین فقال:لا عذر له یسوف الحج إن مات و قد ترک الحج فقد ترک شریعه من شرائع الإسلام»-؛الکافی،الکلینی،ج ۴، ص ۲۷۰،باب أنه لیس فی ترک الحج خیره و ان من حبس عنه فیذنب:«عده من أصحابنا،عن سهل بن زیاد رفعه قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:لیس فی ترک الحج خیره-».

عندی فی هذا توقّف.

(۵۳) مسئله

لو وقع ماء فی موضع و غلب الظن علی کرّیته هل یجوز استعماله فی إزاله النجاسه؟

قال:نعم،و لا یفتقر إلی حصول العلم بکرّیته.

(۵۴) مسئله

هل یجب اللعن علی المخالفین فی الدّین أو یستحب؟

البرائه بالقلب واجبه،أمّا اللعن اللسانی فلا.

(۵۵) مسئله

هل یجوز الإستغفار و الدعا[ء]للأموات الّذین یکونوا قریبا للداعی،مع أنّهم کانوا مخالفین له فی المذهب أم لا؟

لا یبعد جواز الدعاء لهم بتخفیف العذاب.

(۵۶) مسئله

لا یجوز الصلوه فی الهواء المغصوب کالصلوه فی الرواشن (۱)،الذی یکون مضرّا للمارّه (۲). (۳)

۱- (۱) -رواشن:جمع روشن،روزن خانه؛«لغت نامه دهخدا،مدخل رواشن».روزن:سوراخ،سوراخ دیوار،دریچه،دریچه خانه که از آن روشنی به اندرون بتابد.«همان،مدخل روزن».

۲- (۲) -ب:مضرّا للماء.

۳- (۳) -الف:«روازن،بالاخانه هایی که بر شوارع می سازند».

(۵۷) مسئله

لو باع شخص ملکه ببیع الخیار و شرط أنّ الخیار ثابت له مده سنه مثلا (۱)،فأجاره المشتری عن البایع عنه،فحینئذ یسقط خیار البایع،علی تردد.

(۵۸) مسئله

قال:لو اختلف شخصان متبایعان،بأن یقال:«ما وقع ثمن مالی إلیّ».و قال المشتری:

«أدفعته و أقبضته»،و أقام البیّنه علی الإعتراف البایع (۲)بقبض الثمن.

و قال البایع:أنّ (۳)اعترافی بقبض الثمن،للوسیله علی إتمام القباله و صحتها،لأنّه لولاه لما أعطیتنی الثمن،فحینئذ وجب علی المشتری-مع عدم البیّنه علی الإقباض-الحلف علی أنّ ذمتی خالیه عن حقّ البایع.

(۵۹) مسئله

قال یستحب أن یمسح رأسه فی الوضوء بثلاث أصابع عرضا،/۵۴۳و المراد بالعرض عرض الإصبع (۴)،و هو ما وقع فی طرف الکفّ من دور الإصبع،و یجب قصد وجوب الثلاثه من باب أفضل الواجبین،و لا یجوز أن یقصد بالواحد (۵)منها الوجوب و بالباقین النّدب،لأنّه یلزم تکرار المسح.

ص:۲۱۳

۱- (۱) -الف:-مثلا.

۲- (۲) -الف:-البایع.

۳- (۳) -الف:-انّ.

۴- (۴) -الف:الأصابع.

۵- (۵) -الف:أحد.

(۶۰) مسئله

لو كـان ملـك فى تصـرّف شـخص،و ادعى الآـخر أنّ هـذا الملك حقّى،لأنّه كان لوالـدى و أنا (۱)وارثه.و قال المتصـرّف أنت كاذب و هذا ملك طلق لى.ثمّ شـهد (۲)شاهـدان على أنّ هذا الملك كان لأب المدّعى (۳)،فحينئذ هل يجوز مطالبه المتصرف بوجه النقل و سبب انتقال الملك إليه أم لا؟

قال الشيخ:إنّى إلى الآن متوقف فى هذه المسئله،و هى (۴)فى غايه الإشكال. (۵)

تمّت المسائل.

پايان

ص:۲۱۴

۱- ((۱)) -الف:انّى.

۲- ((۲)) -ب:يشهد.

۳- ((۳)) -ب:ثمّ يشهد الشاهدان على أن كان لأب المدعى.

۴- ((۴)) -الف:هو.

۵- ((۵)) -در نسـخه«ب»،كـاتب پس از اتمـام مسائـل چنين نوشـته است: «تمت المسائـل الشـريفه المبـاركه من إملاـء المرحوم المبرور خاتمه الفضلاء و المجتهدين الملا بهاء الدين محمد العاملى عامله اللّه بلطفه الخفىّ.فرغ من نسخها العبد المذنب الجانى محمد بن بدوى الجزائرى العسـكرى،عصر يوم الخميس رابع عشر جميدى الأولى أحد شهور سنه السابعه عشر و المائه و الألف، حامدا مصليّا على النبى و آله الطاهرين».

شرح فقره ای از نهج البلاغه

اشاره

مؤلّف:علامه میر سید احمد علوی عاملی

تحقیق و تصحیح:محمد جواد نور محمّدی

مقدمه

رساله حاضر یکی از تألیفات علامه میر سید احمد علوی عاملی داماد و شاگرد برجسته میرداماد است.وی در این رساله کوتاه به تحلیل و بررسی کلام نورانی امیر سخن،در نهج البلاغه پرداخته است.علی علیه السّلام در جواب نامه معاویه که گفت:«إنّما نحن و أنتم بنو عبد مناف»،می فرمایند:«لا الصّریح کاللّصیق».این تعبیری است که علامه میر سیّد احمد علوی می فرمایند؛امّا آنچه در روایات و منابع حدیثی شیعه یافته ایم چنین است:«و أمّا قولک:إنّا بنو عبد مناف لیس لبعضنا علی بعض فضل، فلعمری إنّا بنو أب واحد،و لکن لیس امیّه کهاشم،و لا حرب کعبد المطّلب،و لا أبو سفیان کأبی طالب،و لا المهاجر کالطلیق،و لا المحقّ کالمبطل!» (1).

امر بیان علی علیه السّلام در جایی دیگر در بیان تفاوت های اساسی او با معاویه که او با بیان جمله«انما نحن و انتم بنو عبد مناف»منکر شده بود جملاتی صریح می آورد و تفاوت خاندان معاویه و خاندانش را ترسیم می کند.حضرت می فرماید:

ص:215

1- (1) -نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه،محمد باقر محمودی،ج 4،ص 271؛ الرسائل السیاسیه بین الامام علی علیه السّلام و معاویه،ص 270.

«منّا النّبیّ و منکم المکذّب،و منّا أسد اللّه و منکم أسد الأحلاف،و منّا سیّدا شباب أهل الجنّه،و منکم صبیّه النار،و منّا خیر نساء العالمین،و منکم حمّاله الحطب،فی کثیر ممّا لنا و علیکم» (۱)یعنی:

علامه میر سید احمد علوی به دور از تعصّب و براساس نقل های مستند موجود در کتب حدیثی و تاریخی اهل سنت و شیعه،این فقره را بررسی کرده و تلاش نموده مؤیّدات سخن امیر المؤمنین علی علیه السّلام را ارائه دهد.

از آنجا که ساختار شخصیت معاویه-لعنه اللّه علیه-تأثیرات سوء فراوانی در تاریخ اسلام و تحوّلات صدر آن داشته است،تحقیق و تصحیح رساله حاضر با قصد بررسی تاریخی سخنی از امیر المؤمنین علی علیه السّلام در نهج البلاغه،درباره نسب معاویه و قصد یکسان سازی اجداد وی و علی علیه السّلام بنا به ادّعایش،انجام گرفته است.این رساله تنها نسخه موجود-طبق اطّلاع ما-است که در کتابخانه شخصی سرور معظّم حضرت استاد آیه اللّه سید محمد علی روضاتی-دام ظله-قرار دارد.

به دست آوردن این نسخه را مدیون لطف و اتحاف دوست عزیز جناب دکتر حامد ناجی اصفهانی هستم.و از لطف ایشان صمیمانه سپاسگذارم.

از آنجا که شرح حال علامه میر سید احمد علوی را در دفتر پنجم میراث در رساله تقدّم نماز زیارت از بعید آورده ایم در اینجا از آوردن آن صرف نظر می کنیم.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه رب العالمین محمد جواد نور محمّدی

۱- (۱) -شرح نهج البلاغه،إبن أبی الحدید،ج ۱۵،ص ۱۸۲.

برگه اوّل نسخه خطی«شرح فقره ای از نهج البلاغه»

ص:۲۱۷

برگه آخر نسخه خطی«شرح فقره ای از نهج البلاغه»

ص:۲۱۸

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و به نستعین یا اللّه یا محمّد یا علی

معروض رای خورشید انجلاء،قمر ضیاء عالم آرای محی مراسم اجداده الطاهرین، مروّج مذهب آبائه الطیبین،اعنی بندگان همایون اشرف اقدس ارفع اعلی که هزار جان مقدّس فدای نامش باد،می دارد بنده دعاگویی بی حد،احمد که فایده نفیسه دینیّه مرتضویّه که صلاحیت این دارد که در موقف عرض درآید؛زیرا که تواریخ و سیر مشهوره بهره از آن ندارند بلکه مشهور در آنها،آن است که میان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و معاویه عم زاد گیست به اینکه نسب ایشان به عبد مناف منتهی می شود،و این خلاف واقع است، چنانچه لایح و هویدا،لامع و بیدا[ء]از مشرق انوار کلام مرتضوی در کتاب نهج البلاغه که دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است،در جواب بعضی از کتابات معاویه که به خدمت آن سرور نوشته،در طلب امارت و حکومت شام از آن بهتر و در آن کتابت اشعار نموده بود:«انّما نحن و انتم بنو عبد مناف» (۱)یعنی:ما و شما بنو عبد منافیم؛آن حضرت در جواب کتابت او نوشته و اشارت وافی دلالت نموده که:«لا الصریح کاللصیق» (۲)یعنی:

۱- (۱) -این تعبیر با اندکی اختلاف در نهج السعاده،محمد باقر محمودی،ج ۴،ص ۲۶۹ آمده است و در آن«و نحن بنو عبد مناف لیس لبعضنا علی بعض فضل الاّ فضل لا یستذلّ به عزیز و لا یسترق به حرّ»آمده است.

۲- (۲) -نهج البلاغه،سید رضی،نامه ۱۷،فراز چهارم.

فرزنـد صـریح عبـد منافماننـد فرزنـد ملحق و ملصق و چسبیده به عبد مناف نیست.این کنایت است که معاویه فرزند چسبیده است و این بر دو وجه است

وجه اول:آنکه امیّه که بنو امیه به او منسوبنـد از صـلب عبـد شـمس بن عبـد مناف نبود، بلکه غلامی بود از روم که در خدمت عبـد شـمس بزرگ گردیده،او را پسـر خوانده می گفتند:بنو امیّه خود را به او منسوب گردانیدن.پس مفاد فرموده آن حضـرت آن است که بنـو امیّه خود را به عبـد منـاف چسـبانیده انـد نه آنکه از فرزنـدان صـلبی اوینـد،بلکه منسوبنـد به امیّه و امیّه فرزند چسبیده عبد شـمس است.فلهذا بعضـی از علما و متأخرین مانند شـیخ مفلح الدین صـمیری-قدّس اللّه روحه-ذکر نمود که امیّه غلامی بود از روم نزد عبد شمس،نه آنکه پسر صلبی او بود و آن را از بعضی قدماء نسّابه نقل نموده است.

وجه دوم:آنکه معاویه فرزند چسبیده به امیّه است و امیّه فرزند چسبیده به عبد شمس است؛پس معاویه خود را چسبانیده به امیّه و امیّه خود را چسـبانیده به عبـد شـمس بن عبـد مناف؛بنابراین معاویه فرزنـد چسبیده چسبیده به دو مرتبه به عبد مناف است،نه فرزند خالص پاکیزه او.چنانچه فرمود که:«لا الصّریح کاللصیق» یعنی:نیست خالص پاکیزه،همچو آمیخته و چسبانیده از دو وجه.

و سـبب آنکه فرزنـد چسبیـده به امیّه بود آن است که معـاویه«ابن دعی»بوده است، یعنی چنـدین کس او را به فرزنـدی به خود نسبت می دادند،یکی از ایشان ابو سفیان بود؛ چنانچه کلبی نسّابه که از اعیان اهل خلاف است،گفته.و سید مکرّم معظم،جمال الـدین بن طاوس در کتاب طرائف نقل نموده،به این عبارت گفته که:«رواه ابو المنذر هشام بن محمد السائب الکلبی فی کتاب المثالب:فقد کان معاویه لاربعه:عماره بن الولید المغیره المخزومی و لمسافر بن عمر و لابی سـفیان و لرجل آخر سماه» (۱)یعنی معاویه،منسوب از

ص:۲۲۰

۱- (۱) -الطرائف،ج ۲،ص ۵۰۰،مطاعن معاویه بن أبی سفیان.

جهت نسب به چهار کس بود؛عماره بن الولید مخزومی و مسافر بن[عمر،و]ابو سفیان و مردی دیگر که کلبی ذکرش نموده.

و سبب آنکه جمال الدین ابن طاوس ذکر آن فرد نکرده است[این باشد]که از معاصر خلفاء بنی عباس بود و از ایشان تقیه می نمود،در اینکه ذکر کند که یکی از آن چهار نفر عباس بن عبد المطلب است؛بلکه تعبیر از آن به رجل آخر کرده،یعنی:دیگر،مردی دیگر.و مراد از او عباس بن عبد المطلب است.

پس ظاهر شد از کلام معجز نظام حضرت امیر علیه السّلام از کتاب نهج البلاغه مکرّم-که لجّه[ای]از بحر علم مرتضوی است-عم زادگی بنو امیّه خصوصا معاویه با رسول خدا و علی مرتضی علیهما السّلام از جاده صواب به کران است و آنچه در کتب تواریخ و سیر،مسطور است خطا و ناصوابست.چنانچه بر سبّاحان دریای عرفان و سیاحان بیداء ایقان که زمزم شناسان رموز دین و عقده گشایان کنوز یقین اند ظاهر و هویدا است و از این کلمات بلاغت آیات،ظاهر گردید که نسب معاویه را چون نصیبی و بهره[ای]از نکاح صحیح و عقد صریح نبود و در فراش شرعی تولّد ننموده بود،سبب بغض و عداوت او با حضرت امیر علیه السّلام (۱)گردیده،به غایت الغایت رسیده بود.

فلهذا واقع است حدیث شریف از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله چنانچه علماء و محدثین ما اثنا عشریه-رضی اللّه تعالی عنهم- و همچنین مخالفان دین از سنّیان نقل نموده اند از جابر بن عبد اللّه انصاری که قال،قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله (۲):«بوروا أولادکم بحبّ علی بن ابی طالب فمن أحبّه فاعلموا أنّه لرشده و من ابغضه فاعلموا إنه لغیّه» (۳).معنی این حدیث آن است که:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله امر نموده و حکم فرموده است مردمان را بر اینکه فرزندان خود را

۱- ((۱)) -در اصل«عل»آمده است.

۲- ((۲)) -در اصل«صلعم»آمده است.

۳- ((۳)) -الارشاد،ج ۱،ص ۴۵؛اعلام الوری،ص ۱۵۹.

امتحان نمایند به دوستی علی بن ابی طالب علیه السّلام پس هرکس از ایشان دوست دارد آن حضرت را،بدانید که تولّد او از نکاح صحیح و عقد صریح و فراش شرعی است.یعنی حلال زاده است و از این تعبیر شده است به رشد به فتح راء و کسر راء هردو روا است.

و هرکس که بغض آن سرور داشته باشد،بدانید که تولّدش از نکاح صحیح نیست و تعبیر از آن در حدیث به«غیّه»شده است و غیّه به کسر غین معجمه است و فتح آن نیز رواست و لام داخل آن شده است نه آنکه جزء آن است و تصحیح این بر این نحو است.

و اللّه الموفق و الیه المصیر تمت الرساله الشریفه علی ید الفقیر محمّد... (۱)

۱- (۱) -ادامه نام کاتب خط خورده و پاک شده است و شاید جعفر باشد.

اجازات ملّا محمّد تقی مجلسی

اشاره

تدوین:سید جعفر حسینی اشکوری

درآمد:

خدمات گسترده مرحوم ملاّ محمد تقی بن مقصود علی مجلسی (۱)و فرزند علامه اش ملا محمد باقر مجلسی در گسترش احادیث ائمه معصومین علیهم السّلام بر محققین پوشیده نیست، خدماتی چون:ترجمه بسیاری از کتب اخبار و در اختیار عامه مردم نهادن،اهمیت دادن به مراجع و مصادر کهن حدیثی و انتشار آنها،و پرورش شاگردان فراوان را می توان از جمله آنها برشمرد.

ص:۲۲۳

۱- (۱)) -برای شرح حال وی بنگرید به:ریاض العلماء و حیاض الفضلاء ۴۷/۵،لؤلؤه البحرین ۶۰-۶۱، وقایع السنین و الاعوام ۵۲۱،تذکره القبور گزی ۶۳-۷۰،أمل الآمل ۲۵۲/۲،هدیه الأحباب ۲۵۱، فوائد الرضویه ۴۳۹-۴۴۶،بحار الأنوار(اجازات) ۳۲/۱۱۰-۱۰۵/۱۰۵،۸۴-۳۰/۱،۱۴۲،مرآت الأحوال جهان نما ۵۷-۷۶،طبقات اعلام الشیعه قرن ۱۰۱/۱۱-۱۰۲،ریحانه الأدب ۱۹۸/۵-۲۰۱، مقدمه کتاب روضه المتقین جلد اول صفحات یا-ید،روضات الجنات ۱۱۸/۲-۱۲۳،تعلیقه أمل الآمل ۲۵۵ شماره ۷۴۲،جامع الرواه ۸۲/۲،بهجه الآمال فی شرح زبده المقال ۶۵۷/۱-۶۶۱،قصص خاقانی ۳۷/۲-۳۸،الکنی و الألقاب ۱۵۰/۳-۱۵۱ ضمن شرح حال فرزندش،قصص العلماء ۲۳۱-۲۳۴، مستدرک الوسائل(خاتمه)۴۱۶/۳ در بیان مشایخ روایی ملا محمد باقر مجلسی شماره ۱۹ از اساتید وی،نجوم السماء ۵۹-۶۴،منتخب التواریخ ۷۵۴،دانشمندان و بزرگان اصفهان، مهدوی ۴۲۲/۱ - ۴۲۴،اعیان الشیعه ۱۹۲/۹،طرائف المقال ۷۹/۱ شماره ۲۴۶،الفیض القدسی ۲۰۵-۲۲۲،تاریخ اصفهان،جابری ۳۱۸،تکمله أمل الآمل ۳۰۴/۵-۳۰۸ و...

در مقال حاضر بر آنیم تا اشاره ای گذرا به برخی از شاگردان مجلسی اول و اجازاتی که برای آنان صادر شده،نمائیم؛اما قبل از ورود به بحث تذکر چند نکته لازم است:

نکته اول:برخی از اجازات مرحوم ملا محمد تقی مجلسی در موسوعه سترگ فرزندش،«بحار الانوار»،آمده است که در اینجا فقط به نام مجازین اشاره می کنیم تا راهگشای محققین باشد:

الف:طرق روایی مجلسی اول در صحیفه سجادیه(بحار الانوار ۴۳/۱۰۷-۶۶).

ب:اجازه به میرزا ابراهیم بن کاشف الدین محمد یزدی(بحار الانوار ۶۷/۱۰۷-۷۳).

ج:اجازه ایشان به برخی از شاگردانش(بحار الانوار ۷۴/۱۰۷-۷۸).

د:اجازه به محمد صادق کرباسی اصفهانی همدانی(بحار الانوار ۷۹/۱۰۷-۸۴).

نکته دوم:در برخی از مصادر به نام برخی از شاگردان مجلسی اول اشاره شده است که از وی دارای اجازه بوده اند بدین عناوین:

الف:محمد حسین(حسن)بن شمس الدین محمد اصفهانی،از مجلسی اول دارای سه اجازه بر نسخه ای از تهذیب الاحکام به سالهای ۱۰۴۹ تا ۱۰۵۰ ق بوده است(الذریعه ۱۶۲/۱،طبقات،قرن ۱۵۸/۱۱).

ب:عبد الباقی بن بدیع الزمان،دارای اجازه ای به سال ۱۰۵۶ ق بر نسخه ای از تهذیب الأحکام(الذریعه،۱۶۳/۱ ش ۸۱۲).

ج:امیر محمد مهدی حسینی،دارای اجازه ای به سال ۱۰۶۲ ق بر نسخه ای از تهذیب (الذریعه،۱۶۳/۱ ش ۸۱۳).

د:محمد صالح بن محمد ابهری،دارای اجازه به سال ۱۰۵۲ ق بر نسخه ای از فقیه (طبقات،قرن ۲۷۹/۱۱).

ه:منوچهر ترکمان،دارای اجازه ای به سال ۱۰۶۰ در پایان فقیه و اجازه ای به سال ۱۰۶۲ در پایان مزار(طبقات،قرن ۵۸۷/۱۱ و ۴۵۸).

و:سید تاج الدین حسین حسینی گلستانه،دارای اجازه به سال ۱۰۶۲(طبقات قرن ۹۱/۱۱).

ص:۲۲۴

ز:امیر ابو الحسین حسنی حسینی،دارای اجازه به سال ۱۰۶۷ بر نسخه ای از فقیه (تراجم الرجال،۵۵/۱).

ح:اسماعیل حسینی خاتون آبادی اصفهانی(تراجم الرجال،۱۵۵/۱).

نکته سوم:در برخی از فهارس نسخه های خطی کتابخانه ها به برخی از اجازات مجلسی اول جهت برخی از شاگردانش اشاره شده است که تاکنون به متن اجازات دست نیافته ایم،این اجازات با ذکر مصادر آنها چنین اند:

الف:اجازه ای به میر عبد الحسین خاتون آبادی،موجود در دانشگاه تهران،۳۰۴۶/۹.

ب:اجازه به سید محمود(فهرست مجلس،۱۲۱/۱۲).

ج:اجازه به امیر محمد مهدی حسینی(فهرست کتابخانه ملک،۵۳۴/۱).

د:اجازه به علی رضا(فهرست آستان قدس،اهدایی رهبری،۱۹۷).

ه:دو انهاء جهت محمد باقر بن فخر الدین علی(کتابخانه مجلس،۶۳۸/۱۰).

و:دو انهاء جهت محمد حسین بن هادی(کتابخانه ملی،۳۶۳/۱۰).

ز:اجازه به ملا عبد اللّه فرزند خود(فهرست دانشکده حقوق،۴۲۲/۱).

ح:چندین انهاء جهت محمد محسن بن امیر عبد الکریم حسینی(فهرست آستان قدس،۵۵۲/۱۴).

ط:اجازه به ملا محمد رضا(فهرست مجلس،۱۸۴/۱۳).

نکته چهارم:نسبت به اجازات مجموعه حاضر چند نکته را متذکر می شویم:

الف:این اجازات برای بار اول چاپ و در دسترس محققین قرار می گیرد.

ب:در اجازات حاضر نام ۳۲ تن از شاگردان مجلسی اول با متن ۵۲ اجازه مختصر و مفصل آمده است.

ج:در شرح حال برخی از شاگردان به مصادر شرح حال آنان اشاره شده است،ولی مهم در اجازات حاضر آن است که اکثر این شاگردان ناشناس و کمتر نام آنها در مصادر به چشم می خورد.

د:در پاورقی به نام کتابی که اجازه بر آن ثبت شده با مکان وجود آن کتاب اشاره شده است.

ه:آنچه در برخی از موارد لازم می نمود بین دو قلاب[]آمده است.

و:در پاره ای از موارد به علت رطوبت دیدگی یا ناخوانا بودن متن یا دلائل دیگر،به جای عبارات ناخوانا...جایگزین شده است.

ز:آنچه در حاشیه اجازات نوشته شده بود،در پاورقی آمده است.

پر واضح است که کار اجازات مرحوم ملا محمد تقی مجلسی به اینجا خاتمه نمی یابد و فرصتی بس فراتر می طلبد تا تمامی مصادر بررسی گردد،امید آن است که تعداد دیگری از اجازات و شاگردان آن مرحوم فراهم آید تا پژوهشگران این رشته را به کار آید.

قم مقدسه-اول رمضان المبارک ۱۴۲۹

سید جعفر حسینی اشکوری

ص:۲۲۶

(۱)

الشیخ ابراهیم

(۱)

نسخه ای از کتاب«الصحیفه السجادیه»را نزد ملّا محمد تقی مجلسی خوانده و اجازه ای به سال ۱۰۵۶ ق به او داده است (۲).

[۱]

بلغ المولی الفاضل الکامل العالم العامل الشیخ إبراهیم-أدام اللّه تعالی تأییده-هذه...فی مجالس آخرها أواسط شهر ذی القعده الحرام لسنه ست و خمسین بعد الألف.

و أجزت له أن یروی الصحیفه الکامله عنّی بأسانیدی المتصله إلی سیّد الساجدین -صلوات اللّه و سلامه علیه-،و التمست منه-دام معالیه-أن لا ینسانی فی مظانّ إجابه الدعوات.

نمّقه بیده الفانیه أحوج المفتاقین إلی رحمه ربّه الغنی محمّد تقی بن مجلسی الاصفهانی -عفی عنهما بالنبی و الوصی-حامدا مصلّیا مسلما.

ص:۲۲۷

۱- (*)) -احتمالا-وی همان ابراهیم بن کاشف الدین محمد یزدی است که اجازه ای از مجلسی اول در بحار الانوار ج ۱۰۷،ص ۶۷ جهت وی آمده است و شرح حال وی در طبقات اعلام الشیعه،قرن ۱۱، ص ۳ ثبت شده است.

۲- (۱)) -کتابخانه مرعشی،ش ۱۲۸۷۵.

(۲)

ابو الحسن بن معز الدین محمد قهجاورستانی

نسخه ای از«من لا یحضره الفقیه»را به سال ۱۰۶۰ ق کتابت نموده و آن را نزد مجلسی اول خوانده است و وی انهائی به سال ۱۰۶۰ ق برای او نگاشته است (۱).

[۲]

أنهاه المولی الفاضل و العالم الکامل مولانا أبو الحسن-أحسن اللّه تعالی حاله-سماعا و تحقیقا و تصحیحا فی مجالس آخرها أواسط شهر رجب لسنه ستّین بعد الألف من الهجره.

نمّقه بیده الداثره أحوج المفتاقین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی-عفی عنهما-حامدا مصلیا مسلما.

(۳)

أبو الفتح بن محمد حسینی خوراسکانی

(۲)

جزء سوم و چهارم از«من لا یحضره الفقیه»را به سال ۱۰۵۰ ق نگاشته و آنرا نزد مجلسی اول خوانده است و وی انهائی به سال ۱۰۵۱ ق برای او نوشته است (۳).

[۳]

أنهاه-أدام اللّه تعالی توفیقه و تأییده-سماعا و ضبطا و تحقیقا فی مجالس آخرها أواسط شهر جمادی الاولی سنه احدی و خمسین بعد الألف.

ص:۲۲۸

۱- (۱)) -کتابخانه آستان قدس رضوی،مشهد،ش ۵۶۹۸.

۲- (*)) -طبقات اعلام الشیعه،قرن ۱۱،ص ۴۲۹.

۳- (۲)) -کتابخانه امیر المؤمنین علیه السّلام-علامه امینی-نجف اشرف.

نمّقه أحوج المربوبين إلى رحمه ربّه الغنى محمد تقى بن مجلسى-عفى عنهما بالنبى و الوصى-حامدا مصليا مسلما.

(۴)

اسماعیل بن میر عماد بن حسن حسینی خواتون آبادی

(۱)

در پایان نسخه ای از«من لا یحضره الفقیه»صورت اجازه مجلسی اول جهت وی به سال ۱۰۶۷ ق آمده است (۲).

[۴]

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

أنهاه السید الجلیل العالم النبیل-أدام اللّه تعالى تأییده-ألأمیر إسماعیل و کثر فی العلماء مثله بقرائتی علیه فی مجالس آخرها أواخر شهر اللّه الأعظم لسنه سبع و ستین بعد الألف الهجریه،و أجزت له أن یروی-دام مجده-بعد الإستجازه أن یروی زبور آل محمد و انجیل أهل البیت و الدعاء الکامل الصحیفه الکامله مع سایر کتب الأدعیه مع کتب الأحادیث، سیّما الکتب الأربعه بأسانیدی المستکثره البالغه حدّ التواتر و فوقه بالأضعاف الکثیره منها:

ما أخبرنی به الشیخ الأعظم بل الوالد المعظم علاّمه الزمان و وحید الأوان بهاء الملّه و الشریعه و الطریقه و الحقیقه و الورع و التقوى و الدین محمد العاملی الحارثی الهمدانی،عن أبیه شیخ الإسلام و المسلمین العلاّمه الفهّامه الحسین بن عبد الصمد بن الشیخ الأجل صاحب الکرامات شمس الدین محمد،عن الشیخ الأعظم الأجل محقق الحقائق زین الملّه و الدین،عن شیخ علمائنا المحققین مروّج مذهب الأئمه المعصومین-سلام اللّه و صلواته علیهم أجمعین-فی المائه التاسعه نور الدین على بن عبد العالی-رضی اللّه تعالى عنهم-.

ص:۲۲۹

۱- (*)) -طبقات اعلام الشیعه،قرن ۱۱،ص ۴۶-۴۷.

۲- (۱)) -کتابخانه مرعشی،ش ۵۳۰۴.

ح:و ما أخبرنی به أستادی و من علیه فی العلوم الدینیه استنادی شیخ علماء الزمان و مربّی الفضلاء الأعیان الزاهد العابد البدل مولانا عبد اللّه بن الحسین التستری،عن الشیخ الأجل نعمت اللّه بن خاتون العاملی،عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی.

ح:و عن جماعه من الأعلام منهم:أستاد الفضلاء القاضی أبو الشرف،و خالی مولانا محمد قاسم،و الشیخ الأجل عبد اللّه بن جابر العاملی ابن عمّه والدتی،عن جدّی القمقام وحید عصره فی العلوم الدینیه و المعارف الیقینیه مولانا درویش محمد ابن الشیخ العابد الزاهد الورع البدل الحسن النطنزی العاملی،و عن الشیخ جابر العاملی،و هما عن الشیخ نور الدین علی-رضی اللّه تعالی عنهم-.

ح:و عن جماعه من الفضلاء الأعلام منهم:الشیخ بهاء الدین محمد،و العلاّمه الفهّامه القاضی معز الدین محمد،و الشیخ الجلیل یونس الجزائری،جمیعا عن العلاّمه الفهّامه الشیخ عبد العالی،عن أبیه الشیخ علی بن عبد العالی،عن الشیخ الأجل الأعظم الشیخ نور الدین علی بن هلال الجزائری،عن الشیخ جمال العارفین أحمد بن فهد الحلّی،عن الشیخ زین الدین علی بن الخازن،عن شیخ علمائنا المحققین وارث علوم الأنبیاء و المرسلین السعید الشهید محمد بن الشیخ الأجل مکّی.

ح:و عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی،عن ابن الشهید محمد بن أحمد بن داود الشهیر ب«إبن المؤذّن»،عن الشیخ الأجل ضیاء الدین علی،عن أبیه الشهید محمد بن مکّی.

ح:و عن إبن المؤذّن،عن السید الأعظم علی دقماق الحسینی،عن الشیخ الفاضل علی ابن طی،عن الشیخ شمس الدین جزّینی،عن السید حسن بن أیّوب،عن الشهید ابن مکّی.

ح:و عن إبن المؤذّن،عن جماعه کثیره بوسایط قلیله و کثیره،عن الشهید،عن جماعه جمّه من الفضلاء الأعلام منهم:فخر المحققین محمد ابن العلاّمه بالإطلاق حجه اللّه علی العالمین جمال الدین الحسن بن الشیخ الأعظم سدید الدین یوسف بن مطهر الحلّی،و السید الأعاظم عمید الدین عبد المطلب،و السید الأجلّ الأعظم العلاّمه تاج الدین محمد بن القاسم بن معیّه الحسنی الدیباجی،و العلاّمه الفهّامه مولانا قطب الدین محمد الرازی،

و السيد الأجل الأعظم أحمد بن محمد بن زهره الحلبى،و السيد الأجل مهنّا بن سنان المدنى و غيرهم،عن العلاّمه،عن أبيه يوسف،و شيخ علمائنا المحقّقين الشيخ نجم الدين أبى القاسم جعفر بن الحسن بن سعيد،عن السيد الأعظم فخّار بن معد الموسوى،عن على ابن السكون،و الشيخ الأعظم عميد الرؤساء هبه اللّه بن حامد بن أيّوب،عن السيد الأجل بهاء الشرف إلى آخر ما فى أوّل السند فى المتن.

ح:و عن السيد تاج الدين،عن...بن معد،عن أبيه السيد جلال الدين القاسم بن معيه، عن عميد الرؤساء،عن السيد الأجل...الخ.

و عن السيد تاج الدين بأسانيد متكثره،عن السيد فخّار،عن الشيخ محمد بن محمد بن هارون،عن أبى طالب حمزه بن شهريار،عن السيد الأجل...الخ.

و عن السيد فخّار،عن الشيخ الأجل محمد بن ادريس،عن الشيخ الأعظم أبى على الحسن بن محمد بن الحسن الطوسى،عن أبيه شيخ الطائفه المحقّه،عن الشيخ الأعظم الثقه الحسين بن عبيد اللّه الغضائرى،عن أبى المفضّل الشيبانى كما هو المذكور فى الحاشيه.

ح:و بالأسانيد المتواتره عن شيخ الطائفه بكتبه التى منها:تهذيب الحديث و الإستبصار.

و عن الشيخ الطوسى،عن العلاّمه الفهّامه محمد بن محمد بن النعمان المفيد و غيره،عن الصدوق أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى بكتبه سيّما من لا يحضره الفقيه.

و عن المفيد،عن أبى القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمى،عن رئيس المحدّثين ثقه الإسلام محمد بن يعقوب الكلينى الرازى بكتبه سيّما الكافى.

فليرو السيد اللوذعى الألمعى عنّى هذه الكتب و غيرها بهذه الأسانيد و غيرها إلى أصحاب الكتب و إن كان الأظهر أنّه لا يحتاج فى الكتب المتواتره إلى الأسانيد كأمثال هذه الكتب إلاّ على سبيل التيمّن و التبرك.و المرجوّ من الولد الأعزّ أن لا ينسانى فى الخلوات و فى مظان إجابه الدعوات.

نمّقه بيمناه الداثره أحوج المفتاقين إلى رحمه ربّه الغنى محمد تقى بن مجلسى حامدا مصليا مسلما.

(۵)

امیر هاشم

(۱)

مجلسی اول اجازه ای برای نقل حرز یمانی جهت وی نگاشته است (۲).

[۵]

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه رب العالمين،و الصلاه على أشرف المرسلين محمد و عترته الطاهرين.

و بعـد:فقد التمس منّى السـيد النجيب،زبده السادات العظام و النقباء الكرام أمير هاشم -أدام اللّه تعالى تأييداته بجاه محمد و آله الأقدسـين-أن أجيز له الحرز اليمـانى المنسوب إلى أمير المؤمنين و امام المتقين و خير الخلايق بعـد سـيد النبيّين-صـلوات اللّه و سلامه عليهما مادامت الجنه مأوى الصالحين-فأجزت له-أدام تأييـده-أن يرويه عنّى باسـنادى عن السـيد العابد الزاهد العدل أمير إسـحاق الإسترآبـادى المـدفون قرب سـيّد شـباب أهـل الجنّه أجمعين كربلاـءعن مولانا و مولى الثقلين خليفه اللّه تعالى صاحب العصـر و الزمان-صـلوات اللّه عليه و على آبائه الأقدسـين-و قال:أعييت فى طريق مكه المعظّمه فتأخرت عن القافله و آيست عن الحياه و استلقيت كالمحتضر و شرعت فى الشهاده،فإذا على رأسى مولانا و مولى العالمين خليفه اللّه على الناس أجمعين فقال:قم يا اسحاق،فقمت و كنت عطشانا،فسقانى الماء فأردفنى خلفه،فشرعت فى قراءه هذا الحرز و هو-صلوات اللّه عليه-يصلح حتّى تمّ فـإذا أنـا بأبطـح، فنزلـت عـن المركـب و غـاب عنّى،و جـائت القـافله بعـد تسـعه أيـام و اشـتهر بيـن أهـل مكـه انّى جئت بطىّ الأرض،فاختفيت بعد مناسك الحج و كان قد حجّ على قدميه أربعين حجّه.

۱- (*)) -طبقات اعلام الشیعه،قرن ۱۱،ص ۶۳۰،نام وی«المیر محمد هاشم»ثبت شده است.

۲- (۱)) -صورت اجازه در مرکز احیاء میراث اسلامی،شماره(۳۴۵۴)موجود است.

و لمّا تشرفت فی اصفهان بخدمته فی مجیئه من کربلا إلی زیاره مولی الکونین الامام علی بن موسی الرضا-صلوات اللّه علیهما- و کان فی ذمّته مهر زوجته سبعه توامین،و کان له هذا المبلغ عند واحد من سکّان المشهد الرضوی،فرأی فی المنام انّه قرب موته فقال:إنّی کنت مجاورا فی کربلا خمسین سنه لأن أموت فیه و أخاف أن یدرکنی الموت فی غیره.

فلمّا اطلع علیه بعض اخواننا أدّی المبلغ و بعث معه من أخوانی فی اللّه،فقال:لمّا وصل السیّد إلی کربلا و أدّی دینه مرض و مات یوم التاسع و دفن فی منزله.و رأیت أمثال هذه الکرامات فی مده إقامته بإصفهان-رضی اللّه تعالی عنه-.

ولی لهذا الدعاء إجازات کثیره إقتصرت علیها،فالمرجوّ منه-دام تأییده-أن لا ینسانی فی مظان إجابه الدعوات،و التمست منه أن لا یقرأ هذا الدعاء إلاّ للّه تعالی،و لا یقرأ بقصد هلاک عدوّه إذا کان مؤمنا و إن کان فاسقا أو ظالما،و أن لا یقرأ لجمع الدنیا الدنیّه بل ینبغی أن یکون قرائته للتقرب إلی اللّه تعالی و لدفع ضرر شیاطین الجنّ و الانس عنه و عن جمیع المؤمنین إذا أمکنه نیّه القربه فی هذا المطلب،و إلاّ فالأولی ترک جمیع المطالب غیر القرب منه تعالی شأنه.

نمّقه بیمناه الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی حامدا للّه تعالی و مصلیّا علی سیّد الأنبیاء و أوصیائه النجباء الأتقیاء.

(۶)

سید حسن بن حسین بن محمد کیا حسینی جیلانی

نسخه ای از«تهذیب الأحکام»را بین سالهای ۱۰۲۲ تا ۱۰۵۱ ق در اصفهان نگاشته است و آن را نزد مجلسی اول خوانده و وی چندین أنهاء برای او بین سالهای ۱۰۶۰ تا ۱۰۶۲ ق نگاشته است (۱).

۱- (۱) -کتابخانه مدرسه امام صادق علیه السّلام،اردکان ۱۷۹.

[۶]

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

أنهاه السيد السند المولى الفاضل العامل السيد حسن الجيلى-أدام اللّه تأييده-سماعا و تحقيقا و ضبطا فى مجالس آخرها أواخر شهر اللّه محرم الحرام لسنه ستين بعد الألف من الهجره.

نمّقه بيده الداثره أحوج المفتاقين إلى رحمه ربّه الغنى محمد تقى بن مجلسى -عفى عنهما بالنبى و الوصى-حامدا مصليا مسلما.

[٧]

أنهاه السيد الفاضل اللوذعى الألمعى مير حسن-أدام اللّه تعالى تأييده-سماعا و تصحيحا و تحقيقا فى مجالس آخرها أواخر شهر جمادى الآخره لسنه ستين بعد الألف من الهجره.

نمّقه بيده الداثره أحوج المربوبين إلى رحمه ربّه الغنى محمد تقى بن مجلسى -عفى عنهما-حامدا مصليا مسلما.

[٨]

أنهاه السيد العالم و الفاضل العامل السيد حسن-أحسن اللّه تعالى أحواله فى الدارين-سماعا و تحقيقا فى مجالس آخرها أواسط شهر محرم الحرام لسنه احدى و ستين بعد الألف.

نمّقه بيده الداثره أحوج المربوبين إلى رحمه ربّه الغنى محمد تقى بن مجلسى -عفى عنهما-حامدا مصليا مسلما.

[٩]

أنهاه السيد الفاضل و العالم العامل السيد حسن-أدام اللّه تعالى تأييده-سماعا و ضبطا و تصحيحا فى مجالس آخرها أواسط شهر محرم الحرام لسنه اثنى و ستين و ألف من الهجره حامدا مصليا مسلما.

ص:٢٣۴

[۱۰]

أنهاه السید الفاضل الکامل اللوذعی الألمعی الأمیر حسن-أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا و تصحیحا و تحقیقا فی مجالس آخرها أواخر شهر ربیع الأول لسنه اثنی و ستین بعد الألف.

نمّقه بیده الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی، و الحمد للّه ربّ العالمین و الصلاه علی محمد و آله القدیسین.

(۷)

آقا حسین بن جمال الدین محمد خوانساری

(۱)

مرحوم مجلسی اول اجازه مفصلی به تاریخ ۱۰۶۲ جهت وی نگاشته است (۲).

[۱۱]

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه الذی جعل الروایه درکا لمبین أحکامه،و وصله لنیل أعلی درجات جنانه، و نورا یهدی إلی اتباع هداه صراطه،و الصلاه علی سید المرسلین و خیر البریه أجمعین محمد و المقدّسین من آله.

و بعد:فیقول فقیر عفو ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی:إنّه قد تطابق العقل و النقل علی أنّ أشرف المآرب و أنجح المطالب هو العلم الذی به یفضل علی ملائکه السموات،و یستحق باعماله أعلی و أعظم الدرجات،و یتوسل به إلی رضی خالق الأرضین و السموات،و ما هو إلاّ العلم بکتاب اللّه المجید المأخوذ عن سیّد الأنبیاء و عترته الأصفیاء

۱- (*)) -برای شرح حال مفصل وی بنگرید به:محقق خوانساری،تألیف حاج محمد حسن فاضلی خوانساری،به تحقیق اینجانب سید جعفر حسینی اشکوری،الذریعه،ج ۱،ص ۱۶۲-۱۶۳،شماره ۸۰۹،طبقات،قرن ۱۱،ص ۳۳۷ و ۴۰۳.
۲- (۱)) -کتابخانه علامه سید محمد علی روضاتی،اصفهان.

كما هو مبين من حديث الثقلين و غيره،بل جميع أخبارهم بيان المراد من الكتاب المبين.

و لذا كان السلف-رضى اللّه تعالى عنهم-همتهم ابدا رعايه الأخبار بالهمم العاليه و الفطن الصافيه بأوامر أئمّتهم الهاديه-سلام اللّه عليهم-تاره بالحفظ لما يروونه و الفرق بين ما يقبلونه و يردونه،و أخرى بالجمع و التأليف و الاقرار و الروايه على أكمل وجوه الرعايه.

ثمّ درست عوائد التوفيق و طمست فوائد التأييد و ذهبت معالم الشريعه البيضاء المصطفويه،و زالت آثار الطريقه الغراء المرتضويه،و اللّه سبحانه لم يخلفهم لهذا التضييع، و لم يبعثهم للانهماك فى هذا الجهل الفضيع فإنّا للّه و إنّا إليه راجعون (۱)و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلى العظيم.

ثمّ إنّى لمّا تشرفت برهه من الزمان بصحبه العالم الفاضل،العامل الكامل،ذى النفس الطاهره الزكيه،و الهمّه الباهره العليه،و الأخلاق الزاهره الملكيه،جامع المعقول و المنقول، حاوى الفروع و الأصول،المترقى من حضيض التقليد إلى اوج اليقين،حلّال المشكلات برأيه الصائب،كشّاف المعضلات بنظره الثاقب،مستجمع الكمالات و المناقب،العلاّمه الفهّامه اللوذعى الألمعى آقا حسين بن الفاضل الكامل التقى النقى جمال الدين محمد الخونسارى-أسعد اللّه تعالى جدّه و وفّقه تعالى للعروج إلى أعلى معارج اليقين و سلوك مسالك المتقين و اتباع آثار الأئمّه الطاهرين صلوات اللّه عليهم أجمعين-،و قرأ على هذا الضعيف جمّا غفيرا من الفقه و الحديث و الرجال على أكمل التحقيق و التدقيق.

و التمس منّى أن اجيز له روايه ما جازلى روايته،فاستخرت اللّه تعالى و أجزت له-و إن لم أكن أهلا له-أن يروى-أدام اللّه تعالى تأييده و كثر فى العلماء مثله-عنّى روايه جميع ما يجوز لى روايته من كتب علمائنا المتقدّمين و المتأخّرين سيّما كتب الأحاديث خصوصا الكتب الأربعه المتداوله من الكافى و من لا يحضره الفقيه و التهذيب و الاستبصار للأبى جعفرين المحمدين الثلاثه-رضى اللّه تعالى عنهم-فليرو عنّى-دام ظلّه-هذه الكتب و غيرها بأسانيدى الكثيره إلى مؤلفيهم:

۱- (۱)) -اقتباس من سوره البقره،الآيه ۱۵۶.

منها:ما أخبرنى به الشيخ الأعظم و الوالد المعظم،شيخ فضلاء الزمان و مربّى العلماء الأعيان،أفضل المحققين،أكمل المدققين،الزاهد العابد،الورع الثقه،التقى النقى،المولى عبد اللّه بن حسين التسترى-أعلى اللّه درجته فى الجنان و حشره مع النبىّ و الأئمّه الكرام-،عن الشيخ الجليل و الفاضل النبيل نعمه اللّه بن أحمد بن محمد بن خاتون العاملى،عن أبيه الشيخ الحافظ المتقن،خلاصه الفضلاء و الأتقياء الشيخ جمال الدين أحمد،عن والده الجليل شمس الدين محمد بن خاتون،عن الشيخ الأكمل جمال الدين أحمد بن الحاج على،عن الشيخ الفاضل الكامل زين الدين جعفر بن الحسام،عن السيد الجليل و الكامل النبيل حسن بن نجم الدين،عن شيخ علماء الزمان و أفضل فضلاء الأوان،السعيد الشهيد،محمد بن مكّى -رضى اللّه عنهم أجمعين-.

ح:و أخبرنى الشيخ المعظّم و الوالد الأعظم،شيخ الإسلام و المسلمين،علامه الزمان، رئيس المحدّثين المتقنين،بهاء الملّه و الحق والدين،محمد العاملى الهمدانى-أفاض اللّه تعالى مراحمه الشريفه على تربته الزكيه-،عن والده الشيخ الجليل الفاضل العلامه الفهّامه حسين بن الشيخ الفاضل العالم العامل،عبد الصمد بن الشيخ الفاضل الزاهد الورع،شمس الدين محمد -أنار اللّه برهانهم-،عن الشيخ الأعظم الأعلم،محيى ما درس من سنن المرسلين،و محقق حقايق الأولين و الآخرين زين الدين بن على بن أحمد بن جمال الدين بن تقى الدين صالح بن مشرف-جزاه اللّه عن الايمان و المؤمنين أحسن الجزاء بمحمد و آله الطاهرين-،عن الشيخ الجليل أفضل المحققين و أكمل المدققين،مروّج مذهب الأئمّه المعصومين-سلام اللّه عليهم أجمعين- نور الدين على بن عبد العالى-أنار اللّه روحه المقدّسه-.

ح:و أخبرنى جماعه من الفضلاء منهم:الشيخ الجليل و العالم النبيل،أستاد الفضلاء أبو الشرف،و الشيخ الصالح الكامل الفاضل عبد اللّه العاملى،عن جدّى الفاضل العالم العامل،شيخ الفقهاء و المحدّثين فى زمانه الشريف المولى درويش محمد قدّس سرّه ابن الشيخ الجليل الفاضل النبيل،الزاهد الورع التقى النقى الشيخ حسن النطنزى العاملى،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى.

ص:۲۳۷

ح:و بأسانیدی المتکثره غیر ما ذکر عنه رضی اللّه عنه،عن الشیخ الفاضل العالم العامل السعید ابن عمّ الشهید رحمه اللّه شمس الدین محمد بن محمد بن محمد بن داود الشهیر بابن المؤذن الجزینی،عن الشیخ الفاضل النبیل ضیاء الدین علی نجل الشیخ الجلیل السعید الشهید شمس الدین محمد بن مکّی،عن أبیه-قدّس اللّه أرواحهم الزکیه الطاهره-.

ح:و بالاسناد إلی الشیخ شمس الدین بن داود،عن الشیخ أبی القاسم علی بن طیّ،عن الشیخ شمس الدین العریضی (۱)،عن السید حسن بن أیّوب الشهیر بابن نجم الدین بن الأعرج الحسینی،عن الشهید-رحمهم اللّه تعالی-.

ح:و عن الشیخ شمس الدین،عن الشیخ عز الدین حسن بن العشره،عن جمال الاسلام و المسلمین،الزاهد الورع التقی النقی أحمد بن فهد،عن الشیخ زین الدین علی بن الخازن الحائری،عن الشهید رحمه اللّه.

ح:و عن الشیخ شمس الدین بن داود،عن السیّد الأجل المحقّق السیّد علی بن دقماق الحسنی،عن الشیخ الفاضل المحقّق شمس الدین محمد بن شجاع القطان،عن الشیخ المحقق أبی عبد اللّه المقداد بن عبد اللّه السیوری الحلّی،عن الشهید رحمه اللّه.

ح:و بهذا الاسناد عن المقداد جمیع مصنّفاته.

ح:و بالاسناد المتقدّم إلی الشیخ جمال الدین أحمد بن فهد جمیع مصنّفاته.

ح:و بالاسناد المتقدّم إلی الشیخ عز الدین بن العشره إلی الشیخ شمس الدین محمد بن نجده الشهیر بابن عبد العالی،عن الشهید.

ح:و بالاسناد إلی الشهید الثانی رحمه اللّه،عن الشیخ الأجل الأعلم،أفضل المتأخرین فی العلم و العمل،السید حسن بن السید جعفر بن السید فخر الدین بن السید حسن بن نجم الدین بن الأعرج الحسینی رحمه اللّه،عن الشیخ علی بن عبد العالی.

ح:و بالاسناد عنه-رحمه اللّه تعالی-،عن الشیخ العالم العامل،جمال الدین أحمد بن محمد بن خاتون،إلی الشهید بالاسناد الأول.

۱- (۱) -در متن چنین آمده است ولی در برخی مصادر القریضی مذکور است.

ح:و عن الشیخ جمال الدین أحمد و جماعه من فضلاء الأصحاب،عن الشیخ الأجل الأکمل نور الدین علی بن عبد العالی،عن الشیخ الأعظم الأکمل نور الدین علی بن هلال الجزائری،عن الشیخ جمال الدین أحمد بن فهد،عن الشیخ علی بن الخازن الحائری،عن الشهید رحمه اللّه.

ح:و أخبرنی اجازه السید الجلیل و الفاضل النبیل الأمیر،شرف الدین علی الحسنی الحسینی-دام ظلّه-،عن السید الفاضل الکامل الأمیر فیض اللّه،و عن الشیخ المحقق المدقق الشیخ محمد،عن الشیخ الجلیل و الفاضل النبیل الشیخ حسن،عن الشیخ المحقق حسین بن عبد الصمد،عن الشیخ الأعلم الأفضل الشیخ زین الدین.

ح:و عن السید فیض اللّه،عن السیّد الجلیل أبی الحسن علی بن الحسین العاملی،عن الشیخ زین الدین رحمهم اللّه،عن الشیخ علی بن عبد العالی-قدّس اللّه روحه-.

ح:و عن الشیخ الجلیل و الفاضل المعظم میرزا محمد الاسترآبادی رضی اللّه عنه،عن الشیخ الجلیل السعید ابراهیم بن الشیخ الأکمل نور الدین علی بن عبد العالی،عن أبیه -روح اللّه أرواحهم-.

ح:و أخبرنی اجازه جماعه من الفضلاء الأتقیاء منهم:الشیخ الجلیل الزاهد الورع جابر بن عباس النجفی،و السید التقی النقی السید عبد الکریم العاملی،عن سیّد المحققین و المدققین،السید محمد بن السید علی العاملی صاحب کتاب المدارک،عن أبیه،عن الشهید الثانی،عن الشیخ نور الدین علی،بأسانیده إلی الشهید-رحمهم اللّه و ارضاهم-،عن الشیخ الجلیل فخر المحققین و المدققین أبی طالب محمد بن العلاّمه،و السیّد الجلیل الطاهر ذی المجدین المرتضی عمید الدین عبد المطلب بن السیّد مجد الدین أبی الفوارس محمد بن علی بن الأعرج الحسینی،و السید العلاّمه النسّابه المرتضی النقیب تاج الدین أبو عبد اللّه محمد بن القاسم بن معیّه الحسنی الدیباجی،و السیّد الجلیل العریق الأصیل أحمد بن أبی ابراهیم محمد بن محمد بن الحسن بن زهره الحلبی،و السید الکبیر العالم مهنّا بن سنان المدنی،و الشیخ العلاّمه ملک العلماء،سلطان المحققین و أکمل المدققین،قطب الملّه

والدين محمد بن محمد الرازى شارح المطالع و غيره،و الشيخ العلاّمه ملك الادباء و الفضلاء رضى الدين أبو الحسن على بن الشيخ جمال الدين أحمد بن يحيى المعروف بالمزيدى، و الشيخ المحقّق زين الدين أبو الحسن على بن طراد المطارابادى،و غيرهم من الفضلاء،عن الشيخ الأجل العلاّمه سلطان العلماء و ترجمان الحكماء جمال الملّه و الحق و الدين الحسن ابن الشيخ الفاضل العالم سديد الدين يوسف بن على بن مطهر الحلّى-قدّس اللّه أرواحهم-.

ح:و قال الشهيد الثانى-رحمه اللّه تعالى-:و أروى مصنّفات و مرويّات السيّد تاج الدين ابن معيّه المذكور و جميع ما يصحّ عنه أيضا عن ولدى شيخنا الشهيد أبى طالب محمّد و أبى القاسم ضياء الدين على،عن السيّد تاج الدين المذكور بغير واسطه،أمّا ضياء الدين على فبالاسناد إلى الشيخ شمس الدين بن داود عنه،و أما أبو طالب محمد فبالاسناد إلى الشيخ عز الدين بن العشره عنه.

رأيت خط هذا السيّد المعظم بالاجازه لشيخنا السعيد شمس الدين محمد بن مكّى و لولديه محمّد و على و لاختهما أمّ الحسن فاطمه المدعوّه ست المشايخ و لجميع المسلمين ممّن أدرك جزءا من حياته بجميع ذلك عن مشايخه منهم:الشيخ جمال الدين العلاّمه، و السيّد مجد الدين أبو الفوارس محمّد بن على بن الأعرج والد السيّد ضياء الدين و عميد الدين رحمهم اللّه،و السيّد الجليل النسّابه علم الدين المرتضى بن السيّد جلال الدين عبد الحميد بن السيّد النسّابه الطاهر الأوحد فخّار بن معد الموسوى،و السيّد رضى الدين على بن السيّد غياث الدين عبد الكريم بن السيّد جمال الدين أبى الفضائل أحمد بن طاوس الحسنى،و السيّد كمال الدين الحسن بن محمد الآوى الحسينى،و الشيخ صفى الدين محمد ابن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد،و الشيخ جمال الدين يوسف بن حمّاد،و الشيخ جلال الدين محمد بن الكوفى،و غيرهم عن مشايخهم و جميع مصنّفات هؤلاء و مؤلّفاتهم.

ح:و بالاسناد إلى الشيخ أبى طالب محمد بن الشهيد جميع مصنّفات و مرويّات والده و الشيخ فخر الدين بن المطهر عنه بغير واسطه باجازه سبقت منه إليه.

ح:و بالاسناد المتقدّم إلى الشيخ رضى الدين على بن أحمد المزيدى و زين الدين على

ابن طراد جميع مصنّفات و مرويّات الشيخ الجليل الأديب تقى الدين الحسن بن على بن داود الحلّى.

و عنه جميع مصنّفات و مرويّات الشيخ المحقق شيخ الطائفه نجم الدين أبى القاسم جعفر ابن سعيد.

و جميع مصنّفات و مرويّات السيد العلاّمه جمال الدين أبى الفضائل أحمد بن موسى بن جعفر بن الطاوس الحسنى مصنّف كتاب البشرى و كتاب ملاذ العلماء و كتاب حل الاشكال فى معرفه الرجال و غيرها من الكتب تمام اثنين و ثمانين مجلدا كلها من أحسن التصانيف -قدّس اللّه روحه-.

و جميع مصنّفات و مرويّات ولده السعيد صاحب الكرامات و المقامات غياث الدين عبد الكريم و غيرهم،و سيأتى إن شاء اللّه تعالى ذكر مشايخ هؤلاء الأفاضل و اتصالهم بمن تقدم.

ح:و عن السيّد غياث الدين جميع مصنّفات و مرويّات الشيخ السعيد المحقق سلطان الحكماء و الفقهاء و الوزراء نصير الدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسى.

ح:و بالاسناد المتقدّم عن العلاّمه جمال الدين بن مطهّر،عنه أيضا.

و عن السيد غياث الدين،عنه أيضا.

ح:و بالاسناد المتقدم إلى الشيخ رضى الدين المزيدى جميع ما رواه عن مشايخه مضافا إلى العلاّمه منهم:الشيخ الصالح العالم شمس الدين محمد بن أحمد بن صالح السيبى القسّينى تلميذ السيّد فخار بن معد الموسوى،و منهم:السيّد رضى الدين بن معيّه الحسنى، و منهم:الشيخ العلاّمه فخر الدين أبو الحسن على بن يوسف بن البوقى اللغوى،و الشيخ العالم صفى الدين محمد بن نجيب الدين يحيى بن سعيد،و الشيخ تقى الدين الحسن بن داود، و الشيخ الأفضل الأعلم شيخ الطائفه و ملاذها شمس الدين محمد بن جعفر بن نما الحلّى، و منهم:والده السعيد جمال الدين أحمد بن يحيى المزيدى و غيرهم،عن مشايخهم بطرقهم إليهم،و عن هؤلاء المشايخ جميع مصنّفاتهم و مروياتهم.

ح:و بالاسناد المتقدم إلى السيد المرتضى عميد الدين جميع ما يرويه عن والده السعيد مجد الدين محمد بن على بن الأعرج تلميذ الشيخ يحيى بن سعيد و الشيخ مفيد الدين محمد ابن جهيم و غيرهما،و جميع ما رواه عن جدّه السعيد فخر الدين على.

و السيّد فخر الدين يروى عن السيّد جلال الدين عبد الحميد بن السيّد فخار عن والده و غيره،و جميع ما رواه عن الشيخ رضى الدين على بن الشيخ سديد الدين يوسف بن المطهر -قدّس اللّه روحه-.

ح:و بالاسناد إلى الشيخ العلاّمه فخر الدين بن المطهر جميع ما رواه مضافا إلى والده السعيد جمال الدين،عن عمّه رضى الدين على بن يوسف بن مطهر،عن والده سديد الدين يوسف،و الشيخ نجم الدين جعفر بن سعيد و غيرهما.

و أمّا مصنّفات و مرويّات الشيخ العلاّمه فإنّا نرويها بطرق اخرى مضافه إلى ما تقدّم منها:

بالاسناد المتقدّم عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى قدّس سرّه،عن الشيخ الصالح شمس الدين محمد بن أحمد الصهيونى،عن الشيخ المحقّق جمال الدين الشهير بابن الحاج على،عن الشيخ زين الدين جعفر بن الحسام،عن السيّد الجليل حسن بن أيّوب الشهير بابن نجم الدين بن الأعرج الحسينى،عن السيّدين الفقيهين الأبرين ضياء الدين عبد اللّه بن محمد ابن على بن الأعرج و أخيه السيّد عميد الدين و الشيخ فخر الدين جميعا،عن العلاّمه رضى اللّه عنهم.

ح:و عن شيخنا الأكمل نور الدين على،عن الشيخ شمس الدين بن داود،عن الشيخ زين الدين على بن طى،عن الشيخ شمس الدين محمد بن محمد بن عبد اللّه القريضى،عن السيد بدر الدين حسن بن نجم الدين،عن المشايخ الثلاثه ضياء الدين و عميد الدين و فخر الدين،عن العلاّمه.

ح:و عن الثلاثه جميع مصنّفاتهم رضى اللّه عنهم.

ح:و عن الشيخ شمس الدين محمد بن داود،عن الشيخ عز الدين حسن بن العشره،عن العالم الربّانى أحمد بن فهد الحلّى،عن الشيخ نظام الدين على بن عبد الحميد النيلى،عن المشايخ الثلاثه،عن العلاّمه.

ح:و عن الشيخ شمس الدين الصهيونى،عن الشيخ عز الدين حسن بن العشره،عن الشيخ نظام الدين على بن عبد الحميد،عن الشيخ فخر الدين،عن العلاّمه.

ح:و منها عن الشيخ الربّانى الشهيد الثانى بالاسناد المتقدّم،عن رئيس الفقهاء و أبو عذرها السيّد حسن بن السيّد جعفر بن الأعرج الحسينى،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى بطرقه.

ح:و منها عن الشهيد الثانى،عن الشيخ الجليل جمال الدين أحمد بن خاتون و غيره من الفضلاء،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى،عن الشيخ نور الدين على بن هلال،عن الشيخ الربّانى أحمد بن فهد،عن الشيخ على بن عبد الحميد،عن المشايخ الثلاثه،عن العلاّمه.

ح:و عن الشيخ نور الدين على جميع ما صنّفه و ألّفه و رواه عن مشايخه مفصّلا.

ح:و عن الشيخ جمال الدين أحمد،عن الشيخ شمس الدين محمد الصهيونى،عن مشايخه المتقدّمين،عن العلاّمه-رضى اللّه تعالى عنهم-،عن والده الشيخ سديد الدين يوسف، و عن الشيخ المحقّق نجم الدين جعفر بن الحسن بن يحيى بن الحسن بن سعيد الحلّى،و ابن عمّه الشيخ نجيب الدين يحيى بن أحمد بن يحيى بن الحسن بن سعيد،و الشيخ مفيد الدين محمد بن جهيم الأسدى الحلّى،و السيّدين السعيدين الزاهدين البدلين رضى الدين أبى القاسم على و جمال الدين أبى الفضائل أحمد ابنى موسى بن جعفر بن محمد بن الطاوس الحسنى-رضى اللّه تعالى عنهم-جميع مصنّفاتهم و مؤلّفاتهم و مرويّاتهم عنهم بغير واسطه.

و أروى مصنّفات الشيخ نجم الدين أبى القاسم عاليا،عن شيخنا الشهيد،عن الشيخ العالم الفاضل البليغ جلال الدين محمد بن الشيخ الفاضل ملك الأدباء شمس الدين محمد ابن الكوفى،عن الشيخ نجم الدين بلا واسطه.

و أرويها أيضا عن الفاضلين عميد الدين و فخر الدين،عن الشيخ رضى الدين على بن يوسف بن مطهر،عن المحقق.

ص:٢٤٣

و أرويها أيضا بالاسناد المتقدّم،عن السيّد تاج الدين بن معيه الحسنى،و الشيخ رضى الدين على بن أحمد المزيدى،و الشيخ زين الدين على بن طرّاد جميعا،عن الشيخ صفى الدين محمد بن يحيى بن سعيد،عن عمّه المحقّق-رضى اللّه تعالى عنهم-.

و عن الجماعه كلّهم جميع مصنّفات و مرويّات الشيخ العلاّمه قدوه المذهب نجيب الدين أبى ابراهيم محمد بن جعفر بن أبى البقاء هبه اللّه بن نما الحلّى،و مصنّفات و مرويّات السيّد السعيد العلاّمه المرتضى امام الأدباء و النسّاب و الفقهاء شمس الدين أبى على فخّار بن معد الموسوى،و مصنّفات و مرويّات الشيخ العلاّمه قدوه المذهب السيّد السعيد محيى الدين أبى حامد محمد بن أبى القاسم عبد اللّه بن على بن زهره الحسينى الصادقى الحلبى.

و عن المشايخ الثلاثه جميع مصنّفات و مرويّات الشيخ المحقّق المدقّق فخر الدين أبى عبد اللّه محمد بن ادريس الحلّى،و مصنّفات و مرويّات الشيخ السعيد رشيد الدين أبى جعفر محمد بن على بن شهرآشوب المازندرانى،و مصنّفات و مرويّات الشيخ الفاضل العالم البدل أبى الفضل سديد الدين شاذان بن جبرئيل القمى كلّ ذلك بغير واسطه إلاّ فى الشيخ نجيب الدين بن نما،فإنّه يروى عن شاذان بواسطه الشيخ السعيد أبى عبد اللّه محمد بن جعفر المشهدى.

ح:و بالاسناد عن السيّد فخّار جميع مصنّفات الشيخ أبى زكريا يحيى بن على بن البطريق الحلّى و رواياته،و جميع مصنّفات الشيخ الفاضل المحقّق المدقّق عميد الرؤساء هبه اللّه بن أحمد بن حامد بن أحمد بن أيّوب،عنهما بغير واسطه.

و عن الشيخ محمد بن ادريس جميع مصنّفات السيد الطاهر أبى المكارم حمزه بن على ابن زهره،و عن ابن أخيه السيد محيى الدين محمد المتقدّم،عنه.

و جميع مصنّفات و مرويّات الشيخ عربى بن مسافر العبادى،و الشيخ نجم الدين عبد اللّه ابن جعفر الدوريستى.

و عن الشيخ شاذان بن جبرئيل جميع مصنّفات و مرويّات الشيخ الجليل أبى عبد اللّه جعفر بن محمد الدوريستى تلميذ الشيخ المفيد.

ص:٢۴۴

و عن شاذان،عن الشيخ الفقيه عبد اللّه بن عمر الطرابلسى،عن القاضى عبد العزيز ابن أبى كامل،عن الشيخ أبى الفتح محمد بن عثمان الكراجكى جميع تصانيفه.

و عن شاذان،و عن الشيخ الفقيه أبى محمد ريحان بن عبد اللّه الحبشى،عن القاضى عبد العزيز،عن الشيخ الكراجكى أيضا.

و عن القاضى عبد العزيز أيضا جميع مصنّفات الشيخ الفقيه السعيد خليفه المرتضى فى البلاد الحلبيه أبى الصلاح تقى بن نجم الحلبى.

و عن الشيخ شاذان،عن أبى القاسم العماد محمد بن أبى القاسم الطبرى مصنّفات و مرويّات الشيخ الفقيه أبى على الحسن بن الشيخ الأجل شيخ الطائفه أبى جعفر محمد بن الحسن الطوسى رحمه اللّه.

و عن أبى على مصنّفات و مرويّات والده الشيخ أبى جعفر-رضى اللّه تعالى عنهم-من جملتها كتاب تهذيب الأحكام و الاستبصار و غيرهما من كتب الحديث و التفسير و الفقه و الاصول.

و عن الشيخ أبى جعفر مصنّفات و مرويّات السيد المرتضى علم الهدى على بن الحسين الموسوى،و مصنّفات و مرويّات أخيه السيّد الرضى التى من جملتها كتاب نهج البلاغه، و مصنّفات الشيخ سلاّر بن عبد العزيز الديلمى،و مصنّفات و مرويّات الشيخ أبى عبد اللّه الحسين بن عبيد اللّه الغضائرى التى من جملتها كتاب الرجال،و مصنّفات و مرويّات الشيخ الجليل الضابط أبى عمرو الكشّى بواسطه الشيخ الجليل هارون بن موسى التلعكبرى، و جميع مصنّفات و مرويّات الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان-رحمهم اللّه تعالى-.

و عن الشيخ المفيد جميع مصنّفات و مرويّات الشيخ الأجل العالم الفقيه الصدوق أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى منها كتاب من لا يحضره الفقيه، و مصنّفات و مرويّات الشيخ الفقيه ابن أبى القاسم[كذا]جعفر بن قولويه.

و عن الصدوق محمد مصنّفات و مرويّات والده على بن الحسين.

و عن ابن قولويه جميع مصنّفات و مرويّات الشيخ الأكمل ثقه الاسلام أبى جعفر محمد ابن يعقوب الكلينى التى من جملتها كتاب الكافى و هو خمسون كتابا بالأسانيد التى فيه

لكل حديث متصله بالائمه المعصومين-صلوات اللّه عليهم أجمعين-،عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، عن اللّه عزّ و جلّ.

و لنا طريق آخر إلى الشيخ المفيد و من قبله أعلى من ذلك عن السيّد فخّار الموسوى بالاسناد إليه المتقدّم عن شاذان بن جبرئيل،عن جعفر الدوريستى،عن محمد المفيد.

و عن الدوريستى،عن أبيه محمد،عن الصدوق ابن بابويه.

و عن شاذان،عن السيّد أحمد بن محمد الموسوى،عن ابن قدامه،عن الشريف المرتضى و أخيه السيّد الرضى.

و عن الشيخ جعفر بن محمد الدوريستى،عن الرضى و أخيه المرتضى أيضا.

و بالاسناد المتقدّم إلى المحقّق المعظّم خواجه نصير الدين الطوسى،عن أبيه،عن السيّد فضل اللّه الحسنى،عن المرتضى الرازى،عن جعفر بن محمد الدوريستى،عن السيّد الرضى.

و بالاسناد المتقدّم إلى السيّد غياث الدين بن أحمد بن طاوس،عن السيّد جلال الدين عبد الحميد بن السيّد فخّار الموسوى،عن الشيخ برهان الدين القزوينى،عن السيّد هبه اللّه ابن الشجرى النحوى،عن ابن قدامه،عن السيّد الرضى.

ح:و بالاسناد المتقدّم إلى الشيخ رشيد الدين محمد بن شهرآشوب السروى المازندرانى،عن السيّد المنتهى ابن أبى زيد بن كيابكى الحسينى الجرجانى،عن السيّد الرضى.

ح:و عن ابن شهرآشوب،عن السيد فضل اللّه بن على الراوندى،عن عبد الجبّار المقرئ،عن أبى على،عن والده،عن السيّد الرضى-رضى اللّه تعالى عنهم-.

و عن ابن شهرآشوب،عن السيّد أبى الصمصام ذى الفقار بن معبد الحسنى المروزى، عن الشيخ أبى عبد اللّه محمد بن على الحلوانى،عن السيدين السعيدين البدلين على و محمد المرتضى و الرضى-قدّس اللّه روحيهما و نوّر ضريحيهما-.

ح:و عن السيّد أبى الصمصام الحسينى مصنّفات الشيخ أبى العبّاس أحمد بن على بن أحمد بن العبّاس النجاشى التى من جملتها كتاب الرجال.

و عن النجاشی مصنّفات الشیخ أبی عبد اللّه الحسین بن عبید اللّه الغضائری.

هـذا ما اقتضاه الحال من ذکر الطریق المشترک إلی من ذکر من الأصحاب -رضوان اللّه تعالی علیهم-،و لنا إلی الشیخ السعید أبی جعفر محمد بن الحسن الطوسی -قدّس اللّه تعالی روحه-طرق اخری مضافه إلی ما تقدّم فمنها:عن السیّد رضی الدین علی بن طاوس الحسنی،عن الشیخ حسین بن أحمد السوراوی،عن محمد بن القاسم الطبری،عن الشیخ أبی علی،عن والده الشیخ أبی جعفر.

ح:و عن السیّد رضی الدین،عن الشیخ علی بن یحیی الخیّاط،عن عربی بن مسافر العبادی،عن محمد بن القاسم الطبری،عن أبی علی،عن والده.

ح:و عن السیّد رضی الدین بن طاوس،عن أسعد بن عبد القاهر الأصفهانی،عن أبی الفرج علی بن أبی الحسین الراوندی،عن أبی جعفر محمد بن علی بن الحسن الحلبی، عن الشیخ أبی جعفر.

ح:و عن السیّد رضی الدین،عن السیّد محیی الدین أبی حامد محمد بن زهره الحلبی، عن الشیخ أبی الحسن یحیی بن الحسن بن البطریق الأسدی،عن العماد محمد بن القاسم الطبری،عن الشیخ أبی علی،عن والده.

ح:و بالاسناد المتقدّم إلی المحقق السعید خواجه نصیر الدین الطوسی،عن والده،عن السیّد فضل اللّه الراوندی،عن السیّد المجتبی بن الداعی،عن الشیخ أبی جعفر.

ح:و بالاسناد المتقدّم إلی العلاّمه بن المطهّر،عن والده،عن الشیخ یحیی بن محمد بن الفرج السوراوی،عن الفقیه الحسین بن هبه اللّه بن رطبه،عن أبی علی،عن والده.

و عن العلاّمه،عن والده،عن السیّد أحمد بن یوسف العریضی العلوی،عن برهان الدین محمد بن محمد الحمدانی القزوینی،عن السیّد فضل اللّه بن علی الراوندی،عن السیّد عماد الدین أبی الصمصام ذی الفقار بن معبد الحسنی،عن الشیخ أبی جعفر.

ح:و بالاسناد المتقدّم إلی شیخنا الشهید رحمه اللّه،عن الشیخ رضی الدین علی بن أحمد المزیدی و زین الدین علی بن طرّاد المطارباذی،عن الشیخ العلاّمه تقی الدین ابن داود،عن الشیخ نجم الدین جعفر بن الحسن بن یحیی بن الحسن بن سعید،عن أبیه،عن أبیه یحیی

ص:۲۴۷

الأكبر،عن عربی بن مسافر،عن الیاس بن هشام الحائری،عن الشیخ أبی علی،عن والده.

و عن مشایخ السیّد فخار الذین تقدموا إلی المفید و غیره،قال الشیخ محمد بن صالح:

روی لی السیّد فخّار فی السنه التی توفی فیها رضی اللّه عنه و هی سنه ثلاثین و سته مائه،و سبب ذلک انّه جاء إلی بلادنا و خدمناه و کنت أناصبی أتولی خدمته فأجاز لی و قال لی:ستعلم فیما بعد حلاوه ما خصصتک به.

ح:و عن الشیخ محمد بن صالح،عن والده أحمد،عن الفقیه قوام الدین محمد بن محمد البحرانی،عن السیّد فضل اللّه الراوندی،عن السیّد المجتبی بن الداعی الحسنی،عن الشیخ أبی جعفر الطوسی.

ح:و عن والده أحمد،عن الشیخ علی بن فرج السوراوی،عن الحسین بن رطبه،عن أبی علی،عن والده.

ح:و عن والده أحمد،عن الفقیه الأدیب المتکلّم اللغوی راشد بن ابراهیم البحرانی،عن القاضی جمال الدین علی بن عبد الجبّار الطوسی،عن والده،عن الشیخ أبی جعفر الطوسی.

ح:و عن القاضی جمال الدین علی مصنّفات الشیخ قطب الدین سعید بن هبه اللّه و السیّد أبی الرضا فضل اللّه الراوندیین.

ح:و عن الشیخ محمد بن صالح،عن محمد بن أبی البرکات الصنعانی،عن عربی بن مسافر،عن الحسین بن رطبه،عن أبی علی،عن والده.

ح:و عن ابن صالح،عن السیّد رضی الدین ابن طاوس،و الشیخ المحقّق نجم الدین بسندهما المتقدّم إلی الشیخ أبی جعفر.

ح:و عن ابن صالح،عن الشیخ علی بن ثابت بن عصیده السوراوی،عن عربی بن مسافر،عن الحسین بن رطبه،عن أبی علی،عن والده.

ح:و عن ابن صالح،عن السید رضی الدین ابن طاوس و المحقّق بسندهما المتقدّم إلی الشیخ أبی جعفر.

ح:و عن ابن صالح،عن الشیخ علی بن ثابت،عن عربی بن مسافر،عن الحسین بن رطبه،عن أبی علی،عن والده.

ح:و عن ابن صالح،عن محمد بن نما،عن والده جعفر و عن ابن ادريس كليهما،عن الحسين بن رطبه،عن أبى على،عن والده.

ح:و عن ابن صالح،عن السيّد الفقيه الزاهد رضى الدين محمد بن محمد بن محمد بن زيد بن الداعى الحسينى،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه الداعى الحسينى،عن الشيخ أبى جعفر،و عن السيد المرتضى علم الهدى،عن الشيخ سلّار و القاضى عبد العزيز بن البرّاج،و الشيخ أبى الصلاح بجميع ما صنّفوه و رووه.

ح:و بالاسناد إلى شيخنا الشهيد،عن شيخه الجليل الفقيه الصالح جلال الدين الحسن ابن أحمد بن الشيخ نجيب الدين محمد بن جعفر بن هبه اللّه بن نما،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن الشيخ أبى عبد اللّه الحسين بن محمد بن طحال المقدادى،عن أبى على، عن والده.

و بهذه الطرق نروى مصنّفات من تقدّم على الشيخ أبى جعفر من المشايخ المذكورين و غيرهم،و جميع ما اشتمل عليه كتابه فهرست اسماء المصنّفين و جميع كتبهم و رواياتهم بالطرق التى له إليهم.

ثمّ بالطرق التى تضمنتها الأحاديث،و إنما أكثرنا الطرق إلى الشيخ أبى جعفر رضى اللّه عنه لأن اصول المذهب كلّها ترجع إلى كتبه و رواياته.

و أجزت له-أدام اللّه تعالى ظلاله العالى و معاليه-أن يروى عنّى جميع ما رواه الشيخ الفاضل العالم الربّانى الشهيد الثانى،عن الشيخ الفاضل العالم الحافظ منتجب الدين أبو الحسن على بن عبيد اللّه بن الحسن المدعو حسكابن الحسين بن الحسن بن الحسين بن على بن الحسين بن بابويه،عن مشايخه،و عن والده و جدّه و باقى أسلافه،و عن عمّه الأعلى الصدوق أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه بالطرق التى له إليه،و جميع ما اشتمل عليه كتاب فهرسته لأسماء العلماء المتأخرين،عن الشيخ أبى جعفر الطوسى بطرقه فيه إليهم،و هذا الكتاب مشتمل على قريب من خمسه آلاف اسم من أسامى علمائنا المتأخرين و هو موجود عندنا لم نعد أسماءه،بل ذكرنا على التخمين،و كان هذا الرجل حسن الضبط كثير

الروايه عن مشايخ عديده بالاسناد المتقدّم إلى السيّدين الأعظمين رضى الدين على و جمال الدين أحمد ابنى طاوس و الشيخ سديد الدين ابن مطهّر جميعا،عن السيّد صفى الدين محمد بن معد الموسوى،عن الشيخ الفقيه برهان الدين الحمدانى القزوينى نزيل الرى،عن الشيخ الحافظ منتجب الدين صاحب الكتاب.

و بهذا الاسناد جميع مصنّفات السيّد صفى الدين ابن معد و رواياته و مصنّفات الشيخ برهان الدين القزوينى و رواياته.

و عن الحمدانى مصنّفات الشيخ أمين الدين أبى على الفضل بن الحسن الطبرسى من ذلك تفسيراه للقرآن المجيد مجمع البيان و جوامع الجامع.

و مصنّفات الشيخ سديد الدين الحمصى،و مصنّفات السيّد فضل اللّه الراوندى، و مصنّفات الكراجكى و الصهرشتى عنهم بغير واسطه،و كتب الشيخ السعيد أبى الحسين ورّام بن أبى فراس المالكى الأشترى بواسطه الشيخ منتجب الدين-رضى اللّه تعالى عنهم-.

و أروى أيضا مصنّفات و مرويات الشيخ منتجب الدين المذكور بالاسناد إلى الشهيد،عن السيّد تاج الدين بن معيه،عن السيّد رضى الدين على،عن والده السيّد غياث الدين عبد الكريم بن طاوس،عن الوزير السعيد نصير الدين محمد بن الحسن الطوسى،عن برهان الدين الحمدانى،عنه.

و عن العلاّمه،عن والده سديد الدين،عن السيّد أحمد بن يوسف العريضى،عن برهان الدين القزوينى،عن الشيخ منتجب الدين،عن المرتضى و المجتبى ابنى الداعى الحسنى،عن الشيخ المفيد عبد الرحمن بن أحمد بن الحسين النيسابورى جميع مصنّفاته و جميع مصنّفات و مرويّات السيّد المرتضى و أخيه الرضى و الشيخ أبى جعفر و سلاّر و ابن البرّاج.

و أجزت له-أدام اللّه مجده و نبله و كبت عدوّه و ضدّه-أن يروى الصحيفه الكامله عن مولانا سيّد العابدين على بن الحسين-صلوات اللّه عليهما-بالاسناد المتقدّم إلى شيخنا الشهيد،عن السيّد تاج الدين بن معيه،عن والده أبى جعفر القاسم،عن خاله تاج الدين أبى عبد اللّه جعفر بن محمد بن الحسن بن معيه،عن والده السيّد مجد الدين محمد بن الحسن بن معيه،عن الشيخ

محمد بن شهرآشوب المازندرانی،عن السید أبی الصمصام ذی الفقار بن محمد بن معبد الحسنی،عن الشیخ أبی جعفر الطوسی بسنده المذکور فی أوّلها.

و بطریق آخر عن السیّد تاج الدین بن معیه،عن السیّد کمال الدین المرتضی محمد بن محمد بن السیّد رضی الدین الآوی الحسینی،عن خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی،عن والده،عن السیّد أبی الرضا فضل اللّه الحسنی،عن السیّد أبی الصمصام،عن الشیخ أبی جعفر الطوسی رحمهم اللّه.

ولی أسانید آخر إلی الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی-رضی اللّه تعالی عنه-منها:عن الشیخ الوالد المعظّم بهاء الدین محمد رحمهم اللّه،عن الشیخ العلاّمه الفهّامه الفقیه المحدّث الشیخ عبد العالی ابن الشیخ نور الدین علی،عن والده،و عن الفاضل العلاّمه الفهّامه القاضی معز الدین محمد-رضی اللّه تعالی عنه-،و الشیخ الفاضل الثقه العدل الشیخ یونس الجزائری و غیرهما من الفضلاء،عن العلاّمه الشیخ عبد العالی،عن أبیه الشیخ نور الدین علی بن [عبد]العالی-رضی اللّه تعالی عنهم-.

و أما کتب القراءات فإنّا نروی کتاب التیسیر بطرق کثیره إلی الشیخ أبی عمرو الدانی أوضحها بالأسانید المتقدّمه إلی السیّد تاج الدین بن معیّه،عن جمال الدین یوسف بن حمّاد،عن السیّد رضی الدین بن قتاده،عن الشیخ أبی جعفر (1)عمر بن معن الزبری الضریر، عن الشیخ أبی عبد اللّه محمد بن عمر بن یوسف القرطبی،عن الشیخ أبی الحسن علی بن محمد بن أحمد الجذامی الضریر،عن الشیخ أبی محمد عبد اللّه بن سهل،عن الشیخ أبی عمرو الدانی مصنّف الکتاب.

و أرویه أیضا عن شیخنا الشهید،عن الشیخ عز الدین أبی البرکات خلیل بن یوسف الأنصاری،عن عبد اللّه بن سلیمان الأنصاری الغرناطی،عن أحمد بن علی بن الطباع الرعینی،عن عبد اللّه بن محمد بن مجاهد العبدی،عن أبی خالد یزید بن محمد بن رفاعه

1- (1)) -در بحار الأنوار،ج 105،ص 165 و ج 106،ص 54،أبی حفص آمده است.

اللخمى،عن على بن أحمد بن خلف الأنصارى،عن على بن الحسين المرسى،عن الشيخ أبى عمرو الدانى.

و أمّا كتاب حرز الأمانى المشهور بالشاطبيه فإنّى أرويها بهذا الطريق،عن الشيخ خليل الأنصارى،عن الجعبرى بسنده عن مصنّفها أبى القاسم بن فيره الرعينى.

و أرويها أيضا عن الشيخ الشهيد،عن الشيخ جمال الدين أحمد بن الحسين بن محمد بن المؤمن الكوفى،عن الشيخ شمس الدين محمد بن الغزال المضرى،عن الشيخ زين الدين على بن يحيى المربعى،عن السيد عزّ الدين حسين بن قتاده المدينى،عن الشيخ مكين الدين يوسف بن عبد الرزاق،عن ناظمها.

و عن الشهيد رحمه اللّه،عن الشيخ شمس الدين محمد بن عبد اللّه البغدادى،عن الشيخ محمد بن يعقوب المعروف بابن الجرائدى،عن ولد المصنّف،عن والده الناظم.

و أمّا كتاب الموجز فى القراءه و الرعايه فى التجويد و باقى كتب مكّى بن أبى طالب المقرئ و كتاب الوقف و الابتداء للشيخ شمس الدين محمد بن بشار الأنبارى و باقى كتبه فإنّى أرويها بالاسناد المتقدّم إلى السيّد رضى الدين ابن قتاده،عن أبى حفص الزبرى،عن القاضى بهاء الدين بن رافع بن تميم،عن ضياء الدين يحيى بن سعدون القرطبى،عن الشيخ أبى محمد عبد الرحمن بن محمد بن عتاب،عن الفاضل أبى محمد مكّى بن أبى طالب المقرئ.

و بالاسناد عن ابن رافع،عن ضياء الدين،عن أبى عبد اللّه الحسين بن محمد بن عبد الوهاب،عن أبى جعفر محمد بن أحمد بن محمد المسلمه،عن أبى القاسم اسماعيل بن سعيد،عن محمد بن القاسم بن بشار الأنبارى.

و أروى كتاب الشيخ جمال الدين أحمد بن موسى بن مجاهد فى القراءات السبع بالاسناد إلى العلاّمه بن مطهر،عن أبيه،عن السيّد صفى الدين ابن معد الموسوى،عن نصير الدين راشد بن ابراهيم البحرانى،عن السيّد فضل اللّه الحسنى،عن أبى الفتح ابن الفضل الاخشيدى،عن أبى الحسن على[بن]القاسم بن ابراهيم الخيّاط،عن أبى حفص عمر بن ابراهيم الكنانى،عن مصنّفه أحمد بن مجاهد.

و أمّا كتب اللغه و العربيه فإنّى أروى صحاح اسماعيل بن حماد الجوهرى بالاسناد إلى الشيخ سديد الدين بن مطهر،عن مهذب الدين الحسين بن ردّه،عن محمد بن الحسن بن على بن محمد بن على بن عبد الصمد التميمى،عن أبيه،عن جدّ أبيه،عن الأديب أبى منصور ابن أبى القاسم البيشكى،عن الجوهرى المصنّف.

و أروى كتاب الجمهره مع باقى مصنّفات محمد بن دريد و رواياته و اجازاته بالاسناد المتقدّم إلى السيّد فخّار الموسوى،عن أبى الفتح محمد بن الميدانى،عن ابن الجواليقى، عن الخطيب أبى زكريا التبريزى،عن أبى محمد الحسن بن على الموهرى (۱)،عن أبى بكر ابن الجراح،عن ابن دريد المصنّف.

و بالاسناد إلى أبى الفتح الميدانى جميع مصنّفات يعقوب بن السكيت صاحب كتاب اصلاح المنطق و جميع رواياته،عن الرئيس الحسين بن محمد بن عبد الوهاب المعروف بالبارع،عن محمد بن أحمد بن المسلم المعدل،عن أبى القاسم اسماعيل بن أسعد بن اسماعيل بن سويد،عن أبى بكر محمد بن القاسم بن بشار الأنبارى،عن أبيه،عن عبد اللّه ابن محمد الرستمى،عن المصنّف.

و عن السيّد فخار جميع مصنّفات الهروى صاحب كتاب الغريبين،عن أبى الفرج بن الجوزى،عن ابن الجواليقى،عن أبى زكريا الخطيب،عن الوزير أبى القاسم المغربى،عن الهروى المصنّف.

و بالاسناد إلى الخطيب التبريزى،عن أبى الفتح سليمان بن أيّوب الرازى،عن الشيخ أبى الحسين أحمد بن فارس صاحب كتاب مجمل اللغه له و لجميع مصنّفاته.

و عن ابن الجواليقى،عن أبى الصقر الواسطى،عن الحبشى،عن التنيسى،عن الأنكاكى،عن أبى تمام حبيب بن اوس الطائى صاحب الحماسه لها و لجميع تصانيفه و رواياته.

۱- (۱)) -در برخى از مصادر:الجوهرى آمده است.

و عن السيّد فخّار جميع مصنّفات أبى العبّاس أحمد بن يحيى المشهور بتغلب صاحب الفصيح،عن عميد الرؤساء هبه اللّه بن أيّوب،عن ابن القصار،عن أبى الحسن سعد الخير بن محمد الأندلسى،عن أبى سعيد محمد بن محمد المظفرى،عن أبى نعيم أحمد بن عبد اللّه الأصفهانى الحافظ،عن أبى الحسن محمد بن أحمد بن كيسان النحوى،عن تغلب.

و أمّا الخلاصه المالكيه فإنّى أرويها عن الشهيد بن مكّى،عن الشيخ شهاب الدين أبى العباس أحمد بن الحسن بن أحمد النحوى،عن الشيخ برهان الدين ابراهيم بن عمر الجعبرى،عن الشيخ شمس الدين محمد بن أبى الفتح الدمشقى،عن ناظمها.

و عن المزيدى،عن والده أحمد،عن الشيخ يحيى بن سعيد،عن الشيخ الأديب مهذّب الدين بن كرم النحوى،عن الشيخ نجيب الدين أبى البقاء العكبرى و الشيخ على بن فرج السوراوى كلاهما عن الشيخ أبى محمد عبد اللّه بن أحمد بن الخشاب النحوى،عن السيّد النقيب هبه اللّه بن الشجرى،عن السيّد أبى المعمر يحيى بن هبه اللّه بن طباطبا الحسنى،عن القاضى أبى القاسم عمر بن ثابت الثمانينى النحوى،عن ابن جنى لكتاب اللمع و غيره من مصنّفاته.

و بالاسناد إلى السيّد فخار،عن أبى الفتح الميدانى،عن ابن الجواليقى جميع كتبه.

و عن ابن الجواليقى،عن أبى زكريا الخطيب جميع كتبه.

و عن أبى زكريا،عن أبى العلاء المعرى و الثمانينى و أبى الحسن بن عبد الوارث جميع كتبهم.

و عن الثمانينى،عن ابن جنى جميع كتبه.

و عن الربعى جميع كتبه.

و عن أبى على الفارسى،عن أبى بكر بن السراج جميع كتبه.

و عن ابن السراج،عن الزجاج جميع كتبه.

و عن الزجاج،عن أبى العبّاس المبرّد جميع كتبه.

و عن المبرّد،عن أبى عثمان المازنى،عن الجرمى جميع كتبه.

و عن أبى الحسن الأخفش جميع كتبه.

و عن الأخفش،عن سيبويه جميع كتبه.

و عن سيبويه،عن الشيخ الخليل بن أحمد العروضى جميع كتبه.

فهؤلاء أئمّه اللغه و الأدب و من تأخّر عنهم انّما اقتفى على آثارهم و نسج على منوالهم فلا جرم اقتصرنا على ذكر الطرق إليهم و ايثارا للاختصار و لنذكر طريقا واحدا هو أعلى ما اشتملت عليه هذه الطرق إلى مولا[نا]و سيّدنا و سيّد الكاينات و أشرف الموجودات رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و يعلم منه أيضا مفصّلا أعلى ما عندنا من السند إلى كتب الحديث كالتهذيب و الاستبصار و الفقيه و المدينه و الكافى و غيرها:

أخبرنا الشيخ بهاء الدين محمد بن الحسين،عن الشيخ عبد العالى،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى،عن الشيخ شمس الدين محمد بن داود،عن الشيخ ضياء الدين على، عن الشهيد محمد بن مكّى،عن رضى الدين المزيدى،عن محمد بن صالح،عن السيد فخار.

ح:و عن شيخ ضياء الدين على،عن السيّد تاج الدين بن معيه،عن الشيخ جمال الدين ابن مطهر،عن نجم الدين بن سعيد،عن السيّد فخّار.

ح:و عن الشهيد،عن محمد بن الكوفى،عن نجم الدين بن سعيد،عن السيّد فخّار،عن شاذان بن جبرئيل،عن جعفر الدوريستى،عن المفيد،عن الصدوق أبى جعفر محمد بن بابويه،عن محمد بن أبى القاسم المفسّر الاسترآبادى،عن يوسف بن محمد بن زياد و على ابن محمد بن سنان،عن أبويهما،عن مولانا و سيّدنا أبى محمد الحسن بن على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب-صلوات اللّه و سلامه عليهم أجمعين-عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه على بن أبى طالب قال:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لبعض أصحابه ذات يوم:«يا عبد اللّه أحبب فى اللّه و أبغض فى اللّه و وال فى اللّه و عاد فى اللّه،فإنه لا تنال ولايه اللّه إلاّ بذلك و لا يجد رجل طعم الايمان و إن كثرت صلاته و صيامه حتى يكون كذلك و قد صارت مؤاخاه الناس يومكم هذا أكثرها على الدنيا عليها يتوادون و عليها يتباغضون و ذلك لا يغنى عنهم من اللّه شيئا».

فقال الرجل:يا رسول اللّه كيف لی أن أعلم إنی قد واليت و عاديت فی اللّه؟و من ولیّ اللّه عزّ و جلّ حتی اواليه؟و من عدوّه حتّی اعاديه؟

فأشار له رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله إلی علی عليه السّلام فقال:«ألا تری هذا»؟قال:بلی،قال:«ولیّ هذا ولیّ اللّه فواله،و عدوّ هذا عدوّ اللّه فعاده،وال ولی هذا و لو انّه قاتل أبيک و ولدک،و عاد عدوّه و لو انّه أبوک و ولدک (۱)».

فليرو ذلک و غيره عنّی بهذه الطرق و غيرها ممّا ذكره الأصحاب فی كتبهم و ضمنوه اجازاتهم خصوصا كتاب الاجازات لكشف طرق المفازات الذی جمعه السيّد السعيد الطاهر رضی الدين علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن الطاوس الحسنی،و الاجازه التی أجازها العلاّمه جمال الدين الحسن بن يوسف بن مطهر للسيّد الطاهر الأصيل أبی الحسن علی بن محمد بن زهره فإنّها اشتملت علی المهمّ من كتب الأصحاب و أكثر علماء الاسلام من الحديث و التفسير و الفقه و اللغه و العربيه و النثر و النظم و غيرها،و كتاب فهرست الشيخ منتجب الدين علی بن عبيد اللّه بن بابويه،و فهرست الشيخ محمد بن الحسن الطوسی، و فهرست النجاشی،و فهرست ابن بابويه-قدّس اللّه اسرارهم-.

و آخذ علی وحيد الزمان و علاّمه الوقت و الأوان ما اخذ علیّ من العهد بملازمه تقوی اللّه سبحانه،فإنّها وصيه الأنبياء و الأولياء و الصلحاء،و بدوام مراقبته تعالی فی السرّ و الاعلان، و الأخذ بالاحتياط التام فی جميع الامور سيّما فی الفتوی،و بذل العلم لأهله و بذل الوسع فی تحصيله و تحقيقه و تنقيحه و الاخلاص للّه تعالی فی طلبه و بذله فليس فوق هذا مطلب إذا حصلت شرايطه فقد روينا بالاسناد الآنف إلی أمير المؤمنين و امام العارفين علی بن أبی طالب-سلام اللّه تعالی و صلواته عليه-أنّه قال:«من كان من شيعتنا عالما بشريعتنا فأخرج ضعفاء شيعتنا من ظلمه جهلهم إلی نور العلم الذی حبوناه جاء يوم القيامه علی رأسه تاج من نور يضیء لأهل جميع العرصات و عليه حله لا يقوم لاقل سلک منها الدنيا بحذافيرها

۱- (۱)) -امالی صدوق ۶۱،علل الشرايع ۱۴۱/۱،وسائل الشيعه ۱۷۸/۱۶،بحار الانوار ۵۴/۲۷.

و ینادی مناد:هـذا عالم من بعض تلامـذه علماء آل محمد ألا فمن أخرجه من ظلمه جهله فی الدنیا فلیتشـبث به یخرجه من حیره ظلمه هـذه العرصـات إلی نزه الجنان،فیخرج کل من کان علمه فی الـدنیا خیرا أو فتـح عن قلبه من الجهل قفلا،أو أوضـح له عن شبهه» (۱)إلی غیر ذلـک من الأخبار الکثیره عن کل واحـد من الأئمّه المعصومین-صـلوات اللّه علیهم أجمعین-،و التمست منه-دام ظله-أن لا ینسانی فی مظان إجابه الدعوات کما انّه لا أنساه.

نمّقه بیمناه الـداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسـی -عفی عنهما-فی شـهر ربیع الثانی لسـنه اثنی و ستین بعـد[الأـلف من]الهجره المقـدسه،و الحمـد للّه رب العـالمین و الصـلاه علی أشـرف الانبیـاء و المرسـلین و سـید الأـولین و الآخرین محمد و عترته الأصفیاء النجباء الطیبین الطاهرین المعصومین و سلّم تسلیما کثیرا إلی یوم الدین.

(۸)

زین العابدین بن علی بن نصیر الدین حسینی هزارجریبی

(۲)

نسـخه ای از«من لا یحضـره الفقیه»را به سال ۱۰۵۴ ق کتـابت نموده و آن را نزد مجلسـی اول خوانـده و وی اجـازه ای به سـال ۱۰۵۸ ق جهت او نگاشته است (۳).

[۱۲]

أنهـاه السـید الجلیل و العالم النبیل أمیر زین العابـدین-أدام اللّه تعالی تأییـده-فی مجالس آخرها أوائل شـهر صـفر لسـنه ثمان و خمسین بعد ألف من الهجره.

نمّقه أحوج الأـحوجین إلی رحمه ربّه الغنی محمـد تقی بن مجلسـی الاصـفهانی -عفی عنهمـا بالنبی و عترته القدیسـین-حامـدا مصلیا مسلما.

۱- ((۱)) -الاحتجاج،ج ۱،ص ۷؛بحار الأنوار،ج ۲،ص ۲.

۲- ((*)) -تراجم الرجال،ج ۱،ص ۳۷۵.

۳- ((۲)) -مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۱۹۹۹.

(۹)

شاهمیر بن فخر الدین بن یونس حسینی هزار جریبی

(۱)

نسخه ای از«استبصار»را به سال ۱۰۶۰ تا ۱۰۶۲ ق نگاشته و مجلسی اول دو اجازه به او به سال ۱۰۶۰ و ۱۰۶۲ ق داده است (۲).

[۱۳]

أنهاه المولی السید الفاضل اللوذعی الألمعی أمیر شاهمیر-أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا و تصحیحا و تحقیقا فی مجالس آخرها أواخر شهر ربیع الآخر لسنه ستین بعد الألف الهجریه.

نمّقه بیده الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی -عفی عنهما-...و عترته القدیسین،و الحمد للّه وحده و صلوات اللّه علی محمد و آله الطاهرین.

[۱۴]

أنهاه السید العالم العامل الفاضل أمیر شاهمیر-أدام اللّه تبارک و تعالی تأییده و توفیقه-سماعا و تحقیقا و تصحیحا و ضبطا فی مجالس آخرها آخر شهر ربیع الأول لسنه اثنی و ستّین بعد الألف.و أجزت له-دام توفیقه-أن یروی عنّی هذا الکتاب مع باقی الکتب الأربعه للمحمدین الثلاثه-رضی اللّه تعالی عنهم-بأسانیدی المتکثره إلیهم إلی الأئمّه المعصومین -صلوات اللّه علیهم أجمعین-،و التمست منه أن لا ینسانی فی مظان إجابه الدعوات.

نمّقه بیده الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی -عفی عنهما-و الحمد للّه ربّ العالمین و الصلاه علی محمد و آله الطاهرین.

۱- ((*)) -تراجم الرجال،ج ۱،ص ۳۹۸.

۲- ((۱)) -کتابخانه مرعشی،ش ۳۵۹۰.

(۱۰)

علی اکبر بن حاجی حمزه ابهری

نسخه ای از کتاب«الکافی»را به سال ۱۰۵۲ ق نگاشته و آنرا نزد مجلسی اول خوانده است و وی انهائی در پایان کتاب طهارت به سال ۱۰۵۳ ق جهت او نگاشته است (۱).

[۱۵]

أنهاه-أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا و ضبطا و تصحیحا فی مجالس آخرها أواخر شهر جمادی الأولی لسنه ثلاث و خمسین بعد الألف من الهجره النبویه.

نمّقه بیده الفانیه أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی الأصفهانی،حامدا مصلیا مسلما.

(۱۱)

علی رضا

نسخه ای از«من لا یحضره الفقیه»را نزد مجلسی اول خوانده و وی أنهائی به سال ۱۰۶۰ ق جهت او نگاشته است (۲).

[۱۶]

أنهاه المولی الفاضل اللوذعی الألمعی مولانا علی رضا-أدام اللّه تأییده-قراءه و تحقیقا و تدقیقا فی مجالس آخرها أوائل شهر جمادی الأخری لسنه ستّین بعد الألف من الهجره.

نمّقه بیده الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی -عفی عنهما بالنبی و الوصی-حامدا مصلیا مسلما.

۱- (۱) -کتابخانه آستان قدس رضوی،ش ۱۱۱۷۸.

۲- (۲) -همان،ش ۲۰۴۲۱.

(۱۲)

علی نقی

نسخه ای از کتاب«الکافی»را نزد مجلسی اول خوانده و وی انهائی به سال ۱۰۶۴ ق جهت وی نگاشته است (۱).

[۱۷]

أنهاه المولی الفاضل العالم الکامل جامع المعقول و المنقول الشیخ علی نقی -أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا و تحقیقا و تدقیقا فی مجالس آخرها أوائل شهر اللّه الأصب رجب لسنه أربع و ستین بعد الألف الهجریه.و أجزت له-أدام اللّه توفیقه-أن یروی عنّی هذا الکتاب مع سائر کتب الأحادیث بأسانیدی المتکثره إلی أربابها معنعنا عن الأئمه المعصومین -صلوات اللّه علیهم أجمعین-.

نمّقه بیمناه الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی،و الحمد للّه رب العالمین و الصلاه علی سید المرسلین محمد و عترته الأصفیاء الطاهرین.

(۱۳)

ملاّ محمّد

نسخه ای از صحیفه سجّادیه را نزد مجلسی اول خوانده و وی اجازه ای در پایان نسخه به سال ۱۰۶۷ ق جهت او نگاشته است (۲).

[۱۸]

بلغ الولد العزیز ذو النفس الزکیه و الأخلاق المرضیه،المسعود بسعادات رب العالمین محمد-أدام اللّه تبارک و تعالی افاضاته علیه-سماعا بقراءتی علیه و أجزت له أن یروی الدعاء

ص:۲۶۰

۱- ((۱)) -کتابخانه مرعشی،ش ۱۲۴۰۷.

۲- ((۲)) -کتابخانه سریزدی،یزد،ش ۱۲۵.

الکامل زبور آل محمد و انجیل أهل بیت..الأنبیاء و المرسلین..العارفین و امام الساجدین زین العابدین الامام علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب-صلوات اللّه علیهم..-بأسانیدی..

عن امام الزمان و..الحجه بن الحسن-صلوات اللّه علیه..العلماء الراسخین و منها ما..عن المشایخ العظام و اجازاتهم لی فمنها:بقراءه الشیخ الأعظم بل الوالد المعظم،شیخ فضلاء العصر و علماء الزمان بهاء المله و الحق و الدین محمد بن شیخ الاسلام و المسلمین الحسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی،عن أبیه،عن شیخ علمائنا المحققین زین المله و الحق والدین،عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی.

و ما أخبرنا به الوالد الأعظم مولی العلماء المحققین،أستاذ الفضلاء المدققین مولانا عبد اللّه بن الحسین التستری،عن الشیخ الأجل البدل نعمه بن..العاملی،عن الشیخ..و عن جماعه من الفضلاء،عن الشیخ عبد العالی.

و عن جدّی..مولانا درویش..الحسن العاملی،عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی،عن الشیخ الأعظم علی بن هلال الجزائری،عن شیخ العارفین أحمد بن فهد الحلی،عن الشیخ علی بن الخازن،عن شیخ الطائفه محمد بن مکی الشهید -رضی اللّه تعالی عنهم-.

و عن الشیخ نور الدین علی،عن الشیخ الأجل..بن عمّ الشهید،عن الشیخ ضیاء الدین علی،عن أبیه الشهید،عن جماعه کثیره من العلماء الأعیان منهم:الشیخ فخر الدین محمد، عن أبیه العلامه آیه اللّه فی العالمین الحسن بن المطهر،عن أبیه الشیخ سدید الدین یوسف بن المطهر،و عن خاله شیخ علمائنا المحقق الحلّی،عن الشیخین الأعظمین السید فخّار و ابن نما،عن الشیخ الأعظم عمید الرؤساء هبه اللّه،عن السید بهاء الشرف،الی آخر السند.

و عن الشیخین الأجلین،عن محمد بن إدریس،عن الشیخ أبی علی،عن والده شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی،عن الحسین بن عبید اللّه الغضائری،عن الشیخ الأعظم الأجل أبی المفضل محمد بن عبد اللّه..إلی آخر ما فی سند المتن.

و عن الطوسی بکتبه سیّما مصباح المتهجد.

و عنه،عن المفید،عن رئیس المحدّثین محمد بن علی بن بابویه القمی بکتبه،عن الشیخ جعفر بن محمد بن قولویه.

و عن المفید،عنه،عن ثقه الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی بکتبه خصوصا الکافی بأسانیده إلی الأئمه المعصومین-صلوات اللّه علیهم أجمعین-.

نمّقه بیمناه الداثره محمد تقی بن مجلسی،و الحمد للّه رب العالمین و الصلاه علی سید المرسلین محمد و عترته الطاهرین فی سنه ۱۰۶۷ ق.

(۱۴)

ملاّ محمّد باقر بن محمّد تقی مجلسی

بسیاری از علوم عقلیه و نقلیه را نزد پدرش تلمّذ نموده و وی چندین اجازه برای او نگاشته است:

۱-اجازه مفصلی به سال ۱۰۶۸ ق (۱).

۲-اجازه دیگری که صورت آن در کتابخانه مرعشی در پایان نسخه ای از استبصار به خط محمد بدیع بن حیدر علی موجود است (۲).

۳-انهائی که در پایان نسخه ای از کافی به سال ۱۰۶۴ ق نگاشته است (۳).

[۱۹]

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و به ثقتی

الحمد للّه رب العالمین،و الصلاه علی سیّد الأنبیاء و المرسلین محمد و عترته الأصفیاء الطاهرین.

و بعد:فیقول أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی العاملی

۱- (۱) -کتابخانه مجلس سنا،ش ۱۳۶۱۵.

۲- (۲) -کتابخانه مرعشی،ش ۵۸۸،پایان استبصار،ش ۸۱۶۰ در همان کتابخانه.

۳- (۳) -کتابخانه مشکوه،ش ۱۱۲۴.

النطنزی الاصـفهانی:إنّه لاـ ریب لأولی الألباب و العقول،و لا خلاف بین علماء المعقول و المنقول،و أرباب الفروع و الأصول أنّ أفضل الأعمال و أشـرفها و أحسن الأخلاق و أکملها بعد معرفه اللّه تبارک و تعالی و معرفه رسوله و الأئمه المعصومین-صلوات اللّه علیهم أجمعین-هو العلم بالأحکام الشرعیه و الوظائف الدینیه،و به تحصل السعادات الأبدیه و الکمالات السرمدیه.

و لاـ شـک فی أنّ المتکفـل لـذلک هو کتـاب اللّه المـبین و أحـادیث سـید المرسـلین و الأـئمّه المعصومین-صـلوات اللّه علیهم أجمعین-بـل لاـ یمکن معرفه القرآن المجیـد سیّما متشابهـاته إلاّـ منهم،بـل لاـ یحصل العلم إلاّ من أبواب مـدینه العلم کما ورد متواترا عن سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله انّه قال:«لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض» (۱)فی حدیث الثقلین.

ثمّ انّ الولـد الأعز،المترقی من حضـیض التقلید إلی أوج الإسـتدلال محمد باقر لمّا قرأ علیّ کتب الفقه و الأحادیث سـیّما الکتب الأربعه للأبی جعفرین المحمّدین الثلاثه -رضی اللّه تعالی عنهم-و سمع منّی بالفحص و التدبّر و التحقیق و التدقیق،و سمع و قرأ علیّ غیرهـا من کتب الأخبـار الموجوده فی هـذا الزمـان کقرب الاسـناد للحمیری،و المحـاسن للبرقی، و البصائر للصـفّار،و عیون أخبـار الرضـا،و الأمـالی،و علـل الشـرائع،و الخصـال،و التوحیـد، و الأـصول،و کمـال الـدین و تمـام النعمـه و غیرهـا للصـدوق و صحّحها،التمس منّی أن أجیز له ما یجوز لی روایته من کتب التفاسـیر و الأحادیث و الفقه و الکلام و الأصول و القراءه و اللغه و الآداب و کتبی و غیرها ممّا صنّف فی الإسلام من الخاصّه و العامّه.

فاسـتخرت اللّـه تبـارک و تعـالی و أجزت لـه أن یرویهـا عنّی بأسانیـدی المتـواتره إلی أربابهـا، فمن ذلـک مـا أخبرنـا به الشـیخ الأعظم،بل الوالد المعظّم شـیخ الطائفه العظام،و مربّی العلماء الأعلام،الزاهد العابد،البدل مولانا عبد اللّه بن الحسـین التستری،عن الشیخ الأجل نعمه اللّه

۱- (۱)) -الانتصـار،ص ۸۰؛الکـافی للحلبی،ص ۹۷؛الکـافی ج ۲،ص ۴۱۵؛دعائم الاسـلام ج ۱،ص ۲۸؛ الامالی للصـدوق ص ۵۰۰؛عیون اخبار الرضا ج ۱،ص ۶۸؛کمال الدین ج ۶۴،ص ۲۳۴-۲۴۴ و....

ابن خاتون العاملی،عن شیخ الطائفه و مروّج المذهب،قدوه علمائنا المحققین و فضلائنا المدققین نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی (۱).

و عن الشیخ نعمه اللّه،عن أبیه أعلم علمائنا المتأخرین أحمد بن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العالم.

و عن الشیخ نور الدین،عن الشیخ جمال الدین أحمد العیناثی،عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام،عن السید الأجل الحسن بن أیّوب،عن شیخ العلماء و الفضلاء السعید الشهید محمد بن مکّی العاملی-رضی اللّه تعالی عنهم أجمعین-.

ح (۲):و ما حدّثنا به الشیخ الأعظم،بل الوالد المعظّم،شیخ علماء الزمان و مربّی الفضلاء الأعیان،العلاّمه الفهّامه،شیخ الإسلام و المسلمین بهاء الملّه و الحق و الحقیقه و الدین محمد ابن الشیخ الأجل الأعظم الحسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی العاملی،عن أبیه،عن شیخ علمائنا المحققین و أکمل فضلائنا المدققین زین المله و الحق و الحقیقه و الدین علی بن أحمد العاملی،عن الشیخ الجلیل نور الدین علی بن عبد العالی المیسی.

و ما حدّثنا و أخبرنا به جماعه من العلماء العظام و الفضلاء الفخام منهم:الشیخ بهاء الدین العاملی،و العلاّمه الفهّامه القاضی معز الدین محمد،و الشیخ یونس الجزائری،عن الشیخ الأجل الأعظم العلاّمه الفهّامه عبد العالی،عن أبیه الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی.

ح:و ما أخبرنا به جمّ غفیر من الفضلاء منهم:أستاد الفضلاء القاضی أبو الشرف،و ابن عمّه امّی الشیخ الأجل عبد اللّه بن الشیخ الأعظم جابر العاملی،و خالی مولانا محمّد قاسم،

۱- (۱) -کرک قریه قریبه من جبل العامل«منه».

۲- (۲) -هذه الحاء علی المشهور مهمله،جرت عاده المحدثین برسمها لتکون علامه التحویل من إسناد إلی إسناد آخر،فکأنها منقوص الحروف من التحویل،و بعضهم سمّاها حاء الحیلوله،و عن بعضهم إنها معجمه مختصر لفظ آخر فتدبر«ضیاء عفی عنه».

عن جدّی شیخ الطائفه فی عصره الشریف مولانا درویش محمد بن الشیخ الزاهد العالم العابد البدل،ذی الکرامات العالیه حسن العاملی النطنزی الأصفهانی.

ح:و عن الشیخ الأعظم جابر العاملی،و هما عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی-أنار اللّه تعالی برهانهم-و ما أجاز لی فی الصغر الشیخ الأعظم أبو البرکات الواعظ،عن الشیخ نور الدین.

ح:و ما حدّثنا و أخبرنا به السید الأجل الأعظم،العابد الزاهد،العلامه الأمیر شرف الدین علی الشولستانی،عن السید الأجل الأمیر فیض اللّه،و الشیخ الأجل الأعظم محمد بن الشیخ الأجل الأعلم الحسن بن شیخ الطائفه فی عصره زین الملّه و الحق و الحقیقه و الدین،جمیعا عن الشیخ الأعظم الحسن العاملی،عن شیخ الاسلام و المسلمین الحسین ابن عبد الصمد.

ح:و عن الأمیر فیض اللّه،عن السید الأجل أبی الحسن علی بن الحسین،جمیعا عن الشهید الثانی الشیخ زین الدین العاملی.

ح:و عن السید الأجل،عن الفاضل العالم الزاهد،المجاور لبیت اللّه تبارک و تعالی میرزا محمد الاسترآبادی،عن الشیخ الأجل ابراهیم،عن أبیه الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی-قدّس اللّه أرواحهم-.

ح:و ما أخبرنا به الشیخ الأجل جابر بن عباس النجفی و جماعه،عن الشیخ عبد النبی الجزائری،عن السید المحقق المدقق محمد بن السید علی.

ح:و عن جماعه کثیره منهم:السید الأجل عبد الکریم العاملی،عن السید محمد بن السید علی،عن أبیه،عن الشهید الثانی.

و عن السید محمد بن علی و مولانا عبد اللّه،عن المولی الأجل الأعظم الأعلم الأزهد الربّانی مولانا أحمد الأردبیلی،عن مشایخه،عن الشهید الثانی،عن الشیخ نور الدین علی ابن عبد العالی المیسی.

و ما أخبرنا به الشیخ الأجل محمد التبنینی،عن أربعین من مشایخنا،عن الأربعین إلی

شیخ الطائفه بل المشایخ الثلاثه علی ما هو المسطور فی رسالته فی الإجازات،و لمّا کانت الکتب الأربعه بل أکثر کتب الحدیث متواتره لم أذکرهم،بل لا أذکر إلاّ للتیمّن و التبرّک تأسّیا بالسلف.

و عن الشیخ نور الدین الکرکی،عن الشیخ نور الدین علی بن هلال الجزائری،عن الشیخ الأعظم جمال العارفین و الزاهدین أحمد بن فهد الحلّی،عن الشیخ الأجل زین الدین علی ابن الخازن الحائری،عن شیخ علمائنا المحققین و أفضل فضلائنا المدققین الشهید السعید محمد بن مکّی العاملی-قدّس اللّه أرواحهم-.

ح:و عن الشیخ حسن،عن السید نور الدین علی بن السید حسن،و الشیخ حسین، و السید نور الدین بن فخر الدین الهاشمی،و الشیخ أحمد بن سلیمان و غیرهم من مشایخه، عن الشهید الثانی،عن الشیخ نور الدین علی المیسی،عن ابن عمّ الشهید الأول الشیخ شمس الدین محمد بن داود الشهیر بابن المؤذن الجزّینی،عن الشیخین الأجلین أبی طالب محمد و ضیاء الدین علی نجلی الشهید،عن محمد بن مکّی رضی اللّه عنهم.

ح:و عن ابن المؤذّن،عن السید علی بن دقاق،عن الشیخ شمس الدین محمد بن شجاع القطان،عن الشیخ أبی عبد اللّه المقداد بن عبد اللّه السیوری،عن الشهید.

ح:و عن ابن المؤذّن،عن الشیخ عزّ الدین المعروف بابن العشره،عن الشیخ شمس الدین محمد بن نجده الشهیر بابن عبد العالی،عن الشهید.

ح:و عن ابن العشره،عن ابن فهد،عن ابن الخازن،عن الشهید.

ح:و عن ابن المؤذّن،عن الشیخ أبی القاسم علی بن طیّ،عن الشیخ شمس الدین العریضی،عن السید حسن بن أیوب بن الأعرج،عن الشهید-رضی اللّه تعالی عنهم-،عن جمّ کثیر من الفضلاء الأخیار و العلماء الأبرار منهم:الشیخ الأعظم فخر المحققین أبی طالب محمد بن العلامه،و سید المحققین عمید الملّه و الدین عبد المطلب بن الأعرج،و السید الأعظم الأجل العلاّمه تاج الدین أبی عبد اللّه محمد بن القاسم بن معیّه الحسینی الدیباجی، و السید الأجل الأعظم أبی طالب أحمد بن محمد بن الحسن بن زهره الحلبی،و السید الکبیر

الفاضل نجم الدين مهنّا بن سنان المدنى،و الشيخ المحقق العلاّمه ملك العلماء و الفضلاء مولانا قطب الدين محمد بن محمد الرازى شارح المطالع و الشمسيه،و الشيخ العالم الأديب رضى الدين أبى الحسن على بن أحمد بن يحيى المعروف بالمزيدى،و الشيخ الفاضل أبى الحسن على بن طراد المطارىادى،عن الشيخ الأجل الأعظم آيه اللّه فى العالمين جمال الملّه و الحق و الحقيقه و الدين،علاّمه العلماء المحققين الحسن بن العلاّمه الشيخ سديد الدين يوسف بن المطهّر الحلّى.

ح:و عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى الميسى العاملى،عن الشيخ شمس الدين محمد بن أحمد الصهيونى،عن الشيخ جمال الدين أحمد المعروف بابن الحاج على،عن الشيخ زين الدين جعفر بن الحسام،عن السيد حسن بن أيّوب،عن السيدين الفقيهين ضياء الدين عبد اللّه و عميد الدين عبد المطلب ابنى الأعرج،و الشيخ فخر الدين محمد،عن العلاّمه.

ح:و عن نجلى الشهيد،عن السيد تاج الدين،عن العلاّمه.

ح:و عن ابن المؤذّن،عن ابن العشره،عن ابن فهد،عن الشيخ عبد الحميد النيلى،عن السيدين عبد اللّه و عبد المطلب و الشيخ فخر الدين،عن العلاّمه.

ح:و عن الصهيونى،عن ابن العشره،عن الشيخ نظام الدين على بن عبد الحميد النيلى، عن الشيخ فخر الدين،عن العلاّمه.

ح:و عن ابن المؤذّن،عن على بن طىّ،عن الشيخ محمد بن عبد اللّه العريضى،عن السيد بدر الدين حسن بن نجم الدين،عن السيدين و فخر المحققين،عن العلاّمه.

ح:و عن الشهيد و غيره،عن السيد تاج الدين بن معيه،عن جمّ غفير من علمائنا منهم:

العلاّمه و والده الشيخ فخر الدين محمد و ولده الشيخ ظهير الدين محمد بن محمد بن الحسن ابن المطهّر،و إن روى ظهير الدين عن السيد أيضا كأمثاله.

و منهم:العالم الربّانى عميد الدين عبد المطلب بن الأعرج الحسينى،و السيد الجليل جمال الدين يوسف بن ناصر بن حمّاد الحسينى،و السيد السعيد جلال الدين جعفر بن على،

ص:۲۶۷

و السید الأجل علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید بن فخّار الموسوی،و السید الأعظم رضی الدین أبو القاسم علی بن السید الأعظم غیاث الدین عبد الکریم بن طاوس الحسنی، و أبوه السید الأجل أبو جعفر القاسم بن الحسن بن معیه،و السید السعید صفی الدین محمد الموسوی،و السید الجلیل کمال الدین الرضی الحسن بن محمد الآوی (۱)الحسینی،و السید الکبیر ناصر الدین عبد المطلب بن بادشاه الحسینی الحرزی،و السید العظیم فخر الدین أحمد بن علی بن عرفه الحسنی،و السید الأعظم مجد الدین أبی الفوارس محمد بن علی، و السید الأجل ضیاء الدین عبد اللّه بن السید السعید مجد الدین أبی الفوارس محمد بن الأعرج الحسینی،و السید الفقیه عز الدین بن أبی الفتح بن دهان الحسینی،و الشیخ الجلیل صفی الدین محمد بن سعید،و الشیخ السعید نجم الدین أبو القاسم عبد اللّه بن حملات، و القاضی السعید تاج الدین أبو علی محمد بن محفوظ بن و شاح،و العدل الأمین جلال الدین محمد بن السعید شمس الدین محمد بن أحمد الکوفی،و الشیخ الأمین زین الدین جعفر بن علی بن یوسف بن عروه الحلّی،و الشیخ السعید مهذب الدین محمود بن یحیی بن مجهود بن سالم الشیبانی الحلّی،و الشیخ الزاهد کمال الدین علی بن الحسین بن حمّاد الواسطی، و الشیخ العالم شمس الدین محمد بن الغزالی المضری الکوفی،و الشیخ العلاّمه نصیر الدین علی بن محمد القاشی،و الشیخ الفقیه الفاضل رضی الدین علی بن أحمد بن المزیدی، و الشیخ السعید جمال الدین أحمد بن محمد الحدّاد،و الشیخ الفاضل شمس الدین محمد بن علی بن غنی،و الفقیه السعید قوام الدین محمد بن الفقیه رضی الدین علی بن مطهّر،و الشیخ

۱- (۱)) -آوه و یقال لها:آبه-بالموحده-قریه قریبه من ساوه علی فرسخین،کان أهلها قدیما من الشیعه الإمامیه بخلاف ساوه،قال النبی-صلّی اللّه علیه و آله-:«لمّا عرج بی إلی السماء مررت بأرض بیضاء کافوریه شممت منها رائحه طیبه،فقلت:یا جبرئیل ما هذه البقعه؟قال:یقال لها آبه،عرضت علیها رسالتک و ولایه ذریتک فقبلت،و ان اللّه تعالی یخلق منها رجالا یتولونک و یتولون ذریتک فبارک اللّه علیها و علی أهلها»«مجالس».بحار الأنوار ۲۲۸/۵۷.

الأجل على بن طراد،عن الشيخ الفقيه الأديب النحوى العروضى تقى الدين الحسن بن على ابن داود الحلّى صاحب كتاب الرجال.

ح:و عن العلاّمه و بعضهم،عن ولده فخر المحققين،عن أبيه،عن أبيه سديد الدين يوسف،و رئيس المحققين أبى القاسم جعفر بن سعيد الحلى،و الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد،و سلطان العلماء و الحكماء خواجه نصير المله و الحق و الحقيقه والدين،و السيدين السندين الزاهدين البدلين رضى الدين أبى القاسم على و جمال الدين أبى الفضائل أحمد ابنى موسى بن جعفر بن الطاوس الحسنى،و الشيخ مفيد الدين محمد بن جهيم الأسدى،جميعا عن السيد الأعلم الأعظم المرتضى إمام الأدباء و النسّاب و الفقهاء شمس الدين أبى على فخار بن معد الموسوى،و الشيخ الأجل الفقيه نجيب الدين أبى إبراهيم محمد بن جعفر بن أبى البقاء هبه اللّه بن نماء الحلّى،عن المشايخ العظام و الفضلاء الكرام محمد بن إدريس الحلّى،و الشيخ الأعظم أبى الفضل سديد الدين شاذان بن جبرئيل القمى،و الشيخ السعيد رشيد الدين أبى جعفر محمد بن على بن شهرآشوب المازندرانى.

ح:و عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد،عن السيد السعيد الفقيه محيى الدين أبى حامد محمد بن أبى القاسم عبد اللّه بن على بن زهره،عن الثلاثه المتقدمه،و عن الشيخ الأعظم أبى الحسين يحيى بن الحسن بن البطريق الأسدى،عن الفقيه عماد الدين أبى جعفر محمد بن أبى القاسم الطبرى،عن الشيخ المفيد أبى على الحسن،عن والده شيخ الطائفه و رئيسها محمد بن الحسن الطوسى-رضى اللّه تعالى عنهم أجمعين-.

ح:و عن تقى الدين بن داود،عن المحقق و السيد جمال الدين أحمد بن طاوس،و ولده السيد غياث الدين عبد الكريم،و عن الشيخ كمال الدين على بن الحسين بن حمّاد الواسطى، عن السيد غياث الدين،عن خواجه نصير الملّه و الدين الطوسى.

و عن الشيخ فخر الدين بن المطهّر،عن عمّه رضى الدين على بن يوسف بن مطهّر.

و عن السيد عميد الدين،عن أبيه السيد مجد الدين أبى الفوارس،و خاله الشيخ رضى الدين بن مطهّر،عن والده الشيخ سديد الدين يوسف،و المحقق.

ح:و عن الشيخ رضى الدين على المزيدى،عن الشيخ محمد بن صالح،عن المحقق،

و عن الشيخ كمال الدين حمّاد،عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد،و الشيخ نجم الدين جعفر بن محمد بن جعفر بن هبه اللّه بن نما و الشيخ العلاّمه كمال الدين ميثم بن على بن ميثم البحرانى،و الشيخ شمس الدين محفوظ بن وشاح،و الشيخ الفقيه شمس الدين محمد بن صالح القسينى بكتبهم و رواياتهم.

ح:و عن الشهيد،عن الشيخ جلال الدين محمد بن الكوفى،عن المحقّق،و عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد،و كان هذا الشيخ معمّرا.

ح:و عن الشهيد،عن المزيدى،عن الشيخ شمس الدين محمد بن صالح،عن السيد فخار،عن شاذان،عن الدوريستى (1)،عن أبيه،عن الصدوق.

و عن الدوريستى،عن شيخنا المفيد،و هذا أعلى الطرق.

و ذكر محمد بن صالح أنّه يروى عن السيد فخار،و الشيخ نجيب الدين بن نما و جماعه آخرين منهم:السيد الفقيه المعظم الزاهد رضى الدين محمد بن محمد الآوى،و الشيخ الفقيه شمس الدين على بن ثابت بن عصيده السوراوى،و السيد رضى الدين على بن موسى بن طاوس،و أبوه أحمد بن صالح روى له عن الفقيهين راشد بن ابراهيم بن اسحاق البحرانى، و قوام الدين محمد بن محمد البحرانى،و الشيخ الفقيه على بن فرج السوراوى بطرقهم إلى الشيخ أبى جعفر الطوسى،قال:و روى لى محمد بن أبى البركات الصنعانى،عن عربى بن مسافر الفقيه،و السيد الأعظم جمال الدين أحمد بن طاوس.

ح:و عن الشهيد،عن السيد الأجل شمس الدين محمد بن أبى المعالى،عن الشيخ

١- (١) -أبى عبد اللّه جعفر بن محمد بن أحمد بن العباس الدوريستى،و أبى القاسم المرزبان بن الحسين بن محمد الدوريستى و سيجىء. و دوريست-بضمّ المهمله و سكون الواو و كسر المهمله و سكون الياء و سكون المهمله و التاء-قريه برى يقال لها:درشت،ينسب إليها أبو محمد عبد اللّه بن جعفر بن محمد بن موسى بن جعفر من أولاد حذيفه اليمان،سكن بغداد سنه ست و ستين و خمسمائه و بثّ فيها آثار أئمه الهدى،ثمّ رجع إلى دوريست و مات بها.

كمال الدين على بن حمّاد الواسطى،عن الشيخ نجم الدين جعفر بن نما،عن أبيه الشيخ نجيب الدين محمد بن نما،عن الشيخ أبى عبد اللّه محمد بن جعفر المشهدى الحائرى،و عن الشيخين العالمين أبى الفرج على بن الشيخ قطب الدين أبى الحسين الراوندى،و أبى الحسن

على بن يحيى بن على الحناط،عن محمد بن ادريس،و ابن البطريق،و العالم المقرئ أبى عبد اللّه محمد بن هارون المعروف والده بالكال،و الشيخ الفقيه عبد اللّه بن حمزه الطوسى،و الشيخ المقرئ جعفر بن محمد بن محمد بن شفره الجاصمى،عن قطب الدين، و السيد الأعظم ضياء الدين فضل اللّه بن على الراوندى الحسنى،و الشيخ الأجل جمال الدين أبى الفتوح الخزاعى الرازى المفسّر،و الشيخ الأعظم السعيد سديد الدين محمود بن على الحمصى،و الشيخ الأجل الأعظم العلاّمه أمين الدين أبى على الفضل بن الحسن الطبرسى جميع كتبهم.

ح:و عن محمد بن جعفر المشهدى،عن الشيخ الزاهد أبى الحسين ورّام بن أبى فراس كتابه المعروف.

ح:و عن محمد بن جعفر،عن ابن البطريق بجميع كتبه و رواياته.

ح:و عن محمد بن جعفر،عن محمد بن هارون بكتبه و رواياته،و عن الشيخ الفقيه أبى عبد اللّه الحسين بن أحمد بن رده،و عن الشريف الأجل شرف شاه بن محمد بن زياره، و الشيخ أبى الفضل شاذان بن جبرئيل،عن الشريف محمد المعروف بأبى الشريف الجمل البحرى،عن البصروى كتاب المفيد فى التكليف له.

ح:و عن الشيخ يحيى بن سعيد،عن السيد محيى الدين بن زهره،عن عمّه السيد الأجل عز الدين أبى المكارم حمزه بن على بن زهره.

ح:و عن السيد محيى الدين،عن أبيه،عن عمّه أيضا بالقراءه و السماع لتصانيفه و تصانيف أبيه.

ح:و عن الشيخ شاذان،و محمد بن إدريس،عن السيد أبى المكارم حمزه بن زهره الحسينى بتصانيفه.

ح:و عن العلاّمه،عن أبيه،عن الشيخ سديد الدين سالم بن محفوظ بن عزيزه السوراوى جميع مصنّفاته.

و عن أبيه،عن الشيخ مهذب الدين محمد بن يحيى بن كرم جميع مصنّفاته و رواياته.

و عن أبيه،عن الشيخ على بن ثابت بن عصيده السوراوى جميع رواياته عن مشايخه الذين هم نجيب الدين مذكى الاسترآبادى،و الفقيه إلياس بن هشام الحائرى،و العماد الطبرى،و محمد بن طحال المقدادى الحائرى.

و عن العلاّمه،عن أبيه،عن الشيخ مهذب الدين بن رده،عن العلاّمه نصير الدين عبد اللّه ابن حمزه الطوسى بتصانيفه و رواياته.

ح:و عن العلاّمه،عن الشيخ الأجل جمال الدين على بن سليمان البحرانى بتصانيفه و رواياته.

ح:و عن والده،و السيدين ابنى الطاوس،و الشيخ سديد الدين بن مطهّر،عن السيد صفى الدين،عن الشيخ السعيد الفقيه برهان الدين محمد بن على الحمدانى القزوينى نزيل الرى،عن الشيخ الأعظم الحافظ منتجب الدين أبى الحسن على بن عبد اللّه بن الحسن المدعو حسكا بن الحسين بن الحسن بن الحسين بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى جميع رواياته و ما اشتمل عليه فهرسته المتضمن لأسماء علمائنا المتأخرين،عن الشيخ أبى جعفر الطوسى رحمه اللّه و المعاصرين له.

ح:و عن الشهيد،عن السيد تاج الدين،عن السيد رضى الدين،عن أبيه السيد غياث الدين،عن خواجه نصير الدين محمد،عن الشيخ برهان الدين،عن الشيخ منتجب الدين.

ح:و عن العلاّمه،عن أبيه،عن السيد أحمد بن يوسف العريضى العلوى،عن الشيخ برهان الدين،عن الشيخ منتجب الدين رضى اللّه عنهم.

ح:و عن الشيخ برهان الدين،عن الشيخ الأعظم العلاّمه أمين الدين أبى على الفضل بن الحسن الطبرسى،و الشيخ سديد الدين الحمصى،و السيد الأجل فضل اللّه بن على الراوندى جميع مصنّفاتهم و رواياتهم.

و عن العلاّمه،عن الفضلاء الأربعه السابقه،عن السيد صفى الدين،عن الشيخ نصير الدين راشد بن ابراهيم بن اسحاق البحرانى،عن السيد فضل اللّه،عن الشيخ أبى على الطبرسى بكتبه سيّما مجمع البيان و جوامع الجامع.

ح:و عن العلاّمه،عن أبيه،عن السيد فخّار،عن ابن البطريق،و الشيخ الأعظم الأجل الضابط البارع عميد الرؤساء هبه اللّه بن حامد بن أحمد بن أيوب جميع كتبهما و رواياتهما سيّما الصحيفه الكامله،عن السيد الأجل.

ح:و عن الشهيد،عن المزيدى،عن محمد بن صالح،عن السيد فخّار،عن عميد الرؤساء،عن السيد الأجل باسناده إلى سيّد الساجدين-صلوات اللّه عليه-.

و عن العلاّمه،عن أبيه،عن الشيخ مهذب الدين بن رده،عن القاضى أحمد بن على بن عبد الجبار الطوسى،عن الشيخ الفقيه أبى الحسين قطب الدين الراوندى جميع مصنّفاته و رواياته و اجازاته.

و عن مهذب الدين بن رده أيضا،عن الحسن بن أبى على الفضل بن الحسن الطبرسى،عن والده برواياته و مصنّفاته.

ح:و عن العلاّمه،عن السيد جمال الدين أحمد بن طاوس،عن الشيخ السعيد سديد الدين بن أبى على الحسين بن خشوم جميع كتب أصحابنا السابقين و رواياتهم و اجازاتهم و مصنّفاتهم.

ح:و عن والده،عن السيد صفى الدين محمد بن معد الموسوى،عن الشيخ أبى الحسن ابن يحيى الخياط،عن الشيخ محمد بن إدريس الحلّى،و الشيخ شمس الدين يحيى بن البطريق،و الشيخ نصير الدين عبد اللّه بن حمزه بن الحسن الطوسى جميع رواياتهم و مصنّفاتهم.

ح:و عن الخيّاط،عن الشيخ المقرئ محمد بن هارون بن الكال جميع ما يرويه.

ح:و عن السيد فخّار،عن شاذان،عن الفقيه عبد اللّه بن عمر الطرابلسى،عن القاضى عبد العزيز أبى كامل،عن الشيخ أبى الصلاح تقى بن نجم الحلبى،عن الشيخ الطوسى، و السيد المرتضى.

ح:و عن القاضى،عن الشيخ الفقيه أبى الفتح محمد بن عثمان بن على الكراجكى، عنهما-رضى اللّه عنهما-.

ح:و عن السيد فخّار،عن الشيخ شاذان،عن الفقيه عبد اللّه بن عبد الواحد،عن القاضى عبد العزيز بن أبى كامل،عن القاضى سعد الدين عبد العزيز نحرير بن البراج بكتبه و رواياته، عن السيدين الأجلين المرتضى و رضى الدين بكتبهما و رواياتهما.

ح:و عن الشيخ شاذان،عن القاضى أبى الفتح على بن عبد الجبار الطوسى،عن السيد أبى تراب بن الداعى،عن الشيخ أبى يعلى سلّار بن عبد العزيز الديلمى جميع مصنّفاته و رواياته،عن السيدين و المفيد.

ح:و عن الشيخ محمد بن صالح،عن السيد الأعظم رضى الدين محمد بن محمد الآوى الحسينى،عن أبيه،عن جدّه زيد،عن جدّ أبيه الفقيه الداعى،عن الشيخ أبى الصلاح القاضى عبد العزيز بن البراج،و الشيخ سلّار.

ح:و عن الشهيد،عن السيد شمس الدين محمد بن أبى المعالى،عن الشيخ كمال الدين على بن حمّاد الواسطى،عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد،عن السيد محيى الدين محمد بن عبد اللّه بن زهره،عن الشيخ سديد الدين شاذان،عن عبد اللّه بن عمر،عن القاضى عبد العزيز،عن أبى الصلاح الحلبى،و ابن البراج.

ح:و عن السيد محيى الدين بن زهره،عن الشريف الفقيه عز الدين أبى الحارث محمد

ص:۲۷۴

ابن الحسن العلوى البغدادى،عن الشيخ الفقيه قطب الدين الراوندى،عن الشيخ أبى جعفر محمد بن على بن المحسن الحلبى،عن القاضى أبى القاسم عبد العزيز بن نحرير بن البراج جميع تصانيفه و رواياته.

ح:و عن السيد محيى الدين،عن شاذان،عن الشيخ أبى محمد عبد اللّه بن عبد الواحد، و الشيخ عبد اللّه بن عمر،عن القاضى عبد العزيز بن أبى كامل،عن الكراجكى كتبه و رواياته.

ح:و عن شاذان،عن الشيخ الفقيه أبى محمد ريحان بن عبد اللّه الحبشى،عن القاضى، عن الكراجكى.

ح:و عن السيد محيى الدين،عن ابن ادريس،عن عربى بن مسافر،عن السيد الأجل بالصحيفه الكامله.

ح:و عن ابن مسافر العبادى،عن الشيخ إلياس بن هشام الحائرى،عن الشيخ المفيد أبى على الحسن بن محمد بن الحسن،عن أبيه شيخ الطائفه.

ح:و عن الشيخ أبى يعلى سلاّر بن عبد العزيز.

ح:و عن الشيخ كمال الدين على بن حمّاد،عن الشيخ نجم الدين جعفر بن نما،عن والده،عن الشيخ أبى الفرج على بن الشيخ قطب الدين الراوندى،عن الشيخ أبى جعفر الحلبى،عن ابن البراج.

ح:و عن أبى الفرج،عن أبيه،عن السيد الأعظم الأجل أبى الصمصام ذى الفقار بن معبد الحسنى،عن النجاشى و الطوسى و سلاّر.

ح:و عن الشهيد،عن السيد تاج الدين،عن السيد علم الدين المرتضى على بن السيد جلال الدين عبد الحميد بن السيد العلاّمه شمس الدين أبى على فخّار بن معد الموسوى،عن أبيه،عن جدّه،عن ابن إدريس،عن الشيخ جمال الدين الحسن بن هبه اللّه السوراوى جميع مصنّفاته.

ح:و عنه،عن أبى على،عن والده شيخ الطائفه جميع مصنّفاته و رواياته.

ص:٢٧٥

ح:و عن العلاّمه،عن أبيه،عن السيد أحمد بن يوسف العريضى،عن برهان الدين،عن السيد فضل اللّه الراوندى،عن السيد أبى الصمصام،عن الشيخ أبى العباس أحمد بن على النجاشى كتابه فى الرجال و أسانيده إلى الكتب إلى الأئمه المعصومين -صلوات اللّه عليهم أجمعين-.

ح:و عن الشهيد،عن الشيخ الفقيه الصالح جلال الدين الحسن بن أحمد بن الشيخ نجيب الدين محمد بن جعفر بن هبه اللّه بن نما،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن الشيخ أبى عبد اللّه الحسين بن طحال البغدادى،عن الشيخ أبى على،عن شيخ الطائفه.

ح:و عن الشهيد،عن السيد تاج الدين،عن السيد على بن عبد الحميد بن فخار،عن أبيه،عن جدّه فخّار،عن شاذان،عن العماد الطبرى،عن أبى على،عن الطوسى.

ح:و عن الشهيد،عن المزيدى و المطارباذى،عن ابن داود،عن الشيخ المحقق نجم الدين جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد،عن أبيه،عن أبيه يحيى الأكبر،عن عربى بن مسافر،عن الشيخ إلياس،عن أبى على،عن أبيه شيخ الطائفه.

ح:و عن العلاّمه،عن أبيه،عن الشيخ يحيى بن الفرج السوراوى،عن الفقيه الحسين بن هبه اللّه،عن أبى على،عن أبيه.

ح:و عن العلاّمه،عن أبيه،عن السيد أحمد العريضى،عن برهان الدين،عن السيد فضل اللّه،عن السيد ذى الفقار،عن الشيخ أبى جعفر.

ح:و عنه،عن ابنى الطاوس،عن ابن زهره،عن ابن البطريق،عن العماد الطبرى،عن أبى على،عن أبيه.

ح:و عنه،عن أبيه،عن الفقيه على بن الفرج،عن الحسين بن رطبه،عن أبى على،عن أبيه شيخ الطائفه.

ح:و عنه،عن محمد بن أبى البركات الصنعانى،عن عربى بن مسافر،عنهما،عنه،عن أبيه.

ح:و عنه،عن السيد الفقيه رضى الدين محمد الآوى،عن أبيه محمد،عن جدّه زيد،عن جدّ أبيه الداعى،عن الشيخ أبى جعفر الطوسى.

ح:و عن السید غیاث الدین،عن أبیه و عمّه،عن ابن زهره،عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب،عن جدّه،عن الطوسی.

ح:و عن السید غیاث الدین،عن سلطان الحکماء خواجه نصیر الملّه و الدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی،عن أبیه،عن فضل اللّه الراوندی،عن السید ذی الفقار،عن شیخ الطائفه.

ح:و عن العلاّمه،و عن أبیه،عن السید علی بن طاوس،عن الشیخ حسین بن أحمد السوراوی،عن العماد الطبری،عن أبی علی،عن أبیه.

ح:و عن العلاّمه و أبیه،عن السید علی بن طاوس،عن الشیخ علی بن الخیاط،عن عربی بن مسافر،عن العماد،عن أبی علی،عن أبیه.

ح:و عن کمال الدین بن حمّاد،عن السید غیاث الدین و محمد بن صالح،عن السید رضی الدین علی بن طاوس،عن الحسین بن أحمد،عن العماد،عن أبی علی،عن أبیه.

ح:و عن العلاّمه،عن أبیه،عن أسعد بن عبد القاهر الأصفهانی،عن أبی الفرج علی بن قطب الدین الراوندی،عن محمد بن علی الحلبی،عن شیخ الطائفه.

ح:و عن السید محیی الدین بن زهره،عن ابن البطریق،عن الطبری،عن أبی علی،عن أبیه.

ح:و عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید،عن السید محیی الدین بن زهره،عن الشیخ رشید الدین بن شهرآشوب،عن السید أبی الفضل الداعی بن علی الحسینی،و السید أبی الرضا فضل اللّه بن علی الحسنی،و عبد الجلیل بن عیسی،و أبی الفتوح أحمد بن علی الرازی،و محمد و علی ابنی علی بن عبد الصمد النیسابوری،و محمد بن الحسن السوهانی الفقیه الصالح الثقه،و أبی علی الطبرسی و جماعه غیرهم،عن الشیخ أبی علی و عبد الجبار المقرئ،عن شیخ الطائفه.

ح:و عن السید محیی الدین،عن الشریف الفقیه عز الدین أبی الحارث محمد بن الحسن ابن علی الحسینی،عن الفقیه قطب الدین،عن محمد بن علی بن المحسن الحلبی،عن شیخ الطائفه.

ح:و عن السيد محيى الدين،عن شاذان،عن الطبرى،و أبى غالب عبد القاهر بن حمويه القمى و الطبرى،عن أبى على،و ابن حمويه،عن الفقيه حسكه بن بابويه القمى،عن شيخ الطائفه.

و عن الشيخ نجم الدين بن نما،عن والده،عن محمد بن جعفر المشهدى،عن الشيخين الأجلين الحسين بن هبه بن رطبه و أبى البقاء هبه اللّه بن نما،عن أبى على،عن أبيه.

ح:و عن نجم الدين،عن أبيه،عن الشيخ أبى الفرج،عن أبيه قطب الدين،عن محمد بن المحسن،عن شيخ الطائفه.

ح:و عن أبى الفرج،عن السيد ضياء الدين فضل اللّه،عن السيد ذى الفقار،عن شيخ الطائفه.

ح:و عن أبى الفرج،عن الشيخ جمال الدين أبى الفتوح،عن الشيخ عبد الجبار،عن شيخ الطائفه.

ح:و عن أبى الفرج،عن الطبرى،عن أبى على،عن أبيه شيخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسى-رضى اللّه تعالى عنهم أجمعين-.

ح:و عن العلاّمه،عن أبيه،و المحقق،و السيدين ابنى طاوس،عن السيد فخّار،عن شاذان،عن الشيخ أبى عبد اللّه جعفر بن محمد الدوريستى،عن المفيد شيخ الفضلاء محمد ابن محمد بن النعمان.

و عن الدوريستى،عن أبيه،عن الصدوق ابن بابويه القمى.

ح:و عن الشيخ نجم الدين بن نما،عن أبيه،عن الشيخ أبى الفرج،عن السيد السعيد صفى الدين المرتضى بن الداعى الحسنى،عن الشيخ أبى عبد اللّه جعفر بن محمد بن أحمد ابن العباس الدوريستى،عن أبيه،عن الصدوق.

ح:و عنه،عن أبيه،عن أبى الفرج،عن السيدين الأجلين ناصح الدين أبى جعفر محمد، و السعيد أمين الدين أبى القاسم المرزبان بن الحسين بن محمد الدوريستى،عن أبيه،عن الصدوق.

ح:و عن السيد محيى الدين بن زهره،عن عربى بن مسافر،عن إلياس بن هشام،عن السيد الموفق أبى طالب بن مهدى السليقى العلوى،عن شيخ الطائفه.

ح:و عن(ظ)السيد أبى يعلى الجعفرى،و الشيخ أبى جعفر الدوريستى،عن الصدوق.

ح:و عن السيد محيى الدين بن زهره،عن أبى المكارم حمزه بن زهره،عن الشيخ المكين أبى منصور محمد بن الحسن بن منصور النقّاش الموصلى،عن أبى الوفاء الموصلى الحسينى المحمدى،عن شيخنا الصدوق محمد بن بابويه،و هذا أعلى الأسانيد.

ح:و عن السيد محيى الدين،عن الشيخ ابن إدريس،عن الشيخ عربى بن مسافر،عن الرئيس عميد الرؤساء بن جيّا،عن القاضى أحمد بن على بن قدامه،عن الشيخ أبى عبد اللّه المفيد محمد بن محمد بن النعمان.

ح:و عن السيد محيى الدين،عن السيد عز الدين محمد بن الحسن الحسينى،عن الفقيه قطب الدين،عن السيد أبى الصمصام،عن المفيد بكتبه و رواياته.

ح:و عن الشيخ نجم الدين،عن أبيه،عن محمد بن جعفر المشهدى،عن النقاش الموصلى،عن السيد أبى الوفاء المحمدى،عن المفيد.

ح:و عن أبيه،عن على بن يحيى الخياط،عن ابن مسافر،عن عميد الرؤساء يحيى بن على بن جيّا،عن القاضى أحمد بن قدامه،عن شيخنا المفيد.

ح:و عن شاذان،عن أحمد بن محمد الموسوى،عن ابن قدامه،عن السيدين الأجلين المرتضى و الرضى جميع مصنّفاتهما و رواياتهما.

ح:و عن السيد غياث الدين،عن خواجه نصير الدين محمد بن محمد،عن أبيه،عن السيد فضل اللّه الراوندى،عن مكى بن أحمد المخلّطى،عن أبى عبد اللّه بن أبى غانم العصمى،عن السيد المرتضى-رضى اللّه عنه-.

ح:و عن السيد غياث الدين،عن القاضى عبد اللّه بن محمود،عن السيد الأعظم العارف الربانى كمال الدين حيدر بن محمد بن زيد الحسينى،عن محمد بن على بن شهرآشوب، عن المنبهى بن أبى زيد،عن أبيه،عن السيد الرضى بكتبه و رواياته سيّما كتاب نهج البلاغه.

ح:و بالأسانيد عن ابن شهرآشوب،عن السيد أبى الصمصام،عن المفيد،و السيدين، و الطوسى،و النجاشى.

و عنه،عن السيد و أبى عبد اللّه محمد بن على الحلوانى،عن السيد المرتضى جميع تصانيفه و رواياته،و عن السيد الرضى بكتبه و رواياته.

ح:و عن السيد محيى الدين،عن السيد عز الدين،عن الشيخ قطب الدين،عن السيدين الأجلين المرتضى و المجتبى ابنى الداعى،عن أبى جعفر الدوريستى،عن الصدوق، و السيدين الرضى و المرتضى رضى اللّه عنهم.

ح:و عن ابن نما،عن المشهدى،عن المازندرانى،عن المنبهى،عن أبيه أبى زيد الجرجانى،عن السيدين الرضى و المرتضى.

ح:و عن ابن نما،عن محمد بن جعفر،عن عبد اللّه بن جعفر الدوريستى،عن جدّه،عن جدّه،عن المرتضى و الرضى و الصدوق.

ح:و عن ابن نما،عن الخياط،عن السيد شرفشاه الأفطسى،عن الشيخ أبى الفتوح الرازى،عن القاضى الفاضل حسن الاسترآبادى،عن ابن قدامه،عن السيدين.

ح:و عن ابن نما،عن الشيخ أبى الفرج،عن عبد الرحيم بن أحمد بن الأخوه البغدادى، عن الشيخ أبى غانم العصمى الهروى الشيعى الإمامى،عنهما.

ح:و عنه،عن الخياط،عن الشيخ على بن هارون الكال،عن الحسن بن على بن عبده، عن أبى السعادات أحمد بن الماصورى العطاردى،عن ابن قدامه،عنهما.

ح:و عن الشيخ محمد بن صالح،عن رضى الدين الآوى الحسينى،عن أبيه محمد،عن جدّه زيد،عن جدّ أبيه الفقيه الداعى،عن الشيخ و السيدين-رضى اللّه عنهما-.

ح:و بالأسانيد المتواتره،عن المحقق،و سديد الدين ابن مطهّر،و نجم الدين ابن نما و غيرهم،عن السيد فخّار،و الشيخ نجيب الدين ابن نما،عن الشيخ محمد بن جعفر المشهدى سماعه عن السيد بهاء الشرف بقراءه الشريف الأجل نظام الشرف أبى الحسن العريضى،و قراءه على أبيه،و على الشيخ الفقيه هبه اللّه ابن نما،و الشيخ المقرئ جعفر بن أبى

الفضل بن شقره (۱)،و الشریف أبی القاسم بن الزکی العلوی،و الشریف أبی الفتح بن الجعفریه، و الشیخ سالم بن قیارویه،جمیعا عن السید بهاء الشرف بسنده المسطور فی أول الصحیفه الکامله زبور آل محمد و انجیل أهل البیت و الدعاء الکامل.

ح:و عن الشیخ الأجل نجیب الدین بن نما،عن الخیاط،عن الشیخ عربی بن مسافر، عن السید الأجل.

ح:و عن الشهید،عن المزیدی،عن الشیخ جمال الدین محمد بن صالح و غیره من الفضلاء الأخیار،عن السید فخّار،عن الشیخ الأجل الأعظم عمید الرؤساء هبه اللّه بن حامد،عن السید الأجل.

ح:و عن السید فخّار،عن الشیخ الأجل محمد بن محمد بن هارون المعروف بابن الکال،عن أبی طالب حمزه بن شهریار،عن السید الأجل.

ح:و عن السید فخّار،عن ابن ادریس،عن السید الأجل.

ح:و عنه،عن علی بن السکون،عن السید الأجل.

ح:و بالأسانید المتواتره،عن ابن إدریس،عن أبی علی،عن أبیه.

ح:و عن ابن إدریس،عن العماد الطبری،و إلیاس بن هشام الحائری،و ابن رطبه السوراوی و غیرهم،عن السید ذی الفقار بن معبد،و الشیخ أبی علی،عن شیخ الطائفه.

ح:و عن ابن إدریس،و ابن شهرآشوب،و شاذان و غیرهم،عن عبد الجبار المقرئ، و أبی علی،عن شیخ الطائفه.

ح:و بالأسانید المتواتره،عن شیخ الطائفه،عن الشیخ أبی عبد اللّه الحسین بن عبید اللّه الغضائری،عن أبی المفضل..الخ.

ح:و عن الشهید،عن السید تاج الدین،عن والده أبی جعفر القاسم،عن خاله تاج الدین أبی عبد اللّه جعفر بن محمد بن معیه،عن أبیه السید مجد الدین محمد بن الحسن بن معیه، عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب،عن جدّه،عن شیخ الطائفه.

۱- (۱) -در برخی از مصادر«شفره»آمده است.

و عن السيد تاج الدين،عن السيد كمال الدين المرتضى محمد بن محمد الآوى،عن خواجه نصير الدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسى،عن أبيه،عن السيد أبى الرضا فضل اللّه الحسنى،عن السيد أبى الصمصام،عن شيخ الطائفه بأسانيده المتكثره،عن الامام سيد الساجدين على بن الحسين زين العابدين-صلوات اللّه عليه-.

ح:و عن السيدين ابنى طاوس،عن الشيخ حسين بن أحمد السوراوى،عن العماد الطبرى،عن أبى على،عن شيخ الطائفه.

ح:و عنهما،عن على بن يحيى الخياط الحلّى،عن عربى بن مسافر العبادى،عن العماد الطبرى،عن أبى على،عن أبيه.

ح:و عنهما،عن الشيخ الفاضل أسعد بن عبد القاهر الاصفهانى،عن الشيخ أبى الفرج الراوندى،عن الشيخ أبى جعفر محمد بن على بن المحسن الحلبى،عن شيخ الطائفه محمد ابن الحسن الطوسى-رضى اللّه تعالى عنهم-بكتبه و رواياته سيّما كتاب تهذيب الأحكام و الاستبصار و فهارسته،عن العلماء الأخيار،عن جماعه كثيره منهم:

شيخ الطائفه و رئيسها فى العلوم العقليه و النقليه أبو عبد اللّه محمد بن محمد بن النعمان المفيد،و أبو عبد اللّه الحسين بن عبيد اللّه الغضائرى،و أبو الحسين جعفر بن الحسن بن حسكه،و أبو زكريا محمد بن سليمان الحمرانى و غيرهم،عن الصدوق رئيس المحدّثين محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى بكتبه و رواياته سيّما كتاب من لا يحضره الفقيه.

و عن شيخ الطائفه،عن جماعه كثيره منهم:المفيد،و ابن الغضائرى،و أحمد بن عبدون، عن الشيخ الصدوق أبى القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمى،و عن أبى غالب أحمد بن محمد الرازى،و أبى عبد اللّه أحمد بن إبراهيم الصيمرى المعروف بابن أبى رافع،و أبى محمد هارون بن موسى التلعكبرى،و أبى المفضل محمد بن عبد اللّه بن المطلب الشيبانى،جميعا عن شيخ علمائنا الربانيين ثقه الاسلام و رئيس المحدّثين أبى جعفر محمد بن يعقوب

الکلینی الرازی بکتبه سیّما الکتاب الکافی المشتمل علی خمسین کتابا (1)لم یصنّف فی الاسلام مثله بأسانیده المثبته فیه إلی الأئمّه المعصومین،عن سید الأنبیاء و المرسلین و أشرف الأوّلین و الآخرین،عن اللّه تبارک و تعالی ربّ العالمین.

و عنه،عنهم-صلوات اللّه علیهم أجمعین-،عن جبرئیل،عن اللّه تعالی.

و عن جبرئیل،عن میکائیل،عن إسرافیل،عن خالق السموات و الأرضین.

و عن إسرافیل،عن اللوح،عن القلم،عن اللّه تعالی ربّ العالمین.

فکلّ کتاب صنّفه علماؤنا أو رووه؛فهو داخل فی هذه الأسانید إلاّ ما شذّ.

و أمّا کتب العامه:فعن العلامه،عن أبیه،عن السید صفی الدین بن معد الموسوی،عن الشیخ نصیر الدین راشد بن إبراهیم بن إسحاق البحرانی،عن السید فضل اللّه الراوندی،عن الشیخ أبی المظفر عبد الواحد بن أحمد بن محمد بن رشیده السکّری باصبهان فی داره بمحله شتمیکان (2)،عن سعید بن أبی سعید،عن محمد بن عمر بن شبوبه،عن محمد بن یوسف بن مطر،عن محمد بن اسماعیل البخاری بصحیحه.

ح:و عن السید رضی الدین ابن طاوس،عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الدربی،عن رشید الدین ابن شهرآشوب المازندرانی،عن أبی عبد اللّه محمد الفراوی،عن عبد الغفار النیشابوری،عن أبی أحمد الجلودی،عن أبی إسحاق إبراهیم بن محمد بن سفیان الفقیه، عن أبی الحسین مسلم بن الحجاج بصحیحه.

ح:و عن العلاّمه،عن أبیه،عن الشیخ علی بن محمد المندآنی الواسطی،عن أبیه،عن

1- (1)) -الکافی المعروف فی هذا العصر مشتمل علی أربعه و ثلاثین کتابا و نسأل اللّه أن یرزقنا ذلک المشتمل علی الخمسین.

2- (2)) -کذا فی الأصل و لکن فی البحار،ج 106، ص 51:شمینکان؛و الصحیح:شمیکان،قال فی المعجم البلدان،ج 3،ص 366،ما هذا نصّه:شمیکان:بالفتح ثم الکسرو بعد الیاء کاف و آخر نون:محله بأصبهان، نسب إلیها بعض الرّواه أبو سعد.

أمين الحضره هبه اللّه،عن أبى على المذهّب،عن أحمد بن جعفر بن حمدان القطيعى،عن أبى عبد الرحمن،عن أبيه أحمد بن حنبل بمسنده.

ح:و عن أبيه،عن على بن محمد المندآنى،عن القاضى الحسن بن ابراهيم الفارقى، عن أحمد بن ثابت الخطيب،عن القاسم بن جعفر الهاشمى،عن أبى على اللؤلؤى،عن أبى داود السجستانى بسننه.

ح:و عن العلاّمه،عن أبيه،عن المندآنى،عن القاضى أبى طالب الكنانى،عن أبى طاهر الباقلانى،عن عبد الغفار،عن أبى على الصواف،عن أبى على الأسدى،عن أحمد بن محمد النسائى،عن محمد بن الحسن الشيبانى،عن مالك بن أنس الأصبحى بالموطأ.

ح:و عن الشيخ أبى زكريا يحيى بن البطريق،عن مير الأجل،عن الشريف الخطيب أبى يعلى حيدره الهاشمى،عن الحميدى بالجمع بين الصحيحين للبخارى و مسلم.

و عن ابن البطريق،عن عبد اللّه بن منصور الباقلانى،عن الحسن بن رزين بالجمع بين الصحاح السته للبخارى و مسلم و الترمذى و السجستانى و مالك بن أنس و رزين العبدرى.

ح:و عن السيد فخار بن معد الموسوى،عن المندآنى،عن أبى القاسم بن الحسين،عن القاضى أبى عبد اللّه القضاعى بكتاب الشهاب فى الحكم و الآداب من كلام سيد المرسلين صلّى اللّه عليه و آله،و الطرق إلى هذه الكتب أكثر من أن تحصى.

و أمّا كتب القراءه:فعن الشهيد،عن السيد تاج الدين،عن الشيخ جمال الدين يوسف بن حماد،عن السيد رضى بن قتاده،عن عمر بن معن،عن محمد بن عمر القرطبى،عن على ابن محمد المالقى،عن عبد اللّه بن سهل،عن الشيخ أبى عمرو الدانى بكتاب التيسير فى القراءات السبع.

ح:و عن الشهيد،عن الشيخ جمال الدين أحمد بن الكوفى،عن الشيخ محمد المضرى، عن الشيخ زين الدين على المربعى،عن الشيخ عز الدين حسين بن قتاده المدنى،عن الشيخ مكين الدين يوسف بن عبد الرزاق الأنصارى،عن ناظم الشاطبيه المعروفه بحرز الأمانى.

ح:و عن السيد فضل اللّه الراوندى الحسنى،عن أبى الفتح بن أبى الفضل الاخشيدى، عن أبى الحسن على بن القاسم الخيّاط،عن عمر بن ابراهيم الكتانى،عن الشيخ جمال الدين أحمد بن موسى بن مجاهد فى القراءات السبع.

ح:و عن الشهيد،عن السيد تاج الدين،عن الشيخ جمال الدين يوسف بن حماد،عن السيد رضى الدين بن قتاده،عن أبى حفص الزبرى،عن القاضى بهاء الدين،عن ضياء الدين يحيى بن سعدون القرطبى،عن الشيخ عبد الرحمن بن عتاب مكى بن أبى طالب المقرئ بكتاب الموجز فى القراءات و الرعايه فى التجويد و سائر كتبه فى القراءه.

ح:و عن السيد محيى الدين بن زهره،عن عمّه حمزه بن زهره،عن أبيه عبد اللّه بن زهره،عن الشيخ أبى عبد اللّه الحسين بن عبد الأحد (۱)القنّسرينى بكتاب التهذيب له فى القراءات السبع.

ح:و عن السيد محيى الدين،عن الشيخ المقرئ علم الدين أبى الفتح بن العليمى،عن الشيخ على بن بركات بن خليفه الحدّاد،عن الخطيب عبد الواحد بن على،عن الشيخ أبى الحسن على بن أحمد المقرئ المعروف بابن البنّا بكتاب التذكار فى قراءه السبعه و يعقوب إلى غير ذلك من كتب القراءه و غير ما ذكرنا من الطرق إلى الكتب التى ذكرناها.

و أمّا كتب اللغه:فعن العلاّمه،عن أبيه،عن الشيخ مهذب الدين الحسين بن رده،عن محمد بن الحسين بن على بن محمد بن أبى الحسن بن على بن عبد الصمد التميمى النيسابورى،عن أبيه،عن جدّ أبيه،عن الأديب أبى منصور بن أبى القاسم البيتكى،عن أبى نصر إسماعيل بن حمّاد الجوهرى بكتاب الصحاح فى اللغه.

ح:و عن السيد فخّار،عن أبى الفتح محمد بن المندآنى،عن أبى منصور موهوب بن أحمد بن الخضر الجواليقى،عن الخطيب أبى زكريا التبريزى،عن محمد بن على الجوهرى،عن أبى بكر بن الجراح،عن ابن دريد بكتاب الجمهره و سائر مصنّفاته و رواياته و إجازاته.

۱- (۱)) -كذا فى الأصل و فى البحار،ج ۱۰۴،ص ۱۶۴ و ج ۱۰۶،ص ۵۹:عبد الواحد.

ح:و عن السيد فخّار،عن أبى الفتح،عن الرئيس أبى عبد اللّه الحسين بن محمد بن عبد الوهاب المعروف بالبارع،عن محمد بن أحمد بن المسلم العدل،عن أبى القاسم إسماعيل بن أسعد بن سليمان بن سويد،عن أبى بكر محمد بن القاسم بن بشار الأنبارى، عن أبيه القاسم،عن عبد اللّه بن محمد الرستمى،عن أبى يوسف يعقوب بن إسحاق السكيت الشهيد للتشيع بكتاب اصلاح المنطق،و كان من خصيص أصحاب أبى جعفر الجواد و أبى الحسن الهادى-صلوات اللّه عليهما-،روى عنه تغلب.

ح:و عن السيد فخار،عن عميد الرؤساء أبى منصور هبه اللّه بن أيّوب،عن ابن العضار (۱)،عن سعد الخير،عن محمد بن محمد المطرى،عن جدّى أبى نعيم أحمد بن عبد اللّه الحافظ الإصبهانى المقبول عند الخاصه و العامه،و له كتب منها:كتاب حليه الأولياء،عن محمد بن أحمد بن كيسان النحوى،عن أبى العباس تغلب أحمد بن يحيى بكتبه و رواياته منها:كتاب الفصح.

ح:و عن العلاّمه،عن أبيه،عن الشيخ مهذب الدين محمد بن يحيى بن كرم،عن أبى الفرج بن الجوزى،عن أبى (۲)الجواليقى،عن الخطيب التبريزى،عن سليمان بن أيوب الرازى،عن أحمد بن فارس بكتبه سيّما كتاب مجمل اللغه له.

ح:و عن أبيه،عن السيد فخار،عن أبى الفرج ابن الجوزى،عن ابن الجواليقى،عن الخطيب التبريزى،عن الوزير أبى القاسم المقرئ،عن أبى عبيد أحمد بن محمد الهروى بكتبه سيّما كتاب الغريبين له.

ح:و عن السيد فخار،عن عميد الرؤساء،عن ابن العضار،عن محمد بن مهر،عن المبارك بن عبد الجبار،عن أبى الحسن أحمد بن محمد بن عبدوس،عن الحسن بن عبد الغفار النحوى،عن محمد بن السرّى،عن الحسين السكرى،عن أبى إسحاق الزيادى، عن أبى سعيد عبد الملك الأصمعى بكتبه.

ح:و عن العلاّمه،عن السيد رضى الدين على بن طاوس،عن الشيخ تاج الدين الحسن ابن الدربى،عن الموفق أبى عبد اللّه أحمد بن شهريار الخازن،عن أبى محمد عبد اللّه بن

۱- (۱) -فى بعض المصادر:العصار.

۲- (۲) -كذا فى الأصل و الصحيح«إبن».

أحمد بن الخشاب النحوى اللغوى المغربى بكتبه و رواياته و مقرواته من كتب الأدب و التفاسير و الأحاديث و غيرها.

ح:و عن أبيه،عن السيد فخار،عن ابن المندآنى،عن ابن الجواليقى،عن الخطيب التبريزى،عن أبى العلاء بن سليمان المقرئ بكتبه و رواياته.

ح:و عن والده،عن الشيخ ابن كرم،عن ابن الجوزى،عن ابن الجواليقى،عن الخطيب التبريزى.

ح:عن أبى العلاء المعرّى و أبى القاسم عمر بن ثابت الثمانينى و أبى الحسن بن عبد الوارث بجميع كتبهم و رواياتهم.

ح:و عن الثمانينى،عن أبى الفتح بن جنّى بجميع كتبه و رواياته سيّما عن الخاصه.

و عن ابن جنّى بهذا الاسناد،عن الشيخ الأعظم الإمامى أبى على الفارسى بجميع كتبه.

ح:و عن أبى على،عن أبى بكر بن السراج بجميع كتبه.

ح:و عنه،عن الزجّاج بجميع كتبه.

ح:و عنه،عن أبى العبّاس المبرّد بجميع كتبه.

ح:و عنه،عن المازنى أبى عثمان بجميع كتبه.

ح:و عنه،عن الجرمى بمصنّفاته.

ح:و كذا عن أبى الحسن الأخفش بتصانيفه.

ح:و عنه،عن سيبويه بكتبه سيّما الكتاب.

ح:و عنه،عن الشيخ الأعظم الخليل بن أحمد بكتبه و رواياته.

ح:و بالأسانيد المتواتره عن الصدوق محمد بن بابويه،عن الخليل الإمامى الثقه النقه بكتبه و رواياته عن الخاصه،عن الأئمّه المعصومين-صلوات اللّه عليهم أجمعين-.

ح:و عن العلاّمه،عن نجم الدين الكاتبى،عن أثير الدين الفضل بن عمر الأبهرى جميع رواياته و مصنّفاته.

ح:و كذا عن أفضل الدين الخونجى.

ح:و عنهما،عن فخر الدين محمد بن الخطيب الرازى بمصنّفاته و مرويّاته.

فليرو الولد الأعز-أدام اللّه تبارك و تعالى تأييداته و توفيقاته-هذه الكتب و غيرها ممّا لم أذكره اختصارا من الكتب التى صنّف فى الاسلام سيّما كتب التفاسير و الأحاديث عنّى،و آخذ عليه ما أخذ علىّ من الإحتياط فى الروايه و الفتوى،و أن لا يعمل و لا يفتى إلاّ بالأحوط؛ فإنّه لا يضل سالكه سيّما اليوم فإن السبيل منحصر فيه إلاّ ما يكون واضحا كصلاه الجمعه فى زمان الغيبه مع أنّى أحتاط فيها ايضا مع أنّ وجوبه كالمتيقن عندى،و أمّا مثل وجوب السوره أو استحبابه،و كذا السّلام و القنوت؛فإنّ الظاهر أنّ أمثالها من المتشابهات و الإحتياط فيها أن لا يتركها،و لا يفتى بالوجوب و لا الإستحباب كما يرى من عملى.

ثمّ إنّى أوصيه و نفسى الخاطئه بتقوى اللّه تبارك و تعالى فإنّها وصيه اللّه تعالى فى الأولين و الآخرين و ايثار مراقبته و الإخلاص له فى العلم و العمل؛فإنّ الناس كلّهم هلكى إلاّ العالمين،و العالمون كلّهم هلكى إلاّ العاملين،و العاملون كلّهم هلكى إلاّ المخلصين، و المخلصون على خطر عظيم.

و أن يقرأ كل يوم من القرآن العظيم جزءا بالتدبّر و التفكّر،و أن يلاحظ كلّ يوم وصيّه مولانا أمير المؤمنين-صلوات اللّه عليه-لابنه أبى محمد الحسن سيّد شباب أهل الجنّه أجمعين التى مذكوره فى نهج البلاغه و أن يعمل بها و الآخر و بوصايا باقى الأئمّه المعصومين -صلوات اللّه عليهم أجمعين-.

و أن لا يترك الرياضات و المجاهدات كما قال تعالى: وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ إِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (١).

و عليه أن يتدبر فى الأخبار الوارده فى الأخلاق المرضيه و فى الأطوار الرديه و الإجتناب عنها.

و عليه بالمداومه بالدعوات و أن يسأل اللّه تعالى أن يجعله من أوليائه الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون.

١- (١)) -سوره مباركه عنكبوت،آيه ۶۹.

ثمّ المأمول منه أن لا ينسانى حيّا و ميتا سيّما فى مظان إجابه الدعوات و عقيب الصلوات.

نمّقه بيمناه الداثره أحوج المربوبين إلى رحمه ربّه الغنى محمد تقى بن مجلسى -عفى عنهما-و الحمد للّه ربّ العالمين،و الصلاه على أشرف الأنبياء و المرسلين محمد و عترته الطيبين الطاهرين،و كان ذلک فى شهر جمادى الآخره لسنه ثمان و ستين بعد الألف الهجريه.

[۲۰]

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم و به نستعين

الحمد للّه الذى جعل الروايه ذريعه إلى درک أحكامه و أوضح بها معانى آيات كتابه، و الصلاه على أفضل من أرسله للوصول إلى جنابه،و آله المقتفين لمناهج آثاره.

و بعد:فيقول أفقر عباد اللّه و أحوجهم إلى رحمته محمد تقى بن مجلسى -عفى عنهما بالنبى و آله-:إنّه لا ريب أنّ أرجح المطالب و أنجح المآرب العلم باللّه سبحانه و معرفه محابه و مكارهه،و لا يحصل ذلک إلاّ باتباع الأئمّه الهادين الذين هم أبواب مدينه علوم سيد المرسلين و خزانه أسرار رب العالمين،و انحصر فى هذا الزمان متابعتهم بنقل أخبارهم و العمل بآثارهم-سلام اللّه و صلواته عليهم-.

ثمّ إنّ الولد الأعز محمد باقر-أدام اللّه تبارک و تعالى تأييداته و وفّقه للعروج إلى أعلى معارج اليقين و سلوک مسالک المتقين-ممّن انقطع بكليته إلى طلب المعالى و وصل يقظه الأيام باحياء الليالى، و قرأ علىّ أكثر العلوم العقليه و النقليه سيّما الأخبار النبويه و الأحاديث المرتضويه محقّقا لمعانيه على أكمل التحقيق و التدقيق.

و قد أجزت له بعد الاستجازه (۱)-أدام اللّه تأييده و كثر فى العلماء مثله-أن يروى عنّى جميع ما قرأه و سمعه علىّ و أن يقرئه و يعمل به عن مشايخى الذين عاصرتهم و استفدت منهم،أو اتصلت الروايه بهم؛بل أجزت له روايه جميع ما صنّفه و رواه و ألّفه علماؤنا الماضون و سلفنا الصالحون-رضى اللّه تعالى عنهم أجمعين-من جميع العلوم النقليه و العقليه و الأدبيه و العربيه

۱- (۱)) -خ ل:الاستخاره.

بالطرق التى لى إليهم،و جميع ما رويته عنهم و عن غيرهم متى علم أنّه داخل تحت روايتى، و طرقى إليهم كثيره فمن ذلك:

ما أرويها عن الشيخ الأعظم و الوالد المعظم،شيخ فضلاء الزمان و مربّى العلماء الأعيان، رئيس المحققين،قدوه المدققين،الزاهد الورع،التقى النقى مولانا عبد اللّه بن حسين التسترى-رفع اللّه تعالى مكانه فى جنته و قرّبه-،عن الشيخ العالم الفاضل البدل نعمه اللّه بن أحمد بن محمد بن خاتون العاملى،عن أبيه الشيخ الأفضل الأكمل أحمد،و عن شيخ علماء الاسلام رئيس المحققن و المدققين نور الدين الشيخ على بن عبد العالى الكركى العاملى،عن الشيخ الأعلم و الأفضل الأكمل شمس الدين محمد بن خاتون،عن الشيخ الأجل الأكمل جمال الدين أحمد بن الحاج على العيناثى،عن الشيخ زين الدين جعفر بن الحسام،عن السيد الأجل الحسن بن أيّوب الشهير بابن نجم الدين،عن شيخنا الأعظم محقق حقايق الأوّلين و الآخرين السعيد الشهيد أبى عبد اللّه محمد بن مكّى العاملى -قدّس اللّه روحه و نوّر ضريحه-.

ح:و أرويها عن شيخ الاسلام و المسلمين و أفضل المحقّقين و رئيس المحدّثين العلاّمه الأعظم و الوالد المعظم بهاء الملّه و الحق و الدين محمد العاملى الحارثى الهمدانى -نوّر اللّه رمسه الزكيه و روحه الرضيه-،عن أبيه الشيخ العلاّمه الفهّامه شيخ الاسلام و المسلمين حسين بن عبد الصمد،عن شيخ علماء الاسلام و علاّمه علماء الزمان العالم الربّانى و المحقق الصمدانى زين الدين على بن أحمد العاملى-أنار اللّه برهانه-،عن شيخ المحققين و أكمل المدققين نور الدين على بن عبد العالى.

ح:و عن جماعه من الفضلاء الأعيان منهم:العلاّمه الفهّامه القاضى معز الدين محمد، و الشيخ الفاضل التقى الشيخ يونس الجزائرى،و الشيخ الأعظم الأكمل الشيخ بهاء الدين محمد-رضى اللّه تعالى عنهم-،عن الشيخ العلاّمه الفهّامه الشيخ عبد العالى بن الشيخ على،عن أبيه نور الدين على بن عبد العالى-رضى اللّه تعالى عنهم-.

ح:و عن جماعه من الفضلاء منهم:الشيخ الفاضل الكامل أستاد الفضلاء القاضى أبو الشرف،و الشيخ الفاضل الكامل الشيخ عبد اللّه بن الشيخ الفاضل الشيخ جابر العاملى،

و الشيخ الكامل مولانا محمد قاسم،عن جدّى رئيس الفقهاء و المحدّثين فى زمانه الشريف مولانا درويش محمد ابن الشيخ العالم الربّانى الشيخ حسن النطنزى العاملى،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى-قدّس اللّه أرواحهم الزكيّه-.

و عن الشيخ العالم الفاضل البدل الشيخ جابر بن عباس النجفى،عن الشيخ الأكمل الأفضل الشيخ عبد النبى الجزائرى،عن السيد المحقّق السيد محمد.

و عن جماعه من الفضلاء منهم:السيد العالم العامل[العاملى]السيد عبد الكريم،عن السيد محمد بن السيد على،عن أبيه،عن الشهيد الثانى،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى.

ح:و عن السيد الفاضل الكامل المحقق المدقق الأمير شرف الدين على-دام ظلّه-،عن السيد الأفضل الأكمل الأمير فيض اللّه التفرشى النجفى،و الشيخ الفاضل الكامل المحقق المدقق الشيخ محمد بن الشيخ الأكمل الأفضل قدوه المحققين الشيخ حسن بن الشهيد الثانى-قدّس اللّه أرواحهم-جميعا،عن الشيخ حسن،عن الشيخ العلاّمه الحسين بن عبد الصمد،عن الشهيد الثانى.

و عن السيد السند فيض اللّه،عن السيد الجليل أبى الحسن على بن الحسين،عن الشهيد الثانى،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى-قدّس اللّه أرواحهم-.

و عن السيد الأجل الأمير شرف الدين على،عن الشيخ الأجل رئيس المحدّثين ميرزا محمد الاسترآبادى،عن الشيخ السعيد الجليل الشيخ ابراهيم بن الشيخ نور الدين على،عن أبيه الشيخ على بن عبد العالى-نوّر اللّه ضرايحهم-،عن الشيخ الأجل الأكمل السعيد ابن عمّ الشهيد شمس الدين محمد بن داود الشهير بابن المؤذن الجزينى،عن الشيخ الجليل ضياء الدين على نجل الشيخ السعيد الشهيد محمد بن مكّى،عن والده-رضى اللّه تعالى عنهم-.

ح:و عن الشيخ شمس الدين بن داود،عن الشيخ أبى القاسم على بن طىّ،عن الشيخ شمس الدين العريضى،عن السيد حسن بن أيّوب الشهير بابن نجم الدين بن الأعرج،عن الشهيد-رحمهم اللّه تعالى-.

ح:و عن ابن داود،عن الشيخ عز الدين حسن بن العشره،عن الشيخ العالم الربّانى

جمال الدين أحمد بن فهد،عن الشيخ زين الدين على بن الخازن الحائرى،عن الشهيد -رضى اللّه تعالى عنهم-.

و عن ابن داود،عن السيد الأجل المحقق السيد على بن دقماق الحسينى،عن الشيخ الفاضل المحقق شمس الدين محمد بن شجاع القطان،عن الشيخ المحقق أبى عبد اللّه المقداد بن عبد اللّه السيورى الحلّى،عن الشهيد-رحمهم اللّه تعالى-.

ح:و عن الشيخ عز الدين ابن العشره،عن الشيخ شمس الدين محمد بن نجده الشهير بابن عبد العالى،عن الشهيد محمد بن مكى رحمهم اللّه.

و عن الشهيد الثانى،عن الشيخ الأكمل الأعلم الأفضل ابن الأعرج السيد حسن،عن الشيخ نور الدين على.

و عن الشيخ زين الدين،عن الشيخ جمال الدين أحمد بن محمد بن خاتون بالسند الأول إلى الشهيد.

و عن أحمد بن خاتون و جماعه من الفضلاء،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى، عن الشيخ الفاضل العلاّمه نور الدين على بن هلال الجزائرى،عن الشيخ جمال الدين ابن فهد،عن الشيخ على بن الخازن،عن الشهيد-رضى اللّه تعالى عنهم-جميع مصنّفات الشهيد و الفضلاء المذكورين فى السند.

و بهذه الطرق و غيرها جميع مصنّفات و مرويات الشيخ العلاّمه سلطان العلماء و ترجمان الحكماء جمال المله و الدين حسن بن الشيخ الأكمل سديد الدين يوسف بن على بن مطهر، عن جماعه من تلامذته،عنه.

منهم:ولده الشيخ الفاضل فخر المحققين و المدققين أبو طالب محمد،و السيد الجليل عميد الدين عبد المطلب بن الأعرج الحسينى و السيد العلاّمه النسّابه تاج الدين أبو عبد اللّه محمد بن القاسم بن معيه الحسنى الديباجى و السيد الجليل أحمد بن أبى ابراهيم محمد بن زهره الحلبى،و السيد الكبير العالم نجم الدين مهنّا بن سنان المدنى،و الشيخ العلاّمه الفهّامه قطب الدين محمد بن محمد الرازى،و الشيخ العلاّمه رضى الدين أبو الحسن على بن الشيخ

جمال الـدين أحمـد بن يحيى المعروف بالمزيـدى،و الشيخ المحقق زين الدين على بن طراد المطارباذى،و غيرهم،عن العلّامه- رضى اللّه تعالى عنهم-.

و أروى مصنّفات و مرويّات السيد تاج الـدين بن معيّه المذكور و جميع ما يصحّ عنه أيضا من ولدى شيخنا الشـهيد أبى طالب محمد و أبى القاسم ضياء الدين على،عن السيد تاج الدين بغير واسطه.

أمّا ضياء الدين على فبالإسناد إلى الشيخ شمس الدين ابن داود،و أمّا أبو طالب فبالإسناد إلى الشيخ عز الدين بن العشره،عنه.

قال الشـهيد الثانى:رأيت خط هذا السـيد المعظم بالإجازه لشـيخنا السـعيد شمس الدين محمد بن مكّى و لولديه محمد و على و لأختهمـا أم الحسن فـاطمه و لجميع المسـلمين ممّن أدرك جزءا من حيـاته بجميع ذلك عن مشايخه منهم:الشـيخ العلّامه جمال الـدين و السـيد مجـد الـدين أبو الفوارس محمد بن على بن الأعرج والد السـيد ضـياء الدين و عميد الدين رحمهم اللّه و السـيد الجليل النسّابه علم الدين المرتضـى بن السـيد جلال الدين عبد الحميد ابن السـيد الطاهر الأوحد فخار بن معد الموسوى،و السيد رضـى الـدين على بن السـيد غياث الـدين عبـد الكريم ابن السـيد جمال الـدين أحمد بن طاوس الحسـنى،و السـيد كمال الدين الحسن بن محمد الآوى الحسـينى،و الشـيخ صـفى الدين محمد بن الشـيخ نجيب الدين يحيى بن السـعيد، و الشـيخ جمال الدين يوسف بن حماد،و الشيخ جلال الدين محمد بن الكوفى و غيرهم،عن مشايخهم و جميع مصنّفات هؤلاء و مؤلفاتهم.

و بالاسناد إلى الشيخ أبى طالب محمد ولد شيخنا الشهيد جميع مصنّفات و مرويات والده و الشيخ فخر الدين بن المطهر عنه بغير واسطه باجازه سبقت منه إليه.

و بالاسـناد المقـدم إلى الشـيخ رضـى الـدين على بن أحمـد المزيـدى،و زين الدين على بن طراد المطارباذى جميع مصـنّفات و مرويات الشيخ الفقيه الأديب تقى الدين الحسن بن على ابن داود الحلّى.

و عنه قدّس سرّه جميع مصنّفات و مرويات الشيخ المحقق شيخ الطائفه نجم الدين أبى القاسم

جعفر بن سعید،و جمیع مصنّفات و مرویات السید العلاّمه جمال الدین أبی الفضائل أحمد بن موسی بن جعفر بن الطاوس الحلّی مصنّف کتاب بشری المحققین و کتاب ملاذ العلماء و کتاب حل الاشکال فی معرفه الرجال و غیرها من الکتب تمام اثنین و ثمانین مجلدا، و جمیع مصنّفات و مرویات ولده السعید غیاث الدین عبد الکریم بن أحمد بن طاوس صاحب المقامات و الکرامات و غیرهم،و سیأتی إن شاء اللّه تعالی ذکر مشایخ هؤلاء الأفاضل و اتصالهم بمن تقدّم.

و عن السید غیاث الدین جمیع مصنّفات و مرویات الامام السعید رئیس العلماء المحققین محقق حقایق الأولین و الآخرین نصیر الملّه و الحق و الدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی،و عن الشیخ جمال الدین بن المطهر،عنه أیضا.

و عن السید غیاث الدین،عنه أیضا.

و بالاسناد المتقدّم إلی الشیخ رضی الدین علی بن أحمد المزیدی جمیع ما رواه عن مشایخه مضافا إلی العلاّمه فمنهم:الشیخ الصالح شمس الدین محمد بن أحمد بن صالح السیبی تلمیذ السید فخّار بن معد الموسوی،و منهم:السید رضی الدین بن معیه الحسنی، و منهم:الشیخ العلاّمه فخر الدین علی بن یوسف بن البوقی اللغوی،و الشیخ العالم صفی الدین محمد بن نجیب الدین یحیی بن سعید،و الشیخ تقی الدین الحسن بن داود، و الشیخ الأعلم شیخ الطائفه و ملاذها شمس الدین محمد بن جعفر بن نما،و منهم:والده السعید أحمد بن یحیی المزیدی و غیرهم،عن مشایخهم بطریقهم إلیهم،و عن هؤلاء المشایخ جمیع مصنّفاتهم و مرویاتهم.

ح:و بالاسناد المتقدّم إلی السید عمید الدین جمیع ما یرویه عن والده السعید مجد الدین أبی الفوارس محمد بن علی بن الأعرج تلمیذ الشیخ یحیی بن سعید،و الشیخ مفید الدین محمد بن جهیم و غیرهما.

و جمیع ما رواه عن جدّه السعید فخر الدین علی،و السید فخر الدین یروی عن السید جلال الدین عبد الحمید بن السید فخّار،عن والده و غیرهم.

و جميع ما رواه عن الشيخ رضى الدين على بن الشيخ سديد الدين يوسف بن المطهر -قدّس اللّه أرواحهم-.

ح:و بالاسناد إلى الشيخ فخر الدين بن المطهر جميع ما رواه مضافا إلى والده السعيد جمال الدين،عن عمّه العلاّمه رضى الدين على بن يوسف بن مطهر،عن والده سديد الدين يوسف،و الشيخ نجم الدين جعفر بن سعيد و غيرهما.

و أمّا مرويات و مصنّفات العلاّمه جمال الدين بن مطهر فإنّا نرويها بطرق أخرى مضافه إلى ما تقدّم منها:عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى،عن الشيخ الصالح شمس الدين محمد بن أحمد بن محمد الصهيونى،عن الشيخ المحقق جمال الدين أحمد بن الحاج على، عن جعفر بن الحسام،عن السيد حسن بن أيّوب بن الأعرج،عن السيدين الأميرين ضياء الدين عبد اللّه بن محمد بن على بن الأعرج و أخيه السيد عميد الدين،و عن الشيخ فخر الدين،عن العلاّمه.

ح:و عن الشيخ نور الدين على،عن الشيخ شمس الدين بن داود،عن الشيخ زين الدين على بن طى،عن الشيخ شمس الدين محمد بن محمد بن عبد اللّه العريضى (1)،عن السيّد بدر الدين حسن بن نجم الدين،عن المشايخ الثلاثه ضياء الدين و عميد الدين و فخر الدين، عن العلاّمه،و عن الثلاثه جميع مصنّفاتهم.

ح:و عن الشيخ شمس الدين محمد بن داود،عن الشيخ عز الدين حسن بن العشره،عن الشيخ جمال الدين أحمد بن فهد،عن الشيخ نظام الدين على بن عبد الحميد النيلى،عن المشايخ الثلاثه،عن العلاّمه.

ح:و عن الشيخ شمس الدين الصهيونى،عن الشيخ عز الدين حسن بن العشره،عن الشيخ نظام الدين النيلى،عن الشيخ فخر الدين،عن العلاّمه،و غيرها من الطرق.

و عن العلاّمه،عن والده سديد الدين يوسف،و عن الشيخ المحقق نجم الدين و ابن عمّه الشيخ نجيب الدين يحيى بن أحمد بن سعيد،و الشيخ مفيد الدين محمد بن جهيم الأسدى،

۱- (۱)) -فى الأصل القريضى.

و السیدین الزاهدین رضی الدین أبی القاسم علی و جمال الدین أبی الفضائل أحمد ابنی موسی بن الطاوس الحسنی جمیع مصنّفاتهم و مروياتهم عنهم بغير واسطه.

و أروى مصنّفات الشيخ المحقق جعفر بن سعید عالیا عن شیخنا الشهید،عن الشیخ البلیغ جلال الدین محمد بن الشیخ العلاّمه شمس الدین محمد بن الکوفی الهاشمی الحارثی،عن الشیخ نجم الدین بلا واسطه.

و أرویها أیضا عن الأجلین عمید الدین و فخر الدین،عن الشیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر،عن المحقق.

و أرویها أیضا عن السید تاج الدین بن معیه الحسنی،و الشیخ رضی الدین علی بن أحمد المزیدی،و الشیخ زین الدین علی بن طراد المطارباذی جمیعا،عن الشیخ صفی الدین محمد بن یحیی بن سعید،عن عمّه المحقق-رحمهم اللّه تعالی-.

و عن الجماعه کلّهم جمیع مصنّفات و مرویات الشیخ العلاّمه نجیب الدین أبی إبراهیم محمد بن جعفر بن أبی البقا هبه اللّه بن نما الحلّی،و مصنّفات و مرویات السید العلاّمه المرتضی شمس الدین أبی علی فخّار بن معد الموسوی،و مصنّفات و مرویات الشیخ العلاّمه قدوه المذهب السید السعید محیی الدین أبی حامد محمد بن أبی القاسم عبد اللّه بن علی بن زهره الحسینی الصادقی الحلبی.

و عن المشایخ الثلاثه مصنفات و مرویات الشیخ العلاّمه فخر الدین أبی عبد اللّه محمد بن إدریس الحلّی،و مصنّفات و مرویات الشیخ السعید رشید الدین أبی جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی،و مصنّفات و مرویات الشیخ الفاضل العالم سدید الدین أبی الفضل شاذان بن جبرئیل القمی بغیر واسطه إلاّ فی الشیخ نجیب الدین بن نما فإنّه یروی عن شاذان بواسطه الشیخ السعید أبی عبد اللّه محمد بن جعفر المشهدی.

و بالاسناد عن السید فخّار جمیع مصنّفات و مرویات الشیخ أبی زکریا یحیی بن علی بن البطریق الحلّی،و جمیع مصنّفات و مرویات الشیخ الأفضل عمید الرؤساء هبه اللّه بن حامد ابن أحمد بن أیوب،عنهما بغیر واسطه.

ص:۲۹۶

و عن الشیخ محمد بن ادریس جمیع مصنّفات السید الطاهر أبی المکارم حمزه بن علی ابن زهره الحلبی صاحب کتاب الغنیه و غیره،و عن ابن أخیه السید محیی الدین،عنه أیضا.

و جمیع مصنّفات و مرویات الشیخ عربی بن مسافر العبادی،و الشیخ نجم الدین عبد اللّه ابن جعفر الدوریستی.

و عن الشیخ شاذان جمیع مصنّفات و مرویات الشیخ الجلیل أبی عبد اللّه جعفر بن محمد الدوریستی تلمیذ الشیخ المفید،عن شاذان،عن الشیخ الفقیه عبد اللّه بن عمر الطرابلسی، عن القاضی عبد العزیز بن أبی کامل،عن الشیخ أبی الفتح محمد بن عثمان الکراجکی جمیع تصانیفه.

و عن شاذان،و عن الشیخ الفقیه أبی محمد ریحان بن عبد اللّه الحبشی،عن القاضی عبد العزیز بن أبی کامل،عن الشیخ أبی الفتح الکراجکی أیضا.

و عن القاضی عبد العزیز أیضا جمیع مصنّفات الشیخ الفقیه السعید خلیفه المرتضی فی البلاد الحلبیه أبی الصلاح تقی بن نجم الحلبی.

و عن الشیخ شاذان،عن أبی القاسم العماد محمد بن أبی القاسم الطبری مصنّفات و مرویات الشیخ الفقیه أبی علی الحسن بن الشیخ الأعظم الأجل شیخ الطائفه علامه الدوران أبی جعفر محمد بن الحسن الطوسی.

و عنه مصنفات و مرویات والده محمد بن الحسن-رضی اللّه تعالی عنهم-التی من جملتها کتاب التهذیب و الاستبصار و غیرهما من کتب الحدیث و الأصول و الفروع.

و عن الشیخ أبی جعفر مصنّفات و مرویات السید المرتضی علم الهدی علی بن الحسین الموسوی،و مصنّفات و مرویات أخیه السید الرضی التی من جملتها کتاب نهج البلاغه، و مصنّفات الشیخ سلاّر بن عبد العزیز الدیلمی،و مصنّفات و مرویات الشیخ أبی عبد اللّه الحسین بن عبید اللّه الغضائری التی من جملتها کتاب الرجال،و مصنّفات و مرویات الشیخ الجلیل الضابط أبی عمرو الکشی بواسطه الشیخ الجلیل هارون بن موسی التلعکبری، و جمیع مصنّفات شیخ الطائفه و رئیسها أبی عبد اللّه محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالمفید-رحمهم اللّه تعالی-.

و عن الشیخ المفید جمیع مصنّفات و مرویات الشیخ الفقیه رئیس المحدّثین الصدوق أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی سیّما کتاب من لا یحضره الفقیه،و مصنّفات و مرویات الشیخ الفقیه أبی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه.

و عن الصدوق مصنّفات و مرویات والده علی بن الحسین.

و عن ابن قولویه جمیع مصنّفات و مرویات الشیخ الأعظم الأفخم ثقه الاسلام رأس المحدثین شیخ الطائفه أبی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی الرازی التی من جملتها کتاب الکافی-و هو خمسون کتابا بالأسانید التی فیه لکل حدیث متصله بالائمه المعصومین-سلام اللّه و صلواته علیهم أجمعین-.

و لنا طریق آخر إلی الشیخ المفید و من قبله أعلی من ذلک:عن السید فخّار بن معد الموسوی المتقدم،عن شاذان بن جبرئیل،عن جعفر بن محمد الدوریستی،عن المفید.

و عن الدوریستی،عن أبیه محمد،عن الصدوق ابن بابویه.

ح:و عن الشیخ شاذان،عن السید أحمد بن محمد الموسوی،عن ابن قدامه،عن الشریف المرتضی و أخیه السید الرضی.

و عن الشیخ جعفر بن محمد الدوریستی،عن الرضی أیضا و عن المرتضی أخیه.

ح:و بالاسناد المتقدم إلی الشیخ المحقق المعظم خواجه نصیر الدین الطوسی،عن أبیه، عن السید فضل اللّه الحسنی،عن المرتضی الرازی،عن جعفر بن محمد الدوریستی،عن السید الرضی.

ح:و بالاسناد المتقدم إلی السید غیاث الدین بن طاوس،عن السید جلال الدین عبد الحمید بن السید فخار،عن الشیخ برهان الدین القزوینی،عن السید هبه اللّه بن الشجری النحوی،عن ابن قدامه،عن السید الرضی.

و بالاسناد المتقدم إلی الشیخ رشید الدین محمد بن شهرآشوب السروی المازندرانی، عن السید المنتهی بن أبی زید بن کیابکی الحسینی الجرجانی،عن السید الرضی.

ح:و عن ابن شهرآشوب،عن السید فضل اللّه بن علی الراوندی،عن عبد الجبار المقرئ،عن أبی علی،عن والده،عن السید الرضی-رضی اللّه تعالی عنهم-.

ص:۲۹۸

ح:و عن ابن شهرآشوب،عن السيد أبى الصمصام ذى الفقار بن معبد الحسنى المروزى،عن الشيخ أبى عبد اللّه محمد بن على الحلوانى،عن السيدين البدلين على و محمد المرتضى و الرضى-قدّس اللّه أرواحهم-.

ح:و عن السيد أبى الصمصام مصنّفات الشيخ أبى العباس أحمد بن على بن أحمد بن العباس النجاشى التى من جملتها كتاب الرجال.

و عن النجاشى مصنفات الحسين بن عبيد اللّه الغضائرى.

و لنا إلى الشيخ السعيد محمد بن الحسن الطوسى-قدّس اللّه روحه-طرق أخرى مضافه إلى ما تقدّم فمنها:عن السيد رضى الدين على بن طاوس،عن الشيخ حسين بن أحمد السوراوى،عن محمد بن القاسم الطبرى،عن الشيخ أبى على،عن والده.

[ح:و عن السيد رضى الدين،عن الشيخ أبى زياد على،عن والده] (۱).

ح:و عن السيد رضى الدين على بن يحيى الحناط،عن عربى بن مسافر العبادى،عن محمد بن القاسم الطبرى،عن أبى على،عن والده.

ح:و عن السيد رضى الدين بن طاوس،عن أسعد بن عبد القاهر الاصفهانى،عن أبى الفرج على بن أبى الحسين الراوندى،عن أبى جعفر محمد بن على بن المحسن الحلبى،عن الشيخ أبى جعفر.

ح:و عن السيد رضى الدين،عن السيد محيى الدين ابن زهره،عن الشيخ يحيى بن البطريق،عن محمد بن أبى القاسم الطبرى،عن الشيخ أبى على،عن والده.

و بالاسناد المتقدم إلى نصير الدين الطوسى،عن والده،عن السيد فضل اللّه الراوندى، عن السيد المجتبى بن الداعى،عن الشيخ أبى جعفر.

ح:و بالاسناد المتقدم إلى العلامه،عن والده،عن الشيخ يحيى بن الفرج السوراوى، عن الفقيه الحسين بن هبه اللّه بن رطبه،عن أبى على،عن والده رضى اللّه عنه.

ح:و عن العلامه،عن والده،عن السيد أحمد بن يوسف العريضى العلوى،عن

۱- (۱)) -داخل[]در نسخه الف آمده است.

برهان الدين محمد بن محمد الحمدانى القزوينى،عن السيد فضل اللّه بن على الراوندى، عن السيد أبى الصمصام الحسنى،عن الشيخ أبى جعفر رضى اللّه عنه.

ح:و بالاسناد إلى الشهيد رحمه اللّه،عن رضى الدين المزيدى،و زين الدين المطارباذى،عن الحسن بن داود،عن المحقق نجم الدين جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد،عن أبيه،عن أبيه،عن عربى بن مسافر،عن إلياس بن هشام،عن أبى على،عن والده-رحمهم اللّه تعالى-.

ح:و عن الشهيد،عن السيد تاج الدين بن معيه،عن السيد المرتضى على بن السيد جلال الدين عبد الحميد بن فخار الموسوى،عن أبيه،عن جدّه فخار،عن شاذان بن جبرئيل،عن العماد الطبرى،عن أبى على،عن والده.

ح:و عن الشهيد،عن المزيدى،عن محمد بن صالح،عن السيد فخار،عن شاذان،عن العماد،عن أبى على،عن أبيه رضى اللّه عنه.

و عن مشايخ السيد فخار الذين تقدموا إلى المفيد و غيره.

قال الشيخ محمد بن صالح روى لى السيد فخار فى السنه التى توفى فيها رضى اللّه عنه و هى سنه ثلاثين و ستمائه،و سبب ذلك أنّه جاء إلى بلادنا و خدمناه،و كنت أنا صبىّ أتولى خدمته فأجاز لى و قال لى:ستعلم فيما بعد حلاوه ما خصصتك به.

ح:و عن الشيخ محمد بن صالح،عن والده أحمد،عن الفقيه قوام الدين محمد بن محمد البحرانى،عن السيد فضل اللّه الراوندى،عن السيد المجتبى بن الداعى الحسنى،عن الشيخ الطوسى-رحمهم اللّه تعالى-.

ح:و عن والده أحمد،عن الشيخ على بن الفرج السوراوى،عن الحسين بن رطبه،عن أبى على،عن والده.

ح:و عن والده أحمد،عن الفقيه الأديب المتكلّم راشد بن إبراهيم البحرانى،عن القاضى جمال الدين على بن عبد الجبار الطوسى،عن والده،عن الشيخ أبى جعفر -رحمهم اللّه تعالى-.

ح:و عن القاضى جمال الدين على مصنّفات الشيخ قطب الدين سعيد بن هبه اللّه و السيد أبى الرضا فضل اللّه الراونديين.

ح:و عن ابن صالح،عن محمد بن أبی البرکات الصنعانی،عن عربی بن مسافر،عن الحسین بن رطبه،عن أبی علی،عن والده.

ح:و عن ابن صالح،عن السید رضی الدین[بن]طاوس و المحقق نجم الدین بسندهما إلی الشیخ.

ح:و عن ابن صالح،عن الشیخ علی بن ثابت بن عصیده،عن عربی بن مسافر،عن ابن رطبه،عن أبی علی،عن والده.

ح:و عن ابن صالح،عن الشیخ نجیب الدین محمد بن نما،عن والده جعفر،و عن ابن إدریس کلیهما عن ابن رطبه،عن أبی علی،عن والده.

و عن ابن صالح،عن السید الفقیه الزاهد رضی الدین محمد بن محمد بن محمد بن زید ابن الداعی الحسینی،عن أبیه،عن أبیه،عن أبیه،عن أبیه الداعی الحسینی،عن الشیخ رحمهم اللّه.

و عن السید المرتضی،و عن سلاّر،و ابن البراج،و أبی الصلاح بجمیع ما صنّفوه و رووه.

ح:و بالاسناد إلی الشهید رحمه اللّه عن شیخه الجلیل الفقیه الصالح جلال الدین الحسن بن أحمد بن الشیخ نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبه اللّه بن نما،عن أبیه،عن أبیه،عن أبیه، عن أبیه،عن الشیخ أبی عبد اللّه الحسین بن محمد بن طحال المقدادی،عن أبی علی،[عن والده].

و بهذه الطرق نروی جمیع مصنّفات من تقدّم علی الشیخ من المشایخ المذکورین و غیرهم و جمیع ما اشتمل علیه کتابه فهرست أسماء المصنّفین و جمیع کتبهم و روایاتهم بالطرق التی له إلیهم،ثم بالطرق التی تضمنتها الأحادیث.

و أجزت له-أدام اللّه تأییده-أن یروی عنّی جمیع ما رواه الشیخ الفاضل الحافظ منتجب الدین أبو الحسن علی بن عبید اللّه بن الحسن المدعوّ حسکا بن الحسن بن الحسین ابن علی بن الحسین بن بابویه،عن مشایخه و عن أبیه و جدّه و باقی أسلافه،و عن عمّه الأعلی الصدوق بالطرق التی له إلیه،و جمیع ما اشتمل علیه کتاب فهرسته لأسماء العلماء المتأخرین عن الشیخ أبی جعفر الطوسی بطرقه فیه إلیهم.

و کان هذا الرجل حسن الضبط کثیر الروایه عن مشایخ عدیده بالاسناد المتقدّم إلی

السیدین الأعظمین رضی الدین علی و جمال الدین أحمد ابنی طاوس،و الشیخ سدید الدین ابن مطهر،عن الشیخ صفی الدین أبی جعفر محمد بن معد الموسوی،عن الشیخ برهان الدین القزوینی،عن الشیخ منتجب الدین.

و بهذا الاسناد جمیع مصنّفات السید صفی الدین و روایاته و مصنّفات برهان الدین و روایاته.

و عن برهان الدین مصنّفات الشیخ أمین الدین أبی علی الفضل بن الحسن الطبرسی، و مصنّفات الشیخ سدید الدین الحمصی،و مصنّفات السید فضل اللّه الراوندی،و مصنّفات الکراجکی و الصهرشتی عنهم بغیر واسطه،و کتب الشیخ السعید أبی الحسین ورّام بن أبی فراس المالکی الأشتری بواسطه الشیخ منتجب الدین رحمهم اللّه.

ح:و أروی أیضا مصنّفات و مرویّات الشیخ منتجب الدین،عن الشیخ الشهید،عن السید ابن معیه،عن السید رضی الدین علی بن السید غیاث الدین عبد الکریم بن طاوس،عن والده،عن الشیخ نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی،عن برهان الدین،عنه.

و عن العلامه،عن والده،عن السید أحمد بن یوسف،عن برهان الدین،عنه.

و بهذا الطریق عن الشیخ منتجب الدین،عن المرتضی و المجتبی ابنی الداعی الحسنی، عن الشیخ المفید عبد الرحمن بن أحمد بن الحسین النیسابوری جمیع مصنّفاته و مصنّفات السید المرتضی و أخیه الرضی و الشیخ أبی جعفر و سلاّر و ابن البراج.

و أجزت له-أدام اللّه توفیقه-أن یروی الصحیفه الکامله عن مولانا سید العابدین بالاسناد المتقدّم إلی عمید الرؤساء هبه اللّه،عن السید الأجل..إلی آخر ما فی السند.

و عن ابن إدریس بالطرق إلیه.

و عن الشیخ بالطرق إلیه.

و بالاسناد إلی الشهید،عن السید تاج الدین،عن أبیه أبی جعفر القاسم،عن خاله تاج الدین أبی عبد اللّه جعفر بن محمد بن الحسن بن معیه،عن والده السید مجد الدین محمد ابن الحسن بن معیه،عن الشیخ أبی جعفر محمد بن شهرآشوب المازندرانی،عن السید أبی

الصمصام ذی الفقار بن محمد بن معبد الحسنی،عن الشیخ أبی جعفر محمد بن الحسن الطوسی بسنده المذکور فی أوّلها.

ح:و بطریق آخر عن السید تاج الدین بن معیه،عن السید کمال الدین المرتضی محمد ابن محمد بن السید رضی الدین الآوی الحسینی،عن خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی،عن والده،عن السید أبی الرضا فضل اللّه الحسنی،عن السید أبی الصمصام،عن الشیخ أبی جعفر الطوسی-رحمهم اللّه تعالی-.

و بالاسناد عن ابن إدریس،عن أبی علی،عن شیخ الطائفه الطوسی،عن الحسین بن عبید اللّه الغضائری،عن أبی المفضل محمد بن عبد اللّه بن المطلب الشیبانی،عن الشریف الحسنی إلی آخر السند.

و بالاسناد عن السید فخار،عن الشیخ الأفضل الأکمل عمید الرؤساء هبه اللّه بن حامد ابن أحمد بن أیّوب،و الشیخ الجلیل النبیل علی بن السکون،عن السید الأجل نجم الدین بهاء الشرف أبی الحسن محمد بن الحسن الحسینی إلی آخر السند المشهور.

و بالاسناد عن الشهید رحمه اللّه،عن السید الجلیل أحمد بن أبی إبراهیم محمد بن زهره الحلبی،عن العلاّمه بأسانیده إلی الشیخ و ابن إدریس و عمید الرؤساء.

ولی طریق أعلی من هذه الطرق أخذتها عن مولانا و مولی الثقلین صاحب الزمان و خلیفه الرحمن-صلوات اللّه و سلامه علیه- فإنّی کنت فی عنفوان الشباب طالبا أقرب الطرق إلی اللّه تبارک و تعالی بالریاضات و المجاهدات،فرأیت فی الرؤیا بین النوم و الیقظه مولانا -صلوات اللّه علیه-و سألت منه مسائل اشکلت علیّ،و بعده سألت عنه کتابا أعمل علیه، فأعطانی الصحیفه الکامله و انکشف علیّ منها علوم کثیره و شاعت فی الآفاق حتّی أنّه لا یوجد فی بلادنا دار لا تکون فیها متعدّده.

و کذلک فی النجف الأشرف قرأت الزیاره الجامعه الکبیره علی الحجّه-صلوات اللّه علیه- فقال:نعمت الزیاره،فقلت:روحی فداک هذه زیاره جدّک،فقرّرنی و لاطفنی بملاطفات کثیره و وقع جمیع ما بشّرنی به فی تلک الرؤیا.

و كذلك جميع أخبار أهل البيت باسناد أقرب فإنّى رأيت فى أحيان المجاهدات فى الطيف انه جاء شخص نورانى و كان معه ثوب نورانى مكتوب عليه بالخط الأخضر جميع أحاديث أهل البيت و كان الجلاله مكتوبه بماء الذهب،فأراد أن يلبسنى،قلت:إنّى أريد الثوب الذى يكون كلّه مكتوبا عليه الجلاله و لا ألبس هذا الثوب،فقال:على العبد أن يسمع كلام مولاه،ألبسه و الثوب الذى تريده قطع لك و ما خيط بعد،فأرانيه و كان كما أردت كان مكتوبا عليه كله الجلاله بماء الذهب،فلمّا لبسته انفتح علىّ معانى الأخبار و مشكلاته و وفقنى اللّه لترويج الأحاديث بعد ما كانت متروكه،و الحمد للّه رب العالمين على هذه النعماء،و الغرض من ذكره التحديث بنعم اللّه تعالى كما قال تعالى: وَ أَمّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ (۱).

و أمّا كتب القراءات فإنّا نروى كتاب التيسير للشيخ أبى عمرو الدانى بالاسناد المتقدّم إلى السيد تاج الدين بن معيه،عن جمال الدين يوسف بن حماد،عن السيد رضى الدين بن قتاده،عن الشيخ أبى حفص عمر بن معن الزبرى الضرير إمام مسجد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله،عن الشيخ أبى عبد اللّه محمد بن عمر بن يوسف القرطبى،عن الشيخ أبى الحسن على بن أحمد الجذامى الضرير المالقى،عن الشيخ أبى محمد عبد اللّه بن سهل،عن الشيخ أبى عمرو الدانى المصنّف.

و أرويه أيضا عن شيخنا الشهيد،عن الشيخ عز الدين أبى البركات خليل بن يوسف الأنصارى،عن عبد اللّه بن سليمان الأنصارى الغرناطى،عن أحمد بن على بن الطباع الرعينى،عن عبد اللّه بن محمد بن مجاهد العبدى،عن أبى خالد يزيد بن محمد بن رفاعه اللخمى،عن على بن أحمد بن خلف الأنصارى،عن على بن الحسين المرسى،عن الشيخ أبى عمرو الدانى.

و عن شيخنا الأجل بهاء الدين محمد العاملى،عن شيخ الفقهاء و القراء فى زمانه الشريف مولانا عماد الدين الاسترآبادى بسنده المذكور فى كتبه إلى الشيخ أبى عمرو.

۱- (۱) -سوره الضحى،الآيه ۱۱.

و عن شيخنا الأجل الأكمل الحافظ الضرير محمد بن شمس الدين الدستجردى،عن أستاده،عن مولانا عماد الدين بسنده.

و أمّا كتاب حرز الأمانى المشهور بالشاطبيه فإنّى أرويها بهذا الطريق عن الشيخ خليل الأنصارى،عن الجعبرى بسنده،عن مصنّفها أبى القاسم بن فيره الرعينى.

و أرويها بالسند إلى شيخنا الشهيد،عن الشيخ جمال الدين أحمد بن الحسين بن محمد ابن المؤمن الكوفى،عن الشيخ شمس الدين محمد بن الغزال المضرى،عن الشيخ زين الدين على بن يحيى المربعى،عن السيد عز الدين حسين بن قتاده المدينى،عن الشيخ مكين الدين يوسف بن عبد الرزاق،عن ناظمها.

و عن الشهيد،عن الشيخ شمس الدين محمد بن عبد اللّه البغدادى،عن الشيخ محمد بن يعقوب المعروف بابن الجرايدى،عن ولد المصنّف،عن والده الناظم بأسانيده المتكثره إلى الرواه العشرين،عن العشره المشهوره،عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله،و لم أذكر الطرق لطولها و كثرتها و هى مذكوره فى شرحها للشيخ أبى الحسن على بن محمد السخاوى و غيره.

و أمّا كتاب الموجز فى القراءات و الرعايه فى التجويد و باقى كتب مكى بن أبى طالب المقرئ و كتاب الوقف و الابتداء للشيخ شمس الدين محمد بن بشار الأنبارى و باقى كتبه فإنّى أرويها بالاسناد المتقدّم إلى السيد رضى الدين بن قتاده،عن أبى حفص الزبرى،عن القاضى بهاء الدين بن رافع بن تميم،عن ضياء الدين يحيى بن سعدون القرطبى،عن الشيخ أبى محمد عبد الرحمن بن محمد بن عتاب،عن الامام أبى محمد مكّى بن أبى طالب المقرئ.

و بالاسناد عن ابن رافع،عن ضياء الدين،عن أبى عبد اللّه الحسين بن محمد بن عبد الوهاب،عن أبى جعفر محمد بن أحمد بن محمد بن المسلم (1)،عن أبى القاسم اسماعيل ابن سعيد،عن محمد بن القاسم بن بشار الأنبارى.

و أروى كتاب الشيخ جمال الدين أحمد بن موسى بن مجاهد فى القراءات السبع

۱- (۱)) -فى البحار،ج ۱۰۵،ص ۶۶:مسلمه.

بالاسناد إلى العلاّمه ابن مطهر،عن أبيه سديد الدين يوسف،عن السيد صفى الدين محمد بن معد الموسوى،عن نصير الدين راشد بن ابراهيم البحرانى،عن السيد فضل اللّه الحسنى،عن أبى الفتح بن الفضل الأخشيدى،عن أبى الحسن على بن القاسم بن ابراهيم الخياط،عن أبى حفص عمر بن إبراهيم الكنانى،عن مصنّفه أحمد بن مجاهد.

و أمّا كتب اللغه و العربيه فإنّى أروى صحاح اسماعيل بن حمّاد الجوهرى بالاسناد إلى الشيخ سديد الدين بن مطهر،عن مهذب الدين الحسين بن رده،عن محمد بن الحسن بن على بن محمد بن على بن عبد الصمد التميمى،عن أبيه،عن جدّ أبيه،عن الأديب أبى منصور بن أبى القاسم البيشكى،عن الجوهرى المصنّف.

و أروى كتاب الجمهره مع باقى مصنّفات محمد بن دريد و رواياته و اجازاته بالاسناد المتقدم إلى السيد فخار الموسوى،عن أبى الفتح محمد بن الميدانى،عن ابن الجواليقى، عن الخطيب أبى زكريا التبريزى،عن أبى محمد الحسن بن على الجوهرى،عن أبى بكر بن الجراح،عن ابن دريد المصنّف.

و بالاسناد عن أبى الفتح الميدانى جميع مصنّفات يعقوب بن السكيت صاحب كتاب اصلاح المنطق و جميع رواياته،عن الرئيس الحسين بن محمد بن عبد الوهاب المعروف بالبارع،عن محمد بن أحمد بن المسلم المعدل،عن أبى القاسم اسماعيل بن أسعد بن اسماعيل بن سويد،عن أبى بكر محمد بن القاسم بن بشار الأنبارى،عن أبيه القاسم،عن عبد اللّه بن محمد الرستمى،عن المصنّف.

و عن السيد فخّار جميع مصنّفات الهروى صاحب كتاب الغريبين،عن أبى الفرج ابن الجوزى،عن ابن الجواليقى،عن الخطيب التبريزى،عن الوزير أبى القاسم المغربى،عن الهروى المصنّف.

و بالاسناد إلى الخطيب التبريزى،عن أبى الفتح سليمان بن أيّوب الرازى،عن الشيخ أبى الحسين أحمد بن فارس صاحب كتاب مجمل اللغه له و لجميع مصنّفاته.

و عن ابن الجواليقى،عن أبى الصقر الواسطى،عن الحبشى،عن التيسينى،عن

الأنطاكی،عن أبی تمام حبیب بن أوس الطائی صاحب الحماسه لها و لجمیع تصانیفه و روایاته.

و عن السید فخّار جمیع مصنّفات أبی العباس أحمد بن یحیی المشهور بثعلب صاحب الفصیح،عن عمید الرؤساء هبه اللّه بن أیّوب،عن ابن القصار،عن أبی الحسن سعد الخیر بن محمد الأندلسی،عن أبی سعید محمد بن محمد المظفری،عن الحافظ أبی نعیم جدّی أحمد ابن عبد اللّه الاصفهانی صاحب کتاب حلیه الأولیاء،عن أبی الحسن محمد بن أحمد بن کیسان النحوی،عن ثعلب.

و أمّا الخلاصه المالکیه فإنّی أرویها عن الشهید،عن الشیخ شهاب الدین أبی العباس أحمد بن الحسن بن أحمد النحوی فقیه الصخره ببیت المقدس،عن الشیخ برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری،عن الشیخ شمس الدین محمد بن أبی الفتح الدمشقی،عن ناظمها.

و عن الشهید،عن المزیدی،عن والده أحمد،عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید، عن الشیخ الأدیب مهذب الدین بن کرم النحوی،عن الشیخ نجیب الدین أبی البقاء العکبری، و الشیخ علی بن فرج السوراوی جمیعا،عن الشیخ أبی محمد عبد اللّه بن أحمد بن الخشاب النحوی،عن السید النقیب هبه اللّه بن الشجری،عن السید أبی المعمر یحیی بن هبه اللّه بن طباطبا الحسنی،عن القاضی أبی القاسم عمر بن ثابت الثمانینی النحوی،عن ابن جنی لکتاب اللمع و غیره من مصنّفاته.

و بالاسناد إلی السید فخار،عن أبی الفتح المیدانی،عن ابن الجوالیقی جمیع کتبه.

و عن ابن الجوالیقی،عن أبی زکریا یحیی بن علی بن الخطیب التبریزی جمیع کتبه.

و عن التبریزی،عن أبی العلاء المعری و الثمانینی،و أبی الحسن بن عبد الوارث جمیع کتبهم.

و عن الثمانینی،عن ابن جنی جمیع کتبه.

و عن ابن جنی،عن أبی علی الفارسی جمیع کتبه،و عن الربعی جمیع کتبه.

ص:۳۰۷

و عن أبی علی الفارسی،عن أبی بکر بن السراج جمیع کتبه.

و عن ابن السراج،عن الزجاج جمیع کتبه.

و عن الزجاج،عن أبی العباس المبرّد جمیع کتبه.

و عن المبرّد،عن أبی عثمان المازنی جمیع کتبه.

و عن المازنی،عن الجرمی جمیع کتبه،و عن أبی الحسن الأخفش جمیع کتبه.

و عن الأخفش،عن سیبویه جمیع کتبه.

و عن سیبویه،عن الشیخ الأجل الخلیل بن أحمد العروضی جمیع کتبه.

فهؤلاء أئمه اللغه و الأدب و من تأخّر عنهم إنّما اقتفی علی آثارهم و نسج علی منوالهم فلا جرم اقتصرنا علی ذکر الطرق إلیهم و ایثار الاختصار،و لو حاولنا ذکر الطریق إلی کلّ من بلغنا من المصنفین و المؤلفین لطال الخطب و اللّه ولی التوفیق.

و لنذکر طریقا واحدا هو أعلی ما اشتملت علیه هذه الطرق إلی سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و یعلم منه مفصلا أعلی و أشرف ما عندنا من السند إلی کتب الحدیث کالتهذیب و الاستبصار و الفقیه و مدینه العلم و الکافی و غیرها (۱):

أخبرنا الشیخ الأعظم بهاء الدین محمد العاملی،عن أبیه الحسین بن عبد الصمد،عن الشهید الثانی،عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی.

ح:و أخبرنا الشیخ بهاء الدین محمد،عن الشیخ عبد العالی،عن الشیخ نور الدین علی ابن عبد العالی،عن الشیخ شمس الدین محمد بن داود،عن الشیخ ضیاء الدین علی،عن والده الشهید،عن رضی الدین المزیدی،عن محمد بن صالح،عن السید فخّار.

ح:و عن الشیخ ضیاء الدین بن مکّی،عن السید تاج الدین بن معیه،عن العلاّمه،عن المحقق،عن السید فخار.

۱- (۱)) -هذه السند أشرف الأسناد باعتبار المعصومین،أو لأجل انّه إذا اتصل بواحد منهم-صلوات اللّه علیهم- فکأنّه اتصل بالنبی صلّی اللّه علیه و آله و إلاّ فیؤخذ فی اسناد الفقیه و الکافی أعلی منه بمراتب،فتدبر«منه».

ح:و عن الشهيد،عن محمد بن الكوفى،عن المحقق،عن السيد فخار،عن شاذان بن جبرئيل،عن جعفر الدوريستى،عن المفيد،عن الصدوق أبى جعفر محمد بن بابويه قال:

حدثنا محمد بن القاسم المفسّر الجرجانى قال:حدّثنا يوسف بن محمد بن زياد و على بن محمد بن سنان،عن أبويهما،عن مولانا و سيّدنا أبى محمد الحسن بن على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب -صلوات اللّه عليهم-،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه،عن أبيه، عن أبيه على بن أبى طالب قال:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لبعض أصحابه ذات يوم:«يا عبد اللّه أحبب فى اللّه و أبغض فى اللّه و وال فى اللّه و عاد فى اللّه،فإنّه لا تنال ولايه اللّه إلاّ بذلك،و لا يجد رجل طعم الإيمان و إن كثرت صلاته و صيامه حتّى يكون كذلك و قد صارت مؤاخاه الناس يومكم هذا أكثرها على الدنيا عليها يتوادون و عليها يتباغضون و ذلك لا يغنى عنهم من اللّه شيئا؛

فقال الرجل:يا رسول اللّه كيف لى أن أعلم أنّى قد واليت و عاديت فى اللّه؟و من ولىّ اللّه عزّ و جلّ حتّى أواليه؟و من عدوّه حتّى أعاديه؟

فأشار له رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله إلى على عليه السّلام فقال:«ألا ترى هذا»؟فقال:بلى،فقال:ولىّ هذا ولىّ اللّه فواله،و عدوّ هذا عدوّ اللّه فعاده،وال ولىّ هذا و لو أنّه قاتل أبيك و ولدك،و عاد عدوّه و لو أنّه أبوك أو ولدك (1).

فليرو ذلك و غيره الولد الأعزّ-أدام اللّه تأييده-عنّى بهذه الطرق و غيرها ممّا ذكره الأصحاب فى كتبهم و ضمنوه إجازاتهم خصوصا كتاب الإجازات لكشف طرق المفازات الذى جمعه السيد السعيد الطاهر رضى الدين على بن موسى بن جعفر بن الطاوس الحسنى، و الإجازه التى أجازها العلاّمه جمال الدين الحسن بن يوسف بن مطهر للسيد الطاهر

۱- (۱)) -امالى الصدوق،ص ۱۱،المجلس الثالث؛علل الشرايع،ج ۱، ص ۱۴۱؛وسائل الشيعه،ج ۱۶، ص ۱۷۸؛بحار الأنوار،ج ۷۵،ص ۲۸۱.

الأصیل أبی الحسن علی بن محمد بن زهره الحلبی،فإنّها اشتملت علی المهم من کتب الأصحاب و أکثر علماء الاسلام من الحدیث و التفسیر و الفقه و اللغه و العربیه و النثر و النظم و غیرها،و کتاب فهرست الشیخ منتجب الدین علی بن عبید اللّه بن بابویه،و فهرست الشیخ محمد بن الحسن الطوسی،و فهرست النجاشی،و إجازه الشهید محمد بن مکی لولدیه، و اجازه الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی لولدیه الشیخ عبد العالی و الشیخ ابراهیم و غیرها-قدس اللّه أرواحهم و حباهم بالجنان و سرهم و جعلنا من رفقائهم فی الرفیق الأعلی بجاه سید المرسلین و آله الطاهرین-.

و آخذ علی الولد بما أخذ علیّ من العهد بملازمه التقوی من اللّه سبحانه فیما یأتی و یذر، و دوام مراقبته و الأخذ بالاحتیاط التام فی جمیع أموره سیّما فی النقل و الفتوی،فإنّ المفتی علی شفیر جهنم،و بذل العلم لأهله،و بذل الوسع فی تحصیله و تحقیقه،و الاخلاص للّه تعالی فی طلبه و بذله،فلیس وراء هذا السبب من مطلب إذا حصلت شریطته فقد روینا بالاسناد السابق عن مولانا أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه-انّه قال:«من کان من شیعتنا عالما بشریعتنا فأخرج ضعفاء شیعتنا من ظلمه جهلهم إلی نور العلم الذی حبوناه القیامه[به]یوم علی رأسه تاج من نور یضیء لأهل جمیع العرصات و علیه حلّه لا یقوم لأقل سلک منها الدنیا بحذافیرها،و ینادی مناد:هذا عالم من بعض تلامذه علماء آل محمد، ألا فمن أخرجه من ظلمه جهله فی الدنیا فلیتشبث به یخرجه من حیره ظلمه هذه العرصات إلی نزه الجنان،فیخرج کلّ من کان علمه فی الدنیا خیرا أو فتح عن قلبه من الجهل قفلا أو أوضح له عن شبهه» (1)الخبر مع اخبار کثیره مذکوره فی التفسیر المنسوب إلی الإمام أبی محمد الحسن بن علی العسکری-صلوات اللّه و سلامه علیهما و علی الأئمه المعصومین-.

و کتب هذه الأحرف بیمناه الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی،النطنزی العاملی-عاملهما اللّه تعالی بلطفه الخفی و الجلی بجاه محمد و عترته القدیسین-،و الحمد للّه رب العالمین و الصلاه علی محمد و عترته الأکرمین المطهرین.

۱- (۱)) -مستدرک الوسائل،ج ۱۷،ص ۳۱۷؛الاحتجاج،ج ۱،ص ۱۶؛الفصول المهمه فی اصول الائمه،للحر العاملی،ج ۱،ص ۶۰۰؛بحار الأنوار،ج ۲،ص ۲ و ج ۷،ص ۲۲۴.

[۲۱]

أنهاه الولـد الأعزّ محمـد باقر-أعزّه اللّه فی الدارین و وفّقه لحصول کمالات النشأتین-سـماع فحص و تحقیق و تدقیق و تصـحیح فی مجالس آخرها أوائل شهر اللّه الأصب رجب لسنه أربع و ستین بعد الألف من الهجره.

نمّقه محمد تقی بن مجلسی حامدا للّه تعالی و مصلیا علی نبیّه و آله.

(۱۵)

محمد تقی بن محمد صالح بن حاجی کنجی اردبیلی

(۱)

نسـخه ای از«تهذیب الأحکام»شـیخ طوسی را به سال ۱۰۵۸ ق در مدرسه صـفویه اصـفهان نگاشته است و آنرا نزد مجلسی اول خوانده و وی دو اجازه در پایان کتاب الطهاره و الصلاه به سالهای ۱۰۶۰ و ۱۰۶۲ ق برای وی نگاشته است (۲).

[۲۲]

أنهاه المولی الفاضل اللوذعی الألمعی مولانا محمد تقی-ادام اللّه تعالی تأییده-سـماعا و تحقیقا فی مجالس آخرها أواسط شـهر ربیع الأول لسنه اثنی و ستّین و ألف من الهجره.

نمّقه بیمناه الداثره محمد تقی بن مجلسی حامدا مصلیّا مسلما.

(۱۶)

محمد حسین بن شمس الدین محمد اصفهانی

(۳)

نسـخه ای از«تهذیب الأحکام»را به سال ۱۰۴۷ ق نگاشـته و آن را نزد مجلسـی اول خوانـده و وی دو انهاء برای او نگاشـته،که یکی به سال ۱۰۵۰ ق است (۴).

۱- (*)) -تراجم الرجال،ج ۳،ص ۱۴۴.

۲- (۱)) -کتابخانه آیه اللّه مرعشی،ش ۴۲۷۲.

۳- (**)) -تراجم الرجال،ج ۳،ص ۱۹۶-۱۹۷؛طبقات اعلام الشیعه،قرن ۱۱،ص ۱۵۸-۱۵۹.

۴– ((۲)) –کتابخانه مرعشی،ش ۳۷۷۹.

[۲۳]

لقد سمع علیّ المولی الفاضل الکامل اللوذعی الألمعی مولانا محمد حسین -أدام اللّه تعالی تأییده-فی مجالس آخرها آخر شهر ذی القعده الحرام من سنه خمسین بعد الألف.و أجزت له-أدام اللّه تعالی تأییده-أن یروی عنّی هذا الکتاب مع الکتب الثلاثه للمحمّدین الثلاثه.

و نمّقه بیده الداثره تراب أقدام المحدّثین محمد تقی بن مجلسی-عفی عنهما بالنبی و الوصی- حامدا مصلیا مسلما.

(۱۷)

محمد رضی

در پایان جزء اول،نسخه ای از«من لا یحضره الفقیه»صورت انهائی از مجلسی اول جهت وی به سال ۱۰۶۷ ق آمده است (۱).

[۲۴]

ثمّ أنهاه الولد الأعز مولانا محمد رضی-أرضاه اللّه تعالی و وفّقه لارتقاء أقصی معارج الکمالات فی العلم و العمل-سماعا و تحقیقا و تدقیقا فی مجالس آخرها أواخر شهر ربیع الأوّل لسنه سبع و ستین بعد الألف من الهجره،و الحمد للّه رب العالمین و الصلاه علی خیر العالمین محمّد و عترته الأوصیاء الأقدمین الأطهرین.

در آغاز،انهاء دیگری بدون نام نیز آمده است که ظاهرا جهت وی صادر شده است بدین عبارت:

ص:۳۱۲

۱- (۱) -کتابخانه مؤسسه آیه اللّه بروجردی،ش ۶۰۰.

[۲۵]

أنهاه المولی الفاضل الکامل اللوذعی الألمعی-أدام اللّه تعالی تأییده-قراءه و سماعا و تصحیحا و ضبطا فی مجالس آخرها أواسط شهر ذی القعده الحرام لسنه تسع و خمسین بعد الألف من الهجره.

نمّقه بیده الفانیه أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی -عفی عنهما بالنبی و عترته المقدسین-

(۱۸)

محمد سعید

نسخه ای از کتاب«الکافی»را نزد مجلسی اول خوانده و وی دو انهاء به سال ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ ق برای وی نگاشته است (۱).

[۲۶]

أنهاه المولی الفاضل العالم العامل مولانا محمد سعید-أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا فی مجالس آخرها أوائل رجب لسنه أربع و ستین بعد الألف الهجریه.

نمّقه محمد تقی بن مجلسی حامدا مصلیا مسلما.

[۲۷]

أنهاه المولی الفاضل العالم العامل مولانا محمد سعید-أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا و تحقیقا فی مجالس آخرها غرّه محرم الحرام لسنه ثلاث و ستین بعد الألف الهجریه.

نمّقه بیمناه الداثره محمد تقی بن مجلسی حامدا مصلیا مسلما.

۱- ((۱)) -کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۴۰۰۹.

(۱۹)

محمد سلیم

نسخه ای از کتاب«من لا یحضره الفقیه»را نزد مجلسی اول خوانده و وی انهائی به سال ۱۰۶۲ ق برای او نگاشته است (۱).

[۲۸]

أنهاه المولی الفاضل العالم العامل مولانا محمد سلیم-أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا و تحقیقا فی مجالس آخرها أواخر شهر ربیع الأول لسنه اثنی و ستین و ألف من الهجره.

نمّقه بیمناه الداثره محمد تقی بن مجلسی-عفی عنهما-حامدا مصلیا مسلما.

(۲۰)

محمد سمیع بن محمد رضا کزرجی اردبیلی

نسخه ای از کتاب«تهذیب الاحکام»شیخ طوسی را به سال ۱۰۵۹ ق در اصفهان نگاشته و آن را نزد مجلسی اول خوانده است و وی انهائی به سال ۱۰۶۲ ق در پایان کتاب الصلاه جهت او نگاشته است (۲).

[۲۹]

أنهاه السید الفاضل اللوذعی الألمعی محمد سمیع الأردبیلی (۳)-أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا و تحقیقا فی مجالس آخرها أواسط شهر ربیع الاول لسنه اثنی و ستّین بعد الألف.

نمّقه بیده الفانیه محمد تقی بن مجلسی حامدا مصلیا مسلما.

ص:۳۱۴

۱- (۱) -کتابخانه سید معصوم قهستانی،قائن،ش ۱۴.

۲- (*) -کتابخانه دار العلم خوئی،نجف اشرف.

۳- (۲) -در اجازه حاضر نام مجاز پاک شده و نام«محمد سمیع»به خط دیگری نوشته شده است.

(۲۱)

محمد صادق الشریف

نسخه ای از«من لاـ یحضره الفقیه»را چهار مرتبه تصحیح و مقابله نموده است که آخرین بار آن به سال ۱۰۷۱ ق در اصفهان بوده است.مجلسی اول اجازه ای جهت وی در رجب ۱۰۶۰ ق نگاشته است (۱).

مجاز ظاهرا همان محمد صادق کرباسی همدانی است که ترجمه اش در طبقات اعلام الشیعه،قرن ۱۱،ص ۲۷۷ مذکور می باشد.

[۳۰]

أنهاه المولی الفاضل،و العالم العامل،اللوذعی الألمعی مولانا محمد صادق-أدام اللّه تعالی تأییده و کثر فی العلماء مثله-سماعا و تحقیقا و تدقیقا فی مجالس آخرها أواسط شهر اللّه الأصب لسنه ستین بعد الألف الهجریه.

و أجزت له-دام توفیقه-أن یروی هذا الکتاب عنّی مع بقیه الکتب الأربعه للمحمدین الثلاثه مع سایر کتبهم و سایر کتب علمائنا المتقدمین و المتأخرین-رضوان اللّه علیهم أجمعین- بأسانیدی المتکثره إلیهم معنعنا إلی الأئمه المعصومین-سلام اللّه و صلواته علیهم أجمعین-آخذا علیه ما اخذ علیّ من الاحتیاط فی النقل و الفتوی لأنّ المفتی علی شفیر جهنم و لیس المعصوم إلاّ من عصمه اللّه من أنبیائه و أوصیائه-صلّی اللّه علیهم-.

نمّقه بیده الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی -عفی عنهما-و الحمد للّه رب العالمین و الصلاه علی محمّد و آله الطاهرین القدیسین.

ص:۳۱۵

۱- (۱)) -کتابخانه آیه اللّه مرعشی،ش ۳۱۱.

(۲۲)

محمد صادق

دو اجازه مفصل و مختصر جهت شخصی به نام محمد صادق صادر شده است بدین عناوین:

۱-در پایان نسخه ای از«من لا یحضره الفقیه»به سال ۱۰۶۰ ق (۱).

۲-در آغاز نسخه ای از«شرح المشیخه»مجلسی اول به سال ۱۰۶۸ ق.

ظاهرا وی همان محمد صادق کرباسی همدانی است که مجلسی اول اجازه ای بر صحیفه سجادیه به سال ۱۰۶۸ ق برای وی نگاشته و در اجازات بحار الأنوار،ج ۱۰۷، ص ۷۹-۸۴ و الذریعه،ج ۱،ص ۱۶۸ مذکور است.

[۳۱]

أنهاه المولی الفاضل و العالم العامل،اللوذعی الألمعی مولانا محمد صادق-أدام اللّه تعالی تأییده و کثر فی العلماء مثله-سماعا و تحقیقا و تدقیقا فی مجالس آخرها أواسط شهر اللّه الأصب لسنه ستین بعد الألف الهجریه.

و أجزت له-دام توفیقه-أن یروی هذا الکتاب عنّی مع بقیه الکتب الأربعه للمحمدین الثلاثه مع سایر کتبهم و سایر کتب علمائنا المتقدمین و المتأخرین-رضوان اللّه علیهم أجمعین- بأسانیدی المتکثره إلیهم معنعنا إلی الأئمه المعصومین-سلام اللّه و صلواته علیهم أجمعین-آخذا علیه ما اخذ علیّ من الاحتیاط فی النقل و الفتوی فإنّ المفتی علی شفیر جهنّم و لیس المعصوم إلاّ من عصمه اللّه من أنبیائه و أوصیائه-صلّی اللّه علیهم-.

نمّقه بیده الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی -عفی عنهما-و الحمد للّه رب العالمین و الصلاه علی محمد و آله الطاهرین القدیسین.

ص:۳۱۶

۱- (۱)) -کتابخانه آیه اللّه حکیم،نجف اشرف،ش ۱۲۷۸.

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه الذى هدانا سبل سيد الأنبياء و المرسلين،و وفقنا لاقتفاء آثار أمير المؤمنين و أولاده المعصومين،و الصلاه على من أتاه اللّه تبارک و تعالى مدينه العلم و الحكمه من النبيين و آله أبواب تلك المدينه من أوصيائه المطهرين.

و بعد:فيقول أحوج المربوبين إلى رحمه ربّه الغنى محمد تقى بن مجلسى العاملى الاصفهانى-عامله اللّه تعالى بفضله الجلى و لطفه الخفى-:إنّه لا ريب فى تواتر الحديث الذى نقله الخاصه و العامه أنّه قال رسول اللّه-صلّى اللّه عليه و آله-فى حجّه الوداع فى مسجد الخيف و فى غدير خم و غيرهما:«إنّما أنا بشر يوشكک أن يأتينى رسول ربّى فأجيب و انّى تارک- أو مخلف-فيكم ثقلين كتاب اللّه و عترتى أهل بيتى لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض» (۱)، فانحصر التمسّک فيهما.

و ظهر انّ علم كتاب اللّه عند أهل البيت و لا يعلمه غيرهم،فانحصر الأصول فى آثار الأئمه المعصومين-صلوات اللّه عليهم أجمعين،و لا ريب فى أنّ أصحاب أئمّتنا-صلوات اللّه عليهم- إلى زمان الغيبه الكبرى كان متمسّكهم أخبار أئمّتهم و كانوا متفقين على ذلک.و كان اهتمامهم و كدّهم و وكدهم فى الروايه و الدرايه و العمل بها إلى أن صارت بسبب سلاطين الجور و أصحاب الضلال متروكه كأن لم يكن شيئا مذكورا.

ثمّ وفّق اللّه تبارک و تعالى قوما لتجديد معالمها الطامسه و لتعمير دمنه الدارسه و أيقظهم من مراقد الغفله و أراهم أنواره بأعين البصيره،فمنهم المولى الفاضل و العالم العامل،جامع المعقول

۱- ((۱)) -مسند الرضا عليه السّلام،ص ۲۱۰؛مناقب الامام امير المؤمنين عليه السّلام،محمد بن سليمان كوفى،ج ۲،ص ۱۳۶؛ دلائل الامامه،ص ۲۰؛العمده،ابن بطريق،ص ۶۹؛بحار الأنوار،ج ۲۳، ص ۱۰۸؛مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۷؛سنن الدارمى،ج ۲،ص ۴۳۲؛صحيح مسلم،ج ۷،ص ۱۲۲؛فضائل الصحابه،سنائى،ص ۲۲؛السنن الكبرى،بيهقى،ج ۲،ص ۱۴۸ و....

و المنقول،حاوی الفروع و الأصول مولانا محمد صادق-أدام اللّه تبارک فضله و أسبغ علیه آلاءه-الذی ولّی شطر هذا المقصد الأسنی وجه همّته و ظفر من مطالبه الجلیله ببغیته،و قرأ علی هذا الضعیف جمیع کتاب«من لا یحضره الفقیه»و جلّ غیره من الأصول بعد قراءه أکثر کتب الفقه و الرجال و الأصول و غیرها.

و قد التمس منّی إجازه کتب العلماء فاستخرت اللّه تعالی و أجزت له-أدام اللّه تعالی تأییداته- أن یروی عنّی ما جاز لی روایته بالأسانید المتواتره إلی علمائنا السابقین مصنّفی کتب الحدیث و التفاسیر و الفقه و الکلام و الأصول و القراءه و اللغه و النحو و الصرف و غیرها و مؤلّفاتی و أسانیدی إلی هذه الکتب أکثر من أن تحصی و لکنّی أذکر منها أصحّها و أعلاها.

فمن ذلک ما أخبرنا و حدّثنا به الشیخ الأعظم بل الوالد المعظّم،شیخ علماء الزمان و مربّی الفضلاء الأعیان،العابد الزاهد،صاحب الکرامات مولانا عبد اللّه بن الحسین التستری-رضی اللّه تعالی عنه-،عن الشیخ الأجل البدل نعمت اللّه بن العلاّمه الفهّامه الشیخ أحمد بن خاتون العاملی إجازه عن الشیخ الأجل الأعظم مروّج مذهب الأئمّه المعصومین قدوه العلماء المحقّقین نور الدین علی بن عبد العالی،و قراءه علی أبیه عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی-رضی اللّه تعالی عنهم-.

ح:و ما حدّثنا و أخبرنا به الشیخ الأعظم و الوالد الأکرم شیخ الاسلام و المسلمین علاّمه علمائنا المحققین بهاء المله و الحق و الحقیقه و الدین محمد بن شیخ الاسلام و المسلمین العلاّمه الفهّامه الحسین بن الشیخ الأجل عبد الصمد بن الشیخ الأعظم البدل صاحب الکرامات الخلیلیه شمس الدین محمد الحارثی الهمدانی العاملی،عن أبیه،عن شیخ علمائنا المتأخرین وارث علم الأئمه المطهرین زین الملّه و الحق و الحقیقه و الدین بن علی الشهیر بابن الحجّه،عن الشیخ الأعظم الأجلّ نور الدین علی بن عبد العالی.

ح:و ما أخبرنا به جماعه من الفضلاء الأعیان منهم:الشیخ بهاء الدین محمد،و العلاّمه الفهّامه القاضی معزّ الدین محمد،و الفقیه النبیه الشیخ یونس الجزائری،عن العلاّمه الفهّامه الشیخ عبد العالی بن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی،عن أبیه.

ص:۳۱۸

ح:و ما أخبرنا به جماعه كثيره منهم:السيد الأجل الأعظم الأمير شرف الدين على الشولستانى النجفى،عن الشيخ الأمجد الأجل الأعظم ميرزا محمد الاسترآبادى،و سيد المحققين الأمير فيض اللّه بن السيد الأجل عبد القاهر التفريشى،و الشيخ الأعظم الأجل محمد بن الشيخ الأجل المحقق الحسن بن الشيخ زين الدين،عن الشيخ الأمجد الأجل ابراهيم بن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى.

و ما أخبرنى به الشيخ الأجل جابر النجفى،عن جماعه من مشايخه منهم:الشيخ ابراهيم،عن أبيه الشيخ نور الدين.

و عن جماعه كثيره من الفضلاء منهم:الشيخ جابر و السيد عبد الكريم،عن الشيخ الأجل الحسن بن الشيخ زين الدين،عن جماعه من الفضلاء منهم:السيد نور الدين على بن السيد الحسن،و الشيخ الأجل الحسين بن عبد الصمد،و السيد الأعظم نور الدين على بن السيد فخر الدين،و الشيخ الأجل أحمد بن سليمان جميعا عن الشيخ زين الدين،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى.

و ما أخبرنا به جمّ كثير من الفضلاء منهم:أستاد الفضلاء القاضى أبو الشرف،و خالى مولانا محمد قاسم،و ابن عمّتى الشيخ عبد اللّه بن جابر العاملى،عن جدّى شيخ الطائفه مولانا درويش محمد بن العابد الزاهد البدل الشيخ حسن النطنزى العاملى،و نسيبى الشيخ الزاهد البدل جابر العاملى،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى.

و ما أخبرنا به إجازه فى الصغر الشيخ الأجل الأعظم أبى البركات الواعظ،عن الشيخ نور الدين،و بواسطه جمّ كثير من الفضلاء عنه بالغا من السنّ قرب المائه،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى-رضى اللّه تعالى عنهم أجمعين-،عن الشيخ الأكمل نور الدين على بن هلال الجزائرى،عن الشيخ الأعظم جمال العارفين أحمد بن فهد الحلّى،عن الشيخ الأجل زين الدين على بن الخازن المشهدى،عن رئيس علمائنا المحقّقين محقّق حقائق الأولين و الآخرين السعيد الشهيد أبى عبد اللّه محمد بن مكّى العاملى.

و عن الشيخ نور الدين،عن الشيخ الأجل الأعظم شمس الدين محمد بن داود ابن عمّ

الشهید الشهیر بابن المؤذن،عن الشیخین الأجلین ضیاء الدین علی و فخر الدین أبی طالب محمد،عن أبیهما الشهید.

و عن مولانا أفضل المحقّقین و أکمل المـدقّقین عبد اللّه،عن الشـیخ نعمت اللّه بن العلاّمه أحمد بن الشـیخ الأجل شـمس الدین محمد بن خاتون العاملی،عن أبیه،عن أبیه،عن الشـیخ جمال الدین أحمد بن الحاج علی العیناثی،عن الشیخ زین[الدین]جعفر بن الحسام،عن سید المحقّقین الحسن بن أیوب الشهیر بابن نجم الدین،عن الشهید.

و عن ابن المؤذّن،عن الشیخ عز الدین المعروف بابن العشره،عن ابن فهد،عن ابن الخازن،عن الشهید.

و عن ابن العشره،عن الشیخ محمد بن نجده الشهیر بابن عبد العالی،عن الشهید.

و عن ابن المـؤذّن،عن السـید علی بن دقمـاق،عن الشـیخ محمـد بن شـجاع القطـان،عن الشـیخ أبی عبـد اللّه المقـداد الحلّی،عن الشهید.

و عن الشـیخ نور الدین،عن السـید العلاّمه الحسن بن السـید جعفر بن السـید فخر الدین بن السـید حسن بن السید نجم الدین بن الأعرج الحسینی،عن أبیه،عن أبیه،عن أبیه،عن أبیه، عن الشهید.

و عن ابن المؤذّن،عن الشـیخ علی بن طیّ،عن الشـیخ شمس الدین القریضی (۱)،عن السـید حسن بن أیوب،عن الشهید،عن فخر المحقّقین و المدقّقین محمد بن العلاّمه،و سیّد المحقّقین عمید الدین عبد المطلب،و سـید الفضلاء الأخیار تاج الدین محمد بن القـاسم بن معیه الـدیباجی،و السـید الأعظم أحمـد بن أبی ابراهیم محمـد بن زهره الحلبی،و السـید الأجل الأعظم مهنّا بن سـنان المـدنی،و الشـیخ الأجـل العلاّـمه الفهّامه مولانـا قطب الـدین محمـد الرازی،و الشـیخ الأکمـل الأجـل علی بن أحمـد بن یحیی المزیـدی،و الشیخ الفاضل علی بن طراد المطاربادی جمیعا عن آیه اللّه فی العالمین جمال الحق و الحقیقه والـدین علامه علماء الآفاق الحسن بن العلاّمه الفهّامه سدید الدین یوسف بن المطهر الحلّی،عن

۱- (۱)) -کذا فی الأصل و فی بعض المصادر:العریضی و اورد المجیز فی اجازاته کلیهما.

أبيه،و عن رئيس علمائنا المحقّقين نجم الملّه و الحق و الحقيقه والدين أبى القاسم جعفر بن الحسن بن سعيد الحلّى،و عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد الحلّى،و عن سلطان العلماء و برهان الفضلاء خواجه نصير الحق و الحقيقه و الدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسى،و السيّدين الأعظمين الأكملين البدلين رضى الدين أبى القاسم على و جمال الدين أبى الفضائل أحمد ابنى طاوس الحسنى،و الشيخ الأعظم مفيد الدين محمد بن جهيم و غيرهم من الفضلاء الأخيار،عن السيد الأجل الأعظم العلاّمه فخار بن معد الموسوى، و الشيخ الأفضل الأكمل الفقيه النبيه نجيب الدين محمد بن نما الحلّى،عن الشيخ العلاّمه محمد بن إدريس الحلّى،و الشيخ الأعظم الأجل رشيد الدين محمد بن على بن شهرآشوب المازندرانى،و الشيخ سديد الدين أبى الفضل شاذان بن جبرئيل القمى،عن الشيخ الأعظم الحسين بن رطبه،و الشيخ أبى عبد اللّه الحسين طحال المقدادى،و الشيخ إلياس الحايرى، و الشيخ الفقيه العماد أبى جعفر محمد بن أبى القاسم الطبرى،عن الشيخ الأجل الأعظم أبى على الحسن،عن أبيه شيخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسى-رضى اللّه تعالى عنهم-.

و عن نجلى الشهيد،عن السيد تاج الدين،عن السيد المرتضى على بن السيد جلال الدين عبد الحميد بن فخار الموسوى،عن أبيه،عن جدّه فخّار.

و عن الشيخ نور الدين على،عن الشيخ شمس الدين محمد بن أحمد الصهيونى،عن الشيخ جمال الدين أحمد،عن الشيخ زين الدين جعفر،عن السيد حسن بن أيوب،عن السيدين الفقيهين ضياء الدين عبد اللّه و عميد الدين عبد المطلب و الشيخ فخر الدين،عن العلاّمه.

و عن السيد تاج الدين ابن معيه،عن جمّ كثير من الفضلاء الأخيار منهم:العلاّمه الحسن ابن مطهر،و ابنه الشيخ فخر الدين،و الشيخ صفى الدين محمد بن سعيد،و الشيخ نجم الدين عبد اللّه بن حملات،و السيد الأجل جمال الدين يوسف بن ناصر،و السيد الجليل جلال الدين جعفر بن على،و السيد السعيد علم الدين المرتضى على،و السيد الأعظم رضى الدين على بن السيد الأجل غياث الدين عبد الكريم بن طاوس،و أبيه السيد الأجل القاسم بن معيه،و الشيخ تاج الدين محمد بن محفوظ بن و شاح،و السيد صفى الدين محمد

ابن الحسن بن أبی الرضا العلوی،و العدل الأمین جلال الدین محمد بن الشیخ شمس الدین محمد بن أحمد الکوفی،و السید الرضی کمال الدین الحسن بن محمد بن محمد الآوی، و الشیخ الأمین زین الدین جعفر بن علی الحلّی،و الشیخ السعید مهذّب الدین محمود الحلّی،و السید الأجل ناصر الدین عبد المطلب بن پادشاه صاحب التصانیف السایره، و الشیخ الزاهد کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی،و السید السعید فخر الدین أحمد بن علی بن عرفه،و السید الأعظم مجد الدین أبی الفوارس بن محمد بن الشیخ الأجل فخر الدین علی،و الشیخ العالم شمس الدین محمد بن الغزالی المضری الکوفی،و الشیخ الأعظم نصیر الدین علی بن محمد القاشی،و السید الأجل عز الدین بن أبی الفتح بن الدهان، و الشیخ السعید جمال الدین أحمد بن محمد الحداد،و الشیخ الفاضل شمس الدین محمد بن علی بن غنی،و الشیخ الفقیه قوام الدین محمد بن الشیخ الفقیه رضی الدین علی بن مطهر، و الفقیه السعید ظهیر الدین محمد بن محمد بن مطهر و غیرهم،عن العلاّمه،و بعضهم عن أبیه و الشیخ أبی القاسم إلی آخر سندیهما.

و عن الشهید،عن الشیخ رضی الدین علی المزیدی و أبی الحسن علی بن طراد،عن الشیخ الفقیه الأدیب تقی الدین الحسن بن علی بن داود الحلّی،و الشیخ صفی الدین محمد ابن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید،عن المحقّق أبی القاسم،و یحیی بن سعید، و السیدین الأعظمین جمال الدین أحمد بن طاوس،و ولده السید غیاث الدین عبد الکریم، عن أبیه و عمّه.

و عن السید غیاث الدین،عن سلطان الحکماء و العلماء خواجه نصیر الدین محمّد.

و عن الشیخ فخر الدین،عن عمّه رضی الدین علی بن یوسف،عن أبیه سدید الدین یوسف بن المطهر.

و عن السید عمید الدین،عن أبیه السعید مجد الدین أبی الفوارس،و خاله الشیخ رضی الدین،عن أبیه الشیخ سدید الدین و المحقّق.

و عن المزیدی،عن الشیخ شمس الدین محمد بن صالح،عن المحقّق.

و عن الشهید،عن السید الأعظم شمس الدین محمد بن أحمد بن أبی المعالی،عن

العلاّمه الفهّامه الزاهد الورع كمال الدين على بن الشيخ شرف الدين الحسين بن حمّاد الواسطى،عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد،و الشيخ نجم الدين جعفر بن الشيخ الأعظم محمد بن نما،و الشيخ العلاّمه كمال الدين ميثم بن على بن ميثم البحرانى، و الشيخ شمس الدين محمد بن محفوظ بن وشاح،عن الشيخ محمد بن نما،و السيد فخار.

و عن المزيدى،عن محمد بن صالح،عن السيد فخار،و الشيخ نجيب الدين محمد بن نما و جماعه آخرين،عن محمد بن إدريس الحلّى،و الشيخ أبى عبد اللّه محمد بن جعفر الحايرى،و الشيخين الفاضلين أبى الفرج على بن الشيخ الأعظم قطب الدين أبى الحسين الراوندى،و أبى الحسن على بن الخياط،عن الشيخ الأجل أبى الحسين يحيى بن الحسن بن البطريق،و الشيخ العالم المقرئ محمد بن هارون المعروف والده بالكال،و الشيخ الفقيه العالم عبد اللّه بن حمزه بن الحسن الطوسى،و الشيخ الفاضل جعفر بن محمد بن شقره (۱)،عن الشيخ قطب الدين الراوندى،و السيد ضياء الدين فضل اللّه بن على الراوندى،و الشيخ الأعظم جمال الدين أبى الفتوح الرازى المفسّر،و الشيخ العلاّمه أمين الدين أبى على الفضل ابن الحسن الطبرسى المفسّر،و الشيخ المعظم سديد الدين محمود بن على الحمصى،عن عماد الدين أبى الصمصام.. (۲)أبى على،عن شيخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسى.

و عن أبى الصمصام،عن أبى العباس على بن أحمد بن العباس النجاشى بكتبه سيّما الرجال بأسانيده إلى أصحاب الأصول و ساير الكتب.

و عن العلاّمه،عن أبيه،عن السيد أحمد بن يوسف العريضى.

و العلاّمه،عن خواجه نصير الدين جميعا،عن الشيخ برهان الدين محمد الحمدانى القزوينى،عن السيد فضل اللّه،عن أبى الصمصام،عن شيخ الطائفه.

و عن الشهيد،عن العلاّمه نجم الدين طومان بن أحمد العاملى،و المزيدى،عن محمد بن صالح،عن السيد فخار.

۱- ((۱)) -در برخى از مصادر شفره آمده است.

۲- ((۲)) -چند كلمه در متن از بين رفته است.

و عن الشیخ نجیب الدین ابن نما،و رضی الدین محمد الآوی،و الشیخ شمس الدین علی ابن ثابت،و ابنی طاوس،و یحیی بن سعید،عن السید فخّار.

و عن یحیی بن سعید،عن السید العلاّمه محیی الدین محمد بن عبد اللّه بن زهره الحلبی، عن ابن ادریس،و شاذان،و محمد بن علی بن شهرآشوب،عن الثقه الجلیل جعفر بن محمد الدوریستی،عن شیخ الطائفه أبی عبد اللّه محمد بن النعمان المفید،عن رئیس المحدّثین الصدوق محمد بن علی بن بابویه القمی بکتبه.

و عن الدوریستی،عن أبیه،عن الصدوق.

و عن المفید،عن الشیخ الأجل جعفر بن محمد بن قولویه،عن ثقه الاسلام المعظم بین الخاص و العام محمد بن یعقوب الکلینی بالکافی بأسانیده إلی الأئمّه المعصومین -صلوات اللّه علیهم أجمعین-،عن سید المرسلین،عن اللّه تعالی ربّ العالمین.

و بالأسانید عن السید فخار،عن العلاّمه عمید الرؤساء هبه اللّه بن حامد بن أیوب،عن السید بهاء الشرف بالصحیفه الکامله.

و عن برهان الدین،عن الشیخ منتجب الدین المدعو حسکا بن الحسن بأسانیده المثبته فی فهرسته،عن شیخ الطائفه و غیره من أصحاب الکتب و الأصول.

و عن العلاّمه،عن أبیه،و ابنی طاوس،و المحقّق،و خواجه نصیر الدین الطوسی،عن السید صفی الدین بن معد،عن برهان الدین،عن الشیخ منتجب الدین،و الشیخ أمین الدین، و الشیخ سدید الدین،و السید فضل اللّه الراوندی،عن السید ذی الفقار،عن السیدین الأجلین الأعظمین الرضی و المرتضی،و شیخ الطائفه،و النجاشی بکتبهم و روایاتهم.

و عن العلاّمه،عن أبیه،عن الشیخ یحیی السوراوی،عن الحسین بن رطبه،عن أبی علی،عن الطوسی.

و عن المزیدی،عن محمد بن أحمد بن صالح،عن أبیه،عن الفقیه قوام الدین البحرانی، عن السید فضل اللّه،عن ذی الفقار،عن الطوسی.

ص:۳۲۴

و عن الشيخ يحيى بن سعيد،عن محمد بن جعفر المشهدى،عن الشيخ الزاهد ورّام بن أبى فراس بكتابه.

و عن محمد بن جعفر،عن محمد بن هارون،و جعفر بن أبى الفضل بن شقره و الحسين بن أحمد بن رده،و شرفشاه بن محمد بن زياده،و شاذان بن جبرئيل،و ابن إدريس،و محمد بن شهرآشوب،عن السيد أبى المكارم حمزه بن زهره الحلبى،عن أبى على،عن الطوسى.

و عن السيد فخار،عن شاذان،عن عبد اللّه بن عمر الطرابلسى،عن القاضى عبد العزيز، عن الشيخ أبى الصلاح تقى بن نجم الحلبى،و الشيخ أبى الفتح محمد بن عثمان الكراجكى، عن الطوسى.

و عن شاذان،عن الفقيه عبد اللّه بن عبد الواحد،عن القاضى عبد العزيز بن أبى كامل،عن القاضى سعد الدين عبد العزيز بن نحرير بن البراج بجميع كتبه و رواياته،عن المفيد و المرتضى.

و عن شاذان،عن القاضى أبى الفتح على بن عبد الجبار الطوسى،عن السيد أبى تراب، عن الشيخ أبى يعلى سلاّر بن عبد العزيز الديلمى،عن المفيد و المرتضى.

و عن ابن صالح،عن رضى الدين الآوى،عن أبيه محمد،عن جدّه زيد،عن جدّ أبيه الفقيه الآوى،عن الشيخ أبى الصلاح،عن ابن البراج و سلاّر.

و عن يحيى بن سعيد،عن ابن زهره،عن ابن شهرآشوب،عن السيد أبى الفضل الداعى ابن على،و السيد فضل اللّه و عبد الجليل بن عيسى و أبى الفتوح أحمد بن على الرازى، و محمد و على ابنى على بن عبد الصمد النيسابورى،و محمد بن الحسن الشوهانى،و محمد ابن الفضل الطبرسى و غيرهم،عن الشيخين أبى على الحسن و عبد الجبار المقرئ،عن شيخ الطائفه بكتبه و رواياته.

و عن شاذان،عن عبد القاهر،عن حسكه بن بابويه القمى،عن الطوسى.إلى غير ذلك ممّا لا يحصى من الطرق.

فليرو عنّی-أدام اللّه فضله-جمیع کتب العلماء المذکورین و غیرهم،و لیعمل بمودعات أخبار أهل البیت مراعیا للاحتیاط مهما أمکن،و للتقوی و الورع فوق.. (۱).

نمّقه بیمناه الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی و الحمد للّه رب العالمین و الصلاه علی سید الأنبیاء و المرسلین محمد و عترته الأصفیاء و النجباء الطیبین الطاهرین،و کان فی محرّم سنه ثمان و ستّین بعد الألف.

(۲۳)

محمد صالح

در نسخه ای از«اصول الکافی»دو انهاء به سال ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ جهت وی نگاشته است (۲).

شاید وی همان محمد صالح بن محمد بن میرزا علی ابهری از شاگردان مجلسی اول باشد که شرح حال وی در طبقات اعلام الشیعه قرن ۲۷۹/۱۱-۲۸۰ آمده است.

[۳۳]

أنهاه المولی الکامل العامل مولانا محمد صالح-أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا و تصحیحا فی مجالس آخرها أواسط شهر اللّه محرم لسنه اثنی و ستین و ألف من الهجره.

نمّقه بیده الداثره محمد تقی بن مجلسی حامدا مصلیا مسلما.

[۳۴]

أنهاه المولی الفاضل العالم العامل مولانا محمد صالح-أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا و تحقیقا فی مجالس آخرها أواسط شهر صفر لسنه ثلاث و ستین بعد الألف الهجریه.

نمّقه بیمناه الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی حامدا مصلیا مسلما.

۱- (۱) -کلمه ای خوانده نمی شود.

۲- (۲) -کتابخانه دانشکده حقوق ۲/۱ ب.

(۲۴)

محمد صالح بن احمد مازندرانی،حسام الدین

(۱)

در پایان نسخه ای از شرح اصول کافی مترجم صورت اجازه ای از مجلسی اول جهت وی به سال ۱۰۶۲ ق آمده است (۲).

و نیز در مجموعه ای از اجازات،صورت اجازه مجلسی اول به وی به سال ۱۰۵۰ ق آمده است (۳).

[۳۵]

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه رب العالمین و الصلاه علی سید الأنبیاء و أشرف المرسلین محمد و عترته النجباء الأصفیاء الطیبین الطاهرین.

و بعد:فلمّا تشرفت بمطالعه شرح الکافی لثقه الاسلام،رئیس المحدثین،مروّج مذهب الأئمه المعصومین محمد بن یعقوب الکلینی الرازی-رضی اللّه تعالی عنه و حشره مع شفعاء یوم الدین- الذی ألّفه المولی الفاضل الکامل العالم العامل جامع المعقول و المنقول،حاوی الفروع و الأصول،العلاّمه الفهّامه مولانا محمد صالح المازندرانی-أدام اللّه تعالی تأییده و کثر فی العلماء مثله-، فوجدته فی غایه التحقیق و نهایه التدقیق،أجزت له-دام فضله-أن یتمّم هذا الشرح و دعوت اللّه الوهّاب أن یوفّقه و یؤیّده لا تمامه و أن یروی عنّی هذا الکتاب مع سایر الکتب الأربعه لأبی جعفرین المحمّدین الثلاثه-رضی اللّه تعالی عنهم و عن سایر سلفنا الصالحین-مع سایر کتب الأخبار و الأحادیث و التفاسیر و الفقه و الاصول و الکلام و اللغه و القراءه و الصرف و النحو و غیر ما قد ألّفوه و ألّفه سایر علمائنا المتقدّمین و المتأخرین.بعد أن قرأ علی هذا الضعیف برهه من الزمان جلّ کتب الأحادیث بأسانیدی المتکثره عن مشایخی متصلا إلی الأئمه

۱- ((۱)) -طبقات اعلام الشیعه،قرن ۱۱،ص ۲۸۸.

۲- ((۲)) -مدرسه نمازی خوی،ش ۲۲۰.

۳- ((۳)) -کتابخانه آیه اللّه مرعشی،ش ۵۹۲۴.

الهادين،عن سيد المرسلين،عن اللّه تبارک و تعالی،آخذا علیه ما اخذ علیّ من الاحتیاط فی النقل و الفتوی.

و التمست منه-دام ظلّه-اخطاری بباله حیّا و میّتا فی مظان اجابه الدعوات و أن یبالغ بجدّه و جهده فی اتمام هذا الشرح،و أرجو من اللّه تبارک و تعالی أن یوفّقه لاتمام شرح هذا الکتاب و بشرح باقی کتب الأحادیث و أن یجعله خالصا لوجهه الکریم و ذخیره لیوم یقوم الناس لربّ العالمین.

نمّقه بمیناه الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی،و الحمد للّه ربّ العالمین و الصلاه علی أشرف القدسیّین محمد و آله الأصفیاء المقدّسین.و کان ذلک فی غرّه شهر اللّه الأصب لسنه اثنی و ستین بعد الألف من الهجره المقدسه.

[۳۶]

بسمه تعالی

الحمد للّه الذی فضل العلم و أهله علی غیرهم کفضل القمر علی سائر النجوم،و الصلاه و السّلام[علی]رسوله الأمّی الذی جعله مخزن علمه،و علی أوصیائه الذین هم مظاهر صفاته و مرایا علمه و اسمائه،و لعنه اللّه علی أعدائهم مراکز الجهل و الظلم و العدوان.

و بعد:لمّا استجازنی العلم الفهّام و الحبر القمقام معتمد العلماء الفخام و سیّد الفقهاء الکرام مولینا الجلیل و شیخنا النبیل المولی محمد صالح الطبرسی-أیّده اللّه بتأییداته-،فأجزت له أن یروی عنّی کلّما رویته عن مشایخی الکرام من الکتب الأربعه و الأصول المعتمده، و باقی مصنّفاتی لا سیّما شرح الفقیه المسمّی بروضه المتقین،و کلّما سمع منّی من الأخبار و الأحادیث الصحیحه و روایات المعتبره و المنقولات الحسنه المتصله إلی أصحاب العصمه -علیهم صلوات اللّه الملک المنّان-و علیه العمل بما استنبط من الأدله الأربعه.

و أسأل اللّه أن یوفقنا و إیّاه إلی سبیل الرشاد.کتبه الداعی الفانی محمد تقی بن مقصود

ص:۳۲۸

علی المجلسی-عفی اللّه عنهما-فی الثانی عشر من شهر رمضان المبارک سنه خمسین بعد الألف من الهجره علی هاجرها ألف تحیه و سلام.

(۲۵)

سید محمد معصوم بن ابو الخان بن کمال حسینی کرمرودی

نسخه ای از«تهذیب الاحکام»را به سال ۱۰۵۸ ق کتابت نموده و آنرا نزد مجلسی اول خوانده و وی چهار انهاء از سال ۱۰۶۰ تا ۱۰۶۲ ق جهت او نگاشته است (۱).

[۳۷]

أنهاه المولی الفاضل الکامل اللوذعی الألمعی الأمیر محمد معصوم-أدام اللّه تعالی تأییده- سماعا و تصحیحا و ضبطا فی مجالس آخرها أواخر شهر اللّه الحرام المحرّم لسنه ستّین بعد الألف من الهجره النبویه.

نمّقه بیده الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی-عفی عنهما بالنبی و آله القدیسین-حامدا مصلیا مسلما.

[۳۸]

أنهاه السید الفاضل الکامل میر محمد معصوم-أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا و تحقیقا فی مجالس آخرها أواسط محرّم الحرام لسنه احدی و ستین بعد الألف من الهجره،حامدا مصلیا مسلما.

نمّقه بیده الداثره محمد تقی بن مجلسی-عفی عنهما بالنبی و آله-.

۱- (۱)) -کتابخانه دار العلم خوئی،نجف اشرف.

[۳۹]

أنهاه السيد السند الفاضل مير محمد معصوم-أدام اللّه تعالى تأييده-سماعا و ضبطا فى مجالس آخرها أواخر شهر جمادى الاخرى لسنه اثنى و ستّين و ألف من الهجره.

نمّقه محمد تقى بن مجلسى-عفى عنهما-حامدا مصليا مسلما.

[۴۰]

أنهاه السيد الفاضل اللوذعى الأمير محمد معصوم-أدام اللّه تعالى تأييده-سماعا و تحقيقا فى مجالس آخرها أوائل شهر ذى القعده الحرام لسنه اثنى و ستّين بعد الألف من الهجره النبويه.

نمّقه بيده الداثره أحوج المربوبين إلى رحمه ربّه الغنى محمد تقى بن مجلسى -عفى عنهما-و الحمد للّه رب العالمين و الصلاه على محمد و آله القديسين.

(۲۶)

محمد مقيم بن محمد باقر اصفهانى

[۴۱]

(۱)(۲)

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه رب العالمين،و الصلاه و السّلام على سيّد الأنبياء و المرسلين و أشرف الأولين و الآخرين محمد و عترته الأئمّه الهداه المقدّسين.

و بعد:فيقول أحوج المربوبين إلى رحمه ربّه الغنى محمد تقى بن مجلسى:إنّه روى متواترا من طرق الخاصه و العامه أنه قال سيد الأنبياء و المرسلين-صلّى اللّه عليه و آله-:«إنّى مخلّف فيكم الثقلين كتاب اللّه و عترتى أهل بيتى لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض»، و لا ريب فى أنّ المراد بعدم الافتراق انّ علم الكتاب عند أهل البيت كما قال صلوات اللّه عليه و آله:«أنا مدينه العلم و على بابها» (۳)،و فى روايه أخرى:«أنا مدينه الحكمه و علىّ

۱- (*)) -تلامذه العلامه المجلسى،ص ۱۲۸،زندگينامه علامه مجلسى،ج ۲،ص ۱۰۴،طبقات اعلام الشيعه قرن ۱۱،ص ۵۸۰-۵۸۱.

۲- (۱)) -کتابخانه آیه اللّه مرعشی.

۳- (۲)) -وسائل الشیعه،ج ۲۷،ص ۳۴؛ارشاد القلوب،ج ۲،ص ۲۱۲؛العمده،ص ۲۸۵.

بابها» (۱)،فانحصر العلم و الحكمه فى أهل البيت و أخبارهم،مع أنّه لم يختلف أحد من المسلمين فى فضل الأئمّه المعصومين على العالمين،و فى عدالتهم و ثقتهم.و كتاب اللّه تعالى ناطق بطهارتهم و عصمتهم و وجوب مودتهم و اطاعتهم،و الكون معهم و امامتهم.

و أنّ المولى الصالح الفاضل اللوذعى الألمعى مولانا محمد مقيم-أدام اللّه تعالى تأييده-قد قرأ علىّ و سمع منّى جمّا كثيرا من أخبارهم و آثارهم،و التمس منّى أن أجيز له روايه الكتب الأربعه للأبى جعفرين المحمدين الثلاثه-رضى اللّه تعالى عنهم-و غيرها من كتبهم و كتب غيرهم من المحدّثين و الفقهاء و الفضلاء بطرقى المتواتره إليها و إليهم.

فاستخرت اللّه تعالى و أجزت له أن يروى عنّى جميع الكتب بجميع طرقى و أسانيدى إلى كتب الإجازات و رسائلها سيّما إلى كتاب اجازات العلاّمه و السيدين الأعظمين ابنى الطاوس و الشهيدين السعيدين و الشيخ نور الدين على بن عبد العالى و الشيخ الجليل الحسن ابن الشهيد الثانى-رضى اللّه تعالى عنهم أجمعين-.

فمن ذلك ما حدّثنا و أخبرنا و أجاز لنا الشيخ الأعظم و الوالد المعظم شيخ فضلاء الزمان و مربّى العلماء الأعيان،قدوه المحققين و إمام المدققين و أسوه المتعبدين و الزاهدين مولانا عبد اللّه بن الحسين التسترى،عن الشيخ الأجل الأعظم نعمت اللّه بن خاتون العاملى،عن الشيخ الأعظم مروج المذهب امام المحققين الشيخ نور الدين على بن عبد العالى.

ح:و ما حدّثنا و أخبرنا و أجاز لنا الشيخ الأجل الأعظم و الوالد الأفخم المعظم شيخ علماء الزمان و مربّى الفضلاء الأعيان علاّمه الزمان بهاء الملّه و الحق و الحقيقه و الدين محمد بن شيخ الإسلام و المسلمين العلاّمه الفهّامه الحسين بن عبد الصمد الحارثى الهمدانى،عن أبيه،عن شيخ علمائنا المحققين و أفضل فضلائنا المتأخرين السعيد الشهيد زين الملّه و الحق و الحقيقه و الدين،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى.

ح:و ما حدّثنا و أخبرنا و أجاز لنا جمّ كثير من الفضلاء الأعيان منهم:الشيخ بهاء الدين محمد،و العلاّمه الفهّامه القاضى معزّ الدين محمد،و الشيخ الجليل يونس الجزائرى،عن

۱- (۱)) -عوالى اللآلى،ج ۴،ص ۱۲۳؛الامالى،ص ۵۲۵؛التحصين،ابن طاوس،ص ۶۲۷.

الشیخین الاجلین الأعظمین العلاّمه الفهّامه عبد العالی،و الفاضل ابراهیم،عن أبیهما الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی.

ح:و ما أخبرنا جماعه من الفضلاء،عن جدّی شیخ فقهاء الزمان فی عصره الشریف مولانا درویش محمد بن الزاهد العابد البدل الشیخ حسن الاصفهانی النطنزی العاملی، و نسیبه الشیخ العابد الزاهد البدل جابر العاملی،عن الشیخ نور الدین.

ح:و ما أجاز لنا الشیخ الأجل الأعظم أبو البرکات الواعظ،عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی.

ح:و عن جمّ کثیر من الاعیان،عن أبی البرکات،عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی،عن الشیخ الأعظم الأجل علی بن هلال الجزائری،عن شیخ العارفین و جمال الزاهدین أحمد بن فهد الحلّی،عن الشیخ زین الدین علی بن الخازن المشهدی الحائری، عن شیخ فضلائنا المحققین علاّمه العلماء و فهّامه الفضلاء السعید الشهید محمد بن مکّی العاملی.

ح:و عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی،عن الشیخ الأجل ابن عمّ الشهید محمد ابن داود الشهیر بابن المؤذّن،عن الشیخین الأجلین الأعظمین أبی طالب محمّد و ضیاء الدین علی،عن أبیهما الشهید محمد بن مکّی،عن جماعه من الفضلاء و المجتهدین منهم:السید العلاّمه تاج الدین محمد بن القاسم بن معیّه الدیباجی،و السید الأعظم أحمد بن ابراهیم بن زهره الحلبی،و السید الأجل مهنّا بن سنان المدنی،و السید الأجل الأعظم العلاّمه عمید الدین عبد المطلب،و الشیخ الأعظم فخر المحققین و المدققین محمد بن العلاّمه،و الشیخ الأجل الأعظم العلاّمه مولانا قطب الدین محمد الرازی صاحب شرح المطالع و الشمسیه،و الشیخ الفاضل علی بن أحمد بن یحیی المزیدی،و الشیخ الأجل علی ابن طراد المطار باذی جمیعا،عن آیه اللّه تبارک و تعالی فی العالمین أفضل فضلائنا المتبحرین علاّمه العلماء و فهّامه الفضلاء جمال الدین الحسن بن الشیخ العلاّمه الفهّامه سدید الدین یوسف بن المطهر الحلّی،عن أبیه،و عن شیخ الطائفه إمام المحققین أبی القاسم

جعفر بن سعيد الحلّى،و عن سلطان العلماء و برهان الفضلاء و امام الحكماء خواجه نصير الملّه و الحق و الحقيقه و الدين محمد بن محمد،و عن السيدين الأجلين الأعظمين البدلين صاحبى المقامات العاليه و الكرامات المتواليه رضى الدين على و جمال الدين أحمد ابنى الطاوس العلوى الحسنى،و الشيخ العلاّمه مفيد الدين محمد بن جهيم جميعا،عن السيد الأجل العلامه فخار بن معد الموسوى،و الشيخ الأجل الأعظم نجيب الدين محمد بن نما الحلّى،عن الشيخ الأجل العلاّمه عميد الرؤساء هبه اللّه بن حامد،عن السيد الأجل بهاء الشرف بالصحيفه الكامله زبور آل محمد و انجيل أهل البيت-سلام اللّه عليهم-باسناده المزبور فى أول الصحيفه إلى سيّد الساجدين و قبله العارفين و امام الموحدين وارث علوم الأنبياء و المرسلين على بن الحسين بن أمير المؤمنين على بن أبى طالب-صلوات اللّه و سلامه عليهم أجمعين-

و لأحوج المربوبين محمد تقى إجازه أعلى و أجل مناوله عن صاحب الزمان و خليفه الرحمن الحجّه بن الحسن فى الرؤيا الطويله التى ظهرت صحّتها بوجوه شتّى منها:

اشتهار الصحيفه بعد الخمول على يدى.

و عن السيد فخار و ابن نما،عن الشيخ الأجل محمد بن إدريس الحلّى،عن الشيخ الأعظم أبى على الحسن،عن والده شيخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسى،عن الحسين بن عبيد اللّه الغضائرى،عن أبى المفضل الشيبانى إلى آخر الأسانيد.

و عن السيد فخار و ابن نما،عن الشيخ الأعظم محمد بن جعفر المشهدى سماعه عن السيد الأجل بقراءه الشريف الأعظم نظام الشرف،و قراءه على أبيه الشيخ الأجل جعفر بن على المشهدى،و على الشيخ الفقيه هبه اللّه بن نما و على الشيخ المقرئ جعفر بن أبى الفضل ابن شقره،و على السيد الأعظم أبى الفتح بن الجعفريه،و السيد الأجل أبى القاسم بن الزكى العلوى،و الشيخ الفاضل سالم بن قبارويه جميعا،عن السيد بهاء الشرف..الخ.

و عن السيد فخّار و ابن نما،عن الشيخ أبى الحسن على بن الخياط،عن الشيخ الأجل الأعظم عربى بن مسافر،عن السيد الأجل،و عن ابنى الشهيد،عن السيد تاج الدين،عن والده أبى جعفر القاسم بن معيّه،عن خاله تاج الدين جعفر بن معيه،عن أبيه السيد مجد الدين محمد بن الحسن بن معيّه،عن شيخ الطائفه.

ص:۳۳۳

و عن السيد تاج الدين،عن السيد كمال الدين محمد الآوى الحسينى،عن خواجه نصير الملّه و الدين محمد بن محمد بن الحسن،عن أبيه،عن السيد أبى الرضا فضل اللّه بن على الراوندى،عن السيد العلاّمه أبى الصمصام ذى الفقار بن معبد الحسينى،عن شيخ الطائفه المفيد محمد بن محمد بن النعمان،و عن السيدين الأعظمين الأجلين المرتضى و الرضى،و عن شيخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسى،و عن الشيخ الأعظم أحمد بن العباس النجاشى بكتبهما و رواياتهما التى منها الصحيفه الكامله،فعن النجاشى،عن المفيد و الشيخ ابن الغضائرى،عن أبى المفضّل،و عنهم عن أبى المفضل الشيبانى..الخ.

و عن النجاشى،عن الشيخ الأعظم هارون بن موسى التلعكبرى.

و عن شيخ الطائفه،عن مشايخه،عن هارون،عن أحمد بن العباس الصيرفى المعروف بابن الطيالسى المكنّى بأبى يعقوب روى الصحيفه فى سنه خمس و ثلاثين و ثلاثمائه باسناده إلى يحيى بن زيد.

و عن شيخ الطائفه،عن جماعه من مشايخه،عن التلعكبرى،عن أبى محمد الحسن المعروف بابن أخى طاهر،عن محمد بن مطهر،عن أبيه،عن عمير بن المتوكل،عن أبيه، عن يحيى بن زيد.

و عن شيخ الطائفه،عن أحمد بن عبدون،عن أبى بكر الدورى الوراق أحمد بن عبد اللّه ابن جلين الثقه المعتمد.

و عن شيخ الطائفه،عن الحسين بن عبيد اللّه،عن الدورى،عن الحسن،عن محمد عن أبيه..الخ.

و عن شيخ الطائفه بكتبه و رواياته و منها:كتاب التهذيب و الاستبصار.

و عنه،عن المفيد،عن الصدوق بكتبه و رواياته التى منها:كتاب من لا يحضره فقيه و كتاب اكمال الدين و اتمام النعمه و كتاب الخصال و العيون و التوحيد و الأمالى و ثواب الأعمال و عقاب الأعمال و مدينه العلم و غيرها.

و عن المفيد،عن الشيخ الأعظم أبى القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمى،عن الشيخ الأعظم رئيس المحدّثين ثقه الاسلام المعظم بين الخاص و العام،مروّج المذهب فى

المائه الرابعه أبی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی الذی لم یجد مثله فی العداله و الثقه و الفضل و الکمال بکتبه التی منها:الکافی الذی لم یصنّف فی الاسلام مثله ترتیبا و وضعا منقولا عن الأصول الأربعمائه التی کانت معتمد أصحابنا الإمامیه-رضی اللّه تعالی عنهم- و اختاروها من جمله کتب الحدیث المصنّفه التی یزید علی مائه ألف کتاب و أشار إلی بعضها شیخ الطائفه و النجاشی فی فهرستیهما و الصدوق فی فهرسته.

و المعروف بین أصحابنا فی الاجازات اجازه حدیث بأقرب الطرق و أعلی الأسانید، فمن ذلک ما حدّثنا به الشیخ بهاء الدین محمد،عن الشیخ عبد العالی،عن أبیه الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی،عن الشیخ محمد بن داود،عن الشیخ ضیاء الدین علی،عن الشهید،عن المزیدی،عن الشیخ محمد بن صالح،عن السید فخار،عن الشیخ شاذان بن جبرئیل القمی،عن الشیخ المعمّر الثقه جعفر بن محمد الدوریستی،عن المفید،عن الصدوق محمد بن علی بن بابویه القمی،عن الشیخ محمد بن القاسم المفسّر الاسترآبادی، عن أبی یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و أبی الحسن محمد بن سیّار،عن أبیهما،عن الامام الهمام الحسن بن علی العسکری بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب،عن أبیه،عن أبیه،عن أبیه،عن أبیه،عن أبیه،عن أبیه،عن أبیه،عن أبیه أمیر المؤمنین-صلوات اللّه و سلامه علیهم-قال:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لبعض أصحابه ذات یوم:«یا عبد اللّه أحبب فی اللّه و أبغض فی اللّه و وال فی اللّه و عاد فی اللّه فإنّه لاتنال ولایه اللّه إلاّ بذلک،و لا یجد رجل طعم الایمان و إن کثرت صلاته و صیامه حتی یکون کذلک،و قد صارت مؤاخاه الناس یومکم هذا اکثرها فی الدنیا علیها یتوادون و علیها یتباغضون و ذلک لا یغنی عن اللّه منهم شیئا».

فقال له:و کیف لی أن أعلم انّی قد والیت و عادیت فی اللّه عزّ و جلّ؟فمن ولیّ اللّه حتّی أوالیه؟و من عدوّه حتّی أعادیه؟

فأشار له رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله إلی علی-صلوات اللّه علیه-فقال:«أتری هذا»؟فقال:بلی،قال:

«ولىّ هـذا ولىّ اللّه فواله،و عدوّ هذا عدوّ اللّه فعاده،وال ولىّ هذا و لو أنّه قاتل أبيك و ولدك، و عاد عدوّ هذا و لو أنّه أبوك و ولدك» (۱).

و أقول:أروى بسند أعلى منه:فأخبرنا به أبو البركات،عن الشيخ نور الدين على،عن محمد بن داود،عن الشيخ ضياء الدين على،عن الشهيد،عن الشيخ جلال الدين محمد بن الكوفى،عن المحقّق،عن السيد فخار،عن شاذان،عن الدوريستى،عن المفيد،عن الصدوق،عن أبيه،عن العطار،عن العمركى،عن على بن جعفر،عن أخيه موسى بن جعفر، عن أبيه،عن أبيه،عن الحسين-صلوات اللّه عليهم-قال:قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله:«يؤمر برجل إلى النار فيقول اللّه-جلّ جلاله-لملك:قل للنار لاتحرق لهم أقداما فقد كانوا يمشون إلى المساجد،و لا تحرق لهم وجها فقد كانوا يسبغون الوضوء،و لا تحرق لهم أيديا فقد كانوا يرفعونها بالدعاء،و لا تحرق لهم ألسنه فقد كانوا يكثرون تلاوه القرآن،قال:فيقول لهم خازن النار:يا أشقياء ما كان حالكم؟قالوا:كنّا نعمل لغير اللّه،فيقال(فقيل):لتأخذوا ثوابكم ممّن عملتم له» (۲).

و أعلى منه بالاسناد عن الصدوق،عن أبيه،عن عبد اللّه بن جعفر الحميرى،عن هارون ابن مسلم،عن مسعده بن زياد،عن الامام جعفر الصادق،عن أبيه-صلوات اللّه عليهما-عن جدّه الحسين-صلوات اللّه عليه-أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله سئل فيما النجاه غدا؟قال:«إنّما النجاه فى أن لا تخادعوا اللّه فيخدعكم،فإنّه من يخادع اللّه يخدعه و يخلع منه الإيمان و نفسه يخدع لو يشعر».فقيل له:و كيف يخادع اللّه؟قال:«يعمل بما أمره اللّه ثمّ يريد به غيره،فاتقوا اللّه و الريا فإنّه شرك باللّه إنّ المرائى يدعى يوم القيامه بأربعه أسماء:يا كافر،يا فاجر،يا غادر،

۱- ((۱)) -امالى الصدوق،ص ۶۱؛علل الشرايع،ج ۱،ص ۱۴۱؛وسائل الشيعه،ج ۱۶،ص ۱۷۸؛بحار الانوار، ج ۲۷،ص ۵۴.

۲- ((۲)) -عقاب الاعمال،ص ۲۱۷؛مسائل على بن جعفر،ص ۳۴۱؛عده الداعى،ص ۲۱۴؛الجواهر السنيه، ص ۱۴۳؛بحار الانوار،ج ۶۹،ص ۲۹۶.

يا خاسر حبط عملك و بطل أجرك،و لا خلاق لك اليوم،فالتمس أجرك ممّن كنت تعمل له (۱)».

و الخبران صحيحان،و قال بصحه الخبر الأول الصدوق أيضا،و الجميع يدلّ على وجوب الاخلاص فى العبادات و طلب العلم من أفضل العبادات و على خصوصه يدلّ ما رواه الصدوقان عن أبى جعفر-صلوات اللّه عليه-قال:من طلب العلم يساهى به العلماء أو يمارى به السفهاء أو يصرف به وجوه الناس إليه فليتبوأ مقعده من النار.إنّ الرياسه لا تصلح إلاّ لأهلها.

فالملتمس من الولد العزيز تصحيح النيّه و الاخلاص فى جميع الأعمال و التقوى من اللّه تعالى حتى ينفتح عليك العلوم اللدنيّه و المعارف الربانيّه و الحقايق اللاهوتيّه بجاه محمد و آله خير البريّه.

نمّقه بيمناه الداثره أحوج المربوبين إلى رحمه ربّه الغنى المغنى محمد تقى بن مجلسى، و الحمد للّه رب العالمين و الصلاه على أشرف الأنبياء و المرسلين محمد و عترته الطيّبين الطاهرين الأقدسين،و كان ذلك فى شهر ربيع الأوّل لسنه سبعين بعد الألف من الهجره المقدّسه.

(۲۷)

محمد مؤمن بن عنايه اللّه قهپائى

(۲)

نسخه ای از«تهذيب الأحكام»را نزد مجلسى اول خوانده و وى اجازاتى بين سالهاى ۱۰۶۰ تا ۱۰۶۴ براى او نگاشته است (۳).

ص:۳۳۷

۱- (۱)) -امالى صدوق،ص ۶۷۷،ثواب الاعمال،ص ۲۵۵،معانى الاخبار،ص ۳۴۱،بحار الانوار،ج ۶۹، ص ۲۹۵.

۲- (*)) -طبقات اعلام الشيعه قرن ۱۱،ص ۵۹۵-۵۹۶.

۳- (۲)) -كتابخانه امير المؤمنين عليه السّلام(علامه امينى)،نجف اشرف.

[۴۲]

أنهاه المولى العالم العامل مولانا محمد مؤمن-أدام اللّه تعالى تأييده-سماعا و تحقيقا فى مجالس آخرها أوائل شهر اللّه المعظم رجب لسنه ستّين بعد الألف الهجريه.

نمّقه بيده الداثره محمد تقى بن مجلسى-عفى عنهما-حامدا مصليا مسلما.

[۴۳]

أنهاه المولى الفاضل الكامل العالم العامل مولانا محمد مؤمن-أمسه اللّه تعالى فى الدارين- سماعا و تحقيقا و تدقيقا فى مجالس آخرها اواسط شهر اللّه الحرام محرّم لسنه إحدى و ستين بعد الألف الهجريه.

نمّقه بيده الداثره أحوج المربوبين إلى رحمه ربّه الغنى محمد تقى بن مجلسى -عفى عنهما-و الحمد للّه رب العالمين و الصلاه على أشرف القديسين محمد و عترته الأمجاد المطهرين.

[۴۴]

أنهاه المولى الفاضل العالم العامل مولانا محمد مؤمن-أدام اللّه تعالى تأييده-سماعا و تحقيقا و تصحيحا فى مجالس آخرها أواسط شهر ربيع الأول لسنه اثنى و ستّين بعد الألف من الهجره.

نمّقه بيده الداثره محمد تقى بن مجلسى-عفى عنهما-حامدا مصليا مسلما.

[۴۵]

أنهاه المولى الفاضل العالم العامل مولانا محمّد مؤمن القهپائى-أدام اللّه تعالى تأييده-سماع تحقيق و تنقيح،فى مجالس آخرها أوائل شهر جمادى الآخره لسنه أربع و ستين بعد الألف من الهجره المقدّسه.

و نمّقه بيمناه الداثره أحوج المربوبين إلى رحمه ربّه الغنى محمّد تقى بن مجلسى حامدا مصليا مسلما.

ص:۳۳۸

أنهاه المولى الفاضل و العالم العامل،ذو الأخلاق..و الكمالات الملكيه مولانا محمد مؤمن القهپائى-أدام اللّه تبارك و تعالى..-سماعا منّى و تحقيقا و تدقيقا،و أجزت له-دام توفيقه-أن يروى عنّى هذا الكتاب مع بقيه الكتب الأربعه للأبى جعفرين المحمدين الثلاثه -رضى اللّه تعالى عنهم-بأسانيدى المتصله إلى أربابها،أعلاها ما أخبرنى به الشيخ الأعظم و الوالد المعظم،شيخ علماء الزمان..مولانا عبد اللّه بن الحسين التسترى،عن شيخه المعظم نعمت اللّه بن أحمد بن محمد بن خاتون العاملى،عن شيخ علمائنا المحققين مروّج مذهب الأئمّه المعصومين نور الدين على بن عبد العالى.

ح:و ممّن أخبرنى الشيخ المعظم بل الوالد الأعظم شيخ الطائفه فى زمانه الشريف بهاء الدين محمد،عن أبيه شيخ الاسلام و المسلمين الحسين بن عبد الصمد الحارثى الهمدانى،عن شيخ علمائنا المتأخرين زين الدين بن على بن أحمد،عن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى.

ح:و عن جماعه من أصحابنا منهم:الشيخ بهاء الدين محمد،عن العلاّمه الفهّامه الشيخ عبد العالى بن الشيخ نور الدين على بن عبد العالى،عن الشيخ الأجل شمس الدين محمد بن داود ابن عمّ الشهيد،عن الشيخ الأعظم ضياء الدين على،عن أبيه شيخ علمائنا المحققين المدققين محمد بن مكى العاملى المعروف بالشهيد،عن الشيخ فخر المحققين محمد،عن أبيه شيخ الطائفه جمال المله و الحق والدين الحسن بن الشيخ المعظم سديد الدين يوسف بن مطهر،عن أبيه،عن السيد الأجل الأعظم فخار بن معد الموسوى،عن الشيخ شاذان بن جبرئيل القمى،عن الشيخ الأعظم جعفر بن محمد الدوريستى،عن شيخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسى بكتبه.

و عن شيخنا الأعظم محمد بن محمد بن النعمان المفيد،عن الشيخ رئيس المحدثين محمد بن على بن الحسين بن بابويه بكتبه.

ص:۳۳۹

و عن المفید،عن الشیخ أبی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه،عن الشیخ الأعظم ثقه الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی بأسانیده إلی الأئمه المعصومین-صلوات اللّه علیهم أجمعین-.

نمّقه محمد تقی بن مجلسی و الحمد للّه رب العالمین و الصلاه علی محمد و عترته الأقدسین.

(۲۸)

محمد مهدی بن محمد حسینی اصفهانی

نسخه ای از کتاب«الکافی»را نگاشته و به سال ۱۰۶۴ ق از کتابت آن فارغ شده و آنرا نزد مجلسی اول خوانده است و وی اجازه ای جهت او به سال ۱۰۶۳ ق نوشته است (۱).

[۴۷]

أنهاه السید الجلیل و الفاضل النبیل محمد مهدی-أدام اللّه تعالی تأییده و کثر فی العلماء أمثاله- سماعا و تحقیقا و ضبطا فی مجالس آخرها غرّه محرّم الحرام لسنه ثلاث و ستّین بعد الألف من الهجره.

نمّقه بیمناه الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمّد تقی بن مجلسی حامدا مصلیا.

(۲۹)

مولانا مرتضی

در پایان جزء اول کتاب«الاستبصار»مجلسی اول انهائی به سال ۱۰۵۸ ق جهت او نگاشته است (۲).

[۴۸]

أنهاه المولی اللوذعی الألمعی مولانا مرتضی رضی اللّه عنه سماعا فی مجالس آخرها أوائل شهر اللّه الأصب لسنه ثمان و خمسین بعد الألف الهجریه.

۱- ((۱)) -کتابخانه آیه اللّه مرعشی،ش ۴۵۱۸.

۲- ((۲)) -کتابخانه آیه اللّه مرعشی،۷۹۴۹.

نمّقه بیـده الفـانیه أحوج المفتاقین إلی رحمه ربّه الغنی محمـد تقی بن مجلسـی -عفی عنهما بالنبی و الوصـی-و الحمـد للّه ربّ العالمین و الصلاه علی أشرف المرسلین محمد و عترته الأماجد المطهرین.

(۳۰)

منوچهر ترکمان

(۱)

نسخه ای از«تهذیب الاحکام»را نزد استادش مجلسی اول خوانده و وی انهائی به سال ۱۰۶۲ ق جهت او نگاشته است (۲).

[۴۹]

أنهاه المولی الفاضل العالم العامل حاجی منوچهر-أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا فی مجالس آخرها أوائل شهر ذی القعده الحرام لسنه اثنی و ستّین بعد الألف من الهجره.

نمّقه بیمناه الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی حامدا مصلیا مسلما.

(۳۱)

هاشم بن عبد الباقی حسینی اصفهانی خوراسکانی

جزء اول و دوم از«من لا یحضـره الفقیه»را به سال ۱۰۵۲ ق کتابت کرده و آن را نزد مجلسـی اول خوانـده و وی انهائی به سال ۱۰۵۶ ق جهت او نگاشته است (۳).

نسخه ای از«تهذیب الاحکام»شیخ طوسی نیز در کتابخانه آستان قدس به شماره

۱- (*)) -طبقات اعلام الشیعه قرن ۱۱،ص ۵۸۷-۵۸۸.

۲- (۱)) -کتابخانه مجلس شورای اسلامی،ج ۱۱،ص ۳۹۴.

۳- (۲)) -کتابخانه آیه اللّه گلپایگانی،ش ۲۱۷،چون نیمه دوم این کتاب به خط ابراهیم بن یوسف مازندرانی مظاهری اسدی به سال ۱۰۵۳ ق کتابت شده است احتمال آن می رود که این اجازه جهت او صادر شده باشد.

(۲۴۶۱۴)موجود است که مترجم به سال ۱۰۵۰ ق نگاشته است که در جلد ۲۶،ص ۱۹۵ معرفی شده است.

[۵۰]

أنهاه-أدام اللّه تعالی تأییده-سماعا و ضبطا و تحقیقا و تدقیقا فی مجالس آخرها أواخر شهر ربیع الثانی لسنه ست و خمسین بعد الألف.

نمّقه أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی-عفی عنهما بالنبی و الوصی-.

(۳۲)

هدایت اللّه بن عبد الباقی حسینی مشهدی

نسخه ای از کتاب«الکافی»کلینی را به سال ۱۰۶۹ ق نگاشته است و آنرا نزد مجلسی اول خوانده و وی دو انهاء به سال ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ ق به وی داده است (۱).

[۵۱]

أنهاه السید الکامل العالم العامل أمیر هدایت اللّه-هداه اللّه تبارک و تعالی إلی ما یحبّه و یرضاه- سماعا فی مجالس آخرها أواسط شهر محرم الحرام لسنه اثنی و ستین و ألف من الهجره.

نمّقه بیده الداثره أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی -عفی عنهما-حامدا مصلّیا مسلما.

[۵۲]

أنهاه السیّد الفاضل و العالم العامل الأمیر هدایت اللّه-هداه اللّه تعالی إلی ما یحبّه و یرضاه- سماعا و تحقیقا فی مجالس آخرها أواسط شهر صفر لسنه ثلاث و ستین بعد الألف الهجریه.

نمّقه بیمناه الفانیه أحوج المربوبین إلی رحمه ربّه الغنی محمد تقی بن مجلسی،و الحمد للّه وحده و الصلاه علی نبیّه و آله.

۱- (۱)) -کتابخانه آیه اللّه مرعشی،ش ۲۶۰۷.

نسخه خطی اجازه شماره(۳)

ص:۳۴۳

نسخه خطی اجازه شماره(۴)

ص:۳۴۴

صفحه اوّل نسخه خطی اجازه شماره(۵)

ص:۳۴۵

صفحه دوم نسخه خطی اجازه شماره(۵)

ص:۳۴۶

صفحه آخر نسخه خطی اجازه شماره(۵)

ص:۳۴۷

صفحه اوّل نسخه خطی اجازه شماره(۱۱)

ص:۳۴۸

صفحه آخر نسخه خطی اجازه شماره(۱۱)

ص:۳۴۹

نسخه خطی اجازه شماره(۱۲)

ص:۳۵۰

نسخه خطی اجازه شماره(۲۲)

ص:۳۵۱

نسخه خطی اجازه شماره(۳۲)

ص:۳۵۲

نسخه خطی اجازه شماره(۳۵)

ص:۳۵۳

نسخه خطی اجازه شماره(۳۶)

ص:۳۵۴

نسخه خطی اجازه شماره(۴۷)

ص:۳۵۵

نسخه خطی اجازه شماره(۵۱)

ص:۳۵۶

نخبه التّبيان فی علم البيان

اشاره

تأليف:علاّمه ملاّ حبيب اللّه الشريف الكاشانی

مدد الساوجی(ت ۱۳۴۰ه)

تحقيق:عماد جبّار كاظم

مدرس مساعد جامعه واسط

[مقدمه المحقق]

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه ربّ العالمين،و الصّلاه و السّلام علی سيدنا محمد و آله الطّيّبين الطّاهرين.

و بعد:يزخر التّراث العربیّ و الإسلامیّ بكنوز من العلم و المعرفه،لمّا تزل فی طيّات السّطور بين دفتی مخطوط،تقاتل عوادی الزّمن من أجل البقاء،و فی صيحات باستغاثه من ينجدها؛كی يخرجها من رحم الظّلام إلی حيّز نور الطّبع و النّشر العلمی،للإفاده منها فی الأصاله.

لقد بدأ لی أن أخرج هذه الوجيزه«نخبه التّبيان فی علم البيان»إلی مصارعه شموس المعرفه فی البلاغه العربيّه،لينير بيانها أفق الوجود الفنیّ الجمالیّ،و يكشف ضوؤها سمت التّراث الأدبیّ النبيل.

و قد كان سبيل العمل هذا فی مقدّمه،سرت فيها مع حياه المؤلف فی اختصار،و من بعد،دخلت فی رحاب النّصّ لتحقيّقه،شاكرا المولی(جلّ و علا)علی منّه الكريم فی الهدايه،سائليه-سبحانه-السّداد و التّقويم،فی البدايه و النّهايه.

ص:۳۵۷

حیاه المؤلّف فی سطور

اسمه و لقبه الشّریف :

(۱)

هو آیه اللّه المحقّق العلامه الملاّ حبیب اللّه الشّریف بن الملاّ علی مدد بن رمضان السّاوجی الأصل،الکاشانی النّشأه.

مولده و نشأته:

ولد قدّس سرّه فی کاشان فی حدود سنه ۱۲۶۲ ه علی ما هو تحقیقه،إذ ذکر أنّه لم یتبین تأریخ مولده من مکتوب من والده،و إنّما ذکرت له والدته(رحمهما اللّه تعالی):أنّ ولادته کانت قبل وفاه الغازی محمد شاه القاجار المتوفی سنه ۱۲۶۴ ه،بسنتین.

کان والده رحمه اللّه من العلماء الأعلام،له مؤلّفات عدّه فی الفقه و أصوله،من أهل ساوه، رحل إلی قزوین،و أصفهان للدّراسه،ثمّ إلی کاشان،فسکنها،و تزوّج فیها،فولد له نجله الشّریف حبیب اللّه.

و لمّا بلغ الخامسه من العمر بعث أکابر أهل ساوه فی طلب أبیه؛لمکانته العلمیّه؛فی تولّی شؤونهم الدّینیه،و أمور الفتیا؛فعاد إلیها.

و بقی المؤلّف فی کاشان یتنقّل فیها علی نخبه من الشّیوخ،بکفاله أمّه،و رعایه الفقیه

ص:۳۵۸

۱- (۱)) -ترجم المؤلف(قدّس سره)لنفسه فی کتابه،لباب الألقاب،ص ۱۴۸-۱۵۷.و ترجم له فی: أعیان الشیعه،ج ۴،ص ۵۵۹.و طبقات أعلام الشیعه،القرن الرابع عشر،ج ۱،ص ۳۶۰-۳۶۱. و مصفی المقال،ص ۱۲۰.العقد المنیر،ص ۳۹۴-۳۹۵.و الذریعه،ج ۲،ص ۶۶-۶۷؛ ج ۴،ص ۱۸۲، ص ۴۹۱-۴۹۲؛ ج ۵،ص ۲۸۷؛ ج ۸،ص ۹۸؛ ج ۱۰،ص ۱۶۱-۱۶۲،ص ۱۸۷؛ ج ۱۳،ص ۲۴۸؛ج ۱۵،ص ۲۸؛ ج ۱۹،ص ۱۴۳؛ ج ۲۳،ص ۴.و معجم المؤلفین،ج ۳،ص ۱۸۷.و ما کتبه العلاّمه المحقّق الأستادی فی مجلّه(نور علم)،الفارسیه،العدد(۵۴)الصادره فی قم سنه ۱۴۱۳ ه و الدّره الفاخره، تحقیق:السّید محمد تقی الحسینی،ص ۳۴۷ و بعدها.

الحاجّ السيّد محمّد حسين الكاشانى (۱)الذّى كان أبرّ و أعطف عليه من أبيه،كما قال الشّريف.

و توفّى والده فى مدينه ساوه سنه ۱۲۷۰ ه،و المؤلّف فى ربيع التّاسعه من عمره،فى شغف التّحصيل،و شوق الدّرس؛بتشويق السّيّد محمّد حسين.

ثم سافر إلى طهران و هو فى سنّ التّاسعه عشره من العمر؛لمواصله الدّرس،و متابعه التّحصيل،و من ثمّ هاجر إلى العراق سنه ۱۲۸۱ ه؛لزياره العتبات المقدّسه؛و لإدراك الشّيخ المرتضى للاستفاده،فما أن وصل إلى كربلاء،حتّى نعى بوفاه الشّيخ الأنصارى قدّس سرّه فتوقف،ثم ذهب إلى النّجف الأشرف،و لم يحضر مجلسا من مجالس الدّرس؛لتعطيلها؛ بفوت الشّيخ مرتضى الأنصاريّ رحمه اللّه فطفق راجعا إلى كاشان،ثم هاجر إلى گلپايگان، للتزوّد من أستاذه التّقى الملاّ زين العابدين،الذّى تأسّى بسيرته،و التزم بوصيته،و سار على طريقته فى الدّرس و التّهذيب و التّأليف فى العلوم بأنواعها،و الفنون أشتاتها،عند ما عاد إلى كاشان (۲).

حياته العلميه:

عكف المؤلف منذ نعومه أظفاره على الدّرس،و السّعى الحثيث لطلب العلم و المعرفه، -و قد مرّت بنا أسفاره و تنقلاته فى اختصار-،مقبلا على شأنه،صارفا عنان نفسه عن جمع الأموال مع فقده لها و كثره العيال،غير مدّخر وسعا فى البحث و التّدريس، و لا صارفا عمرا فيما صرفه البطالون،و اللاهون الغافلون (۳).

أخلاقه و أوصافه:

و هو على كل ذلك،كان دائم الذكر و التلاوه،كثير التهجد و العباده،محبّا للاعتزال،

ص:۳۵۹

۱- (۱) -ينظر ترجمته:لباب الألقاب المتقدم،فى الباب الثّامن.

۲- (۲) -ينظر:العقد المنير،المازندرانى،ص ۳۹۴؛معجم المؤلفين،ج ۳،ص ۱۸۷.

۳- (۳) -ينظر:لباب الألقاب،عن مقدمه كتاب ذريعه الإستغناء،ص ۱۴.

متجنبا عن المراء و الجدال،و عن غير شأنه و الجواب و السؤال،إلاـ فى مسائل الحرام و الحلال،معرضا عن الحقد و الحسد و الطّمع و طول الآمال،صابرا على البأساء و الضراء، و شدائد الأحوال،غير جازع من الضّيق،و الفاقه،و عدم المال (۱).يدلّك على ذلک فی أبسطه كثره مؤلفاته،و آثاره العلميه.

شيوخه:

تتلمذ الشّيخ قدّس سرّه على عدد من العلماء الكرام،فى مقدمات الدّرس،و مراحل البحث المتقدمه فى الفقه و الأصول،منهم:

۱-الميرزا أبو القاسم الكلانترى الطهرانی.

۲-المولى حسين الفاضل الأردكانى.

۳-المولى زين العابدين الگلپايگانى.

۴-الشيخ محمد الأصفهانى،ابن أخت صاحب الفصول،(محمد حسين الأصفهانى الحائرى).

۵-الميرزا محمد الاندرمانى.

۶-السّيد محمد حسين بن محمد على بن رضا الكاشانى.الذى أجازه بالروايه،و هو فى عمر السّادسه عشره.

۷-المولى الهادى المدرس الطّهرانى.

و لمّا بلغ الثامنه عشره أجازه السّيّد محمد حسين،المذكور،الإجازه التّى نصها الآتى:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

ألحمد للّه رب العالمين،و صلّى اللّه على خير خلقه محمد و آله أجمعين.

و بعد،فإن ولدى الروحانى،العالم الربانى،و العامل الصمدانى،النحرير الفاضل،الفقيه

۱- (۱) -المصدر نفسه،۱۴.

الکامل،الموفق المسدد،المؤید بتأیید اللّه الصّمد،حبیب اللّه بن المرحوم المغفور علامه زمانه علی مدد رحمه اللّه قد کان معی فی کثیر من أوقات البحث و الخوض فی العلوم، و قد قرأ علیّ کثیرا من علم الأصول و الفقه،و سمع منی کثیرا من المطالب المتعلّقه بعلم الکلام و المعارف الدینیه و ما یتعلّق بها.و قد صار بحمد للّه و المنه عالما فاضلا،و فقیها کاملا،مستجمعا لشرائط الفتوی و الاجتهاد،حائزا لمراتب العلم و العمل و العداله و النباله و السداد،فأجزت له أن یروی عنی عن مشایخی بأسانیدی و طرقی المرقومه فی إجازاتی المتصله بأهل العصمه علیهم آلاف الصلاه و السّلام و الثناء و التحیه،و ألتمس منه أن یلتزم الاحتیاط فی الفتوی و العمل،و أن لا ینسانی فی أوقات الإجابه من الدعاء فی حیاتی و بعد مماتی.و کان تحریر ذلک فی الثانی عشر من شهر ذی الحجّه الحرام سنه ۱۲۷۹.

محمد حسین بن محمد علی الحسینی» (۱)

أقوال العلماء فیه:

ترقّی المؤلّف رحمه اللّه مکانه علمیه رفیعه المستوی،ذائعه الصّیت،بالغه الأفق،ما جعله یحظی باهتمام العلماء و الدّارسین،فقال فیه السّیّد محسن الأمین:«عالم،فاضل،له عده مؤلفات..» (۲).

و قال فیه الشیخ العلاّمه آقا بزرگ الطهرانی:«عالم فقیه،و رئیس جلیل،و مؤلّف مروج مکثر..» (۳)

و قال فیه أیضا السّید موسی الحسینی المازندرانی:«عالم فقیه،محقّق،مشارک فی عدّه علوم..» (۴).

۱- ((۱)) -لباب الألقاب،عن مقدمه کتاب ذریعه الإستغناء،ص ۱۲.

۲- ((۲)) -أعیان الشیعه،ج ۴،ص ۵۵۹.

۳- ((۳)) -عن مقدمه کتاب ذریعه الإستغناء،ص ۳۲.

۴- ((۴)) -العقد المنیر،ص ۳۹۴.

وفاته و مدفنه:

و بعـد عمر ناهز الّثمانين فی الدّرس و التّدریس و التأليف،و النّتاج و العطاء،رفل المؤلّف فی الذّکر الخالد الحمید،و التحق قدّس سرّه إلی الرّفیق الأعلی فی یوم الثّلاثاء(۲۳)خلت من جمادی الآخره سنه ۱۳۴۰ ه،۱۹۲۲ م (۱).

و دفن فی المقبره المسـمّاه ب«دشت افروز»،الّتی[کـانت]تقع خارج بلـده کاشان،فی بقعه خاصه به (۲).و أصبح قبره مزارا یرتاده المؤمنون حتی هذه الأيام.مخلفا وراءه تراثا علميّا کبیرا،و ذرّیّه صالحه ینعمون فی أثواب المجد و الخیر إلی الآن.

آثاره:

وقف المؤلّف قدّس سرّه نفسه علی العلم و التّصنیف،و الجمع و الشّرح و التّأليف،فبرع فی کثیر من العلوم،و وسع فیها،و تحقّقت إجـادته فی جمله من الفنون،و خبرهـا؛فبلغت مؤلفـاته (۱۶۳)مؤلّفا (۳)بین کتـاب و رسـاله،فی العلـوم العربیه و العقلیه،کالخـطّ و الصّـرف و النّحو و البلاغه و الأدب و تأريـخ السّـیره،و علوم القرآن و الحدیث و الکلام و الفقه و الأصول و المنطق و الأخلاق و العرفان و غیرها من أفانین المعرفه.

و لقـد أعـدّت لـذکر مؤلّفاته قوائم خاصّه بذلک،أهمّها ما أعدّه الشّـریف هو لنفسه -قدّس اللّه روحه-،فی الفهرست الذی ذکره فی نهایه ترجمته فی کتابه لباب الألقاب، الّذی طبع مختصـره فی نهایه کتابه:مغانم المجتهدین فی حکم صلاه الجمعه و العیدین (۴).

و القائمه الّتی شمّر لها ساعدا الشّیخ رضا الأستادی الطّهرانی الّتی رتّب فیها مؤلّفاته

ص:۳۶۲

۱- ((۱)) -ینظر:الذّریعه،ج ۵،ص ۲۸۷؛و العقد المنیر،ص ۳۹۵،معجم المؤلفین،ج ۳،ص ۱۸۷.

۲- ((۲)) -ینظر:الذریعه،ج ۱۰،ص ۱۰۸؛و العقد المنیر،ص ۳۹۵.

۳- ((۳)) -ینظر:مقدمه کتاب ذریعه الإستغناء،ص ۳۱.

۴- ((۴)) -ینظر:مقـدمه الـدّره الفـاخره-منظـومه للمؤلّف-المطبوعه فی مجلّه علوم الحـدیث العربی، العـدد الأـوّل،السـنه الأولی سنه:۱۴۱۸ ه،ص ۳۳۸-۳۳۹.

على الحروف الهجائيه،و طبعت مع ترجمه مفصّله عن المؤلّف فى مجله نور علم الفارسيه،العدد ۵۴،الصادره فى قم،سنه ۱۴۱۳ ه.

و الفهرسه التّى قدّمها محقّقو كتابه ذريعه الاستغناء فى تحقيق مسأله الغناء فى جامعه كاشان،الذى طبعت سنه ۱۴۱۷ ه-۱۹۹۶ م،إذ صنّفت فيها المؤلّفات بحسب العلوم و الموضوعات،مع ترجمه مبتسره عن حياه المؤلّف فى تصرّف بالاعتماد الكلّى على ترجمته لنفسه فى لباب الألقاب،و غيرها من الفهارس العامّه التّى ذكرت حياته، و الخاصّه التّى تصدّى لها من عمل على تحقيق تراثه الخالد،و قد ذكر (۱)منها:

۱.إكمال الحجه فى المناجاه.

۲.الأنوار السانحه فى تفسير سوره الفاتحه.

۳.إيضاح الرّياض.

۴.بوارق القهر فى تفسير سوره الدهر،مطبوع.

۵.تبصره السائر فى دعوات المسافر.

۶.تذكره الشهداء،مطبوع على الحجر،بالفارسيه.و قد طبع حديثا مع التحقيق فى المجلدين.

۷.توضيح البيان فى تسهيل الأوزان فى تعيين الموازين الشرعيه،مطبوع، على الحجر.

۸.جنه الحوادث فى شرح زياره وارث،مطبوع،قديما و حديثا.

۹.جذبه الحقيقه،فى شرح دعاء كميل.حققه حفيد المؤلف الشيخ حسين الشريف.

۱۰.الجوهر الثمين فى أصول الدّين.

ص:۳۶۳

۱- (۱)) -ينظر:القائمه التّى أعدها الأستاذ فارس حسون محقق مرثيته فى الإمام الحسين عليه السّلام،التى طبعت فى مجله تراثنا،العدد الأول(۶۱)،سنه ۱۴۲۱ ه فقد ذكر فيها أن مؤلفاته بلغت ما يقرب (۱۴۰)مؤلفا،ص ۱۹۴.و للمزيد،ينظر:القائمه التّى أعدتها جامعه كاشان فى مقدمه كتابه،ذريعه الإستغناء،ص ۱۶-۳۱.

۱۱.حاشیه علی شرح قطر النّدی.

۱۲.حدیقه الجمل.

۱۳.حقائق النّحو.

۱۴.خواص الأسماء.

۱۵.الدّر المکنون فی شرح دیوان المجنون.

۱۶.دره اللاهوت،منظومه فی العرفان.

۱۷.رجوم الشیاطین،فی ردّ البابیه.

۱۸.زبده الفرائد،بالعربیه.

۱۹.زهر الربیع فی علم البدیع،(منظومه).

۲۰.شرح القصیده الحمیریّه.

۲۱.شرح زیاره عاشوراء،مطبوع،قدیما و حدیثا.

۲۲.شرح الصّحیفه السّجّادیّه.

۲۳.شرح علی المناجاه الخمسه عشر.

۲۴.صراط الرشاد فی الأخلاق.

۲۵.کشف السحاب فی شرح الخطبه الشقشقیه.

۲۶.لباب الألقاب،مطبوع.

۲۷.لباب الفکر فی علم المنطق.

۲۸.اللمعه فی تفسیر سوره الجمعه،مطبوع.

۲۹.مرثیه الإمام الحسین علیه السّلام،مطبوع.

۳۰.مصابیح الدّجی.

۳۱.مصابیح الظلام.

۳۲.مصاعد الصلاح فی شرح دعاء الصباح.

۳۳.منتخب الأمثال،فی أمثله العرب.

۳۴.منتخب دره الغواص فی أوهام الخواص للحریری.

۳۵.منظومه فی النّحو.

۳۶.منیه الوصول فی الأصول،نظم عربی.

۳۷.نخبه التبیان فی علم البیان.-الکتاب الذی بین أیدینا.

۳۸.نخبه المصائب.

۳۹.الوجیزه فی الکلمات النحویه.

۴۰.هدایه الضبط فی علم الخط.

هذه الوجیزه،وصفها و منهجها:

هی رساله بلاغیّه مقتضبه فی علم البیان،حدّا،و موضوعا،و فائده،مشتمله علی أربعه مطالب:فی التّشبیه،و المجاز،و الاستعاره،و الکنایه،فی فصول قصیره.

أعدّها المؤلّف فی العشرینیات من عمره،فی بعض من زمن یوم،فقد جاء فی نهایه الرّساله:«و قد ألفتها فی بعض من یوم،و قلیل من الزّمان،و أنا العبد الواثق باللّه الصّمد حبیب اللّه بن علی مدد،فی یوم الخمیس،من ذی الحجه الحرام،فی ۱۲۸۴ ه،ببلده کلبایکان».ما یدلّ علی توّقد فکره،وسعه حفظه،و قوّه ذاکرته،و استیعابه، و تمییزه لمادّته.

و قد اعتمد الشّریف فیها سبیل منهجیه القسمه المنطقیّه الدّائره بین النّفی و الإثبات:

(إمّا،أو):فی تلخیص القواعد الکلیّه لموضوعات علم البیان و إختصارها؛إبتعادا عن التّفصیلیه الّتی تستخدم فی الشّروح،و الإطناب،خلافا لموضوع فائده التّشبیه الّذی أسهب فیه بالتّعدد علی الرّغم من إمکان آلیه الإضافه فی الإحاله،و الإختصار الذّی سار علیه فی الرّساله،مع إهمال الأمثله التّطبیقیّه إلا فی النّادر القلیل جدا مما لا بدّ منه، و العنایه الشّدیده بالنّظر و الأصول البیانیه.کقوله مثلا:«إن کان الطّرفان مفردین،فتشبیه مفرد بمفرد،سواء کانا مقیّدین،أو غیر مقیّدین،أو مختلفین.و إن کانا مرکّبین،فمرکّب بمرکّب.و إن کانا مختلفین،فمفرد بمرکّب،و بالعکس.و إن کانا متعدّدین،فإن ترتّب

المشبّه بها على المشبّهات المذكوره،أوّلا،بعطف،و نحوه،ف(التّشبيه ملفوف)،و إلّا ف(مفروق).».

و فى مورد المثال قوله،مثلا:«كما فى تشبيه غرّه الصّبح بوجه الخليفه».و قوله:«كما يقال للزّنجيّ:(ما أشبهه بالكافور!)»و الإقتضاب هذا ليس ضنّا من المؤلّف قدّس سرّه،بل هو شأن الإختصار،قال:«و تفصيل الأمثله لا يليق بهذا المختصر».

لقد جعل الشّريف حبيب اللّه فى مقدمه هذه الوجيزه تقديم كلام البلغاء على كلام المعبود،فى فائده علم البيان،قال:«و فائدته،مضافه إلى ذلك:الوقوف على مراتب كلام البلغاء،و شرافه كلام المعبود».على غير عاده البلاغيين فى ذلك،و هو أمر يمتدح به؛لأنّ معرفه ذلك هو نفسه مقدّمه من سبيل ترتيب المقدمات إذ إنّ الوقوف على كلام البلغاء هو مفتاح لمعرفه عظمه كلام المعبود سبحانه.

كتبت الرّساله بخط الإجازه-التّوقيع-،بحروف واضحه مع تحريك بعضها،فى زمن المؤلّف على يد حسن الشّريف بن على الكاشانى،سنه ۱۳۰۹ ه،فى كاشان،يتصدرها عنوانها:«هذه و جيزه موسومه ب(نخبه التّبيان فى علم البيان)من تأليفات علاّمه الزمان آقاى ملا حبيب اللّه»بخط واضح عريض فى منتصف الصّفحه،مخلّفا وراءه ستّ أوراق فى الموضوعات و الفصول المتقدمه،بخط كبير أيضا،مأطّره بإطار،تحتوى كل صفحه منها على ۱۸ سطرا،فيه ۱۷ إلى ۱۸ كلمه.بقياس:(۲۳*۱۸ سم).مع بعض الرّموز الكتابيه ك(ح)،و(كك)،و فى نهايه بعض الصّفحات فى أسفلها على يسار القارئ كلمه أو كلمتين من الصّفحه التّاليه لها،للبيان و الوصل.

النّسخه المعتمده:

اعتمدت فى التّحقيق على صوره النّسخه المخطوطه المحفوظه فى مركز إحياء التراث الإسلامى بالمجموعه المرقمه:۹۰۹،الكتاب الخامس،و المذكوره فى فهرس المخطوطات العربيه فى مركز إحياء التراث الإسلامى ج ۲،ص ۵۶.

ص:۳۶۶

و قد استوثقت من اسمها،و نسبتها إلى مؤلّفها؛إذ ذكرها المؤلف فی الفهرست الذی أعدّه هو بنفسه عند ترجمته فی اللباب برقم:۱۲،فضلا عن ذکر إسمه مرّتین فی المخطوط عینها،و غیر ذلک من القوائم المتقدمه التّی أنجزت لإحصاء تراثه.

منهجیّه التّحقیق:

لما کانت الرّساله موجزه جدا بسلوکها و منهجها التّألیفی،علی الرّغم من أنّ البیان فی البیان بحاجه إلیه،فی کثره الأمثله،و التّوضیح؛لتشعّب موضوعاته،و تنوّع تفرعاته، رأیت من المناسب جدّا العوده إلی کتب البلاغه و شروحها کمفتاح العلوم،و التّلخیص و شروحه،و المطوّل و غیرها؛لفتح شفرات الرّساله،و حلّ رموزها،و الوقوف علی مرجعیات المؤلّف فی التألیف،و سبیل قراءته،فکان منّی العمل الآتی:

-تحریر النّصّ علی وفق القواعد الإملائیّه المعروفه،و ضبط ما یحتاج إلی ذلک،مع الإصلاح فی الأصل،و الإشاره إلی بعضها فی الهامش،فضلا عن حلّ الرّموز التّی إستخدمها النّاسخ مثل:(ح)،للدلاله علی کلمه(حینئذ)،و(کک)،للدلاله علی(کذلک)، فأثبتناه من غیر إشاره،و کذلک ألفاظ رسمت رسما قرآنیّا.

-حاولت قدر الإمکان تحریک النّصّ.

-ألإحاله إلی المصادر الرئیسه التّی أفاد منها المؤلّف.

-ألإحاله إلی مجموعه من المظانّ البلاغیّه فی بدایه المطلب للإفاده من أماکن وجودها و التّیسیر علی القارئ،فی الرجوع إلیها.

-ألتّرجمه للمؤلفین الذّین أخذ عنهم المؤلف،و التّعریف بهم،مع مظانّ ذلک.

-ألمقارنه فی بعض المسالک التی وردت فی الکتب البلاغیّه.

-ألتّعلیق علی بعض الأمور التّی تشکل.

-توضیح بعض الکلمات و الإشاره إلی معانیها.

-تخریج إشاره البیت الشعری الذّی تمثل به المؤلّف-علی قلّه ذلک-و الإحاله إلی مصادره.

ص:۳۶۷

-جعلت أقسام المطلب و فصوله بين قوسين كذا:()،و بخطّ عريض؛للتمييز بينها.

-و صيّرت ما أضفناه على النّص بين قوسين معقوفين:[...].

-وضعت خطّين مائلين[//]؛للإشاره إلى نهايه الصّفحه،و بدايتها من المخطوط.

-عمل فهرسه خاصّه فی الموضوعات،و المطالب التی وردت فی المخطوط.

و بعد فأرجوا أن أكون قد وفقت فی تقريب النّصّ إلى القارئ الكريم بصوره علميه عصريه جيده على قدر الإمكان،خدمه للتّراث العربی و الإسلامی،و إحياء لذكر الشّريف الكاشانی-رحمه اللّه تعالی-. رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يُنادِی لِلْإِيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ كَفِّرْ عَنّا سَيِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ (1)..

و آخر دعوانا أن الحمد للّه رب العالمين.

عماد جبار كاظم العراق

الجامعه واسط/كليه الآداب ۲۰۰۶/۹/۱۵ م.

ص:۳۶۸

۱- (۱)) -سوره آل عمران،ألآيه ۱۹۳.

برگه اوّل نسخه خطی«نخبه التبیان فی علم البیان»

برگه آخر نسخه خطی«نخبه التبیان فی علم البیان»

ص:۳۷۰

[نخبه التبیان]

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

و به نستعین

الحمد للّه الّذی اصطفی محمّدا فعلّمه القرآن،و شرّفه بمدارج الفصاحه و البیان، فالصّلاه علیه،و علی آله مهابط الوحی و الإیمان،و علی أصحابه معانی العدل و الإحسان.

و بعد:

فالبیان (۱):علم یقتدر به علی إیراد التّشبیه،و المجاز،و الکنایه،علی ما هو المقصود.

ص:۳۷۱

۱- (۱)) -فی اللغه هو:الکشف و الظّهور،جاء فی اللسان:«البیان:ما بیّن به الشیء من الدّلاله و غیرها.و بان الشیء بیانا:اتّضح،فهو بیّن،...و استبان الشیء:ظهر،...و منه قوله تعالی: آیاتٍ مُبَیِّناتٍ؛ سوره النور،الآیه ۴۶؛و التّبیان:مصدر،و هو شاذ لأنّ المصادر إنّما تجیء علی التّفعال،بفتح التّاء،مثال:التّذکار و التّکرار..،و لم یجئ بالکسر إلا حرفان و هما التّبیان و التّلقاء..»،«و البیان:الفصاحه و اللّسن،و کلام بیّن فصیح.و البیان:الإفصاح مع ذکاء..روی ابن عباس عن النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم،أنّه قال:«إنّ من البیان لسحرا و إنّ من الشّعر لحکما»؛قال:البیان إظهار المقصود بأبلغ لفظ،و هو من الفهم و ذکاء القلب مع اللّسن،و أصله الکشف و الظهور،..و قال الزّجاج:فی قوله تعالی: خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ؛ سوره الرحمن،ألآیه ۴،۳؛قیل:إنّه عنی بالإنسان ههنا النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم،علّمه البیان،أی:علّمه القرآن الذی فیه بیان کلّ شیء،و قیل: الإنسان هنا آدم علیه السّلام،و یجوز فی اللغه أن یکون الإنسان اسما لجنس الناس جمیعا،و یکون علی هذا علّمه البیان جعله ممیّزا حتی انفصل الإنسان ببیانه و تمییزه من جمیع الحیوان..».لسان

و فائدته:مضافه إلی ذلک (۱):الوقوف علی مراتب کلام البلغاء،و شرافه کلام المعبود.

و موضوعه:الثّلاثه المذکوره (۲).

و نحن نشیر إلی بیانها فی الجمله،فی طیّ مطالب أربعه (۳)،مفردین للبحث عن الاستعاره فی مطلب علی حده.

فنقول:

ص:۳۷۲

۱- (۱)) -فی المقصد الذی یراد فی الحدّ،و التعریف.و هذه الفائده عامّه لموضوع العلم فی الإنحصار الکلّی لمفرداته،و سیأتی ذکر المؤلف فی بعض فوائد تلک الموضوعات الخاصّه،ک(فوائد التشبیه).

۲- (۲)) -التّی فی التعریف:(التشبیه،و المجاز،و الکنایه).قال القزوینی؛فی إنحصار علم البیان فی هذه الأنواع الثّلاثه،قال:«اللفظ المراد به لازم ما وضع له؛إن قامت قرینه علی عدم إراده ما وضع له فهو مجاز،و إلا فهو کنایه.ثمّ المجاز منه الإستعاره،و هی ما تبتنی علی التّشبیه؛فیتعّین التّعرّض له.فإنحصر المقصود فی التّشبیه،و المجاز،و الکنایه،و قدّم التّشبیه علی المجاز لما ذکرنا،من ابتناء الإستعاره التّی هی مجاز علی التّشبیه،و قدّم المجاز علی الکنایه؛لنزول معناه من معناها منزله الجزء من الکل».الإیضاح فی علوم البلاغه،ج ۲،ص ۲۱۳.و قیل:أنّها أربعه مع إفراد الإستعاره؛فی البناء علی التّشبیه.ینظر:مواهب الفتاح فی شرح تلخیص المفتاح، أبو یعقوب المغربی(ضمن شروح التّلخیص)،ج ۳،ص ۲۹۱.

۳- (۳)) -و هی:التشبیه،و المجاز،و الاستعاره،و الکنایه،علی ترتیبها فی الوجیزه،و قد أوفاها المؤلّف حقّها فی إختصار.

المطلب الأوّل فی التشبیه

اشاره

(۱)

و هو تشریک أمر لآخر فی معنی؛بأداه ظاهره،أو مقدّره،علی وجه مخصوص.

فأرکانه أربعه:المشبّه،و المشبّه به،و وجه الشّبه،و أداه التّشبیه.

و الأوّلان (۲)إمّا:محسوسان بإحدی الحواسّ الظّاهره (۳)-و لو بواسطه الماده (۴)-،أو معقولان،أو مختلفان.

و یشترط فی الثّالث (۵):أن یکون له زیاده اختصاص بالطّرفین (۶)مع قصد بیان اشتراکهما فیه (۷).و هو (۸)إمّا:تحقیقیّ،أو تخییلیّ.

و ینقسم (۹)[مرّه] (۱۰)أخری إلی:داخل فی الطّرفین (۱۱)،و خارج.و الخارج إمّا:صفه

ص:۳۷۳

۱- (۱) -ینظر فی:أسرار البلاغه،الجرجانی؛ص ۶۴؛و نهایه الإیجاز فی درایه الإعجاز،الرازی، ص ۹۲؛و مفتاح العلوم،السکاکی،ص ۱۵۷؛و أصول البلاغه،میثم البحرانی،ص ۶۱؛و حسن التّوسّل فی صناعه التّرسّل،شهاب الدین الحلبی،ص ۱۰۶؛و الإیضاح فی علوم البلاغه، ص القزوینی،ج ۳،ص ۲۱۳؛و الطّراز،حمزه العلوی،ص ۱۲۵؛المطوّل،التفتازانی،ص ۵۱۶؛ و شروح التّلخیص،ج ۳،ص ۲۹۱.

۲- (۲) -یعنی:(المشبه و المشبه به).

۳- (۳) -و هی الحواسّ الخمس الظّاهره:البصر،و السّمع،و اللمس،و الذّوق،الشّمّ.

۴- (۴) -المراد بالحسیّ الشّیء المدرک هو،أو مادّته،کما فی تشبیه الخدّ بالورد،و القدّ بالرّمح، و الفیل بالجبل فی المبصرات،و الصّوت الضّعیف بالهمس فی المسموعات،و النّکهه بالعنبر فی المشمومات،و الرّیق بالخمر فی المذوقات،و الجلد النّاعم بالحریر فی الملموسات.ینظر: الإیضاح فی علوم البلاغه،ج ۲،ص ۲۹۱؛و الطّراز،العلوی،ص ۱۲۸،و شروح التّلخیص،ج ۳، ص ۳۱۴.

۵- (۵) -أی:وجه الشّبه.

۶- (۶) -أی:المشبّه و المشبّه به.

۷- (۷) -لأنه الصّفه،و المعنی الذی یفترض أن یشترک فیها الطرفان.

۸- (۸) -یعنی:وجه الشبه المتقدم.أی و یقسم وجه الشبه،و هو التقسیم الأول.

۹- (۹) -العطف علی تقسیم وجه الشبه المتقدّم.

۱۰- (۱۰) -زیاده یقتضیها السّیاق.

۱۱- (۱۱) -هذه العباره أوفی من عباره الإیضاح،قال القزوینی:«و هو إمّا غیر خارج عن حقیقه

حقيقيّه متقرّره فى الذّات،أو إضافيّه متعلّقه بشيئين.و الحقيقيّه إمّا:حسّيّه،أو عقليّه، و[مرّه] (١) أخرى (٢)إلى:الواحد؛حسّيّا،أو عقليّا،و المركّب،و المتعدّد كذلك،أو مختلفين.

و التّشبيه بالوجه العقليّ أعمّ من الحسّيّ؛لجواز أن يكون طرفاه حينئذ:عقليّين،أو (٣)حسّيين،أو (۴)مختلفين،بخلاف الحسّى؛فإنّ طرفيه (۵)لا يكونان إلّا حسّيّين.

و قد ينتزع وجه الشّبه من نفس التّضادّ بين الشّيئين،فينزّل منزله التّناسب (۶)؛لتمليح (٧)، أو(تهكّم) (٨)،كما يقال للزّنجيّ:ما أشبهه بالكافور!.

و أمّا أداه التّشبيه:فهى كلّ ما دلّ عليه (٩)من الألفاظ،ك:الكاف،و كأنّ،و مثل،و شبه، و ما يشتقّ منهما (١٠)،و ما يرادفهما. (١١)

و كثيرا ما يستعمل كأنّ (١٢)؛عند عدم التّيقّن بثبوت الخبر من دون قصد إلى التّشبيه ١٣،

ص:٣٧۴

١- ((١)) -زياده يقتضيها السّياق.

٢- ((٢)) -تقسيم آخر ل(وجه الشبه).

٣- ((٣)) -فى الأصل(واو)،و ما أثبتناه أنسب؛لأن المطلب فى التّقسيم،و(أو)،هى الأداه التّى تستخدم فيه؛تمشّيا مع السّياق.

۴- ((۴)) -فى الأصل(واو)،و ما أثبتناه أنسب.

۵- ((۵)) -فى الأصل كذا:(فإنّ طرفاه لا يكونان إلا حسّيّين)،و هو خطأ نحوى،و الصّحيح ما أثبتناه.

۶- ((۶)) -ينظر:مفتاح العلوم،السكاكى،ص ١۶٨؛و الإيضاح فى علوم البلاغه،القزوينى،ج ٢،ص ٢۶۵؛و شروح التّلخيص،ج ٣،ص ٣٨١.

٧- ((٧)) -أى:ما فيه طرافه و ملاحه،يقال:ملح الشىء بالضمّ يملح ملوحه و ملاحه أى حسن،فهو مليح،و استملحه:عدّه مليحا.و يقال:ملح الشّاعر،إذا جاء بشىء مليح.ينظر:الصّحاح الجوهرى،مادّه(ملح)،ج ١،ص ۵٩٧؛و لسان العرب،مادّه(ملح)،ج ٢،ص ۵٩٩.

٨- ((٨)) -أى:استهزاء،و سخريه.من تهكّم:تكبّر.ينظر:لسان العرب:۶١٧/١٢.

٩- ((٩)) -على التّشبيه.

١٠- ((١٠)) -من(مثل و شبه).

١١- ((١١)) -أى:و ما يؤدى دلالتها،و معناها فى المماثله و المشابهه و المحاكاه و ما يضاهيها و غيرها..

١٢- ((١٢)) -ل(كأنّ)أربعه معان:أحدها:و هو الغالب عليها،و المتفق عليه(التشبيه)،و هذا المعنى أطلقه الجمهور لكأنّ،و زعم جماعه منهم ابن السّيد البطليموسى:أنّه لا يكون إلا إذا كان خبرها اسما جامدا،نحو:كأنّ زيدا أسد.بخلاف:كأنّ زيدا قائم،أو فى الدّار أو عندك أو يقوم.فإنّها فى

-و إن كان الخبر جامدا،على الأظهر (١).

و الأكثر فيما يدخل (٢)//على المفرد أن يليه المشبّه به،و لو تقديرا. (٣).

ص:٣٧۵

١- (١)) -جاء فی المطوّل:«قال الزّجّاج:(كأنّ)للتشبيه إذا كان الخبر جامدا نحو:كأنّ زيدا أسد،أو للشك إذا كان مشتقّا نحو:كأنّک قائم؛لأن الخبر فی المعنى هو المشبه،و الشّیء لا يشبّه بنفسه. و قيل إنه للتّشبيه مطلقا،و مثل هذا على حذف الموصوف أی:كأنک شخص قائم،لكن لما حذف الموصوف و جعل الإسم بسبب التشبيه،كأنه الخبر بعينه صار الضمير يعود إلى الاسم لا إلى الموصوف المقدر،نحو:كأنک قلت،و كأننی قلت،و الحق أنه قد يستعمل عند الظن بثبوت الخبر من غير قصد إلى التشبيه،و سواء كان الخبر جامدا أو مشتقا،نحو:كأن زيدا أخوک،كأنه فعل كذا،و هذا كثير فی كلام المولدين».المطوّل،التّفتازانی،ص ۵٣٨؛و ينظر:شروح التّلخيص،ج ٣،ص ٣٨۶.

٢- (٢)) -من آلات التّشبيه و أدواته.قال علماء البلاغه:الأصل فی الكاف و نحوها مما يدخل على المفرد من:مثل،و شبه،و مشابه،و مماثل،و نحو ذلک أن يليه المشبه به،بخلاف ما يدخل على الجمله مثل:كأن أو ما يكون جمله بنفسه مثل:يشابه،أو يماثل،و غيرها.ينظر:الإيضاح فی علوم البلاغه،ج ٢،ص ٢۵٣؛و شرح التّلخيص،البابرتی،ص ۴٩٧؛و المطوّل،ص ۵٣٩؛ و شروح التّلخيص،ج ٣،ص ٣٨٧.

٣- (٣)) -ذكر المؤلّف التّقديری و لم يذكر اللفظیّ،كقوله تعالى: مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمّٰا أَضٰاءَتْ مٰا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِی ظُلُمٰاتٍ لاٰ يُبْصِرُونَ سوره البقره ألآيه ١٧.أی: كمثل المستوقد.لوقوع الإشكال فی التقديری،فی نحو قوله تعالى: أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمٰاءِ فِيهِ ظُلُمٰاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصٰابِعَهُمْ فِی آذٰانِهِمْ مِنَ الصَّوٰاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللّٰهُ مُحِيطٌ بِالْكٰافِرِينَ سوره البقره،ألآيه ١٩.و التقدير:أو كمثل ذوی صيّب،فحذف ذوی لدلاله قوله:

فصل

فائده التّشبيه (۱):إمّا تعود إلى المشبّه،كما هو الأغلب،أو إلى المشبّه به.و الفائده فى الأوّل (۲)أحد أمور سبعه:

الأوّل:أن يراد أنّ المشبّه أمر ممكن الوجود لا سبيل إلى ادّعاء امتناعه.

الثّاني:أن يراد بيان وصف من أوصافه.

الثّالث:أن يراد بيان مقدار الوصف (۳).

الرّابع:أن يراد بيان تقرير الوصف،و تمكينه فى نفس السّامع.

الخامس:أن يراد تزيين المشبّه فى عين السّامع (۴).

السّادس:أن يراد تقبيحه فى عينه (۵).

السّابع:أن يراد استطرافه،و عدّه أمرا طريفا حديثا،و له و جهان (۶).

۱- (۱) -تنظر فى:مفتاح العلوم،ص ۱۶۲،و الإيضاح فى علوم البلاغه،ج ۲،ص ۲۳۶؛و الطّراز، ص ۱۳۱؛و شروح التّلخيص،ج ۳،ص ۳۹۰.

۲- (۲) -أى:المشبّه.

۳- (۳) -فى القوه و الضّعف،أو الزّياده و النّقصان.

۴- (۴) -للتّرغيب فيه.

۵- (۵) -للتّنفير عنه.

۶- (۶) -قال الدّسوقى:«الإستطراف من حيث هو له و جهان:الأول إبراز المشبه فى صوره الممتنع فى الخارج.و الثانى:إبرازه فى صوره النادر الحضور فى الذّهن.و هما مفهومان مختلفان،-

و الأغراض الأربعه الأول (۱)مقتضيه لأتمّيه (۲)وجه الشّبه،و أشهريته فی المشبّه به، بخلاف الأخيره (۳).

و فی الثّانی (۴)أحد أمرين:الأوّل:ادّعاء أنّ المشبّه (۵)أكمل فی وجه الشّبه من المشبّه به و حينئذ،فيجعل النّاقص مشبّها به،و يسمّی ذلك:ب:التشّبيه المقلوب،كما فی تشبيه:

غرّه الصّبح بوجه الخليفه (۶).

ص:۳۷۷

۱- (۱) -إمكان وجوده،و بيان وصفه و مقداره،و تقريره و تمكينه.

۲- (۲) -قال القزوينی:«و هذه الوجوه تقتضی أن يكون وجه الشبه فی المشبه به أتمّ و هو به أشهر». الإيضاح فی علوم البلاغه،ج ۲،ص ۲۳۸.

۳- (۳) -تزيينه و تقبيحه فی نفس السّامع و استطرافه.

۴- (۴) -أي:الفائده فی المشبّه به.

۵- (۵) -ظاهر عباره المفتاح،ص ۱۶۳،و الإيضاح،ج ۲،ص ۲۴۰:هو«إيهام أنّ المشبه به أتم من المشبه فی وجه الشبه»،و ليس كما ذكر المؤلّف،من:«إدّعاء أن المشبّه أكمل فی وجه الشبه من المشبّه به»؛بيد أنّه لما كان الأمر تابع إلی بيان أهميه المشبّه به و وضوحه فی وجه الشبه،و كماله فی أحدهما جاز ذلك.

۶- (۶) -من قول للشاعر أبی جعفر محمد بن وهيب الحميری،فی قصيده يمدح بها المأمون العباسی،و هو: و بدا الصباح كأنّ غرّته وجه الخليفه حين يمتدح [من الكامل] ينظر البيت فی:معجم الشعراء،المرزبانی،ص ۳۵۸ و أسرار البلاغه،الجرجانی،ص ۱۹۴، و أصول البلاغه،ميثم البحرانی،ص ۶۴؛و حسن التّوسّل فی صناعه التّرسّل،شهاب الدين الحلبی،ص ۱۲۳؛و نهايه الأرب،النويری،ج ۷،ص ۴۷؛و الطّراز،العلوی،ص ۱۶۷؛

الثّانی:بیان أنّ الاهتمام بالمشبّه به أکثر،کما فی تشبیه الجائع:(وجها کالبدر بالرّغیف) (۱)،و یسمّی:

ذلک ب:إظهار المطلوب.

و الأولی فیما أرید الجمع بین شیئین فی معنی من غیر قصد إلی بیان کون أحدهما ناقصا،أو زائدا (۲)،-ترک التّشبیه،و التّصریح بالتّشابه. (۳).

فصل

إن کان الطّرفان مفردین،فتشبیه مفرد بمفرد،سواء کانا مقیّدین،أو غیر مقیّدین،أو مختلفین.و إن کانا مرکّبین،فمرکّب بمرکّب.و إن کانا مختلفین،فمفرد بمرکّب،و بالعکس.و إن کانا متعدّدین،فإن ترتّب المشبّه بها علی المشبّهات المذکوره،أوّلا،بعطف،و نحوه،ف(التّشبیه ملفوف)،و إلاّ، ف(مفروق).و إن کان المشبّه خاصّه (۴)متعدّدا،ف(تشبیه التّسویه)،و إن کان المشبّه به کذلک، ف(تشبیه الجمع).

و إن کان وجه الشّبه منتزعا من متعدّد (۵)،ف(تمثیل)،و إلاّ فغیره (۶)،و للسّکّاکی (۷)اصطلاح آخر ٨.

ص:۳۷۸

۱- (۱) -کالبدر بالإشراق،و الاستداره بالرغیف؛إظهارا للاهتمام بشأن المشبّه به.قال السّکاکی: «و لا یحسن المصیر إلیه إلاّ فی مقام الطمع؛فی تسنّی المطلوب...».مفتاح العلوم:۱۶۴.

۲- (۲) -فی وجه الشّبه.

۳- (۳) -لکی یکون کلّ واحد من الطرفین مشبّها و مشبّها به؛احترازا من ترجیح أحد المتساویین علی الآخر.ینظر:الإیضاح فی علوم البلاغه،ج ۲،ص ۲۴۲،و ینظر مفتاح العلوم،ص ۱۶۴، و شروح التّلخیص،ج ۳،ص ۴۳۲؛و المطوّل،ص ۵۴۷.

۴- (۴) -دون المشبّه به.

۵- (۵) -تقسیم آخر بحسب ملاحظه وجه الشبه.

۶- (۶) -أو:غیر تمثیل.

۷- (۷) -هو سراج الدین أبو یعقوب یوسف بن أبی بکر محمد بن علی السّکاکی من أهل خوارزم،-

و إن ذكر وجه الشّبه بنفسه،أو بلازمه،ف(مفصّل)،و إلاّ ف(مجمل مطلقا)،سوآء كان الوجه ظاهرا أو خفيّا،و سوآء ذكر وصف الطّرفين (۱)،أو أحدهما،أو لم يذكر أصلا. (۲)

و إن انتقل فيه (۳)من المشبّه إلى المشبّه به من غير حاجه إلى تدقيق،فالتشبيه:قريب

مبتذل مطلقا)،سواء كان ظهور وجه الشّبه لإجماله،أو لقلّه تفصيله مع غلبه حضور المشبّه به فى الذّهن (۴)،و إلاّ ف(بعيد غريب).

ص:۳۷۹

۱- (۱) -أى:فى الوصف الذّى يكون فيه إشاره إلى وجه الشبه.

۲- (۲) -العطف هنا على التشبيه المجمل؛لبيان تقسيمه،و أنواعه.

۳- (۳) -أى:وجه الشبه،و هو تقسيم آخر له.

۴- (۴) -هذه هى الأسباب الداعيه لذلك،و هى:الإجمال و التفصيل.ينظر:الإيضاح فى علوم

و قد يتحوّل(القريب)إلى(الغريب)؛بتصرّف فى التشبيه،فإن كان بشرط:وجودىّ، أو عدمىّ،فهو:(المشروط).

و المحذوف//أداه التّشبيه فيه (۱):(مؤكّد)،كما أنّ المذكور فيه ذلك:(مرسل) (۲).

و الوافى بإفاده الغرض مقبول،و غير الوافى مردود (۳).

و اعلم أنّ أقوى مراتب التّشبيه،و أبلغها،ما حذفت (۴)منه الأداه،و وجه الشّبه،ثمّ ما حذف منه أحدهما،بل لا قوه فى غيرهما.

المطلب الثّانى فى المجاز

(۵)

وحدّه معروف كالحقيقه (۶)،و لا بدّ فيه من قرينه مانعه عن إراده المعنى الموضوع له

۱- (۱)) -تقسيم بحسب الأداه وجودا و عدما.

۲- (۲)) -لإرساله عن التأكيد.

۳- (۳)) -و هو تقسيم باحتساب الغرض،يقول القزوينى:«المقبول الوافى بإفاده الغرض كأن يكون المشبّه به أعرف شيء بوجه الشبه إذا كان الغرض بيان حال المشبّه من جهه وجه الشّبه أو بيان المقدار،ثمّ الطّرفان فى الثّانى إذا تساويا فى وجه الشّبه فالشبيه كامل فى القبول و إلا فكلّما كان المشبّه به أسلم من الزّياده و النّقصان كان أقرب إلى الكمال،أو كأن يكون المشبّه به أتمّ شيء فى وجه الشّبه إذا قصد إلحاق الناقص بالكامل،أو كأن يكون المشبّه به مسلّم الحكم معروفه عند المخاطب فى وجه الشبه إذا كان الغرض بيان إمكان الوجود؛و المردود بخلاف ذلك،أى القاصر عن إفاده الغرض». الإيضاح فى علوم البلاغه،ج ۲،ص ۲۶۲؛و شروح التّلخيص،ج ۳،ص ۴۶۷.

۴- (۴)) -رسمت فى الأصل كذا:(حذف)،على الرّغم من تأنيث الفاعل،و ما أثبتناه أنسب.

۵- (۵)) -ينظر فى:أسرار البلاغه،ص ۳۰۳؛و نهايه الإيجاز،ص ۸۱؛و مفتاح العلوم،ص ۱۶۸؛ و أصول البلاغه،ص ۵۷؛و حسن التّوسّل فى صناعه التّرسّل،ص ۱۰۴؛و الإيضاح فى علوم البلاغه،ج ۲،ص ۲۶۶؛و الطّراز،ص ۲۳؛و المطوّل،ص ۵۶۷؛و الإتقان فى علوم القرآن، السيوطى،ج ۳،ص ۷۱؛و شروح التّلخيص،ج ۴،ص ۲.

۶- (۶)) -و هى الكلمه المستعمله فى المعنى الموضوع لها على وجه التّخاطب.ينظر:الإيضاح فى

اللفظ:متّصله،أو منفصله:لفظيّه،أو عقليّه.و من مناسبه للمعنى المذكور على وجه ظاهر، و تسمّى ب(العلاقه)،و المعتبر فيها على الأقوى ما يعدّه الذّوق السّليم علاقه،فلا تنحصر فيما ذكروه (۱)من:المشابهه،و الملازمه،و الكلّيه،و الجزئيه،و السّببيّه،و المسبّبيّه، و الآله،و الأول (۲)،و المحلّ،و غير ذلك (۳)،بل المحاكمه فى ذلك إلى العرف،و الذّوق (۴).

ثمّ إن كانت العلاقه هى المشابهه،ف(المجاز إستعاره)-يأتى بيانها-و إلاّ،ف(مرسل).

و إن كان التّصرف فى أمر عقليّ،[فالمجاز عقليّ]و إن كان فى اللفظ باستعماله فى غير الموضوع له على الوجه الخاصّ (۵)خاصّه،-ف(لغوى).و هل الإستعاره من القسم الأوّل (۶)،أو الثّانى (۷).خلاف (۸).

ص:۳۸۱

۱- (۱)) -ينظر:مفتاح العلوم،ص ۱۷۲؛و الإيضاح فى علوم البلاغه،ج ۲،ص ۲۷۰؛و الطّراز، ص ۳۵-۳۷؛و الإتقان فى علوم القرآن،السيوطى،ج ۳،ص ۷۲؛و شروح التّلخيص،ج ۴، ص ۳۲،و بعدها.

۲- (۲)) -أى:تسميه الشّىء بإسم ما يؤول إليه،من آل إليه يؤول أولاّ و مالا:رجع أو صار إليه،و منه قولهم:فلان يؤول إلى كرم..و الأول:الرجوع.و أوّل إليه الشيء:رجعه.و ألت عن الشيء: ارتددت.ينظر:لسان العرب،ج ۱۱،ص ۳۲.

۳- (۳)) -قال التفتازانى معلّقا على قول التّلخيص فى تعدّديه العلاقه:«أنواع العلاقه المعتبره كثيره ترتقى ما ذكروه إلى خمسه و عشرين،و المصنف(يعنى:القزوينى)قد أورد...تسعه..»المطول، ص ۵۷۶.و ينظر:الإيضاح،ج ۲،ص ۲۶۶؛و الطراز،ص ۳۵.

۴- (۴)) -لأن الملحظ فى نوعيه المجاز موضوع بالوضع النّوعى،لا بالوضع الشخصى.ينظر:المطوّل، ص ۵۷۶.

۵- (۵)) -فى العلاقه الملاحظه،فى كونها غير المشابهه.

۶- (۶)) -النوع العقلى.

۷- (۷)) -النوع اللغوى.

۸- (۸)) -اختلف علماء البلاغه فى الإستعاره،هل هى من المجاز اللغوى أو العقلى؟.فذهب الجمهور إلى أنّها مجاز لغويّ،بمعنى:أنّها لفظ استعمل فى غير الموضوع له؛لعلاقه المشابهه؛و استدلّوا على ذلك بأن قالوا:إنّ اللفظ المسمّى بالإستعاره هو ما وضع للمشبّه به و ليس للمشبه

و المتغيّر حكم إعرابها (۱)بحذف لفظ (۲)،أو زيادته (۳)،مجاز فی الإعراب ۴،و يعرف الأوّل

۱- (۱)) -أی:حكمها الذی هو الإعراب فالإضافه للبيان و المعنی،أی:تغيير إعرابها من نوع إلی آخر.
۲- (۲)) -أكان المحذوف حرفا،أو فعلا،أو اسما،كقوله تعالی: وَ جٰاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا؛ سوره الفجر،الآيه ۲۲.و قوله سبحانه: وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِی كُنّٰا فِيهٰا؛ سوره يوسف،الآيه ۸۲. أی:(أمر ربّك)؛لإستحاله المجیء عليه سبحانه،و سؤال(أهل القريه)..إذ حذف المضاف، و أقيم المضاف إليه مكانه،فتغيير حكم إعرابها من الجر إلی الرفع فی الأول«ربك».و منه إلی النصب فی الثانی«القريه».ينظر:الإيضاح،ج ۲،ص ۳۱۸؛و شروح التّلخيص،ج ۴،ص ۲۳۲.
۳- (۳)) -كقوله تعالی: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؛ سوره الشوری،الآيه ۱۱.علی

ب(مجاز الحذف)،أيضا.

و هل الموصوف بالمجازيّه هو نفس الإعراب،أو الكلمه؟و جهان (۱)،و فی ترجیح أحد المحتملات فی الحذف تفصیل مسطور فی بعض کتب النّحو (۲)،و لا محتمل للحذف إلا

ص:۳۸۳

۱- (۱)) -وجّه شرّاح التّلخیص ظاهر عباره مفتاح العلوم أنّ الموصوف بهذا النّوع من المجاز هو نفس الإعراب،و ذهب القزوینی إلی أنّه الکلمه.قال أبو یعقوب المغربی:«لیس المسمّی بالمجاز إعراب هذه الکلمات،بل المسمّی هو تلک الکلمات إما لمشابهتها بالمجاز المعرّف فیما تقدّم فی نقل کل من إعراب هو أصل إلی غیره و إستعماله فیه کنقل المجاز من معنی إلی آخر،و إمّا للاشتراک اللفظیّ بسبب وجود ما به التشابه المذکور...و ظاهر عباره المفتاح أنّ الموصوف بالتّجوّز المذکور و المسمّی بلفظ المجاز هو نفس الإعراب...و ما ذکره المصنّف(یعنی: القزوینی)أنّ المسمّی بالمجاز و الموصوف بالتّجوّز هو الکلمه المعربه لا إعرابها هو الأقرب..». مواهب الفتاح،(ضمن شروح التّلخیص)،ج ۴،ص ۲۳۴؛و ینظر:مفتاح العلوم،ص ۱۸۵؛ و الإیضاح،ج ۲،ص ۳۱۷؛و المطوّل،ص ۶۲۸. علی أن فی الموضوع توجیها آخر،اذ ذکر القزوینی أن الشیخ عبد القاهر الجرجانی قد بالغ«فی النکیر علی من أطلق القول بوصف الکلمه بالمجاز للحذف أو الزیاده».الإیضاح فی علوم البلاغه،ج ۲،ص ۳۱۸.و ینظر:أسرار البلاغه،ص ۳۶۲.و الرأی عند السکاکی أن هذا النوع لا یعد مجازا،و إنما هو ملحق به،قال:«و رأیی فی هذا النوع أن یعد ملحقا بالمجاز و مشبّها به لما بینهما من التشبه و هو اشتراکهما فی التعدی عن الأصل لا أن یعد مجازا...».مفتاح العلوم، ص ۱۸۵.

۲- (۲)) -ینظر المسأله فی:شرح المفصل،ابن یعیش،ج ۳،۲۴؛و الإیضاح فی شرح المفصل،ابن الحاجب، ج ۱،ص ۴۲۰؛و شرح التّسهیل،ابن مالک،ج ۳،ص ۱۱۲؛و شرح ابن النّاظم،ص ۲۸۵؛و همع الهوامع، السّیوطی،ج ۲،ص ۵۱۹؛و حاشیه الصّبان علی شرح الأشمونی،ج ۲،ص ۴۱۰.

بالقرينه الحاليّه،أو المقاليّه؛لكونه خلاف الأصل،و لذا ينبغى تقليله ما أمكن.

و لتفصيل هذه المسأله محل آخر،و قد بسط الكلام فيها ابن هشام (۱)فى(المغنى) (۲).

المطلب الثّالث فى الاستعاره

اشاره

(۳)

و هى-كما عرفت-مجاز،علاقته المشابهه و وجه المبالغه فيها،دعوى (۴)قسمه المشبّه به إلى فردين:متعارف (۵)،و غير متعارف (۶)،و لذا لا تكون ۷علما ۸إلاّ إذا تضمّن نوع

ص:۳۸۴

۱- (۱) -هو جمال الدّين أبو محمد عبد اللّه بن يوسف بن أحمد بن هشام الأنصارى الحنبلى النّحوى، كان بارعا فى عده علوم،لا-سيّما العربيّه فإنّه كان فارسها و مالك زمامها،توفى سنه إحدى و ستّين و سبعمائه.و دفن بمقابر الصّوفيه خارج باب النصر من القاهره،و له من التّصانيف: الشّرح على ألفيه ابن مالك فى النحو المسمّى"بالتوضيح"،و شرح"البرده"و شرح"بانت سعاد" و كتاب"المغنى"و غير ذلك.ينظر:ترجمته فى:الدّرر الكامنه،ابن حجر،ج ۲، ص ۳۱۰، ۳۰۸؛النّجوم الزاهره،ابن تغرى بردى،ج ۱۰،ص ۷۶۱،و بغيه الوعاه،ص ۵۴۱-۵۴۲؛ و شذرات الذّهب،ابن العماد،ج ۶،ص ۲۹۱،۱۹۱؛مفتاح السعاده،طاش كبرى زاده،ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۰،و كشّف الظنون،حاجى خليفه،ص ۴۰۶،۱۵۴،۱۲۴.و معجم المؤلفين،ج ۶، ص ۱۶۳.

۲- (۲) -المساله فى مغنى اللبيب عن كتب الأعاريب تحت موضوع(ذكر أماكن من الحذف يتمرن بها معرب)،ج ۲،ص ۸۱۱،و فى(الباب السادس:فى التّحذير من أمور اشتهرت بين المعربين، و الصّواب خلافها)،ج ۲،ص ۸۵۶.

۳- (۳) -تنظر فى:دلائل الإعجاز،الجرجانى،ص ۳۳۳؛أسرار البلاغه،ص ۲۲؛نهايه الإيجاز، ص ۱۱۵؛مفتاح العلوم،ص ۱۷۴؛أصول البلاغه،ص ۶۶؛حسن التّوسّل فى صناعه التّرسّل، ص ۱۲۶؛الإيضاح فى علوم البلاغه،ج ۲، ص ۲۸۰؛الطّراز،ص ۹۶؛المطوّل،ص ۵۷۸؛ الإتقان فى علوم القرآن،السيوطى،ج ۳،ص ۸۸؛شروح التّلخيص،ج ۴،ص ۳۰.

۴- (۴) -و هى دعوى قائمه على إدخال المشبّه فى جنس المشبّه به.

۵- (۵) -مستعمل فى شىء ذاتا و دلاله.

۶- (۶) -أى فى استعماله فى غير ما وضع له مع قرينه مانعه من إراده المعنى المتعارف؛لتعيين غير المتعارف، فيكون فى معناها دون ذاته المخصوصه،كلفظ:أسد مثلا.ينظر:شروح التّلخيص،ج ۴،ص ۶۵.

و صفيّه (۱)؛فيكون مفهومه حينئذ عامّيا قابلا-للقسمه المذكوره (۲)،و لا-بدّ فيها (۳)من قرينه؛ لكونها مجازا،و هى:إمّا:أمر واحد،أو مركّب من أمور يصلح كلّ واحد منها للقرينه، أو من أمور لا يصلح إلا مجموعها لذلك.

و يسمّى المشبّه به:مستعارا منه،و المشبّه:مستعارا له،و اللفظ الموضوع للأوّل المستعمل فى الثّانى:مستعارا.و وجه الشّبه قد يكون منتزعا من أمور//متعدّده، فيسمّى:ب(التمثيل)على سبيل الاستعاره،و ب(المجاز المركّب).

فإن اشتهر استعماله على الوجه المذكور (۴)،فب(المثل)،و لا تغيير فيه (۵)أصلا،و إن فالف المضرب للمورد (۶)تذكيرا،و تأنيثا،و نحو ذلك (۷).

و الوجه فيه:أنّ الاستعاره لا بدّ فيها من استعمال لفظ المشبّه به،كما هو فى المشبّه و المغيّر ليس بنفس لفظ المشبّه به (۸)و لا كذب فى الاستعاره؛لمكان القرينه،و التّأويل فيها دونه (۹).

فصل

إن أمكن اجتماع طرفى الاستعاره فى شيء،فهى:(وفاقيّه)،و إن امتنع،ف(عناديّه:

تهكّميّه،أو تمليحيّه)،إن كان الاستعمال فى الضّدّ أو النّقيض.

ص:۳۸۵

۱- ((۱)) -ينظر:تلخيص المفتاح(ضمن شروح التّلخيص)،ج ۴،ص ۷۰.

۲- ((۲)) -التعارف،و غير التّعارف فى المشبّه به.

۳- ((۳)) -فى الاستعاره.

۴- ((۴)) -أى سبيل الإستعاره لا على معنى التشبيه الأصلىّ

۵- ((۵)) -فى الأمثال.

۶- ((۶)) -أى لمورد مضرب المثل المذكور،فينظر إلى مورده.ينظر:المطوّل،ص ۶۰۵.

۷- ((۷)) -أى:إفرادا،أو تثنيه،أو جمعا.

۸- ((۸)) -ينظر:المطوّل،ص ۶۰۵.

۹- ((۹)) -ينظر:مفتاح العلوم،ص ۱۷۶؛الإيضاح فى علوم البلاغه،ج ۲،ص ۲۸۷؛المطوّل،ص ۶۰۵.

و الجامع (۱)إن كان ظاهرا،يفهمه العامّه،فهی:(مبتذله)،و إلاّ،ف(غریبه).

و المستعار إن كان اسم جنس،ف(أصلیّه)،و إلاّ،ف(تبعیّه)،كما فی المشتقّات (۲)،و الحرف (۳).

و إن لم تقترن الاستعاره بما یلآئم أحد طرفیها من صفه معنویّه (۴)،أو تفریع (۵)،فهی:(مطلقه).

و إن اقترنت بما یلآئم المستعار له خاصّه،ف(مجرّده)،و بما یلآئم المستعار منه كذلك،ف(مرشّحه)،و هی أبلغ (۶)؛لدلالتها علی أنّ المستعار له نفس المستعار منه؛و لذا یصحّ التّعجّب (۷)،و النّهی عنه ۸.

۱- (۱)) -الذی یشترك فیه الطرفان:المستعار و المستعار له كالذی یسمی فی التشبیه وجها.أی: و یقسم علی أساسه.

۲- (۲)) -كالفعل و ما یشتق منه من اسمی الفاعل و المفعول و غیرها..

۳- (۳)) -فی الأصل:(الحرف).و هو خلاف السّیاق،إذ جمع المشتقّات یقتضی جمع معطوفها فی عرض المطلب.و هو ظاهر عباره المفتاح،ص ۱۸۰،و الإیضاح،ج ۲،ص ۲۹۸،و شرّاح التّلخیص،۴،ص ۱۱۲،فی ذكر«المشتقّات و الحروف».و كذا أنسب.

۴- (۴)) -أی:الصّفه القائمه فی غیرها كما هی فی مبحث القصر البلاغیّ،و لیس النّعت النّحویّ فی التّوابع.

۵- (۵)) -أی:تفریع كلام یلائم الطرفین:المستعار له و المستعار منه.

۶- (۶)) -من المطلقه و المجرّده؛بناء علی الدّعوه المتقدّمه فی إدخال المشبّه فی جنس المشبّه به، و تحقیق قسمه التّعارف و عدمه.

۷- (۷)) -فی إثبات وصف یمتنع ثبوته للمستعار منه،فی قول أبی الفضل ابن العمید(ت ۳۶۰ ه): قامت تظلّلنی من الشّمس نفس أعزّ علیّ من نفسی قامت تظلّلنی و من عجب شمس تظللنی من الشّمس [من الكامل] قال التفتازانی:«و یروی فأقول:یا عجبا و من عجب(الشّمس)أی:إنسان كالشّمس فی الحسن و البهاء(تظلّلنی)فلولا أنّه إدّعی له معنی الشّمس الحقیقی،و جعله شمسا علی الحقیقه لما كان لهذا التعجب معنی؛إذ لا تعجب فی أن یظلّ إنسان حسن الوجه إنسانا آخر..»؛المطوّل، ص ۵۸۵؛و لهذا صحّ النّهی عن التّعجّب فی البیت التّالی،فی قول ابن طباطبا العلوی،فی الهامش.

و إن أضمر التّشبيه فى النّفس،و لم يذكر من أركانه سوى المشبّه،و لكن (١)أثبت له (٢)ما يختصّ بالمشبّه به،فاستعاره ب(الكنايه)،و قد يسمّى ب(الاستعاره المكنّى عنها)، و إثبات هذا المختصّ به (٣)له (۴)،استعاره(تخييليّه)،فبينهما ملازمه،و للسّكاكى (۵)اصطلاح آخر (۶)حيث قسّم (٧)الاستعاره إلى:(المصرّح بها):و هو ما يكون الطّرف المذكور فيه هو

ص:٣٨٧

١- (١)) -الإستدراك ردّا على إشكال يتجلّى فى جدليّه التفتازانى،قال:«فإن قلت:قد سبق فى التشبيه أن ذكر الشبه به واجب ألبته،.قلت:ذلك فى الشبيه المصطلح،و قد سبق أن المراد به غير الاستعاره بالكنايه..»،المطوّل،ص ۶٠۶،و الدليل إثبات الاختصاص.

٢- (٢)) -أى:بالمشبّه به.

٣- (٣)) -أى:بالمشبّه.

۴- (۴)) -أى للمشبّه.

۵- (۵)) -تقدّمت ترجمته.

۶- (۶)) -سمّى السّكاكى الاستعاره فى موضوع تقسيمها بالمصرح بها المحتمله للتحقيق و التّخييل، و قال:«و هى أن يكون المشبه المتروك صالح الحمل على ما له تحقّق من وجه و على ما لا تحقق له من وجه آخر..»مفتاح العلوم،ص ١٧٨.

٧- (٧)) -ينظر:مفتاح العلوم،ص ١٧۶.

المشبّه به،و(المكنّى عنها):و هو ما يكون المذكور فيه هو المشبّه (1).

و قسّم الأولى (2)إلى:(تحقيقيّه)،و فسّرها:بأن يكون المشبّه متحقّقا حسّا،أو عقلا (3)، و:(تخييليّه)،و فسّرها:بما لا تحقّق لمعناها أصلا؛بأن يكون (4)صوره و هميّه محضه (5)، فيرجع(المرشّحه)إليها،كما يرجع(التّبعيّه)إلى الثّانيه (6)،و على هذا فلا ملازمه (7)بين:

(المكنّى عنها)،و(التّخييليّه).

ثمّ الطّرفان (8)إمّا:حسّيّان،أو عقليّان،أو مختلفان.

و الجامع فى الأوّل،و الأخير لا يكون إلاّ عقليّا كما تقدّم،فيحصل أقسام ستّه أيضا.

و تفصيل الأمثله (9)لا يليق بهذا المختصر.

ص:388

1- ((1)) -ينظر:مفتاح العلوم،ص 176.
2- ((2)) -يعنى:الإستعاره المصرح بها.
3- ((3)) -ينظر:مفتاح العلوم،ص 176.
4- ((4)) -يعنى:المشبّه.
5- ((5)) -ينظر:مفتاح العلوم،ص 176.
6- ((6)) -قال السّكّاكى فى آخر فصل الإستعاره التّبعيه:«هذا ما أمكن من تلخيص كلام الأصحاب فى هذا الفصل و لو أنهم جعلوا قسم الإستعاره التبعيه من قسم الاستعاره بالكنايه..،لكان أقرب إلى الضّبط فتدبّر»،مفتاح العلوم،ص 181.
7- ((7)) -إستنتاج المؤلّف هذا من قول القزوينى ردّا على السّكّاكى فى التّقسيم المتقدّم،قال:«و فيه نظر،لأنّ التّبعيه التّى جعلها قرينه لقرينتها التى جعلها إستعاره بالكنايه ك"نطقت"فى قولنا: "نطقت الحال بكذا"لا يجوز أن يقدرها حقيقه حينئذ؛لأنّه لو قدّرها حقيقه لم تكن استعاره تخييليه؛لأن الاستعاره التّخييليّه عنده مجاز كما مرّ،و لو لم تكن تخييليّه لم تكن الإستعاره مستلزمه للتخييليه،و اللازم باطل بالإتفاق؛فيتعّين أن يقدّرها مجازا؛و إذا قدّرها مجازا لزمه أن يقدّرها من قبيل الإستعاره لكون العلاقه بين المعنيين هى المشابهه؛فلا يكون ما ذهب إليه مغنيا عن قسمه الإستعاره إلى أصليّه و تبعيّه،و لكن يستفاد مما ذكر ردّ التّركيب فى التّبعيه إلى تركيب الإستعاره الكنايه على ما فسرناها،و تصيّر التبعيه حقيقيه و إستعاره تخييليه؛لما سبق أنّ التخييليه على ما فسّرناها حقيقه لا مجاز».الإيضاح فى علوم البلاغه،ج 2،ص 316.
8- ((8)) -أى:المستعار له و المستعار منه.
9- ((9)) -ينظر:فى الأمثله و تفصيلها،نهايه الإيجاز،ص 133؛مفتاح العلوم،ص 183؛الإيضاح

و كلّ ما جازت فيه الاستعاره جاز فيه التّشبيه،و لا عكس؛لجواز خفاء وجه الشّبه فيه دونها.

نعم،إذا قوى الشّبه بين الطّرفين تعيّنت،و لم يحسن التّشبيه؛حذرا من تشبيه الشّىء بما هو كنفسه،و ما يشمّ منه رائحه التّشبيه فى اللفظ//،فليس من قبيل الاستعاره على ما قيل (۱)،فليتدبّر!.

المطلب الرّابع

فى الكنايه

(۲)

و هو اللفظ المراد به لازم من لوازم معناه،الموضوع له،مع جواز إراده نفس هذا المعنى مع اللازم أيضا.و بذلك ظهر الفرق بينها،و بين المجاز؛لشرطهم فيه قرينه مانعه عن إراده المعنى الحقيقىّ دونها.

و قد يفرّق بينهما بأنّ الانتقال،فيها من اللازم إلى الملزوم دونه،فإنّه بالعكس،و فيه نظر (۳).

ص:۳۸۹

۱- ((۱)) -قال القزوينى فى فصل محاسن الإستعاره:«إنّ لحسنها(يعنى الإستعاره)شروطا إن لم تصادفها عريت عن الحسن،و ربّما تكتسب قبحا و هى فى كلّ من التّحقيق و التمثيل رعايه ما سبق ذكره من جهات حسن التشبيه،و أن لا يشمّ من جهه اللفظ رائحته؛و لذلك يوصى فيه أن يكون الشّبه بين طرفيها جلّيا بنفسه،أو عرف،أو غيره؛و إلاّ صار تعميه و ألغازا لا إستعاره و تمثيلا..»،ثم قال:«إذا قوى الشّبه بين الطّرفين بحيث صار الفرع كأنّه الأصل لم يحسن التشبيه،و تعيّنت الإستعاره...،و كذا المكنّى عنها حسنها برعايه جهات حسن التّشبيه،و أمّا التخييليّه،فحسنها بحسب حسن المكنّى عنها؛لما بيّنا أنّها لا تكون إلا تابعه لها».الإيضاح فى علوم البلاغه،ج ۲،ص ۳۱۷.و مفتاح العلوم،ص ۱۸۳.

۲- ((۲)) -ينظر فى:دلائل الإعجاز،الجرجانى،ص ۲۳۶؛و نهايه الإيجاز،ص ۱۳۵؛و مفتاح العلوم، ص ۱۸۹؛و أصول البلاغه،ص ۷۳؛و حسن التّوسّل فى صناعه التّرسّل،ص ۱۴۰؛و الإيضاح فى علوم البلاغه،ج ۲،ص ۳۱۸؛و الطّراز،ص ۱۷۲؛و المطوّل،ص ۶۳۰؛و الإتقان فى علوم القرآن،السيوطى،۳،ص ۱۰۴؛و شرح البابرتى،ص ۵۹۹،و شروح التّلخيص،ج ۴،ص ۲۳۷.

۳- ((۳)) -قال القزوينى:«فالفرق بينهما و بين المجاز من هذا الوجه،أى من جهه إراده المعنى مع

و لو قیل:بأنّها،أیضا،من أقسام المجاز،لکان له وجه (۱)،کما لا یخفی،و لکنّ ظاهرهم (۲)حیث جعلوها قسیما للحقیقه،و المجاز-أنّها لیست من قبیلهما،و لبعض الأصولیّین (۳)- هنا-تحقیق آخر (۴)،و تفصیل لا یلیق بهذا المختصر.

ص:۳۹۰

۱- (۱)) -فی ردّ المصطلحات إلی بعض،و عدم التّشقیق فیما لیس من تحته طائل.

۲- (۲)) -الضمیر یعود علی جمهور البلاغیین،و محقّقیهم.

۳- (۳)) -فی هامش الأصل بخطّ المؤلف:صاحب الفصول(منه)یقصد:الشّیخ محمد حسین بن عبد اللّه الأصفهانی الحائری،صاحب کتاب(الفصول الغرویه فی المسائل الفقهیه)،ینظر: ترجمته فی تراجم الرّجال،السّید أحمد الحسینی،ج ۲،ص ۶۶۷؛الکنی و الألقاب،الشیخ عباس القمی،ج ۲،ص ۷.

۴- (۴)) -قال الشّیخ محمد حسین الحائری:«إعلم أنّ محقّقی علماء البیان جعلوا الکنایه قسیما للحقیقه و المجاز،و عرفوها:بلفظ أرید به لازم معناه مع جواز إرادته معه،فأخرجوها عن حدّ الحقیقه؛لکونها مستعمله فی غیر ما وضعت له،و عن حدّ المجاز؛لإعتبارهم فیه الإقتران بالقرینه المانعه عن إراده ما وضعت له و عدمه فیها،فالمراد ب(طویل النجاد و کثیر الرماد)طویل القامه و الجواد مع جواز إراده معناهما الأصلی أیضا،و وجّهه التفازانی بأنّ المراد جوازه من حیث کونه کنایه و إن امتنع من حیث خصوص الماده کما فی قوله تعالی: لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، سوره الشوری،الآیه ۱۱،إذا جعلناه کنایه من قبیل قولهم:(مثلک لا یبخل علیّ)،ما صرّح به صاحب الکشّاف،و أیضا کثیرا ما تخلو الکنایه عن إراده المعنی الحقیقی کما یقال:(فلان کثیر الرماد و جبان الکلب)،و إن لم یکن له رماد و لا کلب،و إعترض بذلک علی السّکاکی حیث

و المطلوب بالكنايه (۱)إمّا:صفه من الصّفات الحسنه،أو الرّذيله،و إمّا:نسبه (۲)من النّسب الثّبوتيّه،أو السّلبيّه.و إمّا:أمر غيرهما (۳).و الانتقال فى الأوّل (۴)إلى الصّفه إن كان بلا واسطه،ف(الكنايه قريبه)،و إلاّ ف(بعيده).و(القريبه)،إن سهل الانتقال فيها، ف(واضحه)،و إلاّ ف(خفيّه)،و اللازم فى الثّالث (۵):إمّا خاصّه:مفرده،أو مركّبه،و إلاّ لم يحصل الانتقال المطلوب.

و الموصوف فى الأوّلين (۶)،قد يكون مذكورا،و قد يكون مطويّا عنه،إلاّ مع التّصريح بإثبات الصّفه للموصوف،أو نفيها عنه،فلا يكون إلاّ مذكورا.

۱- ((۱)) -تقسيم للكنايه بحسب الغرض المؤدّى بها،و الذى تشير إليه.

۲- ((۲)) -أى:إثبات أمر لآخر و نسبته إليه إثباتا أو نفيا.

۳- ((۳)) -و هو الكنايه عن الموصوف.

۴- ((۴)) -أى:فى الكنايه عن الصفه.

۵- ((۵)) -فى القسم الخاص بالكنايه عن الموصوف.

۶- ((۶)) -فى القسمين:الكنايه عن الصفه،و الكنايه عن النسبه.

و تسمّى (۱)(الکنایه المسوقه)؛لأجل موصوف غیر مذکور ب(التّعریض)،و إن لم تکن (۲)مسوقه لذلک (۳)،فإن قلّت الوسائط موجبه للانتقال،و لم یکن خفاء فی اللزوم،فب(الإیماء)،و(الإشاره)،و مع الخفاء،فب(الرّمز)،و إن کثرت (۴)،فب(التّلویح).

و قد تکون(الکنایه ساذجه):بأن لا یشوبها شیء من التّصریح بالمطلوب،و قد تکون(غیر ساذجه)،کما فی:(طویل النجاد (۵))،إذ أصله:(طویل نجاده)،فأضیف الوصف (۶)بعد تحویل إسناده عن الفاعل إلی الضّمیر الرّاجع إلی الموصوف (۷)؛و لذا یجب المطابقه بینهما (۸).قیل:و علی هذا فلا کنایه (۹).

قلت:هذا بحسب اللفظ،و لکنّ الصّفه للمضاف إلیه بحسب المعنی،و النّظر-هنا-فی المعنی دون اللفظ کما لا یخفی (۱۰).

۱- (۱) -فی الأصل:(یسمی)،علی الرّغم من تأنیث الفاعل:(الکنایه المسوقه).و کذا أنسب.

۲- (۲) -فی الأصل:(یکن)،علی خلاف السّیاق الذی وردت فیه مع مقتضاه،و کذا أنسب.

۳- (۳) -هذا تقسیم للکنایه بحسب الوسائط،و السیاق علی أربعه أقسام:تعریض،و تلویح،و رمز، و إشاره.

۴- (۴) -أی:الوسائط.

۵- (۵) -النجاد:بکسر النون:هو حمائل السّیف یکنّی بها عن طویل القامه.ینظر:مجمع البحرین،ج ۴،ص ۲۷۰.

۶- (۶) -صیغه مبالغه اسم الفاعل(طویل).

۷- (۷) -الذی هو:النجاد.

۸- (۸) -بین المضاف و المضاف إلیه مراعاه لقواعد اللغه،و منطقها النحوی.

۹- (۹) -ینظر:حاشیه الدسوقی علی شرح تلخیص المفتاح(فمن شروح التّلخیص)،ج ۴،ص ۲۵۳.

۱۰- (۱۰) -أجد لهذا الرّأی سابقه عند شرّاح التّلخیص کالتفتازانی فی المطوّل،ص ۶۳۳؛و أبی یعقوب المغربی فی مواهب الفتاح فی شرح تلخیص المفتاح(ضمن شروح التّلخیص)،ج ۴،ص ۲۵۳. قال التفتازانی فی محاوره جدل لبیان ذلک،قال:«فإن قلت:إذا أسند الصفه إلی الضمیر الموصوف،فلم زعمت أنّها کنایه مشوبه بالتصریح،و هلّا کانت تصریحا کما فی قوله تعالی: حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ سوره البقره،الآیه ۱۸۷.و نحو ذلک ممّا یشتمل علی إشاره ذکر أحد الطرفین جعل تشبیها لا إستعاره مشوبه بالتشبیه.قلت:

و اعلم أنّ المجاز أبلغ من الحقيقه،و كذلك الكنايه من التّصريح،و الاستعاره من التّشبيه.و ادّعى السّكّاكى على ذلك كلّه إطباقهم (۱)،و استدلّ عليه مضافا إلى ذلك،بأنّ الانتقال من الملزوم إلى اللّازم بمنزله دعوى الشّىء ببيّنه و برهان (۲)،فقولك: (فلان طويل نجاده)،معناه://طويل لطول نجاده،فليتدبّر!.

و ليكن هذا آخر ما قصدناه من هذه الوجيزه الموسومه ب(نخبه التّبيان فى علم البيان).و قد ألّفتها فى بعض من يوم،و قليل من الزّمان،و أنا العبد الواثق باللّه الصّمد (حبيب اللّه بن على مدد)،فى يوم الخميس،من ذى الحجّه الحرام،فى ۱۲۸۴ ه،بلده كلبايكان.

و قد وقع الفراغ من تحرير هذه النّسخه الشّريفه على يد العاصى الحقير حسن الشّريف بن على الكاشانى،فى ۱۳۰۹ ه،بلده كاشان (۳).

ص:۳۹۴

۱- (۱)) -قال السّكّاكى:«إعلم أنّ أرباب البلاغه و أصحاب الصياغه للمعانى مطبقون على أنّ المجاز أبلغ من الحقيقه،و أنّ الاستعاره أقوى من التّصريح بالتشبيه،و أنّ الكنايه أوقع من الإفصاح بالذّكر..»مفتاح العلوم،ص ۱۹۴.
۲- (۲)) -ينظر:مفتاح العلوم،ص ۱۹۴-۱۹۵.
۳- (۳)) -(كاشان)بالشين المعجمه و آخره نون:مدينه بما وراء النّهر على بابها وادى أخسيكث، معجم البلدان،الحموى،ج ۴،ص ۴۳۰.

مصادر التحقيق و مراجعه:

-القرآن الكريم

١-الإتقان فی علوم القرآن،السّيوطی(جلال الدّين عبد الرحمن الشّافعیّ،ت ٩١١ ه)،حقق أصوله،و وثق نصوصه،طه عبد رؤوف سعد،المكتبه التوفيقيه،مصر،(د.ت).

٢-أسرار البلاغه،الجرجانی،عبد القاهر الجرجانی(أبو بكر بن عبد الرّحمن،ت ٤٧٤ ه)، تحقيق:السّيّد محمّد رشيد رضا،دار المعرفه للطباعه و النّشر،بيروت-لبنان،١٣٩٨ ه-١٩٧٨ م.

٣-أسرار العربيّه؛أبو بركات الأنباری؛(عبد الرّحمن محمّد بن أبی سعيد،ت ٥٧٧ ه)،تحقيق:

محمّد بهجت البيطار،مطبعه التّرقیّ،دمشق،١٣٧٧ ه-١٩٥٧ م.

٤-أصول البلاغه،ابن ميثم البحرانیّ(كمال الدين ميثم بن علیّ،ت ٦٧٩ ه)،تحقيق:د.

عبد القادر حسين،ط:١،دار الثّقافه للنّشر و التّوزيع،الدّوحه،قطر ١٤٠٦ ه-١٩٨٩ م.

٥-أعيان الشّيعه،السّيّد محسن الأمين العاملی،تحقيق و تخريج:حسن الأمين:دار التّعارف للمطبوعات،بيروت ١٤٠٣ ه-١٩٨٣ م.

٦-الأعلام،(تراجم)؛خير الدين الزركلی،دار العلم للملايين،بيروت،١٩٨٤ م.

٧-الإيضاح فی شرح المفصّل(المفصّل للزّمخشریّ)،إبن الحاجب(أبو عمرو عثمان بن عمر) (٥٧٠-٦٤٦ ه)،تحقيق:موسی بنّای العليلیّ،إحياء التراث الإسلامیّ،مطبعه العانیّ،بغداد، ١٤٠٢ ه-١٩٨٢ م.

٨-الإيضاح فی علوم البلاغه،الخطيب القزوينیّ(محمّد بن عبد الرحمن(٦٦٦-٧٣٩ ه)،تحقيق و تعليق:لجنه من أساتذه كلّيّه اللّغه العربيّه بالجامع الأزهر،مطبعه السّنّه المحمّديّه،القاهره(د.ت).

٩-بغيه الوعاه فی طبقات اللّغويين و النّحاه،السّيوطیّ(جلال الدين عبد الرحمن،ت ٩١١ ه)، تحقيق:محمّد عبد الرحيم،ط:١،دار الفكر للطباعه و النشر و التوزيع،بيروت-لبنان،١٤٢٦ ه- ٢٠٠٥ م.

١٠-تراجم الرّجال،السّيد أحمد الحسينی،مطبعه الصدر،قم،مكتبه آيه اللّه العظمی المرعشی النجفی،قم،١٤١٤ ه

۱۱-تلخيص المفتاح،أبو زكريا القزوينى(ت ۷۳۹ ه)؛(ضمن شروح التلخيص)،مطبعه عيسى البابى الحلبى و شركاؤه بمصر، (د.ت).

۱۲-حاشيه الدسوقى على شرح مختصر البلاغه،للتّفتازانىّ،(ضمن شروح التّلخيص)، الدسوقى،مطبعه عيسى البابى الحلبى و شركاؤه بمصر،(د.ت).

۱۳-حاشيه الصّبان على شرح الأشمونىّ على ألفيه إبن مالك،الصّبان(محمّد بن علىّ، ت ۱۲۰۵ ه)،تحقيق:محمّد بن الجميل،ط:۱،مكتبه الصفا،القاهره،۱۴۲۳ ه-۲۰۰۲ م.

۱۴-حسن التّوسل إلى صناعه التّرسل،شهاب الدين الحلبىّ(أبو الثناء شهاب الدين محمود بن سلمان،ت ۷۲۵ ه)،تحقيق و دراسه:أكرم عثمان يوسف،دار الرشيد للنشر،وزاره الثقافه و الإعلام،دار الحريه للطباعه،بغداد،۱۹۸۰ م.

۱۵-الدّرر الكامنه فى أعيان المائه الثامنه،ابن حجر العسقلانى(شهاب الدين أحمد بن على ت ۴۵۲ ه)،دار الكتب الحديثه،مصر، (د.ت).

۱۶-الدّره الفاخره منظومه فى علم درايه الحديث،نظم ملا حبيب اللّه بن على مدد الكاشانى (ت ۱۳۴۰ ه)؛إعداد و تحقيق:السيّد محمّد تقى الحسينى،طهران،(د.ت).

۱۷-دلائل الإعجاز فى علم المعانى،عبد القاهر الجرجانى(أبو بكر بن عبد الرحمن،ت ۴۷۴ ه)،تحقيق:السّيّد محمّد رشيد رضا،دار المعرفه للطباعه و النّشر،بيروت-لبنان،۱۴۰۲ ه- ۱۹۸۱ م.

۱۸-ذريعه الإستغناء فى تحقيق مسأله الغناء؛آيه اللّه العلامه الملا حبيب اللّه الشريف الكاشانى (ت ۱۳۴۰ ه)؛تحقيق:جامعه كاشان و مركز إحياء آثار الملا حبيب اللّه الشريف الكاشانى؛قم المقدسه،إيران،۱۴۷۱ ه-۱۹۹۶ م.

۱۹-الذّريعه إلى تصانيف الشّيعه،محمّد محسن آغا بزرك الطهرانىّ(ت ۱۳۸۹ ه)،ط ۱، دار الأضواء بيروت،۱۴۰۳ ه-۱۹۸۳ م.

۲۰-شذرات الذّهب فى أخبار من ذهب،ابن عماد الحنبلى(أبى الفلاح عبد الحى،ت ۱۰۸۹ ه)،دار الكتب العلميه،بيروت-لبنان، (د.ت).

ص:۳۹۶

٢١–شرح ابن النّاظم على ألفيه إبن مالك،إبن النّاظم(أبو عبـد اللّه بـدر الـدين محمّد بن محمّد بن مالك،ت ٦٨٦ ه)،تح:محمّد باسل عيون السود،ط:١،دار الكتب العلميه،بيروت–لبنان، ١٤٢٠ ه–٢٠٠٠ م.

٢٢–شـرح التّسـهيل،إبـن مالـك(أبـو عبـد اللّه محمّـد جمـال الـدين،ت ٦٧٢ ه)،تحقيـق:عبـد الرحمـن السّـيّد،ط ١،دار الكتب العلميه،بيروت–لبنان،٢٠٠٥ م.

٢٣–شـرح التّلخيص للقزوينيّ،البابرتيّ(أكمل الـدين محمّـد بن محمّد بن محمود بن أحمد، ت ٧٨٦ ه)،دراسه و تحقيق:د.محمّد مصطفى رمضان صوفيه،ط ١،المنشأه العامّه للنّشر و التّوزيع و الإعلان،طرابلس،الجماهيريّه العربيّه اللّيبيّه الشّعبيّه الإشتراكيه،١٣٩٢ ه–١٩٨٣ م.

٢٤–شرح المختصر لسعد الدين التفتازانى(ت ٧٩١ ه)،على تلخيص المفتاح للخطيب القزوينى،(ت ٧٣٩ ه)،فى المعانى،و البيان،و البديع؛(ضمن شروح التلخيص):مطبعه عيسى البابى الحلبى و شركاؤه بمصر،(د.ت).

٢٥–شرح المفصّل للزمخشريّ(ت ٥٣٨ ه)،ابن يعيش(أبو البقاء موفق الدين بن عليّ، ت ٦٤٣ ه)عالم الكتب،بيروت،(د.ت).

٢٦–شروح التّلخيص،مجموعه من الشّروح على تلخيص المفتاح،للخطيب القزوينى، ت ٧٣٩ ه،طبع بمطبعه عيسى البابى الحلبى و شركاؤه بمصر،(د.ت).

٢٧–الصّحاح،تاج اللّغه و صحاح العربيّه،الجوهرى(أبو نصر إسماعيل بن حمّاد،ت ٣٩٥ ه)،تحقيق:أميل يعقوب،منشورات محمّد على بيضون،ط:١،دار الكتب العلميه،بيروت،لبنان، ١٩٩٩ م.

٢٨–صحيح البخارى،البخارى(ت ٢٥٦ ه)دار الفكر للطباعه و النشر و التوزيع.

٢٩–طبقات أعلام الشيعه؛الشيخ آغا بزرك الطهرانى،دار الكتاب العربى،بيروت،١٣٩١ ه

٣٠–الطّراز المتضـمن لأسرار البلاغه و علوم حقائق الإعجاز،إبن حمزه العلويّ اليمنيّ(يحيى بن حمزه بن عليّ بن إبراهيم،ت ٧٤٩ ه)،مراجعه و ضبط و تدقيق:محمّد عبد السّلام شاهين،ط:

١،دار الكتب العلميه،بيروت–لبنان،١٤١٥ ه–١٩٩٥ م.

۳۱-عروس الأفراح بهاء الدّين السبكی؛(ضمن شروح التلخيص):مطبعه عيسى البابی الحلبیّ و شركاؤه بمصر،(د.ت).

۳۲-العقد المنير(تراجم)،السّيّد موسى الحسينی المازندرانی؛المطبعه الإسلاميه،مكتبه الصدوق،طهران،۱۳۸۲ ه

۳۳-الفصول الغرويه فی الأصول الفقهيه؛الشيخ محمّد حسين بن عبد الرحيم الطهرانی الحائری (ت ۱۲۵۰ ه)دار إحياء العلوم الإسلاميه،قم-ايران،۱۴۰۴.

۳۴-القاموس المحيط،الفيروزآبادی(مجد الدّين محمّد بن يعقوب الشّافعی،ت ۸۱۷ ه)،ط:

۱،دار الكتب العلميه،بيروت-لبنان،۱۴۲۰ ه-۱۹۹۹ م.

۳۵-كتاب حروف المعانی،الزجاجی(أبو القاسم عبد الرحمن بن إسحاق الزجاجی ۳۴۰ ه)، تح:د.علی توفيق الحمد،ط:۱،مؤسسه الرساله،بيروت،۱۹۸۴ م.

۳۶-كتاب الموطأ،الإمام مالك بن انس ت ۱۷۹ ه،تحقيق:محمّد فؤاد عبد الباقی،دار إحياء التراث العربی،بيروت-لبنان،۱۹۸۵ م.

۳۷-كشف الظّنون،حاجی خليفه(مصطفی بن عبد اللّه ت ۱۰۱۷ ه)،دار كتب العلميه، بيروت-لبنان،۱۹۹۲.

۳۸-الكّشاف عن حقائق غوامض التنزيل فی وجوه التأويل،الزّمخشری(جار اللّه محمود بن عمر ت ۵۳۸ ه)؛منشورات محمّد علی بيضون،ط:۱،دار الكتب العلميه،بيروت-لبنان،۱۴۱۵ ه-۱۹۹۵ م.

۳۹-الكنی و الألقاب،الشيخ عباس القمی،مكتبه الصدر،طهران.(د،ت)

۴۰-لباب الألقاب فی ألقاب الأطياب؛الملا حبيب اللّه علی بن مدد الكاشانی(ت ۱۳۴۰ ه)، مطبعه المصطفوی،إيران،۱۳۷۸ ه

۴۱-لسان العرب(معجم)،ابن منظور(أبو الفضل جمال الدّين محمّد بن مكرم،ت ۷۱۱ ه)، دار صادر بيروت-لبنان،(د،ت).

۴۲-المجازات النّبويه؛الشّريف الرّضی ت ۴۰۶ ه)،تحقيق و شرح:طه محمّد الزيتی، منشورات مكتبه بصيرتی،قم.

ص:۳۹۸

۴۳-مجله(نور علم)،الفارسیه،مقدمه العلامه المحقق الأستادی،العدد:(۵۴)،قم،سنه ۱۴۱۳ ه

۴۴-مجمع البحرین،فخر الدّین الطّریحی ت ۱۰۸۵ ه،تح السید أحمد الحسینی،ط:۲،مکتب النشر الثقافه الاسلامیه،۱۴۰۸ ه

۴۵-المخطوطات العربیّه فی مرکز إحیاء التراث الإسلامی،تألیف السید أحمد الحسینی،ط ۱، سرور،۱۴۲۴ ه

۴۶-مرثیه الإمام الحسین(علیه السّلام)؛نظم ملا حبیب اللّه الکاشانی؛تحقیق:فارس حسون؛ مجله تراثنا،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام لإحیاء التراث،العدد:الأول:(۶۱)،السنه السّادسه عشره،محرم،۱۴۲۱ ه

۴۷-مصفی المقال؛للشیخ آغا بزرک الطهرانی المطبعه الحکومیه-إیران۱۳۷۸/ ه

۴۸-المطول،شرح تلخیص المفتاح،التفتازانی(سعد الدین مسعود بن عمر ت ۷۹۲ ه)،تح:

عبد الحسین الهنداوی،ط ۱،دار الکتب العلمیه،بیروت-لبنان،۲۰۰۱ م.

۴۹-معانی القران و إعرابه؛الزّجّاجی(أبو إسحاق إبراهیم بن السری ت ۳۱۱ ه)،شرح تحقیق:د.عبد الجلیل عبده شلبی،دار الحدیث،القاهره،۱۴۲۴ ه-۲۰۴ م.

۵۰-معاهد التّنصیص علی شواهد التّلخیص،العباسیّ(عبد الرحمن بن أحمد،ت ۹۶۳ ه)،تح:

محمّد محیی الدّین عبد الحمید،عالم الکتب،بیروت-لبنان،۱۳۶۷ ه-۱۹۴۷ م.

۵۱-معجم الأدباء؛یاقوت الحموی،مراجعه واره المعارف العمومیه،دار مأمون،(د.ت).

۵۲-معجم البلدان؛أبو عبد اللّه یاقوت بن عبد اللّه الحموی(ت ۶۲۶ ه)،دار الفکر،بیروت.

۵۳-معجم الشّعراء؛المرزبانی(أبو عبید اللّه محمّد بن عمران ت ۳۸۴ ه)،صححه و علق علیه الأستاذ الدکتور:ف.کرنکو،ط:۱،دار الجیل،بیروت-لبنان،۱۹۹۱ م.

۵۴-معجم المؤلفین؛عمر رضا کحاله،دار إحیاء التّراث العربی،بیروت،(د،ت).

۵۵-مغنی اللّبیب عن کتب الأعاریب،إبن هشام الأنصاریّ(أبو محمّد عبد اللّه جمال الدّین بن یوسف،ت ۷۶۱ ه)،تحقیق و تعلیق:د.مازن المبارک،د.محمّد علی حمد اللّه،ط:۱،مؤسسه الصّادق،تهران.

٥٦-مفتاح السّعاده؛طاش كبرى زاده؛تح:كامل بكرى و عبد الوهاب أبو النور،مطبعه الإستقلال،مصر،١٩٦٨ م.

٥٧-مفتاح العلوم،السّكاكيّ(أبو يعقوب يوسف بن أبى بكر،ت ٦٢٦ ه)،ط ١،مطبعه مصطفى البابى الحلبى و أولاده بمصر،١٣٥٦ ه-١٩٣٧ م.

٥٨-مفردات ألفاظ القرآن،العلامه الرّاغب الأصفهانى المتوفى فى حدود ٤٢٥ ه،تحقيق:

صفوان عدنان داوودى،دار القلم،دمشق،دار الشاميه،بيروت،ط ٤،١٤٢٥ ه

٥٩-مواهب الفتاح فى شرح تلخيص المفتاح،أبو يعقوب المغربى؛(ضمن شروح التلخيص):

مطبعه عيسى البابى الحلبىّ و شركاؤه بمصر،(د.ت).

٦٠-النجوم الزاهره فى ملوك مصر و القاهره،ابن تغرى بردى(جمال الدين أبو المحاسن يوسف)،دار الكتب،المؤسسه المصريه للتأليف و الترجمه و الطباعه و النشر،١٩٥٠ م.

٦١-نهايه الأرب فى فنون الأدب،النويرى(شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب ت ٧٣٣ ه)، وزاره الثقافه و الإرشاد القومى،المؤسسه المصريه للتأليف و الترجمه و الطباعه و النشر.

٦٢-نهايه الإيجاز فى درايه الإعجاز،فخر الدّين الرازىّ،(ت ٦٠٦ ه)،تح:د.محمّد بركات حمدى أبو علىّ،و:د.إبراهيم السّامرآئىّ،دار الفكر للنّشر و التّوزيع،الأردن،١٩٨٥ م.

٦٣-همع الهوامع فى شرح جمع الجوامع،السّيوطىّ(جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر، ت ٩١١ ه)،تحقيق:عبد الحميد الهنداوى،المكتبه التوفيقيه،مصر،القاهره(د،ت).

اقل و اکثر ارتباطی

اشاره

از منظر صاحب محصول،کشف الغطاء و هدایه

جمع آوری و تدوین:سیّد جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه تصحیح و تحقیق:مهدی باقری سیانی

[مقدمه محقق]

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

رساله پیش رو،درباره یکی از مباحث علم اصول به نام«أقل و أکثر ارتباطی»است؛ و شامل نظریات سه تن از بزرگترین فقیهان و اصولیین شیعه در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می باشد که عبارتند از حضرات آیات عظام:سید محسن أعرجی کاظمینی،شیخ جعفر کاشف الغطاء و شیخ محمّد تقی رازی نجفی اصفهانی قدّس سرّهم.

و جالب آن که جمع آوری کننده این مجموعه،بزرگ متتبّع فقه،علاّمه سیّد جواد عاملی قدّس سرّه می باشد.

نگارنده در این مقدّمه می کوشد که در ابتدا به اختصار،جایگاه ویژه علم اصول فقه را در بین سایر علوم اسلامی،مشخص نماید و سپس شرح حالی-هرچند مختصر-از چهار فقیه پیش گفته به دست دهد و آنگاه به بیان برخی نکات و ویژگی ها پیرامون نسخه خطی این رساله و چگونگی دست یابی محقّق به آن پردازد و در پایان نیز برخی از بایسته های شیوه پژوهشی خود را متذکّر گردد.

ص:۴۰۱

الف:علم اصول فقه و جایگاه آن

فقیه برای رسیدن به قلّه اجتهاد و رساندن مردم به سر منزل مقصود،نیازمند آن است که با سالها تمرین و ممارست اختیار نفس خویش به دست گیرد؛این شرط-که از آن به «قوّه قدسیّه»تعبیر می شود-به حالت های نفسانی و صفات شخصی مجتهد مربوط است و مقتضای آن،این است که مجتهد،انسانی معتدل و متوازن باشد؛علاّمه فقیه، وحید بهبهانی این امر را اصل و اساس اجتهاد می داند.به نظر وی دارا بودن«قوّه قدسیّه» به معنای اجتماع شرائط ده گانه است (۱)،این شرائط در کتاب الفوائد الحائریه (۲)ذکر شده و مورد بررسی قرار گرفته است. (۳)افزون بر آنچه ذکر شد،فقیه و مجتهد لازم است که از بعضی علوم نیز آگاه باشد؛شهید ثانی این علوم را ۱۲ علم ذکر کرده است (۴)؛فرزند گرامی وی،شیخ حسن معروف به صاحب معالم آن را ۹ علم می شمارد. (۵)همچنین مرحوم فاضل تونی در کتاب ارزشمند«الوافیه»این موارد نه گانه را در سه زیر مجموعه علوم ادبی،عقلی و نقلی به صورت خلاصه چنین بر می شمارد:«از علوم ادبی،لغت و صرف و نحو؛از علوم عقلی،اصول فقه و کلام و منطق؛از علوم نقلی،تفسیر آیات الاحکام، دانستن احادیث احکام و علم رجال». (۶)

در کتاب ارزشمند«مدخل علم فقه»دیدگاه فقهای معاصر را در این مورد چنین بیان می کند:

«...امّا از نظر فقهای معاصر،اجتهاد متوقّف بر سه علم است:ادبیّات عرب،دانش

ص:۴۰۲

۱- (۱) -بخشی از عبارت مرحوم علاّمه وحید بهبهانی،این چنین است:«...و من الشرائط،القوّه القدسیّه و الملکه القویّه و هو أصل الشرائط وجد ینفع باقی الشرائط و ینتفع من الأدلّه و الأمارات و التنبیهات...».

۲- (۲) -نگر:الفوائد الحائریّه،ص ۳۳۱-۳۴۶.

۳- (۳) -نگر:مدخل علم فقه،ص ۶۲-۶۳.

۴- (۴) -منیه المرید،ص ۳۷۷.

۵- (۵) -معالم الأصول،ص ۳۸۳-۳۸۴.

۶- (۶) -الوافیه،ص ۲۵۰-۲۹۰.

رجال و اصول فقه.و از آن جا که برای مجتهد،صاحب نظر بودن در ادبیّات عرب لازم نیست،می توان گفت تنها دو علم است که اجتهاد در فقه متوقّف بر اجتهاد در آن ها است:علم رجال و اصول فقه». (۱)

ب:آشنایی با چهار فقیه نامدار

اشاره

یکی از شخصیت های بسیار تأثیرگذار در فقه شیعه،مرحوم علاّمه محمّد باقر اصفهانی معروف به«وحید بهبهانی»است که بحق«احیاگر علم اصول در قرن دوازدهم هجری»است وی با برهانی قوی و تلاشی فراگیر بساط«اخباری گری»را برچید و فقه شیعی را وارد مرحله تازه ای کرد.

علم اصول پس از وحید بهبهانی توسّط شاگردان-بی واسطه و باواسطه-وی تکامل یافت.چهار تن از شاگردان نام آور وی-که هرکدام نیز نقشی مؤثّر در پیدایش این اثر دارند-عبارتند از:

۱-فقیه محقّق زاهد،سیّد محسن أعرجی رحمه اللّه

وی معروف به«مقدّس کاظمی»و یا«مقدّس بغدادی»است و در حدود سال ۱۱۳۰ ق در بغداد متولّد گردید و تا حدود سی سالگی در بغداد ماند و پس از آن،شوق آموختن علوم دینی،او را رهسپار کربلای معلّی و نجف اشرف نمود و نزد مهم ترین دانشمندان این دو شهر از جمله:علاّمه وحید بهبهانی،علاّمه سیّد مهدی بحر العلوم و علاّمه شیخ جعفر کاشف الغطاء به شاگردی و کسب دانش پرداخت.

علاّمه ادیب،سیّد محمّد باقر خوانساری-أعلی اللّه مقامه-در«روضات الجنّات»در مورد ایشان چنین می نویسد:«البحر الطامی و مفخر كلّ شیعی إمامی...من أفاضل عصره و أعاظم دهره بأسره،محقّقا فی الأصول الحقّة و معطیا للوصول إلی الفقه حقّه». (۲)

۱- ((۱)) -نگر:مدخل علم فقه،ص ۵۹-۶۰.

۲- ((۲)) -نگر:روضات الجنّات،ج ۶،ص ۱۰۴.

همچنین محدّث بزرگ،حاج میرزا حسین نوری،نیز درباره وی چنین می فرماید:

«العالم المحقّق الناقد الزاهد...کان من الزهّاد الناسکین». (۱)

بیان علاّمه سید حسن صدر عاملی به ترتیب در ابتدای«تکمله أمل الآمل»و رساله «ذکری المحسنین»چنین است:«السیّد محسن...أحد الأعلام من علماء الإمامیّه المحققّین المؤسّسین فی الفقه و الأصول،إمام فی العلوم الأدبیّه،حسن التحریر، جیّد التقریر،بلیغ العباره،جزل الکلام،فحل الفحول فی کلّ الأصول،رجالی ماهر و محدّث باهر فقیه متضلّع،قلّ فی المتأخّرین مثله فی التحقیق و التدقیق و فقه کلمات الفقهاء و فقه الحدیث...» (۲)«السیّد الإمام،آیه اللّه فی العالمین،سیّد المحققّین و رئیس الملّه و الدین،علم الأعلام و تاج الفقهاء،السیّد الأوّاه...». (۳)

این فقیه فرزانه سالهای پایانی عمر پربرکت خویش را در شهر کاظمین گذرانید و در سال ۱۲۲۷ ق رخت به سرای باقی کشید و در مقبره خانوادگی خود در همان شهر مدفون گردید.

۲-فقیه ژرف اندیش شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه اللّه

وی در سال ۱۱۵۶ ق (۴)در شهر نجف اشرف و در خاندان علم و تقوا دیده به جهان گشود و در همان شهر و شهر کربلا به فراگیری علوم و دانش های گوناگون اسلامی پرداخت.

برخی از اساتید وی عبارتند از:پدر دانشمندش شیخ خضر نجفی(متوفّای ۱۱۸۰ ق)و شیخ محمّد دورقی نجفی(متوفّای ۱۱۸۶ ق)؛سیّد صادق حسینی أعرجی معروف

ص:۴۰۴

۱- ((۱)) -نگر:خاتمه المستدرک،ج ۲،ص ۱۲۳.

۲- ((۲)) -تکمله أمل الآمل،ج ۴،ص ۳۰۲،رقم ۱۸۱۰.

۳- ((۳)) -نگر:وسائل الشیعه(محقّق اعرجی)ص ۹۴۰.

۴- ((۴)) -سال ولادت وی را ۱۱۴۶ و ۱۱۵۴ ق نیز گفته اند و سال ۱۱۵۶ ق را علاّمه آغا بزرگ تهرانی اختیار نموده است؛نگر:الکرام البرره ج ۱،ص ۲۴۹،رقم ۵۰۶.

به«فحّام»(و متوفّای ۱۱۲۲ ق)و شیخ مهدی فتونی عاملی؛ (۱)ولی بزرگترین استاد وی- همان گونه که گذشت-علاّمه بزرگ،وحید بهبهانی است.

فقیه بزرگ،سیّد جواد عاملی در ابتدای مفتاح الکرامه می نویسد:«...امتثلت أمر سیّدی و استاذی و من علیه-بعد اللّه سبحانه و أولیائه-معوّلی و اعتمادی،الإمام العلاّمه، المعتبر المقدّس،الحبر الأعظم الشیخ جعفر،جعلنی اللّه فداه،و أطال اللّه تعالی للمؤمنین بقاءه...». (۲)

محدّث خبیر،حاج میرزا حسین نوری درباره وی چنین می فرماید:«...و هو من آیات اللّه العجیبه ألّتی تقصر عن درکها العقول،و عن وصفها الألسن...». (۳)

و بیان شیخ آغا بزرگ تهرانی-صاحب موسوعه گرانسنگ الذریعه-نیز در تمجید ایشان چنین است:

«هو شیخ الطائفه...و الحقّ أنّه من الشخصیّات العلمیّه النادره المثیل،و أنّ القلم لقاصر عن وصفه و مکانته...». (۴)

این فقیه نامور قبل از ظهر روز چهارشنبه،بیست و دوم ماه رجب سال ۱۲۲۸ ق در شهر مقدّس نجف دیده از جهان فانی فروبست و نزدیک حرم مطهّر امیر مؤمنان حضرت علی علیه السّلام در مقبره ای که از قبل برای خود آماده نموده بود،دفن گردید.

۳-فقیه و اصولی بلندآوازه،شیخ محمّد تقی رازی نجفی اصفهانی رحمه اللّه

شیخ محمّد تقی رازی و برادر دانشمندش شیخ محمّد حسین دو تن از سرشناس ترین چهره های علمی شیعه می باشند اگرچه این دو برادر دارای مرتبتی بلند در علم اصول فقه می باشند و یکی با«هدایه المسترشدین»جاودانه گردید و دیگری با

۱- ((۱)) -همان.

۲- ((۲)) -مفتاح الکرامه،ج ۱،ص ۱۸.

۳- ((۳)) -خاتمه المستدرک،ج ۲،ص ۱۱۷.

۴- ((۴)) -الکرام البرره،ج ۱،ص ۲۴۹-۲۵۰.

«الفصول الغرويّه» (۱)؛ولی جایگاه فقهی این دو بزرگوار تحت الشعاع تبحّر اصولی آنان قرار گرفته است.

از تاریخ ولادت این دو عالم بزرگ اطلاع دقیقی در دست نیست جز آن که می توان -با توجه به قرائن-احتمال داد که در بین سالهای ۱۱۸۵ تا ۱۱۹۰ ق بوده باشد.

مرحوم علاّمه شیخ آغا بزرگ تهرانی زادگاه صاحب هدایه المسترشدین را-ایوان کی(ایوان کیف)-ورامین ذکر می نماید. (۲)

صاحب«روضات الجنّات»درباره وی چنین می فرماید:

«...أفضل أهل عصره فی الفقه و الأصول،بل أبصر أهل وقته بالمعقول و المنقول...

استاد الکلّ فی الکلّ و فی أصول الفقه علی الخصوص...». (۳)

و یا«المحقّق المدقّق النحریر و الجامع الفقیه الخبیر،خاتمه المجتهدین و رئیس الموحّدین...» (۴)

شارح هدایه المسترشدین می فرماید:

«والدی الأمام،عماد الإسلام،فقیه أهل البیت-علیهم السّلام-مشکاه حنادس الظلام، و مربّی الفضلاء الکرام؛بل استاذ العلماء الأعلام و فخر الفقهاء العظام...» (۵)

این فقیه و اصولی بزرگ به هنگام ظهر روز جمعه پانزدهم ماه شوّال سال ۱۲۴۸ ق به دیار باقی شتافت و در تکیه ای که بعدها به نام وی-تکیه شیخ محمّد تقی-معروف شد، دفن گردید.

۱- (۱) -این اثر ارجمند،دارای چاپ های متعدد حجری می باشد و مبحث«حقیقت و مجاز»آن در سال ۱۳۸۶ ش و به اهتمام فاضل گرامی حجه الاسلام مجید هادی زاده در مجموعه «نصوص و رسائل من اصفهان العلمی الخالد»به زیور طبع آراسته گردید.

۲- (۲) -الکرام البرره،ج ۱،ص ۲۱۵.

۳- (۳) -نگر:روضات الجنّات،ج ۲،ص ۱۲۳.

۴- (۴) -نگر:علماء الاسره،ص ۱۸۰.

۵- (۵) -نگر:شرح هدایه المسترشدین،ص ۶۶.

۴-فقیه متتبّع سیّد محمّد جواد عاملی رحمه اللّه

وی صاحب موسوعه گرانسنگ«مفتاح الکرامه»می باشد که در حدود سال ۱۱۶۰ ق در«شقراء»-از روستاهای جبل عامل لبنان-چشم به جهان گشود.

این فقیه بزرگ،مقدّمات علوم را در زادگاه خود آموخت و آنگاه جهت کسب فیض و دانش از محضر دیگر عالمان شیعه،رهسپار عراق گردید و در دو حوزه علمی عظیم کربلا و نجف به تکمیل اندوخته های علمی خود پرداخت.

علاّمه وحید بهبهانی در وصف شخصیت والای ایشان می فرماید:

«...العالم العامل و الفاضل المحقّق المدقّق الماهر العارف ذو الذهن النقّاد و الطبع الوقّاد...». (۱)

میرزای قمی صاحب«قوانین الأصول»نیز در اجازه روایی خود به صاحب مفتاح الکرامه-که تاریخ نوشتن آن جمادی الثانی ۱۲۰۶ ق می باشد-از چنین تعبیراتی استفاده می کند:«...السیّد العالم العامل،الفاضل الکامل،المتتبع المطلّع علی الأقوال و الأفکار،الناقد المضطلع بمعرفه الأخبار و الآثار...». (۲)

برخی از آثار این فقیه فرزانه-افزون بر«مفتاح الکرامه»-عبارت است از:

«شرح وافیه الأصول»فاضل تونی؛

شرح طهارت کتاب«وافی»فیض کاشانی(تقریرات سیّد بحر العلوم)؛

و رساله ای در ردّ أخباریین. (۳)

ص:۴۰۷

۱- (۱) -أعیان الشیعه،ج ۶،ص ۴۰۵.

۲- (۲) -أعیان الشیعه،ج ۶،ص ۴۰۵.

۳- (۳) -سید محسن امین در مورد این کتاب چنین می نویسد:«رساله فی الردّ علی الأخباریین، نافعه جدّا و کتب المحقّق البغدادی علی ظهرها بخطّه:أحسنت و أجملت و أفضت حکمه و صوابا و موردا عذبا و مستزادا لبابا،لازلت موفّقا لهدایه الخلق و إرشاد الناس إلی الحقّ و الکشف عن الفیایا و الدلاله علی الخبایا».أعیان الشیعه،ج ۶،ص ۴۱۱،(ذیل رقم ۳۸۳۶).

این فقیه نـامور در ذی القعـده سال ۱۲۲۸ ق،در شـهر نجف اشـرف چشم از جهـان خاکی فروبست و در جوار مرقـد مطهّر امیر مؤمنان-روحی له الفداء-جسم پاکش در دل خاک آرام گرفت. (۱)

ج:برخی از نکات و ویژگی های کتاب:

۱-بستر آفرینش این اثر:

آن گونه که از برخی نوشـته هـای این رسـاله اسـتفاده می شود،ظـاهرا فردی از محقّق اعرجی راجع به یکی از عبـارات اصولی وی-الشـغل الیقینی یسـتدعی البراءه الیقینیّه- پرسـش می کند و وی در پاسخ قسـمت اول،این رساله را می نویسد؛این نوشـته را سیّد جواد عاملی می بیند و آن را بر دیگر اسـتاد خویش،شیخ جعفر کاشف الغطاء عرضه می دارد؛مرحوم کاشف الغطاء برخی از نظرات سیّد اعرجی را نقد نموده و جواب آن را به صورت مکتوب در اختیار سیّد عاملی قرار می دهد.

سیّد عاملی،نقد شیخ جعفر را بر سیّد اعرجی عرضه می نماید و سیّد نیز در جواب از مبانی خود دفاع،و نقد شیخ جعفر را پاسخ می گوید.

برای بار دوم جواب و نقـد سیّد محسن توسّط سیّد عاملی بر شـیخ جعفر عرضه می گردد؛شـیخ جعفر نقد دوم سیّد محسن را مجـدّدا پاسـخ می گویـد؛این پاسخ به دست سـیّد محسن می رسد و برای بار سوم وی از خود دفاع می نماید،ولی این پاسخ به دست شیخ جعفر نمی رسد.

از سوی دیگر نوشـته اول سـیّد اعرجی را شـیخ محمّد تقی رازی می بیند(و شاید به واسطه سیّد جواد عاملی،در اختیار وی قرار می گیرد)و صاحب«هـدایه المسترشـدین» نیز برخی از مبانی اسـتاد خود را نقد نموده و آن را به صورت تعلیقه در کناره نوشـته استاد می نویسد.

ص:۴۰۸

۱- (۱)) -نگر:المشاهیر المدفونین فی الصحن العلوی الشریف،ص ۲۷۱،رقم ۳۵۳.

مکـان آفرینش این اثر نجف اشـرف است؛ (۱)و تاریـخ به انجام رسـیدن آن حدود سال ۱۲۱۵ ق،یا قبل از آن می باشـد؛یعنی نزدیک به دهه پایانی عمر سیّد اعرجی و شیخ جعفر کاشف الغطاء؛و تعلیقات شیخ محمّد تقی مربوط به پیش از خروج وی از نجف اشرف و هجرت به ایران است چرا که حرکت وی به سوی ایران را به صورت احتمال سال ۱۲۱۷ ق،بعد از وفات پدرش دانسته اند بلکه به طور قطع و یقین،وی در سال ۱۲۱۷ ق در ایران بوده است. (۲)

۲-معرفی رساله در کلام بزرگان:

الف-بیان صاحب الذریعه:

بزرگ کتاب شـناس شـیعه،مرحوم آغا بزرگ تهرانی از رساله حاضـر در«الذریعه»با عنوان«أصاله البراءه»نام می برد.بیان وی در این مورد،چنین است:

«أصاله البراءه للسیّد محمّـد جواد بن محمّـد الحسـینی الشـقرائی...أوّله(الحمـد للّه ربّ العالمین)،أورد أوّلا کلام السیّد محسـن المقـدّس الأـعرجی(أنّ الشـغل الیقینی یسـتدعی الـبراءه الیقینیّه)و تکلّم فی الردّ علیه،ثمّ أورد مـا کتبه السـیّد محسن فی الجواب عنه،ثمّ ردّ جوابه و هکذا إلی آخر الکتاب،بعنوان(قال سلّمه اللّه و أقول)و قال فی آخره(و قد جری بیننا و بین سیّدنا الأمیر السیّد علی فی ذلک و کتبناه فی رساله منفرده و کذا تحقیق سیّدنا السیّد مهدی)و النسخه الموجوده منها عند الشیخ هادی آل کاشف الغطاء،کتبت

ص:۴۰۹

۱- (۱) -با توجه به این مطلب که مرحوم سیّد محسن اعرجی سال های پایانی عمر مبارک خود را در شهر کاظمین گذرانده و در همـان شـهر نیز وفـات نموده و در همـان جـا دفن گردیـده است، می توان احتمال داد که مقاله اول سیّد اعرجی در شـهر کاظمین نوشـته شده و این نوشـته در نجف به دست شیخ جعفر کاشف الغطاء و شاگردش شیخ محمّد تقی-صاحب هدایه-می رسد و شـیخ جعفر،نقدی بر آن می نویسد و شـیخ محمّد تقی نیز به صورت جداگانه،تعلیقات انتقادی خود را ذیل آن قرار می دهد.

۲- (۲) -نگر:قبیله عالمان دین،ص ۱۶؛رساله صلاتیه،ص ۲۹.

عن نسخه الأصل ألّتی علیها حواش إمضائها(محمّد تقی)،و المظنون أنّها للشیخ محمّد تقی،صاحب حاشیه المعالم،و أمّا الرساله ألّتی تعرّض فیها للجواب عن صاحب الریاض و آیه اللّه بحر العلوم فتأتی بعنوان الرساله فی الشکّ فی الجزئیّه و الشرطیّه». (۱)

ب-بیان صاحب أعیان الشیعه:

مرحوم سیّد محسن امین نیز به هنگام برشمردن آثار سیّد عاملی،از این رساله با عنوان«رساله فی أصل البراءه»نام می برد و چنین می نویسد:

«رساله فی أصل البراءه ذکر فیها أولاـ کلام السیّد محسن الأعرجی:إنّ الشغل الیقینی یستدعی البراءه الیقینیّه و تکلّم فی الردّ علیه،ثمّ أورد ما کتبه السیّد محسن فی الجواب عنه،ثمّ أورد جوابه و هکذا إلی آخر الکتاب بعنوان قال سلّمه اللّه...». (۲)

۳-تذکّر چند نکته:

الف:این نوشته از آثار سیّد جواد عاملی نیست؛بلکه وی آن را جمع آوری و تألیف نموده و آن را به خط خویش نگاشته است(همان گونه که صاحب الذریعه و صاحب أعیان،به آن تصریح نموده اند).

ب:جمله آغازین رساله و جمله های کوتاهی که ربط بین رساله ها را برقرار می کند، از صاحب مفتاح الکرامه است؛نمونه هایی از عبارات سیّد عاملی چنین است:«الحمد للّه ربّ العالمین...قال المولی الفاضل المتقن سیّدنا السیّد محسن-أحسن اللّه إلیه و أرسل عیون غوادی نعمه علیه-»،«إنتهی کلامه علا مقامه.و لما عرض هذا علی الأستاذ الأکبر و المولی المعتبر النحریر،الأمجد الموفّق المؤیّد،الشیخ جعفر-سلّمه اللّه تعالی-کتب فی الجواب بخطّه»،«و لما عرض هذا الجواب علی سیّدنا المحسن،کتب علیه ما نصّه»،«و لما عرض هذا الجواب علی الشیخ-أدام اللّه حراسته-کتب علی الحاشیه...».

۱- ((۱)) -الذریعه،ج ۲،ص ۱۱۳،رقم ۴۵۱ و نیز نگر:الکرام البرره،ج ۳،ص ۳۰۸.

۲- ((۲)) -أعیان الشیعه،ج ۴،ص ۴۱۱.

ج:کاتب،در ابتدای رساله تصریح می کند که این رساله به خط سیّد عاملی است [و نه از آثار وی]؛ (۱)همچنین در مواردی از حاشیه نسخه،این نکته ذکر شده است؛مانند این نمونه که در کناره یکی از صفحات با خط سرخ و متمایز،نوشته شده:«و هنا نسخه من خطّه رحمه اللّه و صحّح علیه».

د:هم چنین از بعضی از دست نوشته های حاشیه رساله می توان استفاده کرد که هر سه رساله توسّط صاحب مفتاح الکرامه جمع آوری شده است مانند این عبارت در آخرین صفحه نسخه خطی:«و لم یعرض علی الشیخ ما ذکره السیّد محسن أبقاهم اللّه جمیعا».دعای سیّد عاملی بعد از ذکر نام سیّد محسن أعرجی و شیخ جعفر کاشف الغطاء با جمله«أبقاهم اللّه»مؤیّد این مطلب است.

ه:صاحب مفتاح الکرامه شرحی نیز بر وافیه فاضل تونی دارد و در آن کتاب، تمامی این رساله را آورده است.بخشی از بیان صاحب أعیان الشیعه در این مورد چنین است:«شرح الوافیه فی الأصول مجلّدان أکبر من القوانین تمام علی الظاهر...و ذکر فیه جمیع ما وقع من المباحثه و المناظره بین العلمین الشیخ الأکبر الشیخ جعفر و السیّد الفاضل المتقن السیّد محسن البغدادی فی جریان أصل البراءه فی أجزاء العبادات...». (۲)

و:در کناره برخی از صفحات نسخه،حواشی علمی و ارزشمندی وجود دارد که ظاهرا از سیّد جواد عاملی است. (۳)

ز:کاتب،این رساله را از نسخه ای که به خط سیّد جواد عاملی بوده نوشته است و البته تصرفاتی هم در آن کرده و خود به این تصرّفات صورت گرفته،تصریح نموده است.نمونه ای از آن،این چنین است:«وجد فی هامش هذه الرساله بعض الحواشی بخطّ

ص:۴۱۱

۱- (۱)) -عبارت کاتب چنین است:«هذا ما وجد بخط السیّد العلاّمه صاحب مفتاح الکرامه و من خطّه نسخت،قال رحمه اللّه...».

۲- (۲)) -أعیان الشیعه،ج ۶،ص ۴۱۱.

۳- (۳)) -نمونه را نگر،ص ۴۳۳(لم یختاره المحقّق).

آخر،و فی بعضها عند الإنتهاء مرسوم محمد تقی و الظاهر-کما قطع به البعض-أنّه صاحب الهدایه-قدّس اللّه سرّه-فأحببت إلحاقها بها».

۴-نکاتی درباره تعلیقه صاحب«هدایه المسترشدین»:

الف:تعلیقات شیخ محمّد تقی-که به خط وی نیز بوده-را،علاّمه ذوفنون شیخ محمّد رضا نجفی-صاحب«وقایه الأذهان»و نبیره صاحب«هدایه المسترشدین»- دیده است؛وی در این مورد،چنین می نویسد:«له ردود علی العلاّمه السیّد محسن الکاظمی فی مسأله الأقلّ و الأکثر،رأیتها بخطّه الشریف». (۱)

ب:شاید بتوان گفت این تعلیقه،اولین اثر اصولی مؤلّف می باشد که در سال های پایانی حضور وی در شهر مقدّس نجف نگاشته شده است. (۲)

ج:با توجه به این مطلب که این تعلیقات در زمان حیات محقّق اعرجی نوشته شده است،به خوبی می توان نبوغ و برجستگی فوق العاده و قدرت و قوّت بالای صاحب «هدایه المسترشدین»را استنباط کرد.

۵-نسخه و شیوه تحقیق آن

الف:اصل نسخه این رساله،در کتابخانه مرحوم آیه اللّه شیخ هادی کاشف الغطاء (۱۲۸۹-۱۳۶۱ ق)،صاحب دو کتاب ارزشمند«مدارک نهج البلاغه»و«مستدرک نهج البلاغه»بوده است و اینک در نجف اشرف و نزد نواده ایشان جناب حجه الاسلام دکتر عباس کاشف الغطاء،نگهداری می شود.

ب:همانگونه که قبلا گذشت،در نسخه اصل،عبارات مقدّس اعرجی و نظریات

۱- (۱) -نگر:أعلاط الروضات،ص ۱۰ و گلشن أهل سلوک،ص ۴۹.

۲- (۲) -از آثار فقهی این فقیه بزرگ،شرح طهارت کتاب وافی فیض کاشانی است که در زمان حیات علاّمه بحر العلوم(سالهای قبل ۱۲۱۲ ق)و از تقریرات درس وی نوشته شده است.

مرحوم صاحب هدایه باهم و یکجا بوده،با این تفاوت که بیان مرحوم اعرجی در متن است،و نظریات مرحوم شیخ محمّد تقی به صورت تعلیقه و در حاشیه نسخه؛ و کاتب،آن را به پایان نوشته خود منتقل نموده است؛ما جهت سهولت در دسترسی،آن را به جای اصلیش-در کنار عبارات مقدّس بغدادی-برگرداندیم.

ج:برخی از اشتباهات که در کتابت نسخه راه یافته بود-با تذکّر در پاورقی- اصلاح گردید.

د:در برخی موارد که به هنگام تحقیق،مصدر بعضی از آراء و اقوال در منابع مقدّم بر تألیف کتاب،دستیاب نبوده،به منابع متأخّر-مانند فرائد الأصول و مفاتیح الأصول- ارجاع داده ایم.

ه:تصویری الکترونیکی از نسخه کتاب به لطف دانشمند فاضل،جناب حجّه الاسلام دکتر عبّاس کاشف الغطاء-رئیس محترم مؤسسه کاشف الغطاء-، و مساعدت و پیگیری استاد گرامی حضرت آیه اللّه شیخ هادی نجفی،در اختیار نگارنده قرار گرفت.

و:لازم به یادآوریست که این رساله در سال ۱۴۲۰ ق،در نجف اشرف توسّط موسسه کاشف الغطاء و به همّت حجّه الإسلام دکتر عباس کاشف الغطاء در حدود صد نسخه و بدون هیچ گونه تصحیح،تحقیق و ارائه مصادری،تکثیر شده است.

ز:نگارنده هم چنین در طول مدّت تحقیق این رساله،از ارشادات و راهنمائی های بیدریغ حضرت استاد نجفی برخوردار بوده است که در همین جا از ایشان سپاس گذاری نموده و توفیقات بیش از پیش برایشان از خداوند مهربان و بنده نواز، طلب می نماید که إنّه ولیّ التوفیق.

ص:۴۱۳

...سخن پایانی:

و سخن پایانی آن که اگر تحقیق این اثر،در پیشگاه دادار خطاپوش بنده نواز،شایسته مثوبت و پاداشی-هرچند خرد و اندک-باشد،نگارنده آن را به پیشگاه تمامی فقیهان راحل و شاگردان مکتب امام صادق علیه السّلام و بالاخص چهار فقیه پیش گفته،تقدیم می دارد.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمین مهدی باقری سیانی ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۷ شمسی برابر با ۱۰ جمادی الاولی ۱۴۲۹ قمری

ص:۴۱۴

برگه اوّل نسخه خطی«اقل و اکثر ارتباطی»

ص:۴۱۵

برگه آخر نسخه خطی«اقل و اکثر ارتباطی»

ص:۴۱۶

[اقل و اکثر ارتباطی]

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

بحث فى مسأله الأقل و الأكثر الإرتباطيين بين أصحاب المحصول و كشف الغطاء و الهدايه جمعها:صاحب مفتاح الكرامه-أعلى اللّه مقامهم-

الحمد للّه ربّ العالمين و صلّى اللّه على محمّد و آله الطاهرين و لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلىّ العظيم. (۱)

[مقاله المحقّق الأعرجى الكاظمى قدّس سرّه]

قال المولى الفاضل المتقن سيّدنا السيّد محسن (۲)(أحسن اللّه إليه و أرسل عيون غوادى (۳)نعمه عليه):

إشتهر أنّ الشغل اليقينى يستدعى البراءه اليقينيّه (۴)و هذا لا كلام فيه حيث يعلم الشغل كما إذا علم اشتغال الذمّه بشىء بعينه و شكّ فى أدائه.و بالجمله فوجوب البراءه على نحو

۱- ((۱)) -هذا ما وجد بخطّ السيّد العلاّمه صاحب مفتاح الكرامه(أعلى اللّه مقامه)،[من هامش النسخه]؛انظر:الذريعه،ج ۲،ص ۱۱۳-۱۱۴،رقم ۴۵۱.

۲- ((۲)) -و هو الفقيه المحقّق و الأصولى المدقّق السيّد محسن الأعرجى المعروف ب«المقدّس الكاظمى»صاحب«المحصول»فى الأصول و«وسائل الشيعه»فى الفقه و«العدّه»فى الرجال، المتوفّى ۱۲۲۷ قمرى.

۳- ((۳)) -الغوادى جمع غاديه و هى سحابه تنشأ غدوه و صباحا؛انظر:كتاب العين،ج ۴،ص ۴۲۷.

۴- ((۴)) -انظر:الوافيه،ص ۱۹۱؛معارج الأصول،ص ۲۹۹.

ما وقع به الشغل،فظلّ (۱)ناس يتعلّقون بها فی كلّ رطب و يابس حتى تجاوزوا بها إلی كلّ ما وقع التكليف به أوّلا على الإجمال و جاء بيانه ثمّ قام هناك احتمال عدم الكمال و إن لم يكن ذلك الإحتمال عن دليل أو إماره،بل بمجرّد تجويز العقل.

و بالجمله،ما لم يقم دليل على العدم و ذلک کالصلاه جاء بيانها قولا و فعلا،ثمّ زعم زاعم أو قام احتمال أن هناك جزءا آخر كجلسه الإستراحه،أو شرطا آخر كالستر إلى نصف الساق مثلا أو احتمل أنّ قول«آمین»أو الكلام فی الإقامه أو عدم نيّه الوجه مثلا أو نحو ذلک مبطل كالتيمم جاء فی بيانه«أنّه مسح الجبين بالكفّين و ظاهر كلّ منهما بباطن الأخرى» (۲)ثمّ احتمل دخول الحاجبين أو جميع الوجه أو باطن الكفّين أو إلى المرفقين أو أنّ المسح لا بدّ و أن يكون بجميع أجزاء باطن الكفّين أو لا بدّ من مسح ما لا تناله اليدين من الممسوح كما بين الأصابع بعد الإنضمام أو أن يصيب الأرض كلّ جزء من الكفّين حتى يتكلّف فی وضع الإبهامين المشاق إلى غير ذلك ممّا يطول تعداده،فأثبتوا بهذه القاعده (۳)كلّ محتمل كائنا ما كان و بالغا ما بلغ.غير أن منهم:

[۱]من اقتصر على الجزء لدخوله فی المفهوم. (۴)

[۲]و منهم من تجاوز إلى الشرط.

[۳]و ربما تجاوز بعضهم إلى المانع.

متعلّقين فی الأول بأنّ التكليف إنّما كان بتمام الماهيه و لا يتيقّن الإتمام مع قيام الإحتمال إلاّ بالإتيان بكلّ محتمل فوجب]B/۱[من باب المقدّمه. (۵)

ص:۴۱۸

۱- ((۱)) -«ظلّ الشیء ظلاله:دام ظلّه...و يقال:ظلّ يفعل كذا:دام على فعله»؛المعجم الوسيط، ص ۵۷۶،ماده«ظلّ».
۲- ((۲)) -أنظر فی هذا المجال ما أفاده الشيخ البهائی قدّس سرّه فی«الحبل المتين»،ج ۱،ص ۳۹۵-۳۸۶ فإنّه قدّس سرّه نقل أحد عشر حديثا فی المقام.
۳- ((۳)) -أی قاعده الاشتغال.
۴- ((۴)) -انظر:رسائل المحقّق الكركی،ج ۳،ص ۲۰۶؛مجمع الفائده و البرهان،ج ۱،ص ۲۳۶؛ كشف الغطاء،ج ۲،ص ۳۲۲.
۵- ((۵)) -كلّ ما يتوقّف عليه فی إتيان المأمور به،سواء كان شرعيّا أو عقليّا.

و فی الأخیرین بأنّ التکلیف إنّما کان بالصحیح و بأنّ أسماء العبادات إنّما وضعت للصحیح و لا صحّه إلاّ باجتماع الشرائط و ارتفاع الموانع،حتی اشتهر فیما بینهم،أن ما شکّ فی جزئیته فهو جزء و ما شکّ فی شرطیته فهو شرط، (۱)و ربما قالوا ما شکّ فی مانعیته فهو مانع،و کذلک یقولون فی الوضعیات کالعقود و الإیقاعات فکلّ عقد احتمل اشتراطه حکموا بتوقّف صحّته علی توفّر ذلک الشرط المحتمل و کان فی ذلک فتح باب عظیم لا یکاد ینسدّ. (۲)

و نحن نقول:أوّلا-أ لیس قد جاء البیان قولا-و فعلا و حکاه لنا حمله الشریعه کابرا عن کابر إذا لم یکن التفصیل بعد السؤال بالقول و الفعل بیانا فکیف یکون البیان؟!أکان ما جاءت به الثقاه العدول عن أرباب الشریعه و تلقّاه العلماء بالقبول أسوء حالا عندکم ممّا جاء عن أهل اللغه؟!ألا توقّفتم هناک و أخذتم بالإحتمال و هو ممّا تدور علیه الأحکام أیضا فإنّه من موضوعاتها.أنّی یسوغ تأخیر البیان و قد مسّت الحاجه و اضطّر الحال؟و لو کان وراء ما بان أمر لظهر لعموم البلوی و توفّر الدواعی علی النقل و استمرار العلماء فی جمیع الأعصار علی التنقیر و التفتیش و الفحص و ضبط الأجزاء و الشرائط.

و إثبات الجزء إن کان علی أن یؤتی به مع باقی الأجزاء فی صوره واحده فهو إدخال فی الشریعه بمجرّد الإحتمال.

و إن کان فی صور شتّی فالتکلیف بمثله خارج عن قانون الشریعه السمحاء. (۳)

و ما جاء فی الإحتیاط مبنیّ علی عدم العثور بما وقع من البیان،لا أنّه علیه السّلام یهمل البیان

۱- (۱) -انظر:هدایه المسترشدین،ج ۳،ص ۵۶۲؛مفتاح الکرامه،ج ۵،ص ۲۳۲؛جواهر الکلام، مؤسسه النشر الإسلامی،ج ۱،ص ۶۵۳.

۲- (۲) -لم یقل أحد بذلک فی المعاملات لأنّها لیست توقیفیّه.[محمّد تقی].

۳- (۳) -قوله:و إثبات الجزء إن کان علی أن...إلی آخره.ألمراد،ألأوّل و الإدخال من جهه الإجمال و باب المقدّمه.[محمّد تقی].

و یؤخّره عن وقت الحاجه اعتمادا علی ذلک. (۱)و علی هذا فحیثما جاء البیان فذلک هو البیان،و یکون ذلک أصلا لا نخرج عنه و نحکم بالنقصان إلاّ بدلیل ثابت یکشف عن حصوله من قبل أو مقارنا له،کما نقول فی التخصیص و التقیید حیث یتوّهم تأخّر عن وقت الحاجه.علی أنّک عرفت فیما تعمّ به البلوی-و خاصّه العبادات-قاضیه بالظهور و حیث]A/۲[لم یظهر دلّ علی عدم الوقوع.

لیت شعری أین إذن أصل البراءه الّذی حکی الإجماع علیه فی التکالیف و الوضعیّات، (۲)الأخباریّه کصاحب الفوائد[المدنیّه] (۳)و الشیخ الحر (۴)و شیخنا صاحب الحدائق (۵)فضلا عن المجتهدین؟

أم أین ما عدّ فی الأدلّه العقلیّه من الأخذ بالأقل (۶)عند الشکّ فی الزائد؟ (۷)

و ما عساه یقال من أنّ أصل البراءه إنّما یتمشی فی التکالیف الابتدائیه لا فی بیان الماهیّه؟و هل بیانها فی الشرعیّات إلاّ کالبیان فی اللغات؟

ففیه:إنّ ما ورد علینا من قبله بعد ورود المجمل إن کان بطریق التکلیف أوامر و نواهی -کما هو الغالب-فذلک التکلیف و أصل البراءه جار فیه.و أیّ فرق بین أن یکلّف أوّلا علی الأجمال ثمّ یأمر و ینهی علی التفصیل أو یکلّف بالتفصیل ثمّ یأمر بالمجمل تأکیدا کما یقول:امتثلوا ما أمرتم به؟و لعلّ ما نحن فیه من الثانی و ما کان لیخاطبهم بما لا یعقلون.

۱- (۱) -قوله:(لا أنّه یهمل البیان...إلی آخره).لم یجیء إلینا خبر مشتمل علی البیان.[محمّد تقی].

۲- (۲) -الظاهر أن یکون مراده،مقبولیه أصل البراءه،حتی عند الأخباریین فی الشبهات الوجوبیه من التکالیف،و فی الوضعیات.

۳- (۳) -الفوائد المدنیّه،ص ۲۷۶.

۴- (۴) -الفوائد الطوسیه،ص ۱۹۶-۲۱۵،(الفائده ۴۹).

۵- (۵) -الدرر النجفیّه،ج ۱،ص ۱۵۵-۱۸۶،(الرقم ۶)و الحدائق الناضره،ج ۱،ص ۴۳-۴۴.

۶- (۶) -قوله:(من الأخذ بالأقل)هذا فی غیر التوقیفیّات.[محمّد تقی].

۷- (۷) -راجع:الوافیه،ص ۱۹۸؛مفاتیح الأصول،ص ۵۱۹.

و إن كان بطريق البيان كأن يقول:الصلاه ألّتى أمرتم بها هذه،فذلك البيان و ما بعد البيان من توقّف ألا قنعتم فيه بذلك كما قنعتم بمثله فى اللغات،على إنّا نقول:

أوّلا:إن لم يجز أصل البراءه فى البيان فأصل العدم جار فيه للقطع بأنّ الأصل فى المركّب عدم التأليف (۱)من الزائد. (۲)

ليت شعرى كيف كان التكليف فى مبادیء التكليف و لا سيّما فى النائين؟أو ليس إنما كان يرد عليهم شيئا فشيئا-أمروا بركعتين فكان التكليف بهما ثمّ أمروا بأخريين فكان بأربع و هكذا-لا يعرفون إلّا ما يرد عليهم و إن أجازوا أن يكون قد أوحى إليه صلّى اللّه عليه و آله أو أمر آخر لم تأتهم بها الرسل أتراك توجب عليهم الإتيان بكلّ ما احتملوه أو توهّموه لأن قيل لهم أولا أقيموا الصلاه؟إنّ هذا لهو التشريع.

ثمّ نقول ثانيا:إن التكليف بالمجمل و إن اقتضى بحسب اللغه التكليف بجميع الأجزاء الواقعيّه لتعلّقه بتمام الماهيّه إلّا أنّ أهل العرف إنّما يعقلون التكليف بما وصل إلى المكلّف و ظهر لديه و اطمأنّت به نفسه لا بكلّ ما يتوهّمه،حسبما نعقل من نحو ادع لى كلّ فقيه فى البلد،و اعط كلّ فقير منهم،و قد فرضت عليك أمورا يأتيك بيانها.أتراك تتكلّف إلّا بما تعرف منهم أو تزاول [B/۲] بعد ورود البيان و انقطاعه ما تجوز أن يكون أراده و وجهه به و لم يصل إليك،هذا منّا قولا بدخول العلم فى مفاهيم الألفاظ كما يحكى عن بعض، (۳)بل هو من قبيل تخصيص العموم بالعرف.

و بالجمله أخذ فيما يعقله الناس فى محاوراتهم،و لعلّ أولئك إنّما أرادوا ذلك لبعد صدور الدعوى ممّن له أدنى مسكه.

ثمّ نقول ثالثا:لا ريب أنّ التكليف فى المجمل-بناء على القول بثبوت الحقيقه الشرعيّه-إنّما هو بما صار فيه حقيقه عند الشارع،و لا نزاع أن المعنى الشرعى ألّذى وقع

۱- ((۱)) -و فى نسختنا المخطوطه:التألف.

۲- ((۲)) -قوله:(عدم التأليف...إلى آخره).كيف يجرى فى معاجين الأطبّاء.[محمّد تقى].

۳- ((۳)) -انظر:فرائد الأصول،ج ۱،ص ۳۰.

الکلام فیه إنّما هو صار حقیقه عند المتشرّعه-کما لا یخفی علی من عرف محلّ النزاع- فکان التکلیف علی هذا بالمعنی العرفی،و معلوم أنّ الأجزاء المحتمله غیر داخله فیه فإنّ المنساق من إطلاق الصلاه-مثلا-فیهم إنّما هو هذا المرکّب من هذه الأجزاء المعلومه.

و أما ما تعلّقوا به فی الأخیرین حیث قالوا:التکلیف بالصحیح و لا صحّه إلّا باجتماع الشرائط و ارتفاع الموانع فلا ینهض لتوجیه المنع علی الصغری فإنّ التکلیف بما دلّ علیه الخطاب و هو ما وضع له الإسم،و الوضع إنما هو للطبیعه من حیث هی لا بشرط، (۱)کسائر أسماء الأجناس.

و ما تمسّکوا به فی دعوی الوضع للصحیح من تبادر الصحیح،و صحّه السلب عن الفاسد و تعلّق الأوامر بها و لا أمر بالفاسد، (۲)و أنّ لها أجزاء تتألّف منها قطعا،و لو کان لکلّ منها إسما للأعمّ لصحّ إطلاقه مع فقدها فیلزم إمّا انتفاء الجزئیّه أو تحقّق الکلّ بدون جزئه، و کلاهما باطل بالضروره.

۱- (۱)) -قوله:(و الوضع إنّما هو للطبیعه من حیث هی لا بشرط...إلی آخره).لا یخفی أن هذا اعتراف منه أنّها موضوعه للطبیعه و الطبیعه إسم للمرکّب و المرکّب ینتفی بانتفاء أحد أجزائه. فإن قیل:المراد بالأجزاء الأجزاء الحقیقیّه لا المحتمله. قلنا:لیس العمل علی کلّ محتمل،بل ما احتمل احتمالا شرعیّا أی معتبر اعتبارا شرعا،و معلوم أن ذلک لا یمکن أن یجری فیه أصل العدم بعد القطع بکون التکلیف إجمالیّا لأنّ دعوی التفصیل عریّه عن البیان. کیف و هذه کلمات الفقهاء فی غایه الاضطراب فی مثل النیّه و جلسه الاستراحه و قول وحده لا شریک له و التسلیم و نحو ذلک.هذا. مع أنه یمکن أن یدّعی فی أنّ الشرط و إن کان فی حدّ ذاته خارجا إلّا أنّ الاشتراط به داخل فهو کالجزء الإضافی أعنی کالبصر بالنسبه إلی العمی فإن التقیید داخل فی مفهوم العمی. و إن کان القید خارجا قلنا فیه تأمّل لأنّه لا یعدّ جزأ عرفا فتأمّل.[محمّد تقی].

۲- (۲)) -قوله(و لا أمر بالفاسد...)إنّما یتوجّه علی من یقول بوضعها لکلّ من الصحیح و الفاسد. [محمّد تقی].

و أنّ الظاهر من قوله صلّى اللّه عليه و آله:«لاـ صلاه إلاّـ بطهور» (۱)و«لا صلاه إلاّ بفاتحه الكتاب» (۲)و«لا صيام لمن لا يبيّت الصيام من الليل» (۳)انتفاء الماهيه بانتفاء الأمور المذكوره.و على القول بوضعها لما يعمّ الصحيح و الفاسد فلا انتفاء.و الحمل على نفى الصحّه تأويل لا يصلح متعلّقا.

أمّا الأوّلان فللمنع الظاهره. (۴)

و أمّا الثالث فالأوامر إنّما تعلّقت بما دلّ عليه اللفظ و وضع له،و هو القدر المشترك مع قطع النظر عن العوارض الخارجيّه من صحّه أو فساد و غيرهما،و هو معنى قولنا «لا بشرط».فقد بطلت الصغرى.سلّمنا تعلّقها بالصحيح و لكن تعلّق الأمر بنوع من الجنس لا يستلزم وضع اللفظ لذلک النوع.

]۳/A[و أمّا الرابع:الأجزاء الّتى تتألّف منها الماهيّه ما تركّب منها القدر المشترک، و تلک لا يصدق بدونها و ما يصدق بدونه فليس من أجزاء الماهيّه.و بالجمله فالشرطيّه القائله بأنّه لو كان إسم العباده إسما للأعم لصحّ إطلاقه مع فقد بعض أجزاء الماهيّه فى حيّز المنع،و أنّى يصحّ إطلاق ما وضع للكلّ على البعض إلاّ على ضرب من التسامح و ما كنّا لندعّى صحه الإطلاق على كلّ فاسد حتى ناقص الأجزاء.كلاّ بل ما فقد بعض الشرائط من حيث إنّ توفّر الشرائط و ارتفاع الموانع لم تؤخذ فى الوضع. (۵)

۱- ((۱)) -الفقيه ج ۱،ص ۵۸،ح ۱۲۹؛التهذيب،ج ۱،ص ۴۹،ح ۱۴۴؛الاستبصار،ج ۱،ص ۵۵،ح ۱۶۰؛وسائل الشيعه،ج ۱،ص ۲۶۵،ح ۱.

۲- ((۲)) -عوالى اللئالى،ج ۱،ص ۱۹۶،ح ۲؛تفسير روض الجنان،ج ۱،ص ۳۹؛مستدرک الوسائل، ج ۴،ص ۱۵۸،ح ۴۳۶۵.

۳- ((۳)) -عوالى اللئالى،ج ۳،ص ۱۳۲،ح ۵؛مستدرک الوسائل،۷،ص ۳۱۶،ح ۸۲۷۸.

۴- ((۴)) -قوله:(أمّا الأوّلان فللمنع الظاهره)أمّا بالنسبه إلى التبادر فلا يمكن المنع لأنّه بديهى،و أمّا بالنسبه إلى صحّه السلب فلا شکّ عرفا أنّ من لم يأت بالشىء تامّا يقال له ما أتى به حقيقه لأنّ المركّب ينتفى بانتفاء أحد أجزاءه قطعا فلا وجه للمنع أصلا.[محمّد تقى].

۵- ((۵)) -قوله:(إلاّ على ضرب من التسامح...إلى آخره).الحمد للّه حيث اعترف بالجزء.و قد

و أمّا الخامس: (۱)فإراده نفی الکمال من أمثال هذه الخطابات و إن کان مجازا لکنّه قد اشتهر و شاع حتی صار هو المنساق عند الإطلاق تقول:لا سفر إلاّ مع رفقاء،و لا إقامه إلاّ بین الأحبّاء،و لا أخذ إلاّ عن ماهر،و لا قراءه إلاّ عن مصحف،و لا دعاء إلاّ مع الإقبال، و لا بیع إلاّ فی منی.و مثله فی الشرعیّات«لا نکاح إلاّ بولی»، (۲)و«لا صلاه لمن جاره المسجد». (۳)و تنزیله علی الحقیقه خروج عمّا هو المتعارف.و لذلک لا تکاد تعثر علی أحد یحمله علی حقیقته و إنما یحملونه علی نفی الصحّه أو الکمال.و هذا ممّا یدلّ علی أن الأکثرین علی ما نختار،إذ لو کانت عندهم حقیقه فی الصحیح لحملوا هذا الکلام علی حقیقته.

و أقصی ما یمکن أن یقال أنّ فی دعوی الوضع بعد ذلک أنّ الشارع لمّا وضع إسم الصلاه مثلا أو تجوز به فلا ریب أنّه إنّما جعله بازاء الصحیح و استعمله فیه لا-فی الفاسد، و لا-فیما هو أعم-أعنی القدر المشترک-و هذا هو الّذی اشتهر حتی صار حقیقه،و إطلاقه

۱- (۱)) -قوله:(و أمّا الخامس...إلی أخره).هذا إنّما یتأتّی مع وجود القرینه و ما نحن فیه لیس من هذا القبیل قطعا.نعم لو أجاب بأنّ المنفی فی الخبرین لمکان فقدان الجزء بأن یدعی أنّ الطهاره جزء فی العباده أو الاشتراط بها کذلک لکان أولی له ممّا ذکر،و إن کان فیه ما فیه.[محمّد تقی].

۲- (۲)) -دعائم الإسلام،ج ۲،ص ۲۱۸،ح ۸۰۷،و ص ۲۲۸،ح ۸۵۹؛عوالی اللئالی،ج ۱، ص ۳۰۶،ح ۹،و ج ۳،ص ۳۱۳،ح ۱۴۸؛مستدرک الوسائل،ج ۱۴،ص ۳۱۷،ح ۱۶۸۱۳؛ و انظر:سنن البیهقی،ج ۷،ص ۱۲۴-۱۲۶؛کنز العمّال،ج ۱۶،ص ۳۰۸-۳۱۴.

۳- (۳)) -لم نعثر علیه فی المصادر الموجوده بین أیدینا و لکن ورد فی بعض المصادر بهذا الألفاظ: «لا صلاه لجار المسجد إلاّ فی المسجد»،أو«فی مسجده»؛انظر:التهذیب،ج ۱،ص ۹۲، ح ۲۴۴؛وسائل الشیعه،ج ۵،ص ۱۹۴،ح ۱؛دعائم الإسلام،ج ۱،ص ۱۴۸ و مستدرک الوسائل،ج ۳،۳۵۶،ح ۳۷۶۷.

على الفاسـد إنمـا كان من تسامـح أهل العرف،كما يطلقون الإسم على الناقص كالحين (۱)و اليوم]B/۳[و الشـهر على ما نقص قليلا فما ظنّك بفاقد الشرط.

و الجواب:أنّ الوضع إنّما كان للماهيّه لا بشرط كوضع سائر أسماء الأجناس و الاستعمال أوّلا إنّما كان فيها.و فرق بين الاستعمال فى الناقص و الاسـتعمال فى الفاقـد فإنّ الأوّل من التسامـح بخلاف الثانى كما هو واضـح.و أمّا العقود و الأصل فى سـببيتها و إن كـان هو العـدم و هو معنى قول من قال أنّ الأصل فيها الفساد؛لكن هـذا الأصل قـد انهـدم بما جاء من الأمر بالوفاء بالعقود فكان ذلـك أصـلا جديـدا.نعم لا بـدّ من معرفه كونه عقـدا فى اصـطلاحه عليه السّـلام أو فى عرف زمانه إن أمكن و إلاّ ففى اللغه أو العرف الحاضـر بضـميمه أصـاله عـدم التغيير و كلّ شـرط يـدّعى زائـدا على الصـدق فعلى المـدعى بيانه لأصاله عـدم الاشتراط. (۲)انتهى كلامه علا مقامه. (۳)

[جواب الأستاذ الأكبر الشيخ جعفر قدّس سرّه]

و لمـا عرض هـذا على الأسـتاذ الأـكبر و المولى المعتبر النحرير الأمجـد الموفّق المؤيّـد الشـيخ جعفر(سـلّمه اللّه تعـالى)كتب فى الجواب بخطّه:

۱- (۱) -كالأمس ظاهرا.[من هامش النسخه].

۲- (۲) -و كتب بعد انتهاء كلام السيّد محسن قدّس سرّه:إعلم أنّه لو بنى السيّد الأستاذ الشريف[الماتن]- أيده اللّه تعالى-على أنّهـا أسـامى للصـحيحه دون الفاسـده و سـلّم أن اللفـظ حقيقه فى الصـحيح و أنّه للتبادر و عالـج فى أنّ الموجود من الشـروط و الأجزاء و الموانع ثابت و ما عـداه ينفى بالأصل و أنّه المحتمل و لو كان احتمالا شـرعيّا لا عبره به إذ الأصل إنّما يجرى محلّه فى هذا و نحو كما يبتنى عنه أول كلامه و أنّ التكليف لم يأت بالمجمل؛سـلّمنا و لكنّه قد فصّل.و ما يقال أنه لم يأت التفصـيل على سبيـل البتّ و الجزم فمردود و لئن سـلّمنا فـالمجزوم به نقول به و مـا ليس كـذلك فالأصل ينفيه و ما شأن التكاليف الشـرعيّه إلاّ كالتكاليف العرفيّه لكان أولى لأنّها أكمل و أجمل و أدلّ.[محمّد تقى].

۳- (۳) -هذا من نسخ خطّه-رحمه اللّه-و صحّح عليه؛[من هامش النسخه].

ألّذی جرت علیه ملّه الإسلام و استمرت علیه طریقه العلماء الأعلام عدم جواز التعویل علی أصل الإباحه و البراءه و أصل العدم و نحو هنّ إلّا بعد إمعان النظر فی أدلّه الأحکام،و الرجوع إلی الفقهاء فی حقّ العوام،و بعد تحقّق هذا الشرط إنّما یجوز التعویل علی ما ذکر حیث لا یعلم اشتغال الذمّه بیقین،و إلاّ فلا بدّ من یقین الفراغ کما فی الإنائین المشتبهین (۱)و الحلال المختلط بالحرام (۲).و لو لا قیام الأدلّه من الکتاب و السنّه و الإجماع و لزوم الحرج و منافاه سهوله الشریعه إلی غیر ذلک،لأمکن تمشیه لزوم الاحتیاط فی سائر الأشیاء بعد العلم بوجود المکلّف و حصول التکلیف،فکان ذلک هو الداعی إلی قصر قاعده]A/۴[الاحتیاط فی الشخصیّات دون الکلیّات،و لا ریب أن حال العبادات علی القول بإجمالها کحال الحلال المختلط بالحرام،فإنّ التکلیف فی کلّ منهما تعلّق بشیء مجهول فعلا فی الأوّل و ترکا فی الثانی،فوجب الاحتیاط فیهما.فکما لا یتمشّی أصل البراءه فی الأخیر فکذا لا یتمشّی فی سابقه.و إنکار الإجمال فی ألفاظ العبادات مکابره محضه فإنّها موضوعه لهیئه مرکّبه ممیّزه فی متن الواقع و لیس لها عند المتشرّعه و لا فی الأخبار حدّ محدود،و لهذا تری الفقیه الواحد یذهب إلی جزئیه شیء منها ثم یعدل عنه و بالعکس،فلو کانت لها حقیقه بیّنه عند أهل الشرع لما قام فیها هذا الاختلاف العظیم.

و دعوی أن تلک الأجزاء لیست من مقوماتها ممّا یأبی عنه إطلاق اسم الأجزاء علیها مع أنّ کلّ من خاض فی لسان الشرع و کرع (۳)من کأس الفقاهه یعلم أن تلک العبادات

۱- (۱) -و إلیک نصّ کلام الفاضل النراقی قدّس سرّه فی«المستند الشیعه»،ج ۱،ص ۱۱۹:«...لا خلاف فی وجوب الإجتناب عن الإنائین المشتبهین أللّذین أحدهما طاهر و الآخر نجس و علیه الإجماع فی الخلاف[ج ۱،ص ۱۹۶،م ۱۵۳]و السرائر[ج ۱،ص ۸۵-۸۶]و الغنیه [ص ۱۲۹]و المعتبر[ج ۱،ص ۶۲۴]و التذکره[ج ۵،ص ۴۲۴]و نهایه الإحکام[ح ۱، ص ۲۴۸]و المختلف[ج ۱،ص ۸۱،م ۴۳]،و لمزید الفائده انظر:مجمع الفائده و البرهان، ج ۱،ص ۳۴۰؛منتقد المنافع،ج ۱،ص ۴۵۶.

۲- (۲) -انظر فی المجال:جامع المقاصد،ج ۳،ص ۵۳؛کشف الغطاء،ج ۴،ص ۲۰۵.

۳- (۳) -«کرع فی الماء کرعا و کروعا:تناوله بفیه من موضعه من غیر أن یشرب بکفیّه و لا

مؤلّفه من تلك الأجزاء.و بهذا يتّضح لك استناد بعض المتأخّرين إلى ما يسمعه من العوام (۱)من إطلاق الصلاه على الفاسده،فی أن الصلاه مثلا إسم لما يعمّ الصحيح و الفاسد، (۲)مع أنّه إن لم يبن كلام العامّه على المسامحات العرفيّه فی الاكتفاء بالهيئه الصوريه عن الحقيقه للزم ألّا يثبت عنده جزئيه شیء فی العبادات إلّا فيما لا يصحّ إطلاق إسم الصلاه فی لسان العامّه إلّا به.

و كيف كان فمن أمعن النظر عرف أن إطلاق العامّه من المسامحات.و كفاك شاهدا على أن العبادات أسماء للصحيحه.إنّا إنّما (۳)عرفنا صلاه و وضوء-مثلا-إلاّ من أوامر الشارع.و لا شكّ أن متعلّق الأمر الصحيح.ثمّ الصلاه و نحوها من العبادات و هی أخص منها بالبديهه كما لا يخفى على من نظر فی تقسيم الفقهاء بل الروايات العبادات إلى كذا و كذا.ثمّ الصلاه مثلا واجبه بل هی عمود الدين، (۴)و لا نشك فی أنّ مثل هذه العبادات ليست عامّه مخصوصه.ثمّ فی الدوران مدار الصحّه كفايه فإنّك حيث تجعل إسم الصلاه دائرا مدار عدد الركعات و الكيفيه الخاصّه لا يسعك أن تطلق إسمها على من صلّى مضطجعا أو مستلقيا مع العجز و حيث تقع على وجه صحيح تسمّى صلاه.

ثمّ على تقدير كونها موضوعه للأعمّ يكون الأمر بمطلق الصلاه منصرفا إلى الفرد الظاهر فی لسان الشرع و هو الصحيح.و على تقدير أن لا (۵)ظهور فاستفاده حكم العموم من هذا المطلق منظور فيه بعد ظهور أنّ المنهی عنه منهما أكثر من المأمور به بمراتب فإنّا لا نفهم]B/۴[من هذا الإطلاق إلّا طلب الفرد الموافق.

۱- ((۱)) -كذا فی النسخه و لعل الصحيح«الأعوام»بدل«العوام».

۲- ((۲)) -انظر:قوانين الأصول،ج ۱،ص ۴۷-۴۸.

۳- ((۳)) -«ما»ظاهرا؛[من هامش النسخه].

۴- ((۴)) -التهذيب،ج ۲،ص ۲۳۷،ح ۹۳۶؛وسائل الشيعه،ج ۴،ص ۲۷،ح ۱۲ و ص ۳۴،ح ۱۳.

۵- ((۵)) -فی المخطوطه«ألّا»بدل«أن لا».

و آخر الأمر إنّا إنّما نقول على هذا الأصل فى مواضع الاشتباه لورود الروايات و الخلاف المعتدّ به من الفقهاء.و لو لا قيام الإجماع و قضاء السيره لقلنا بلزوم ذلك بمجرّد الاحتمالات العقليّه،و لا نصغى إلى قول من يوجب الاحتياط بمجرّد قيام الاحتمال،و أنّ العبادات مبتيّه بالإجماع على نفى الزائد،لأنّ صاحب هذا القول لو عثر على دليل يفيده إيجاب شىء آخر لا يعدّه مخالفا للإجماع.نعم السند و التمسّك هو الإجماع العام المتقدّم المؤيّد بلزوم الحرج و الضيق،و منافاه السهوله فى الملّه إن أوجبنا سائر المحتملات أو سقوط التكليف.و فى المقام كلام لا يوقف له على ساحل،و فى القليل كفايه و اللّه الموفق.

[جواب السيّد محسن الأعرجى قدّس سرّه]

و لما عرض هذا الجواب على سيّدنا المحسن كتب عليه ما نصّه: (۱)

(قال الشيخ-سلّمه اللّه تعالى-:«إنّ العلماء على عدم جواز التعويل على الأصول إلاّ بعد إمعان النظر فى الأدلّه».

أقول:ليس فيما صرنا إليه ما يوجب الاعتماد على الأصل قبل الفحص.كيف و محل البحث إنّما هو حيث لا يقوم دليل على الشرطيّه و الجزئيّه و المانعيّه بعد بذل الجهد و استفراغ الوسع.و بالجمله حيث يسوغ للفقيه أن يحكم فأثبت الشيخ بمجرّد الاحتمال لقول الفقيه و نحوه ممّا ليس بدليل،و نفينا نحن عملا بأصل البراءه و أصل العدم،و كيف لا ننفى ما لو كان له أثر لظهور بل تواتر لعموم البلوى و توفّر الدواعى و ترادف الأنظار و تلاحق الأفكار و استمرار العلماء فى جميع الأعصار على التنقير و التفتيش و الفحص؟؟!!.

و أمّا التكليف بالمجمل فإن دلّ على وجوب الجزء المحتمل فإنّما يدلّ عليه بواسطه وجوب مقدّمه العلم و هو فى حيّز المنع.فإنّا و إن قلنا بوجوب المقدمه فقد نتوقّف فى

۱- (۱) -هذا كلام صاحب مفتاح الكرامه؛[من هامش النسخه].

إیجـاب هـذا القسم،و ذلـک أنّ أقصـی ما استنهضـناه هناک الوجوب.هو إنّا نعقل من حال من أمر بشـیء الأمر بجمیع ما یتوقّف علیه ذلـک الشـیء.و رجعنـا فی ذلـک إلی العرف،و لمـا رجعنا فی مقـدّمه العلم إلی حال الشارع فی التکالیف لم نقطع بأنّه ممّا یوجب فی الأمر الإتیان بکلّ[ما]وقع فیه الاشـتباه و لا فی النهی ترکه،بل نجیز أن یقنع منّا بأحـد الأمرین، فإنّا نفرق بین الشاهـد و الغـائب من حیث أن المصـلحه فی الشاهـد تعود إلیه بخلاـف الغـائب فإنّها تعود إلی المأمور فلا یبعـد أن یقنع منه عنـد الاشـتباه بـالتکلیف بأحـد الأمرین و لا أقل من الجواز.و حینئـذ فنمنع وجوب (۱) [۵/A] ما وقع فیه الاشـتباه متعلّقین بأصل البراءه، و هـذا بخلاـف مـا إذا کان المکلّف به معلوما ثم عرض الاشـتباه و لا یتمّ إلاّ بالضـمیمه کما فی غسل الوجه و الیـدین و مسـح الرأس و الرجلین و ستر العوره و نحو ذلک،فإنّه ممّا علم فیه الشـغل بشـیء بعینه و لم یقع الاشتباه فی التکلیف.سلّمنا وجوب المقدّمه علی الإطلاق و لکن لا نسلّم بقاء هذه المجملات علی الإجمال بل قد جاء البیان و قد أوضحنا ذلک فی الأصل من ثلاث طرق:

أحـدها:ما تلقیّناه عن حمله الشـریعه بعد بذل الجهد و اسـتفراغ الوسع فی المدد المتطاوله حتی لم یبق فی القوس منزع و لو کان هنـاک جزء آخر لظهر بطول البحث،إذا لم یکن التفصـیل بعـد السؤال بـالقول و الفعـل بیانـا فکیف البیـان؟أکان ما جاء به الثقاه العـدول عن أربـاب الشـریعه و تلقّـاه العلمـاء بـالقبول أسوء حالاـ عنـدکم ممّـا جـاء عن أهـل اللغه؟ألاـ توقّفتم هناک و أخـذتم بالاحتمـال و هو ممّـا تـدور علیه الأحکام أیضا فإنّه من موضوعاتها؟أنّی یسوّغ تأخیر البیان و قـد مسّت الحاجه و اضـطّر الحال؟و کیف یسوّغ لنا الأخـذ بقول کلّ قائل و قـد تقدّم إلینا الشارع أن لا نأخذ إلاّ بما قامت علیه الحجّه و لا سـیّما فیما منه الاشـتهار؟و هـل هـذا إلاّ کمن أرسل عبـده فی تکالیف فرضـها علی سبیل الإجمال و وعـده بالبیان و نهاه أن یأخـذ إلاّ بما تجیء به رسله و تنطق به کتبه فعمل بکلّ ما جاءت

۱- (۱) -فی هامش النسخه کلمه«صدر الدین»و لا ندری إلی أین یرجع؟!.

به الرسل و نطقت به الكتب؛أتراك توجب عليه من وراء ذلك أن يأخذ بكلّ ما يخبر أن يكون مولاه أرسل فيه كتابا لم يبلغه أو رسولا لم يأته؟أم تعدّه أن أخذ بذلك مخالفا على مولاه فيما تقدّم إليه؟نعم إن اختلفت عليه الرسل و تعارضت الكتب فهناك الإشكال.

و مثله فيما نحن فيه ما لو تعارض البيان فى مجمل على التكافؤ و ليس فى ذلك عندنا من إشكال للتخيير المجمع عليه فيما بيننا.

و كيف كان فليس من محل النزاع.ليت شعرى هل على المجتهد إلاّ تناول الأحكام و تعرف الموضوعات الشرعيه من مجموع الأدلّه مبيّنا بعضها ببعض؟أهل على المكلّف إلاّ ما ورد عليه كما هو الشأن فى مبادى التكليف؟.

الثانى:أن التكليف بالمجمل و إن اقتضى بحسب اللغه الإتيان بجميع الأجزاء الواقعيّه لتعلّقه بتمام الماهيّه،إلاّ أن أهل العرف إنما يعقلون من ذلك التكليف بما وصل إلى المكلّف و ظهر لديه و اطمأنّت]B/۵[به نفسه لا بكلّ ما توهّمه حسبما نعقله من نحو:

ادع لى كلّ فقيه فى البلد و أعط كلّ فقير منهم.أتراك تتكلّف بعد بذل الجهد فى الفحص و المسأله إلاّ بما تعرف عنهم؟و كذلك اعطه الفقراء و فرّقه فى المساكين،إنما يراد من عرفت فقره و مسكنته بعد بذل الجهد.و ليس هذا منّا قولا بدخول العلم فى مفاهيم الألفاظ كما يحكى عن بعضهم بل من قبيل تخصيص العموم بالعرف؛و بالجمله أخذ بما يعقله الناس فى محاوراتهم.و لعلّ أولئك إنما يريدون هذا لبعد صدور تلك الدعوى ممّن له أدنى مسكه.

الثالث:إن التكليف فى المجمل-بناء على القول بثبوت الحقيقه الشرعيّه-إنّما هو بما صار فيه حقيقه عند الشارع.و معلوم أن المعنى الشرعى الّذى وقع الكلام فيه إنّما هو عند المتشرعه،فكان التكليف على هذا بالمعنى العرفى.و من البيّن أن الأجزاء المحتمله غير داخله فيه فإن المنساق من إطلاق الصلاه-مثلا-فيهم إنّما هو هذا المركّب من هذه الأجزاء المعلومه المشهوره.

قال:-سلّمه اللّه تعالى-:«كما فى مسأله الإنائين».

ص:۴۳۰

أقول:كم بين مسأله الإنائين و ما نحن فيه من فرق،التكليف فى أحد الإنائين معلوم للقطع بعروض النجاسه لأحدهما[و]أقصى ما هناك أنه اشتبه بآخر طاهر،فمن ثمّ وجب الامتثال فيه باجتناب ما وقع فيه الاشتباه للشغل اليقينى.و هذا بخلاف الجزء المحتمل فإنّ التكليف به غير معلوم بل أقصاه بيّن الوهم.فمن ثمّ صحّ لنا التعلّق فى نفيه بأصل البراءه و كذلك الحلال المختلط بالحرام و كذلك كلّ محظور اشتبه فى محصور فكيف يقاس أحدهما؟.

رضينا بالقياس فاحملنا عليه؛أ لست إذ كان وجود الحرام فى المشتبه موهوما،بل مشكوكا،بل مظنونا تأخذ بالأصل و تتناول ما شئت و إلاّ تعلّقت هنا بالأصل و نفيت الجزء المحتمل.إنّما مثل ما نحن فيه الإناء يشكّ فى عروض النجاسه له.و مثل الإنائين العبد يؤمر بإحضار شىء بعينه فاشتبه عليه بآخر،فإن قرّر التنظير بنحو آخر كأن يقال:

لا ريب إنّ لهذا المجمل معنى يراد و هو مشتبه بين معان أخر كالإناء و الحلال المشتبهين.

قلنا الفرق بين المقامين أبين من أن يقع فيه الاشتباه فإنّ]A/۶[المفروض فيما نحن فيه إن قد جاء فى البيان شىء،بل تبيّن المراد لدى المجتهد من مجموع الأدلّه كما تبيّن له سائر الأحكام،بل وجد ما يدلّ على المنع من الأخذ بغيره،و هذا بخلاف المشتبه فى المثالين فإنّه على محض الاشتباه لم يجىء فيه شىء أصلا.

قال:-سلمه اللّه تعالى-:«و لا ريب أنّ حال العبادات كحال الحلال المختلط».

أقول:هذا ظاهر فى اختيار التقرير الأخير و قد عرفت الجواب.

قال-سلمه اللّه تعالى-:«فإنكار الإجمال مكابره»).

أقول:كأنّ الشيخ يرى أهل هذا الخلاف العظيم ألّذى يدعيّه كانوا متّفقين على إثبات الأجزاء المحتمله معترفين ببقاء الإجمال؟فليت شعرى فيما كان الاختلاف؟كلّا إن وقع الخلاف فى اشتباه نادر كالرفع من الركوع و الهوى من السجود و جلسه الاستراحه و السّلام فلا ريب أنّ من ذهب إلى الجزئيّه يقول أنّ الصلاه ما تألّف منها؛و من نفاها قال هى ما تألّف ممّا عداها،و بالجمله فكلّ منهم يدّعى حصول البيان من مجموع الأدلّه.

و کیف کان إنکار بقاء الإجمال مکابره؟أتری أنّ القوم کلّهم کانوا مکابرین؟إنّما وقع هذا لبعض المتأخّرین لم یقم له علی جزئیه الحلّیه مثلا دلیل و رأی الخلاف فی ذلک فأراد أن یحتاط بها فجعل یتعلّق بهذا و نحوه.

من هنا تعرف أن التعلّق بهذه القاعده فی إثبات الأجزاء المحتمله لم یکن معروفا من قبل و إلاّ لم یعظم الخلاف.إنّما المعروف فی ذلک التمسّک بأصل البراءه و الأخذ بالأقل و لذلک تراهم یعدّون الأخذ بالأقل فی الأدلّه العقلیّه.قال الشهید فی«الذکری»بعد أن قسم ما لا یتوقّف علی الخطاب من دلیل العقل إلی خمسه و عدّ ما یستفاد من قضیه العقل کردّ الأمانه أوّلا،و التمسک بالبراءه الأصلیّه ثانیا،و بعدم الدلیل ثالثا ما نصّه:«الرابع:

الأخذ بالأقلّ عند فقد الدلیل علی الأکثر کدیه الذمّی عندنا لأنّه المتیقّن فیبقی الباقی علی الأصل و هو راجع إلیها» (1)یعنی البراءه الأصلیه،و کذا قال غیره و مثّله بأرش عین الدابه و معلوم أن الأخذ بالأقلّ لیس بدلیل و لا وجه لذلک سوی استمرار الطریقه و ذلک أنّهم کلّما شکّوا فی الزیاده أخذوا بالأقلّ متعلّقین بأصل البراءه فی التکلیف و أصل العدم فی الوضع،فلمّا اشتهرت هذه الطریقه و ظهرت حجّه الأخذ بالأقل صاروا إذا شکّوا فی زیاده]B/6[تعلّقوا بهذا العنوان من دون إشاره إلی دلیله أعنی الأصل المذکور.

ثمّ لمّا صار کالعلم المنصوب بإزاء الدلیل عدّوه فی الأدلّه و قالوا أنّه یرجع إلی أصل البراءه، کما صنعوا مثله فی عدم الدلیل حیث عدّوه منها و نصّوا علی رجوعه إلی الأصل المذکور؛

و من عدّه دلیلا برأسه خصّه بما تعمّ البلوی لیفضی إلی الواقع.أ لیس الإجماع منعقد علی وجوب الدیه فی الأول و الأرش فی الثانی و کلاهما أمر مجمل و قد رأیت کیف أخذوا فیها بالأقلّ مع أنّ هذا لیس ممّا نحن فیه لجهاله الحکم مع استواء الاحتمالین؟

نعم ربّما تعلّقوا بالاحتیاط و لکن فی غیر هذا الباب و ذلک کما احتجّ العلاّمه علی أنّ تعلّق الشکّ بالأجزاء فی الأولیین مبطل للصلاه بأنّا مکلّفون بعباده تامّه غیر ناقصه

1- (1)) -ذکری الشیعه،ج 1،ص 53.

و لا زائده فإذا شككنا فی الرکوع مثلا فإن رکعنا احتملت الزیاده،و إن ترکنا احتملت النقیصه فلا جرم وجب استقبال الصلاه من رأس لتوقّف یقین البراءه علیه. (۱)و هو کما تری ممّا علم فیها التکلیف و شکّ فی الأداء.

و کما تعلّق بعضهم فی وجوب السبع فی الغسل من الولوغ بالإجماع علی النجاسه فی المزیل؛و هذا أیضا غیر ما نحن و إن ظنّ أنّه منه،و ذلک أنّ الحکم فیه غیر معلوم و إنّما قام هناک احتمالان الواحده و السبع إذا المفروض الغضّ عمّا جاء بتلک من نصّ.علی أن ناسا تمسّکوا فی هذه أیضا بأصل البراءه فلم یوجبوا إلاّ الواحده (۲)و هو ألّذی اختاره (۳)المحقّق فی أصول (۴)و إن احتمل الأوّل.

و ذهاب الأصحاب فی أرش عین الدابّه إلی الأقلّ تمسّکا بالأصل معروف. (۵)

و کیف کان فهذا کلّه لیس ممّا نحن فیه إنّما محلّ الکلام ما إذا علم التکلیف بشیء و لم یقع فی ذلک المعلوم شکّ و لا شبهه و لکن قام هناک احتمال دخول أمر آخر فیه و انضمام تکلیف زائد إلیه من غیر دلیل،و کذلک ما جاء فی الأخبار من الأمر بالاحتیاط فی خصوصیات الموارد کروایه إبن وضّاح الوارده فی أمر الغروب، (۶)و صحیحه عبد الرحمن

۱- (۱) -راجع:منتهی المطلب،ج ۷،ص ۱۹-۲۳؛تذکره الفقهاء،ج ۳،ص ۳۱۴-۳۱۵ و انظر: مفتاح الکرامه،ج ۷،ص ۳۱۱-۳۳۱.

۲- (۲) -انظر فی هذا المجال ما أفاده المحقّق السبزواری فی ذخیره المعاد،ج ۱،ص ۱۷۶.

۳- (۳) -و لم یختاره المحقّق فی اصوله،و قد أبان ذلک[السیّد]صدر الدین.[من هامش النسخه].

۴- (۴) -انظر:معارج الأصول،ص ۲۹۸-۲۹۹.

۵- (۵) -راجع:المعتبر،ج ۱،ص ۳۲؛الوافیه،ص ۱۹۸ و انظر:ذکری الشیعه،ج ۱،ص ۵۲-۵۳.

۶- (۶) -و إلیک نصّ الروایه:...عبد اللّه بن وضّاح قال:«کتبت إلی العبد الصالح علیه السّلام یتواری القرص و یقبل اللیل ثمّ یزید اللیل ارتفاعا،و تستر عنّا الشمس،و ترتفع فوق اللیل حمره،و یؤذّن عندنا المؤذّنون،أفأصلّی حینئذ و أفطر إن کنت صائما؟أو أنتظر حتی تذهب الحمره،و تأخذ بالحائطه لدینک.الاستبصار،ج ۱،ص ۲۶۴،ح ۱۳؛التهذیب،ج ۲،ص ۲۵۹،ح ۶۸؛الوسائل،ج ۴، ص ۱۷۶،ح ۱۴.

الوارده فی العدّه، (۱)و صحیحته الأخری الوارده فی قتل الصید، (۲)و روایه شعیب الحدّاد الوارده فی تزویج المطلّقه ثالثا علی غیر السنّه (۳)علی أنّها ظاهره فی الاستحباب.

۱- (۱)) -و إلیک نصّ الصحیحه:أبو علی الأشعری،عن محمّد بن عبد الجبّار؛و محمّد بن اسماعیل، عن الفضل بن شاذان جمیعا،عن عبد الرحمن بن الحجّاج،عن أبی إبراهیم علیه السّلام قال:«سألته عن الرجل یتزوّج المرأه فی عدّتها بجهاله أهی ممّن لا تحلّ له أبدا؟ فقال:لا أمّا إذا کان بجهاله فلیتزوّجها بعد ما تنقضی عدّتها و قد یعذر الناس فی الجهاله بما هو أعظم من ذلک فقلت:بأیّ الجهالتین یعذر؟بجهالته أن یعلم أنّ ذلک محرّم علیه أم بجهالته أنّها فی عدّه؟ فقال:إحدی الجهالتین أهون من الاخری،الجهاله بأنّ اللّه حرّم ذلک علیه و ذلک بأنّه لا یقدر علی الاحتیاط معها فقلت:فهو فی الاخری معذور؟ قال:نعم،إذا انقضت عدّتها فهو معذور فی أن یتزوّجها؛ فقلت:فإن کان أحدهما متعمّدا و الآخر یجهل؟ فقال:ألّذی تعمّد لا یحلّ له أن یرجع إلی صاحبه أبدا». راجع:الکافی،ج ۵، ص ۴۲۷، ح ۳؛الاستبصار،ج ۳، ص ۱۸۶، ح ۳؛التهذیب،ج ۷، ص ۳۰۶، ح ۳۲؛الوسائل،ج ۲۰،ص ۴۵۰،ح ۴.

۲- (۲)) -و إلیک نصّ الصحیحه: علی بن أبراهیم،عن أبیه؛و محمّد بن إسماعیل،عن الفضل بن شاذان جمیعا عن إبن أبی عمیر؛ و صفوان بن یحیی جمیعا،عن عبد الرحمن بن الحجّاج قال:«سألت أبا الحسن علیه السّلام عن الرجلین أصابا صیدا و هما المحرمان،الجزاء بینهما أو علی کلّ واحد منهما جزاء؟ فقال:لا،بل علیهما أن یجزی کلّ واحد منهما الصید قلت:إنّ بعض أصحابنا سألنی عن ذلک فلم أدر ما علیه فقال:إذا أصبتم مثل هذا فلم تدروا فعلیکم بالاحتیاط حتی تسألوا عنه فتعلموا». راجع:الکافی،ج ۴،۳۹۱،ح ۱؛التهذیب،ج ۵،ص ۴۶۶،ح ۲۷۷؛الوسائل،ج ۱۳،ص ۴۶، ح ۶.

۳- (۳)) -و إلیک نصّ الروایه:

و بالجمله إذا سبرت لم تكد تعثر على]A/۷[روايه تدلّ على الاحتياط بالخبر المحتمل.

قال سلمه اللّه تعالى:(و ليس لها عند المتشرعّه و لا فى الأخبار حدّ محدود).

أقول:قد عرفت أن مثبت الجزء المحتمل يقول أنّ الصلاه ألّتى أمر اللّه تعالى بها هى هذا المجموع المؤلّف من الأجزاء المجمع عليها و هذا الجزء المختلف فيه الثابت عنده و إنّ ذلك هو ألّذى قامت عليه الأدلّه و دلّت عليه الأخبار،و أن النافى يقول أنّ الصلاه ألّتى أمر اللّه تعالى بها هذا المجموع المؤلّف من الأجزاء المجمع عليها ليس إلاّ،و إنّ الذى قامت عليه الأدلّه و دلّت عليه الأخبار ذلك فقد بان أنّ للصلاه عند كلّ من المثبت و النافى حدّا محدودا.

و كيف كان فحصول التحديد من مجموع الأخبار و الجمع بينهما ممّا لا ينبغى أن يشكّ فيه.و من هنا ظهر لك وجه ما فى قوله«فلو كان لها حقيقه لما قام فيها هذا الاختلاف».

قال سلمه اللّه تعالى:(و لهذا ترى الفقيه الواحد...إلى آخره).

أقول:إن كان يقال الفقيه يدور مدار غلبه ظنّه و ظهوره له فأىّ بأس فى إثبات ما نفى و نفى ما أثبت كما هو الشأن فى سائر الأحكام؟هل للفقيه عمل سوى النقض و الإبرام؟ فإذا أثبت كان التحديد بالمجموع،و إن نفى كان التحديد الباقى عساه يريد ألّذى لا يمرّ الشكّ بساحته لقيام الحجج القاطعه متى انحصرت الأدلّه فى القواطع!

ص:۴۳۵

قال سلمه اللّه تعالى:(و دعوى أن تلك الأجزاء ليست من مقوّماتها ممّا يأبى عنه إطلاق إسم الأجزاء).

أقول:إن أراد بالأجزاء،الأجزاء المحتمله-حسبما الكلام فيه-فمعلوم أن من ينفيها و يمنع كونها من مقوّماتها لا يطلق عليها إسم الأجزاء إنما يطلق إسم الجزء على ما ثبت تركّب الكلّ منه؛و إن أراد الأجزاء الثابته فمتى ادّعينا فى جزء أنّه ليس من مقوّمات الكلّ؟و دعوى وضع الإسم للقدر المشترك لا تستلزم صحّه الإطلاق على ناقص الأجزاء و أنّى يصحّ ما وضع للكلّ على البعض إلاّ على ضرب من المجاز،[و]إنما تستلزم صحّه الإطلاق على فاقد الشرائط من حيث أن توفّر الشرائط و ارتفاع الموانع لم يؤخذ فى الوضع و قد أوضحنا هذا فى الأصل.

قال سلمه اللّه تعالى:(مع أن كلّ من خاض ذكره...إلى آخره).

أقول:إن أراد الأجزاء المحتمله فكيف يظهر للفقيه تألّف هذه العباده المشتهره فى الأقطار الظاهره ظهور الشمس فى رابعه النهار من الأجزاء المحتمله ألّتى لم تقم على جزئيّتها حجّه و لم ينهض لها دليل و لا ورد عن أرباب الشريعه فيها أثر كما هو المفروض، بل كان أقصى أمرها قيام الاحتمال و لو جاء فى مثله خبر لكان من حقّه أن لا يستتر لعموم البلوى و توفّر الدواعى [B/٧] على نقله.

و إن أراد بالأجزاء التابعه فقد عرفت براءه ساحتنا من هذه الدعوى.و كيف يصحّ للشيخ أن يتعلّق علينا بمثل هذا و كلامنا صريح فى خلافه؟!و من هنا بان لك أن ما أطال فيه لا طائل تحته.

قال-سلمه اللّه تعالى-:«و كفاك شاهدا على أن العبادات أسماء للصحيحه...إلى أخره».

أقول:هذا عمده ما تعلّق به القوم فى دعوى الوضع للصحيح و هى الشبهه الثالثه و قد أجبنا عنها فى الأصل بأنّ الأمر أنّما يتعلّق بما دلّ عليه اللفظ و وضع له.و ليس له ها هنا إلا القدر المشترك مع قطع النظر عن العوارض الخارجيّه من صحّه أو فساد و هو معنى قولنا(لا بشرط).

قال-سلمه اللّه تعالى-:«و لا نشکّ فی أن هذه العبادات لیست عامّه مخصوصه».

أقول:لا یخفی علی من له أدنی مسکه فی المحاورات أن لیس معنی قولهم علیهم السّلام:

«الصلاه عمود الدین» (۱)کلّ صلاه و إنما المراد الطبیعه أی هذا الجنس من العمل عمود الدین،ما کنت أؤثّر أن یذهب هذا علی الشیخ.

قال-سلمه اللّه تعالی-:«لا یسعک أن تطلق اسمها علی من صلّی مضطجعا أو مستلقیا».

أقول:لیس فی کلامنا ما یوجب شیئا من هذا و قد عرفت أن دعوی الوضع القدر المشترک لا تستلزم صحّه الإطلاق علی الناقص.

و من هنا یظهر لک ما فی قوله:«علی تقدیر کونها...إلی قوله منصرفا إلی الفرد الظاهر» و کذا حال قوله:«و أخر الأمر...إلی آخره».

أقول:إذا کان الموجب للاحتیاط هو الإجمال لم یتّجه الفرق بین المقامین بعد قیام الاحتمال و اشتراک الکلّ فی عدم الحجیّه.

(و من ثمّ أوجب الأستاذ[الشیخ جعفر]و أتباعه اعتبار کلّ احتمال لا یقوم علی نفیه إجماع لتوقّف یقین البراءه علیه.و الشیخ لمّا رأی شناعه ذلک سلک بین بین و خالف المذهبین مع أن ما تعلّق به حاکم علیه فی البنائین). (۲)

و أما الإجماع المتقدّم و لزوم الحرج و الضیق فلا یدفع عنه ضیما (۳)لیرد ذلک کلّه فی المشتبه بغیر المحصور و بلوغ ما نحن فیه إلی ذلک فی حیّز المنع،قل لی:إذا وقع فی

۱- (۱)) -المحاسن،ج ۱،ص ۴۴،ح ۶۰ و ص ۲۸۶،ح ۴۳۰؛التهذیب،ج ۲،ص ۲۳۷،ح ۵؛ الوسائل،ج ۴،ص ۲۷،ح ۱۲،و ص ۳۴،ح ۱۳.

۲- (۲)) -الظاهر أن بین القوسین من کلام السیّد العاملی،صاحب«مفتاح الکرامه»و جامع هذه الرساله.

۳- (۳)) -ضام ضیما مثل ضار ضیرا،وزنا و معنی؛الضیم الظلم،ضامه حقّه ضیما،نقصه إیّاه.لسان العرب،ج ۱۲،ص ۳۵۵.

الأذان و الإقامه و الرفع من الركوع و الهوی إلی السجود و جلسه الاستراحه و السّلام خلاف معتدّ به فاعتبرناه بجزئیّه ذلک کلّه ثمّ عثرنا علی قول شاذ فی التکبیر بعد السّلام مثلا أو لم نعثر و لم یقم إجماع علی نفی جزئیّته،أحقّ إن اعتبار الأخیر یفضی بنا إلی الحرج و یخرج بالخلاف عن الخطر؟بل لو کان الخلاف فی جمیع ما ذکرنا غیر معتدّ به أو أنّ هذه الخمسه مثلا أجزاء و إن نزعم ذلک فی کلّ شیء احتملناه بعد تکلیف الإتیان به.

و بالجمله فلیس فی اعتقاد جزئیّه من جرح بعد رجوعه إلی قاعده [A/۸] مضبوطه و هی أن کلّ ما احتمل جزئیّته کلّا لیس فی ذلک ما تقتضی إلی تعدّد صور المجمل بحیث تخرج عن الحصر إذ أقصاها[...] (۱).

سلّمنا،و لکن إنّما سقطت المراعاه فی غیر المحصور للزوم الحرج و الضیق.و لیس فی التزام جمیع ما یفعله الإنسان فی الصلاه من ضیق بعد أن یکون الأمر له ضابطه،نعم لو اعتبروا کلّ احتمال لزم ذلک،لکنّ القوم شرطوا عدم الإجماع علی نفیه و ما کانوا لیجیزوا مخالفه الإجماع،و معلوم أن أکثر الاحتمالات العقلیّه منفی بالإجماع؛بلی اللهمّ ما جاءت به الأخبار تلحظ و کیف لا تلحظ ما قامت به الحجّه إلّا أن یکون ما جاء به ساقطا عن الاعتبار قد أعرض عنه الأصحاب فنعرض کما أعرضوا فإن تعارضت فیه،هذا یثبته و ذاک ینفیه و تکافأت فطریقتنا فی ذلک معروفه قد حکی علیها الإجماع.

و ربّما رجّح ما دلّ علی الإثبات لمکان الاحتیاط فإنّه من المرجّحات فلا تکافؤ.

و فیه:أن التعارض إذا کان فی الجزئیّه و عدمها فلا احتیاط فی شیء منها،و کذلک إن کان فی الفعل و الترک؛و إن کان فی إیجاب الفعل و استحبابه،فلا ریب أنّ الحائط بالفعل.

و لکن أین هذا من دعوی الجزئیّه؟.

سلّمنا و لکن یکون ثبوت الجزئیّه حینئذ بقاعده الترجیح بالاحتیاط لا بقاعده الشغل الیقینی حتی یکون منشأ الثبوت هو التکلیف بالمجمل کما هو المدّعی.

۱- (۱)) -بیاض فی الأصل[من هامش النسخه].

فإن قلت:لو لم یکن فی هـذه القاعـده إلاّ عموم ما جاء فی الأمر بالاحتیاط کقوله صلّی اللّه علیه و آله فیما روی الفریقان:«دع ما یریبک إلی ما لا یریبک» (۱).و قول أمیر المؤمنین علیه السّـلام فیما روی الشیخ فی أمالیه:«أخوک دینک فاحتط لدینک» (۲).و قول الصادق علیه السّـلام فیما روی فی حـدیث طویل:«...خـذ بالاحتیاط لـدینک فی جمیع أمورک ما تجـد إلیه سبیلا» (۳)؛و ما روی عنـه علیه السّـلام:«لیس بنـاکب عن الصـراط من سـلک طریـق الاحتیـاط» (۴).لکن ذلـک أنّ الاحتیـاط فی اللغه-کمـا فی الصحاح-هو الأخذ بالثقه؛ (۵)و فی الشریعه (۶)هو الأخـذ بما یخرج عن العهـده علی جمیع الوجوه و معلوم أن الأمر للوجوب.و حینئذ یجب الأخذ بالحائطه إلاّ أن یدلّ دلیل علی خلافه.

قلت:من ادّعی هـذه الخطابات و نظر فی مواردها و رائهم أکثر ما یوردون ذلک فیما إذا کانت الشـبهه فی موضع الحکم کجوائز الظالم،و ما یهدی إلی الولاه،و کسب من لا یجتنب الحرام،و سؤر ما لا یتّقی النجاسه،علم أنّ الأمر فیها مستعمل فیما تناول [B/۸] الوجوب و الندب من باب عموم المجاز.

ص:۴۳۹

۱- (۱) -نقـل الطبرسـی فی جوامع الجامع،ج ۱،ص ۱۳ و الشـهید فی الذکری،ج ۲،ص ۴۴۴ و نقل عنهما المحدّث الشـیخ حرّ العاملی فی الوسائل،ج ۲۷،ص ۱۷۳،ح ۶۳ و ص ۳۳۰،ح ۲۱۴؛ و أیضا نقل القاضـی نعمان المصـری فی عوالی اللئالی،ج ۳،ص ۳۹۴،ح ۲۱۴ و أبـو الفتـح الکراجکی فی کنز الفوائـد،ج ۱،ص ۳۵۱ و نقـل عنهما العلاّمه المجلسـی فی البحار،ج ۲، ص ۲۵۹-۲۶۰،ح ۷ و ۱۶ و انظر معارج الأصول،ص ۲۲۷ و ۲۹۸.

۲- (۲) -الأمالی للطوسی،ص ۱۷۹،ح ۲۲؛الوسائل،ج ۲۷،ص ۱۶۷،ح ۴۶.

۳- (۳) -الوسائل،ج ۲۷،ص ۱۷۲،ح ۶۹.

۴- (۴) -ما عثرنا فی المجامیع الحدیثیه و لکن نقله المحدّث البحرانی فی الحدائق الناضـره،ج ۱، ص ۷۶.و انظر:جامع أحادیث الشیعه،ج ۱،ص ۳۳۲،ح ۶۲۷.

۵- (۵) -«...و احتاط الرجل لنفسه أی أخذ بالثقه»؛الصحاح،ج ۳،ص ۱۱۲۱،ماده«احوط».

۶- (۶) -لم یثبت للاحتیاط معنی الشرعی[من هامش النسخه و من المحتمل أنّها من السیّد جواد العاملی،جامع هذه الرساله].

سلّمنـا و لكنّه معـارض بمجمـوع مـا جـاء فى أصـل الـبراءه و أصـل الإبـاحه،و لا جمـع إلاّ بتنزيـل مـا جـاء فى الاحتيـاط على الاستحباب.و هذا كما جاء فى الزهد و مكارم الأخلاق فإن أكثره أوامر،و ليس هناك إلاّ ما ذكرناه.

سلّمنـا و لكن يجب تخصيـصه بغير مـا نحن فيه لما جاء من المنع بالأخـذ بكلّ خبر كان و الإصـغاء إلى كل ناطق،أتراهم يأمرون بالاحتياط لخبر نادر و قـد أعرض عنه الأصـحاب،أو قول قائل منكبّ طريقتهم و هم ينهون عن مثلها ما زالوا يحـذرون عن القول بغير علم و العمل بالخبر من دون عرض.أولم تعلم أنّ ما أعرض عنه الأصـحاب من الأخبار أو شـذّ منهم هو خبر الواحد ألّذى لم تزل الطائفه مجمعه على الإعراض عنه؟.

سلّمنا و لكن أقصاه الإتيان بالمحتمل و أين هـذا من دعوى الجزئيّه؟و كيف كان فإثبات الجزئيّه بالاحتمال تشـريع يجب التخرج عنه (۱)و لا أقلّ من الاحتياط.و لا قوّه إلاّ باللّه و الحمد للّه أوّلا و آخرا.

[حاشيه الشيخ جعفر الكبير قدّس سرّه]

و لمّا عرض هذا الجواب على الشيخ-أدام اللّه حراسته-كتب عليه الحاشيه:

أما الكلام الأوّل منّا فتوطئه و تمهيد (۲)فلا ينبغى التعرّض إلاّ بنفيه من أصله إن أمكن، و أمّا نفى وجوب المقدّمه العلميّه فبحث لفظى للاكتفاء باللاّبدّيّه،و أصل البراءه لعمومه مخصوص باستصحابات خاصّه غير خفيّه،

و الفرق فى المجمل بين ما طرأ الاشـتباه أو سـبق مردود بأنّ سبق العلم إن أريد به من أهل الشرع فالسبق فى الجميع و أمّا منّا فلا فرق.

و أمّا دعوى البيـان فجوابه أنّى اقسم عليـك بأجـدادك-صـلوات اللّه عليهم-حين ورود الجزء عليك إن تبيّن حقيقه الصـلاه إن كانت عندك معلومه فإنّى إلى الآن متأمّل فى

۱- (۱) -أى عالم يفرق بينهما فى حاشيه المدارك[كذا فى هامش النسخه].

۲- (۲) -فى المخطوطه«تمهيدا»بدل«تمهيد».

وجوب الأربعه،أو التسعه،أو الإثنى عشر فى التسبيح بدل القراءه،و فى لفظ(وحده لا شريک له)فى التشهّد،و فى لزوم التصريح باسم النبى صلّى اللّه عليه و آله فى ابتداء الصلاه عليه- صلوات اللّه عليه-مع إضافه الآل عليهم السّلام و أنّ الصلاه على الآل واجبه أم لا؟فإن کان هنا بيانا معروفا فاحکم فإنّک ادعّيت]A/٩[ظهور الأمر و راجع الآثار و الأخبار؛يا مولانا:

ألا تدرى أنّ العلماء حتى اليوم کثيرا ما يتوقّفون و يتحيّرون فى واجبات الصلاه فأين البديهه؟فبيّن لنا ذلک و أرسل لنا القوس و أين هذا ممّا فى اللغه من بيان الألفاظ و کشف معانيها؛و قضيّه الرسل-إن صحّت-قضت بجواز الاقتصار لأوّل من بلغته الأخبار على تکبيره الإحرام مثلا(سبحان اللّه)قد علم کلّ أحد أنّ الصلاه إسم لعمل مخصوص و الشارع بيّنها جزءا جزءا.نعم لو جاءت الرسل ببيان تمام العمل لسلم الأمر.

و أما قولک«ليت شعرى هل على المجتهد...إلى آخره»،فهذه هى طريقتنا فى آخر حاشيتنا تعويلا على الإجماع حيث لا نزاع و لا شبهه.

و کتب على قول السيّد(کم بين مسأله الإنائين...إلى آخره)ما نصّه:

لا فرق بين المسألتين لاشتباه المطلوب فى کلّ منهما غير أنّه فى أحدهما ترک و فى الآخر فعل و دعوى البيان قد سبق منعه.

و کتب على قول السيّد(کأنّ الشيخ يرى أهل هذا الخلاف...الخ).

غرضى حاصل الإجمال لا أطلب عليک البيان و أنّه ليس هناک شىء بيّن واضح ترجع إليه کما ادّعيت فى رسالتک الأولى من أنّ أساطين العلماء لا يخفى أمر هذه الحقيقه و أنّها بينهم معروفه.

و کتب على قول السيد(و کيف يصحّ للشيخ أنّ يتعلّق علينا بمثل هذا)ما نصّه:

الناظر فى کلام الفقهاء لا يجد مسأله الصلاه إلاّ کمسأله لغويه اختلف فيها کلام أهل اللغه و اضطربت فيها ادلتهم و إن کانت فى الحقيقه واحده و أقصى ما فى هذا الکلام أنّه يرجع إلى ما قرّرته أخيرا فى آخر الحاشيه.

[جواب السيّد صاحب المحصول على حاشيه الشيخ قدّس سرّه]

و لمّا وصل هذا إلى السيّد(أدام اللّه توفيقه)كتب فى الجواب: (۱)

قوله:«الكلام الأوّل توطئه و تمهيد فلا ينبغى التعرّض له إلاّ بنفيه أصله».

قلت:إذا و هى التمهيد كان البناء على شفا جرف هار.

و قوله:«و أمّا وجوب المقدّمه العلميّه فبحث لفظى».

قلت:الفرق بين المقدّمتين أظهر من أن يخفى على ذى عينين المطلوب فى مقدّمه العلم مشتبه و فى غيرها معلوم فكيف يدّعى أنّ البحث فى ذلك لفظى؟!و معلوم أنّ من أمر بشىء بعينه و توقّف على آخر كقطع المسافه فى الحجّ فهو ممّا يريدها [B/۹] معا و إن كان أحدهما بالذات و الآخر بالتبع و هذا بخلاف مقدّمه العلم فإنّ أقصى ما علمنا من حال الشارع أنّه مريد لشىء ممّا وقع فيه الاشتباه،و لم نقطع بأنّه مريد للجميع لجواز أن يقنع منّا بواحد منها حسب ما بيّنا على أنّ التحقيق إنّ ما نحن فيه ليس من باب المقدّمه فى شىء لأنّ الشكّ إن كان من الجزء المحتمل فالأمر ظاهر،و إن كان فى المجموع-أعنى تمام معنى المجمل-فالعمل بوجوب المقدّمه يقتضى الإتيان بجميع الصور المحتمله لا بصوره واحده كما يصنع الخصم[و]يجىء بالمشكوك فيه فيزعم أنّه جزء؛و أين هذا من باب المقدّمه.

قوله:«و الفرق فى المجمل بين ما طرأ عليه الاشتباه أو سبق مردود».

أقول:لم نفرق بين الأمرين و طرؤ الاشتباه و سبقه ليتعب الشيخ نفسه فى إبطال ذلك صحّ أو بطل،و إنّما قلنا أنّ الكلام إن كان فى الجزء المحتمل فالفرق بينهما أوضح من أن يخفى لو أنّ التكليف به غير معلوم بخلاف المشتبه بالحرام و النجس و إن كان فى تمام معنى المجمل فالفرق بينهما أيضا ظاهر لما بيّنا و أوضحنا من أنّ البيان فيما نحن فيه حاصل لمن أثبت الجزء المحتمل و لمن نفاه بل قد قام هناك ما يمنع من الأخذ بالآخر

۱- (۱)) -من«و لما»إلى«فى الجواب»من كلام السيّد جواد العاملى قدّس سرّه.

و هو كلّ ما دلّ على المنع من القول بغير علم و الحكم بغير دليل و هذا بخلاف المشتبه بالحرام و النجس فإنّه لم يقم للمتناول و المستعمل ما يدلّ على تعيين أحد الأمرين و لو بحسب ظاهر الشرع كما قام فى محل النزاع بل باق على محض الاشتباه،و قد أوضحنا ذلك فى الأصل.و لست أدرى ما ذا يعرض للشيخ عند مراعاه ما يلقى إليه فيعقل منه ما لا يراد و يجيب على نحو ما عقل مع وضوح المأخذ و حسن التأديه إن كان هناك بحث ففى الفرق الذى ذكرنا فليذكر لينظر فيه. (۱)

ثمّ الحقّ ألّذى لا ينبغى أن يعدل عنه ذو إنصاف أن عامّه الصلاه و جمهور أجزائها معروف بالطرق الشرعيّه و إنّما وقع الشك فى وجوب ما اتّفقوا على جزئيّته أو جزئيّه ما يتناوله و ربّما وقع فى جزئيّه ما اتّفقوا على لزومه كالهوى إلى السجود أو جوازه فكان الشك إنّما هو فى ذلك الفرد النادر المحتمل لا فى تمام معنى المجمل؛و الشكّ فيه لا يوجب الشكّ فيما يحتمل دخوله فيه مع ظهوره و اشتهاره فكان الوجه هو الأوّل.

و ظهر الفرق [A/۱۰] بين ما نحن فيه و بين المشتبه بحيث لا يجهل فإن أبى إلّا الثانى فقد عرفت الفرق لظهور البيان فى الإثبات و النفى.

و أما ما ذكر من شكّه فى أشياء كثيره فقد يعلم شيخنا أنّ من لم يبارح هذه الخطّه لم يزل يتردّد فى أوديه الشكّ.هذه الأشياء ألّتى ذكرت إن نهض بجزئيّتها و لو ظاهر خطاب معتبر كما تستظهر من الصلاه على محمّد و آله عليهم السّلام و التصريح باسمه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فذلك هو البيان و لا كلام؛أو على القدر المشترك كما إذا لم تستظهر التصريح اجتزئنا بكلّ من الظاهر و المضمر و لا إشكال و إن كانت الحائطه فى التصريح لكن لا على أنّه بخصوصه هو الجزء فإنّه التشريع المحظور.كيف لا و الجزء ألّذى دلّ عليه الدليل إنّما هو القدر المشترك؛و إن جاءت بكلّ منهما كما فى التسبيح فإن رجّحنا فالعمل بالراجح؛و إن تكافأت لدينا فالتخيير و كلاهما إجماع-و كيف كان فهو البيان؛و ما لم يجىء و لا فيما

۱- (۱) -الخطّ:المكان ألّذى يخطّه الإنسان لنفسه أو يخطتّه؛ترتيب جمهره اللغه،ج ۱،ص ۵۳۸.

يتناوله ما يصلح للدلاله فذلك ألّذى ينفى جزئيّته متعلّقين بأصل البراءه و أصاله عدم التركيب من الزائد و غير ذلك من الأدلّه العقليّه الراجعه إليها كعدم الدليل و الأخذ بالأقل سواء ظهرت له إماره أو تعارضت فيه الإمارات أو كان خلوا من ذلك كلّه و هو ألّذى نقول لو جاء فيه شيء لظفر به العلماء بعد طول البحث و شدّه التنقير.

ثمّ ما للشيخ لم يتعرض للوجهين الآخرين ألّذين ذكرناهما فى البيان و فى كلّ واحد من الوجوه كفايه و أمّا القوس فقد أوترها من قبلك باريها و أغرق فى نزعها العلماء فلم يجدوا منزعا و لا ظفروا بما يدلّ على الجزء المحتمل ألّذى تحاول أنت إثباته يوما و أنت معترف بذلك لا تجد مسلفا إلى الإنكار إذ النزاع إنّما هو فيما لم تقم عليه حجّه و لم ينهض به دليل فما تصنع بعد ذلك بالقوس.و الحمد للّه أوّلا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلّى اللّه على محمّد و آله الطاهرين (١). (٢)

ص:۴۴۴

١- (١) -و فى آخر الرساله كتب هكذا:«و قد جرى بيننا و بين سيّدنا السيّد على فى ذلك و كتبناه فى رساله منفرده و كذا تحقيق سيّدنا السيّد محمّد مهدى؛حررّت ١٢ شعبان ٢١٥[١]»؛ [و مراده من«السيّد على»هو السيّد الطباطبائى صاحب«رياض المسائل»؛و من«السيّد محمّد مهدى»السيّد بحر العلوم صاحب«الدرّه النجفيّه»و«مصابيح الأحكام»].

٢- (٢) -و لم يعرض على الشيخ ما ذكره السيّد محسن-أبقاهم اللّه جميعا-،هكذا وجد محررّا؛ صحّحته على نسخه الأصل و هى بخطّ صاحب مفتاح الكرامه-أعلى اللّه مقامه-.[من هامش المخطوطه].

فهرس مصادر الرساله و التقدمه

المصادر العربيه

۱-الاستبصار،للشیخ الطوسی،تحقیق السید حسن الخرسان،الطبعه الرابعه،طهران، دار الکتب الاسلامیّه،۱۳۶۳ ش.

۲-أیمان الشیعه،للسیّد محسن الأمین،اعداد السیّد حسن الأمین،الطبعه الخامسه،بیروت دار التعارف،۱۴۲۰ ق.

۳-الأمالی،للشیخ الطوسی،تحقیق بهراد الجعفری و علی اکبر الغفّاری،طهران،دار الکتب الاسلامیّه،۱۳۸۰ ش.

۴-بحار الأنوار،للعلاّمه المجلسی،الطبعه الثانیه،بیروت،مؤسسه الوفاء،۱۴۰۳ ق.

۵-تذکره الفقهاء للعلاّمه الحلّی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۴ ق.

۶-ترتیب جمهره اللغه،لإبن درید الأزدی،إعداد عادل عبد الرحمن البدری،مشهد،مکتبه الروضه الرضویه،۱۴۲۶ ق.

۷-تهذیب الأحکام،للشیخ الطوسی،تحقیق علی اکبر الغفّاری،الطبعه الرابعه،طهران، دار الکتب الاسلامیه،۱۳۶۵ ش.

۸-جامع أحادیث الشیعه،الف تحت إشراف آیه اللّه العظمی البروجردی،قم،العلمیّه، ۱۳۹۹ ق.

۹-جامع المقاصد،للمحقّق الکرکی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۰۸ ق.

۱۰-جوامع الجامع،للشیخ الطبرسی،تحقیق ابو القاسم گرجی،الطبعه الثالثه،طهران،جامع الطهران،۱۳۷۷ ش.

۱۱-جواهر الکلام،للشیخ محمّد حسن النجفی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۷ ق.

۱۲-الحبل المتین،للشیخ بهاء الدین العاملی،تحقیق السیّد بلاسم الموسوی،مشهد،مکتبه الروضه الرضویه،۱۴۲۴ ق.

۱۳-الحدائق الناضره،للمحقق البحرانی،إعداد محمّد تقی الإیروانی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۰۹ ق.

۱۴-خاتمه المستدرک،للمحدّث النوری،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۵ ق.

۱۵-الخلاف،للشیخ الطوسی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۷ ق.

۱۶-الدرر النجفیّه،للمحدّث البحرانی،بیروت،دار المصطفی لإحیاء التراث،۱۴۲۳ ق.

۱۷-دعائم الاسلام،للقاضی نعمان المصری،تحقیق آصف الفیضی،مصر،دار المعارف، ۱۳۸۹ ق.

۱۸-ذکری الشیعه،للشهید الأوّل،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۰۳ ق.

۱۹-الذریعه،للشیخ آغا بزرک الطهرانی،الطبعه الثالثه،بیروت،دار الأضواء،۱۴۰۳ ق.

۲۰-رسائل المحقّق الکرکی،للمحقّق الثانی،تحقیق الشیخ محمّد الحسون،قم،مکتبه آیه اللّه النجفی،۱۴۰۹ ق.

۲۱-روض الجنان،للشهید الثانی،قم،ذکر الإعلام الإسلامی،۱۴۲۲ ق.

۲۲-السرائر،لإبن ادریس الحلّی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۰ ق.

۲۳-شرح هدایه المسترشدین،للشیخ محمد باقر النجفی الاصفهانی،تحقیق مهدی الباقری السیانی،قم،عطر عترت،۱۴۲۷ ق.

۲۴-علماء الاسره،للسیّد محمّد باقر الخوانساری،تحقیق،السیّد أحمد الروضاتی،طهران، مکتب القرآن،۱۴۱۳ ق.

۲۵-العین،لخلیل بن أحمد،قم،مؤسسه الهجره، ۱۴۱۰ ق.

۲۶-غنیه النزوع،لإبن زهره الحلبی،تحقیق الشیخ ابراهیم البهادری،قم،مؤسسه الإمام الصادق علیه السّلام،۱۴۱۱ ق.

۲۷-فرائد الأصول،للشیخ مرتضی الأنصاری،الطبعه الخامسه،قم،مجمع دار الفکر الإسلامی،۱۴۲۴ ق.

۲۸-الفوائد الحائریه،للوحید البهبهانی،قم،مجمع الفکر الأسلامی،۱۴۱۵ ق.

۲۹-الفوائد الطوسیه،للشیخ حر العاملی،قم،المطبعه العلمیّه،۱۴۰۳ ق.

۳۰-الفوائد المدنیّه،للشیخ محمّد امین الاسترآبادی،تحقیق الشیخ رحمت اللّه الرحمتی الأراکی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۲۴ ق.

۳۱-قوانین الأصول،للمیرزا أبی القاسم القمی،طهران،مکتبه العلمیّه الإسلامیّه،۱۳۷۸ ق.

۳۲-الکافی،لثقه الإسلام الکلینی،تحقیق علی اکبر الغفّاری،الطبعه الخامسه،طهران، دار الکتب الاسلامیّه،۱۳۷۵ ش.

۳۳-الکرام البرره(ج ۱ و ۲)،للشیخ آغا بزرک الطهرانی،تعلیقات السید عبد العزیز الطباطبائی،الطبعه الثانیه،مشهد،دار المرتضی، ۱۴۲۷ ق.

۳۴-الکرام البرره،ج ۳،للشیخ آغا بزرگ الطهرانی،تحقیق البغدادی و النابغی،قم،مؤسسه الإمام الصادق علیه السّلام،۱۴۲۷ ق.

۳۵-کشف الغطاء،للشیخ جعفر کاشف الغطاء،مشهد،مرکز الإعلام الاسلامی،۱۴۲۲ ق.

۳۶-کنز العمّال الهندی،بیروت،مؤسس الرساله،۱۴۰۹ ق.

۳۷-کنز الفوائد،للشیخ أبی الفتح الکراجکی،تحقیق الشیخ عبد اللّه نعمه،قم،دار الذخائر، ۱۴۱۰ ق.

۳۸-مجمع الفائده و البرهان،للمحقق الأردبیلی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۰۲ ق.

۳۹-المحاسن لأبی جعفر البرقی،تحقیق السیّد جلال الدین الحسینی المحدّث،طهران، دار الکتب الاسلامیّه،

۴۰-مختلف الشیعه،للعلاّمه الحلّی،الطبعه الثانیّه،قم،مرکز الإعلام الإسلامی،۱۴۲۳ ق.

۴۱-مستدرک الوسائل،للمحدّث النوری،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۰۷ ق.

۴۲-مستند الشیعه،للمولی أحمد النراقی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۵ ق.

۴۳-مشاهیر المدفونین فی الصحن العلوی الشریف،للکاظم عبّود الفتلاوی،قم،الاجتهاد، ۱۴۲۷ ق.

۴۴-معارج الأصول،للمحقق الحلّی،تحقیق السیّد محمّد حسین الرضوی الکشمیری،قم، مؤسسه آل البیت،۱۴۰۳ ق.

ص:۴۴۷

۴۵-معالم الأصول،للشیخ نحسن بن زین الدین بن علی العاملی،الطبعه التاسعه،قم،

۴۶-المعتبر،للمحقق الحلّی،قم،مؤسسه سیّد الشهداء علیه السّلام،۱۳۶۴ ق.

۴۷-معجم الوسیط،لابراهیم مصطفی و...،الطبعه الثانیه،طهران،مکتبه المرتضوی، ۱۴۲۷ ق.

۴۸-مفاتیح الأصول،للسیّد المجاهد،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام.

۴۹-مفتاح الکرامه،للسیّد جواد العاملی،تحقیق الشیخ محمّد باقر الخالصی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۹ ق.

۵۰-منتقد المنافع،للمولی حبیب اللّه الشریف الکاشانی،قم،مرکز الإعلام الإسلامی، ۱۴۲۶ ق.

۵۱-منتهی المطلب،للعلاّمه الحلّی،مشهد،مکتبه الروضه الرضویّه،۱۴۱۲ ق.

۵۲-من لا یحضره الفقیه،للشیخ الصدوق،تحقیق علی أکبر الغفّاری،الطبعه الرابعه،قم، مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۲۶ ق.

۵۳-منیه المرید،للشهید الثانی،تحقیق للشیخ رضا المختاری،الطبعه الرابعه،قم،مرکز الإعلام الاسلامی،۱۴۱۸ ق.

۵۴-نهایه الإحکام،للعلاّمه الحلّی،تحقیق السیّد مهدی الرجائی،الطبعه الثانیّه،قم، اسماعیلیان،۱۴۱۰ ق.

۵۵-الوافیه،للفاضل التونی،تحقیق السیّد محمّد حسین الرضوی الکشمیری،قم،مجمع الفکر الإسلامی،۱۴۱۲ ق.

۵۶-وسائل الشیعه،للشیخ حرّ العاملی،الطبعه الثالثه،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۶ ق.

۵۷-وسائل الشیعه،للمحقق الأعرجی،اعداد السیّد محمد علی الکاظمینی البروجردی، طهران،المصطفوی،۱۳۶۴ ش.

۵۸-هدایه المسترشدین،الشیخ محمد تقی الرازی النجفی الاصفهانی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۲۰ ق.

ص:۴۴۸

المصادر الفارسيه

۵۹-تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر،سیّد مصلح الدین مهدوی،قم،نشر الهدایه،۱۳۶۸ ش.

۶۰-تفسیر روض الجنان،ابو الفتوح رازی،تحقیق محمّد جعفر یاحقی و محمّد مهدی ناصح،مشهد،مجمع البحوث الاسلامیّه، ۱۳۶۵ ش.

۶۱-رساله صلاتیه،شیخ محمّد تقی رازی نجفی اصفهانی،تحقیق مهدی باقری سیانی،قم، ذو القربی،۱۳۸۳ ش.

۶۲-سیمای فرزانگان،رضا مختاری،چاپ سیزدهم،قم،دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ ش.

۶۳-شرح حال دانشمندان گلپایگان،به کوشش رضا مختاری،کنگره بزرگداشت علمای گلپایگان،۱۳۸۱ ش.

۶۴-قبیله عالمان دین،شیخ هادی نجفی،قم،عسکریه،۱۴۲۳ ق.

۶۵-گلشن اهل سلوک،رحیم قاسمی،اصفهان،کانون پژوهش،۱۳۸۵ ش.

۶۶-مدخل علم فقه،رضا اسلامی،انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم،۱۳۸۴ ش.

ص:۴۴۹

مدارس اصفهان

اشاره

تألیف:ناشناخته

تحقیق و تصحیح:مجید غلامی جلیسه

پیش درآمد

شناسایی مدارس علمیه و آشنایی با تاریخ علمی و مذهبی آنها،از جمله مباحث مهمی است که از دیرباز مورد توجه تاریخ نگاران بوده و هست.صرف نظر از وجوه فراوان تاریخی آن،ثمره اخلاقی و تشویقی معرفی مدارس علمیه نیز قابل توجه است، چرا که بنای مدارس در بسیاری از موارد به جهت علاقه،اشتیاق و نذر بزرگان و متموّلان به ترویج علم و دانش بوده است.و همچنین اطلاع از بزرگان و اندیشمندانی که در این مدارس تدریس و تحصیل می کرده اند،نحوه تحصیل،کتب مورد مطالعه و متداول در آن روزگار،سبک و سیاق زندگی در این مدارس،مرارت ها و مشقّتهای حاصل از کمبود امکانات و بسیاری از آگاهی های دیگر،توانی و انگیزه ای دو چندان به طالبان علوم اسلامی که در این مدارس به تحصیل مشغولند،می بخشد.

هرچند تاریخ نویسی مدارس علمیه ایران شکلی جدّی به خود نگرفته،اما همواره دغدغه بسیاری از محققین بوده و هست،که هریک از وجوه مختلفی چون معماری، هنری،ادبی،علمی،سیاسی و دیدگاه تراجمی،به نگارش تاریخ این مدارس اقدام می نمودند.اما به نظر می رسد که باید نهضتی جدّی در راستای نگارش تاریخ حوزه های

ص:۴۵۱

علمیه شیعه ایجاد کرد،تا هرچه زودتر با ثبت مستندات موجود از این مدارس و گزارش اطلاعات مختلف گامی به جلو در راستای معرفی فرهنگ و تمدّن اسلامی و شیعی ایران برداشته شود.

آثار فراوانی در گزارش مدارس کشورهای اسلامی به چاپ رسیده است که در ذیل گزارشی از آن تعداد که بنده اطلاع بر آن پیدا کرده ام آمده است:

*مدارس العراق قبل الاسلام،رفائیل ابو اسحق،بغداد،مطبعه شفیق،۱۹۵۵ م.

*مدارس بغداد فی العصر العباسی،عماد عبد السّلام رؤوف،مطبعه دار البصری، ۱۹۶۶ م.

*مدارس واسط،ناجی معروف،بغداد،مطبعه الارشاد،۱۹۶۶ م.

*مدارس قبل النظامیه،ناجی معروف،عراق،مطبعه المجمع العلمی العراقی، ۱۹۷۳ م.

*علماء النظامیات و مدارس المشرق الاسلامی،ناجی معروف،بغداد،مطبعه الارشاد،۱۹۷۳ م.

*المدارس فی بیت المقدس،عبد الجلیل حسن عبد المهدی،بیروت،مطبعه الاقصی، ۱۹۸۱ م.

*المدارس الاسلامیه فی الیمن،قاضی اسماعیل بن علی الاکوع،بیروت، موسسه الرساله،۱۹۸۶ م.

*المدارس الشرابیه ببغداد و واسط و مکّه،ناجی معروف،بغداد،مطبعه الارشاد.

*آموزش و دانش در ایران،صفا،ذبیح اللّه،۱۳۶۳ ش.

*مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن،کسائی،نور اللّه،تهران،امیر کبیر، ۱۳۶۳ ش.

*تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دار الفنون،سلطان زاده،حسین، تهران،آگاه،۱۳۶۴ ش.

*زمینه تاریخ آموزش و پرورش ایران و اسلام،ضمیری،محمد علی.

ص:۴۵۲

*تاریخ مدارس نوین در ایران،فخر الدین رشیدیه،هیرمند، ۱۳۷۰ ش.

*مدرسه دار الفنون،اقبال یغمایی،تهران،سروا،۱۳۷۶ ش.

*مدارس جدید در دوره قاجاریه بانیان و پیشروان،اقبال قاسمی پویا،هامش بناءپور و رضاپور جوادی،تهران،نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷ ش.

*تاریخ تحول آموزش و پرورش فارسی از دار الفنون تا مشروطه-از مشروطه تا انقلاب،عطارد،جواد،۱۳۷۸ ش.

*تحولات فرهنگی ایران در دوره قاجاریه و مدرسه دار الفنون،هاشمیان،احمد، تهران،موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب،۱۳۷۹ ش.

*مدرسه فیضیه به روایت اسناد ساواک،تهران،مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰ ش.

*سیر تحول آموزش و پرورش در فارس،عطارد،جواد، ۱۳۸۰ ش.

*آشنایی با حوزه های علمیه شیعه در طول تاریخ،موحّد ابطحی،حجّت.

*کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران،ناطق،هماز، ۱۳۸۰ ش.

*تاریخ مدارس خارجی در ایران،پرویز صلاحی،مهری بسناس،آوای نور، ۱۳۸۲ ش.

*تاریخچه آموزش و پرورش نوین خراسان از آغاز تا انقلاب اسلامی،یوسف متولی حقیقی،مرندیز،مشهد،۱۳۸۴ ش.

*تاریخ مدارس در کاشان،عباس شکاری،ماهنامه کاشان شناخت،سال اول، شماره دوم،پائیز و زمستان ۱۳۸۴ ش،صص ۱۴۹-۱۶۳.

*اصفهان مدارس نوین و مفاخر آن،معتمدی،اسفندیار،۱۳۸۶ ش.

*مدارس اصفهان(دار العلم شرق)،مهدوی،مصلح الدین،۱۳۸۶ ش.

ص:۴۵۳

مدارس اصفهان

اشاره

اولین مکانی که در اصفهان از آن به عنوان مدرسه استفاده می گردیده،مسجد جامع اصفهان بوده است،چرا که پیش از پیدایش مدارس،مساجد محل تجمّع مردم و تبلیغ اسلام بوده اند.

قدیمی ترین مکان تدریس که شاید بتوان عنوان مدرسه به معنای واقعی را بر روی آن گذاشت،مدرس ابن سینا است که هنوز آثاری از آن در محلّه در دشت اصفهان باقی است این مدرسه از جمله مدارس قدیمه اصفهان می باشد که ابن سینا در آن به جهت سمت وزارت علاء الدوله کاکویه در اصفهان،هم به تدریس و هم به وزارت مشغول بوده است.

قدیمی ترین مدرسه ای که در اصفهان از آن یاد شده است مدرسه خواجه نظام الملك سلجوقی با نام«نظامیه»در محله در دشت-طوقچی کنونی-اصفهان بنا گردیده بود.

مدارس نظامیه از جمله مدارس معروف عصر سلجوقی و پایگاه علمی بزرگ دوران خود بوده است.نظامیه اصفهان به جهت مدرّس معروفش-صدر الدّین خجندی-به نام صدریّه شهرت یافت.

تألیفات پیرامون مدارس اصفهان

پیرامون مدارس اصفهان گزارش های ضمنی متعددی در کتب مختلف آمده است اما در خصوص مدارس تنها می توان به اثر حاضر«کتابچه مدارس اصفهان»به عنوان قدیمی ترین اثر مکتوب و همچنین کتاب«اصفهان دار العلم شرق»مرحوم مهدوی به عنوان جدیدترین و البته دومین اثر مستقل پیرامون مدارس علمیه اصفهان اشاره نمود.

از جمله گزارش هایی که در خصوص مدارس علمیه اصفهان به صورت ضمنی در برخی کتب آمده،می توان به موارد زیر اشاره نمود.

شاردن در سفرنامه خود در شمارش مدارس دینی در محلّات،۸ مدرسه در محله خواجو،۵ مدرسه در محله عباس آباد،۲ مدرسه در محله شیخ یوسف را نام می برد.

ص:۴۵۴

عبد الحسین سپنتا در کتاب تاریخچه اوقاف اصفهان که به سال ۱۳۴۶ ش منتشر شده است فهرستی از ۳۱ مدرسه قدیم شهر اصفهان را ارائه نموده است.

همچنین جناب آقای مجتبی ایمانیه نیز در کتاب تاریخ فرهنگ اصفهان،که به سال ۱۳۵۵ ش منتشر شده،مدارس اصفهان عصر خود را با برشمردن ۲۰ مدرسه با مشخص کردن موقعیت مکانی آن نام برده است.

مرحوم سید مصلح الدین مهدوی در کتاب گرانقدر خود،اصفهان دار العلم شرق (مدارس دینی اصفهان)،فهرست کامل و جامعی از ۱۸۶ مدرسه در اصفهان ارائه نموده که البته برخی با نام مدارس در منابع پیشین تکراری و برخی خارج از محدوده شهر اصفهان می باشد اجمال نام این مدارس به قرار زیر است:

نام مدرسه علمیهدوره تاریخی بناموقعیت مکانی

۱-آقا شیرعلیعهد صفویکوچه آقا شیرعلی

۲-آقا کافورعهد صفویاحمدآباد

۳-آقا کمال خازنعهد صفویمحله مستهلک

۴-آقا مبارک۱۱۰۵ قخیابان حافظ کوچه کرمانی

۵-آقا جولاعهد صفویمحله دردشت

۶-ابن سیناقبل از صفویمحله قصر منشی الممالک

۷-ابو مسعود رازیقبل از صفوی

۸-اسفندیار بیکحدود سال ۱۰۰۰ قجنب بازار چهارسوق نقاشی

۹-اسماعیلیه تخت فولادعهد صفویتخت فولاد اصفهان

۱۰-اسماعیلیه محله قصر منشیعهد صفویمحله قصر منشی الممالک

۱۱-افتخار الملکصفویمحله شیخ یوسف بنا

۱۲-افندیصفوی

۱۳-الماسیهصفویمحله چهارسوق مقصود

۱۴-امامیهقبل از صفویمجاورت باب القصر محله درب کوشک

ص:۴۵۵

۱۵–امامزاده اسماعیلصفویصحن امامزاده اسماعیل

۱۶–امین الدولهپس از صفویچهارباغ صدر

۱۷–اوزون حسنقبل از صفویچهارسوق نقاشی

۱۸–ایلچیصفویمحله احمدآباد

۱۹–باب القصرقبل از صفویمجاورت باب القصر محله درب کوشک

۲۰–باغ سهیلصفوینزدیک محله حسینی و در دشت قبرستان شیر سبز

۲۱–باقریه۹۰۲ ق.قبرستان سابق درب کوشک

۲۲–پاشیر یا درب کوشکقبل از صفویقبرستان سابق درب کوشک

۲۳–مدرسه پاقلعهپس از صفویمحله پاقلعه مجاور قلعه طبرک

۲۴–پریخان خانمصفویخیابان سید علی خان

۲۵–تاج الملکقبل از صفویدر حدود مسجد جامع قدیم

۲۶–تربت نظام الملک یا ملک شاهقبل از صفویباغات احمدآباد

۲۷–ترک هاقبل از صفویخیابان آیت اللّه طیب

۲۸–مردسه توشمال باشیصفوی

۲۹–مدرسه جده بزرگصفویبازار بزرگ اصفهان

۳۰–مدرسه جده کوچکصفویبازار بزرگ اصفهان

۳۱–جعفریهقبل از صفویخیابان هاتف

۳۲–جلالیهصفویخیابان حافظ محله احمدآباد

۳۳–دردشتقبل از صفویمحله دردشت

۳۴–درب کوشکقبل از صفویمحله درب کوشک و باب القصر

۳۵-درویشانقبل از صفویمحله خواجو بازارچه حسن آباد

۳۶-ذو الفقارصفویبازار بزرگ مجاور مسجد نوبازار

۳۷-رکن الدین یزدیقبل از صفویبازار خواجه محمود

۳۸-زهرابیگمصفویمحله احمدآباد

۳۹-زینب بیگمصفویخیابان شهید موحدیان

۴۰-ساروتقی(آقا شیخ محمد علی)صفویبازارچه حسن آباد

ص:۴۵۶

۴۱-سلطان محمد سلجوقیقبل از صفویهارون ولایت،حکیم نظامی

۴۲-سلیمانیه(رفیعیه سلیمانیه)صفویسمت جنوب غربی مسجد امام

۴۳-مدرس سیداواخر صفویمحله بیدآباد،در خیابان مسجد سید

۴۴-سید العراقین(صدر پاقلعه)بعد از صفویمحله پاقلعه

۴۵-شاهپوریهصفوی

۴۶-شاه حسنصفویمحله خواجو دروازه حسن آباد

۴۷-شاهزاده ها(حکیم)صفویانتهای بازارچه رنگرزها و نزدیک مسجد سید

۴۸-شاه طهماسب۹۱۸ ق.کنار خیابان هاتف در مغرب هارون ولایت

۴۹-مدرسه شاهیه(شاه طهماسب)\

۵۰-شاه عباس کبیرصفوی

۵۱-شفیعیه۱۰۶۷ ق.محله احمدآباد(دردشت)

۵۲-شمس آباد۱۱۲۵ ق.محله مستهلک عباس آباد

۵۳-شمسه(کاسه گران)۱۱۰۴ ق.بازار ریسمان محله کاسه گران

۵۴-شوریقبل از صفویمحله دردشت

۵۵-شهرستانصفویجی قدیم

۵۶-شهشهانقبل از صفویمحله شهشهان نزدیک مسجد جامع

۵۷-شیخ الاسلامصفویچهار راه تختی

۵۸-شیخ لطف اللّه۱۰۱۵ ق.مقابل نقش جهان از میدان امام

۵۹-شیخ یوسف بنا(محمد صالح بیک)قبل از صفویمحله شیخ یوسف بنا در محله خواجو

۶۰-صدر اعظمصفویمیدان نقش جهان

۶۱-صدر بازاربعد از صفویبازار گلشن یا جارچی

۶۲-صدر چهارباغ یا صدرخواجوپس از صفویچهارباغ صدر

۶۳-صدر عامصفوینزدیک حمام شیخ بهایی کوچه آقا شیرعلی

۶۴-صدریهقبل از صفویمحله دردشت

۶۵-صفویهقبل از صفویحدود محله چهارسوق مقصود

۶۶-طاهریه\اردستان در محله فهره

ص:۴۵۷

۶۷–طیبه(میرزا تقی)صفویحوالی مسجد حکیم در محله جمال کله

۶۸–ملا عبد اللّهصفویبازار بزرگ اصفهان نزدیک میدان امام

۶۹–عربان(آیه اللّه خادمی)صفویکوچه بازار حسن آباد بالاتر از امامزاده احمد

۷۰–عصمتیهقبل از صفویبازار خواجه محمود

۷۱–علی بن سهلقبل از صفویقبرستان قدیمی محله طوقچی

۷۲–عمر بن عبد العزیزقبل از صفویدر محل مسجد جامع اصفهان

۷۳–علائیقبل از صفویمحله دردشت

۷۴–فاضل هندیصفویکوی کران مجاور مسجد فاضل

۷۵–فاطمیهصفوی

۷۶–فخریهقبل از صفوی

۷۷–قاسمیه–هاشمیهصفویگلزار فعلی

۷۸–قرچقای بیکصفویبازار رنگرزان

۷۹–قطبیهصفویمحله مستهلک عباس آباد

۸۰–کاسه گرانصفویبازار ریسمان

۸۱–کرّانقبل از صفویمحله احمدآباد

۸۲–کسرصفویمحله شیخ یوسف بنا

۸۳–کمر زرینصفویمیدان کهنه

۸۴–کوچه جمال کلهصفویمحله جمال کله

۸۵–کوچه عربان و قیصریه کهنهصفویکوچه عریان قیصریه کهنه یا محله جویباره

۸۶–گچ کنانصفویمیدان کهنه

۸۷-گلگوزصفویمحله دار البطّیخ

۸۸-محرمیه یا خواجه محرمصفویمحله یزدآباد

۸۹-مرتضویهصفوی

۹۰-مسجد حکیمصفویخیابان مسجد سید

۹۱-مشعلدار باشیصفویحدود خیابان کرمانی و بازارچه حاج کلانتر

۹۲-ملکه خاتونقبل از صفویبازار لشکر

ص:۴۵۸

۹۳-مشکونیه\شمس آباد،خوزان

۹۴-مریم بیگمصفویمجاورت چهارسوق نقاشی

۹۵-مقصودیه ناظریهصفویجنب مسجد شاه

۹۶-ملک شاه(تربت نظام)قبل از صفویباغات احمدآباد(محله کرّان)

۹۷-میرزا باقرصفوی‌بیدآباد

۹۸-میرزا تقی دولت امیرصفویمحله جماله مقابل بابا عبد اللّه

۹۹-میرزا حسینصفویبازارچه بیدآباد

۱۰۰-میرزا خانصفویدر حوالی مدرسه آقا مبارک

۱۰۱-میرزا رضیصفویبازارچه حسن آباد

۱۰۲-میرزا شاه حسین(هارونیه)صفویمغرب بقعه هارون ولایت

۱۰۳-میرزا قاضیصفویمحله شهشهان

۱۰۴-میرزا مهدیافشاریهمحله بیدآباد

۱۰۵-نادرشاه(مادرشاه)صفویمحله مستهلک

۱۰۶-ناصریه(ناصری)صفویجنوب شرقی مسجد امام

۱۰۷-نجفقلی بیکصفوی

۱۰۸-نجفیه(توشمال باشی)صفوی

۱۰۹-نصرآبادقرن ۸روستای نصرآباد

۱۱۰-نظامیهقبل از صفویمحله دردشت

۱۱۱-نقاشان(هارون ولایت)قبل از صفویتختگاه هارون ولایت

۱۱۲-نوریهصفویبازار بزرگ

۱۱۳-نیم آوردصفویمحله نیم آورد مجاور بازار بزرگ

۱۱۴-وزیر اوقافصفویمحله جمال کله

۱۱۵-مدارس هفتگانه خواجهصفویمحله خواجو

۱۱۶-مدارس خمسهصفویچهارسوق مقصود

۱۱۷-ابراهیم بیکصفویصحن امام زاده اسماعیل

۱۱۸-احمدآبادصفویمحله احمدآباد

ص:۴۵۹

۱۱۹-آقانورپس از صفویبازار اصفهان

۱۲۰-الغدیر۱۴۰۵ قخیابان شیخ انصاری کوچه متصل به هارونیه

۱۲۱-امام صادق علیه السّلامصفویچهارباغ عباسی

۱۲۲-امامیهقبل از صفویخیابان هاتف کنار بقعه باباقاسم

۱۲۳-امیر المؤمنین علی علیه السّلام۱۴۰۰ قطوقچی

۱۲۴-انیس(اسفندیار بیک)حدود ۱۰۰۰ قخیابان شهید موحدیان

۱۲۵-باقر العلوم علیه السّلامپس از صفویخیابان احمدآباد

۱۲۶-جوادیهپس از صفویکوچه مدرسه ذو الفقار

۱۲۷-حکمتیهپس از صفویچهار راه کرمانی کوچه مشیر الملك

۱۲۸-دار السیادهقبل از صفویغازان بن ارغول خان مغول

۱۲۹-رحیم خانپس از صفویابتدای محله نو متصل به محله درب کوشک

۱۳۰-زاهدیمعاصرکنار مسجد و درمانگاه

۱۳۱-ستاره صبحصفویباغ طاووس خانه

۱۳۲-سمیریقبل از صفوی

۱۳۳-سن پیر و سن پلصفویجلفا

۱۳۴-شاه(مسجد جامع عباسی)صفویمیدان نقش جهان

۱۳۵-شرفقرن ۱۴

۱۳۶-شمسیه۱۱۰۴ قبازار ریسمان محله کاسه گران

۱۳۷-شهصفویچهارباغ پایین

۱۳۸-شیخ بهاییصفویکنار مسجد جامع

۱۳۹-صارمیه(شاه حسین)صفویمحله خواجو دروازه حسن آباد

۱۴۰-صدر منصورقرن ۶

۱۴۱-مسجد و مدرسه علیقلی آقاصفویچهارسوق در محله بیدآباد

۱۴۲-عمرقبل از صفویسبزه میدان

۱۴۳-عباس آبادصفویتقاطع عباس آباد و خیابان ابو ذر

۱۴۴-عیدیه(سعیدیه)صفوی

ص:۴۶۰

۱۴۵-کشهصفویکوچه شیخ یوسف

۱۴۶-مدرسه کوچک در محله سر نیم آوردصفویمحله سر نیم آرود

۱۴۷-محمودیه۱۴۱۵ قکوچه مدرسه ذو الفقار

۱۴۸-مسجد جامع(جمعه)قرن ۸ قکنار مسجد جامع

۱۴۹-میرزا حسین خانصفویبازارچه بیدآباد کنار مسجد سیّد

۱۵۰-نظام الملکقبل از صفویمحله دردشت

۱۵۱-نواب۱۰۶۷ قمحله احمدآباد

۱۵۲-هارونیه(میرزا شاه حسین)قبل از صفویمغرب هارون ولایت

۱۵۳-کتابخانه امیر المؤمنین ۱۴۰۰ قفلکه شکرشکن ابتدای احمدآباد

۱۵۴-نفیسهقرن ۱۴ قکوی شیخ ابو مسعود

۱۵۵-مدرسه الزهراء علیها السّلام۱۳۵۸ شخیابان صائب

۱۵۶-مکتب حضرت زینب علیها السّلام۱۳۵۴ شچهارسوق شیرازی ها

۱۵۷-مکتب فاطمیه۱۳۴۴ شخیابان مسجد سیّد

رساله حاضر

رساله حاضر با عنوان کتابچه مشخصات مدارس اصفهان به شماره ۱۰۲۰ به خط شکسته نستعلیق سده ۱۴،در هشت برگ ۱۷ الی ۱۹ سطری از جمله نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی(سنای سابق)به شمار می رود که توسط مرحوم محمد تقی دانش پژوه فهرست شده است. (۱)

مؤلف رساله

متأسفانه رساله حاضر به جهت تک نسخه بودن و عدم گزارش کاتب از عنوان خود و مؤلف،نمی توان صراحتا و دقیقا به عنوان مؤلف اشاره نمود.اما به نظر می رسد

۱- (۱)) -فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲(سنای سابق): ۱۰۵/۲.

نویسنده این رساله حیدر علی بن محمد مهدی ندیم الملک اصفهانی باشد،چرا که در این رساله نویسنده در ذیل گزارش مدرسه جده بزرگ،عنوان می دارد:«چند نفر طلبه خوب دارد،و دو سه نفر هم مدرّس،یکی جناب آقا میرزا محمد علی کاشانی از احفاد مرحوم نراقی،دیگری جناب آقا میرزا محمد حسین همدانی و جناب میرزا حیدر علی راقم کتابچه ولد جناب آقا میرزا مهدی...»

با جستجو و بررسی که انجام شد یک نفر بیشتر با این اسم و نام پدر یافت نشد و او حیدر علی بن محمد مهدی ندیم الملک اصفهانی است و بعید نیست با توجه به تسلط وی بر تاریخ منطقه،ظل السلطان از وی خواسته باشد که به گزارش مدارس عصر وی اقدام کند.

درباره مؤلف اطلاع چندانی در دست نیست ولی ۳اثر به نام وی و یک نسخه به کتابت وی یافته ام که به قرار زیر می باشد:

تاریخ اصفهان

این کتاب به تصحیح استاد ایرج افشار در مجله فرهنگ ایران زمین مجلد ۱۲ به چاپ رسیده است.

*اصفهان،مدرسه صدر بازار،مجموعه رضویه،شماره ۱۱۴۶۵،خط مولف، جمادی الثانی ۱۳۴۰ ق.[نشریه نسخه های خطی:۳۱۴/۵] (۱)

*تهران:ملک،شماره ۳۷۱۳،شکسته نستعلیق،قرن ۱۴،۳۲ گ[۷۳/۲]

لغات قرآن

فرهنگ بسیار مختصری برای لغات قرآن و ترجمه آنها به فارسی که به ترتیب سوره های قرآن و به نام احمد شاه قاجار نوشته شده است.

ص:۴۶۲

۱- (۱) -در فهرست جدید این مدرسه که به تازگی توسط انتشارات مجمع ذخایر اسلامی منتشر شده است،اثری از این نسخه در میان نیست.

*قم،مرعشی:شماره ۲۴۸۸،نستعلیق،احتمالا مؤلف،شعبان ۱۳۴۱ ق،۲۹ گ [۱۳۱۸/۸].

کتابچه مدارس اصفهان

*تهران:مجلس(سنا)،شماره ۱۰۲۰،شکسته نستعلیق سده ۱۴[۱۰۵/۲]

روش تصحیح

در تصحیح این رساله که تنها یک نسخه خطی از آن موجود بود بعد از استنساخ رساله و مقابله سعی شده است که ضمن برگردان شیوه رسم الخط به رسم الخط امروزی عناوین مدارس با اندازه درشت تری مشخص گردد و در پاورقی اطلاعاتی درباره آن مدرسه مانند تاریخ بنا و بانی و مدرسین و محصلین آن ارائه گردد و منابع دیگر جهت اطلاعات بیشتر نیز در انتها معرفی شده است.

و السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته مجید غلامی جلیسه پائیز ۱۳۸۷ شمسی قم مقدسه

ص:۴۶۳

برگه اوّل نسخه خطی«مدارس اصفهان»

ص:۴۶۴

برگه آخر نسخه خطی«مدارس اصفهان»

ص:۴۶۵

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

چون رأی بیضا ضیای بندگان،حضرت مستطاب اشرف،احمد ارفع،اسعد والا، ظل السلطان (۱)-ارواحنا فداه-اقتضا نموده که اطلاع بر مدارس اصفهان حاصل فرمایند،از بانی و تاریخ بنا و سکنه و خرابی و آبادی هریک،لهذا در کمال تحقیق از روی بصیرت تحقیق شده و به عرض حضور میمنت ظهور می رساند مدارسی که در حکم معموره است از این قرار است.

مدرسه نوریه

(۲)

واقعه در طریق بازار (۳)جنب مسجد جامع عتیق اصفهان،از بناهای میرزا نور الدین

ص:۴۶۷

۱- (۱) -مسعود میرزا فرزند ناصر الدین شاه مشهور به ظل السلطان(در گذشته ۱۳۳۶ ق)تا سال ۱۲۹۱ ق حاکم فارس بود و پس از عزل از حکومت در همان سال به امر ناصر الدین شاه به عنوان حاکم اصفهان روانه این شهر شد،و از این تاریخ تا اوایل مشروطیت مدت سی و چهار سال حاکم مطلق اصفهان بوده است.

۲- (۲) -مدرسه نوریه از جمله مدارس عهد صفوی است،این مدرسه در سال ۱۳۴۷ ش تعمیر شده است و در حال حاضر ۲۲ حجره و یک مدرس به صورت ایوان در طرف غرب و یک کتابخانه در سمت شرق دارد.جهت اطلاع بیشتر ر.ک:الاصفهان،ص ۱۰۹؛رجال و مشاهیر اصفهان،ص ۱۶۱؛تاریخ اصفهان و ری،ص ۳۰۷؛تاریخ فرهنگ اصفهان،ص ۱۰۹؛ تاریخچه ی اوقاف اصفهان،ص ۷۴؛ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان،ج ۲، ص ۲۰۵.

۳- (۳) -مراد بازار عربان است.

محمّد انصاری که از احفاد جابر بن عبد اللّه انصاری (۱)-رحمه اللّه علیه-بود که، در زمان شاه سلیمان بنا کرده، (۲)گویا رتبه وزارت داشته،بنای آنجا از گچ و آجر می باشد.

هجده باب حجره دارد و دو صفّه نمازخانه،حوض آب در وسط مدرسه است.سکنه مدرسه همیشه ادبا و فصحا و خطاطین و اهل هنر بوده اند حالا-به همان و تیره (۳)معدودی از آن جماعت منزل دارند،جناب میرزا عبد الحسین هرندی (۴)در آن مدرسه سکنی دارد، روزها چند نفر طلاّب از خارج مدرسه می آیند،[و ایشان]درس مقدمات می گویند. (۵)

۱- (۱)) -میرزا نور الدین محمّد جابر انصاری نبیره میرزا نظام الدین وزیر شاه و از نژاد میرزا سلمان اعتماد الدوله وزیر بوده است که از اجداد میرزا حسن خان جابری انصاری صاحب کتاب تاریخ اصفهان و ری می باشد.

۲- (۲)) -نام دو تن از سلاطین صفوی شاه سلیمان بوده است.اول صفی میرزا که بعد از شاه عباس بر تخت نشست و ۲۹ سال سلطنت نمود و دوم سید محمد،متولی مشهد که شاهرخ بن رضا قلی میرزا ابن نادر شاه را دستگیر و نابینا کرد و خود به عنوان خواهرزاده شاه سلطان حسین صفوی به نام شاه سلیمان دوم به تخت نشست و بیشتر از ۴۰ روز حکومت ننمود.فرهنگ معین،ج ۵،ص ۷۹۶.

۳- (۳)) -روش،نهاد،شیوه،سبک،اسلوب.

۴- (۴)) -میرزا عبد الحسین بن محمد تقی خوشنویس هرندی(۱۲۳۵-۱۳۲۶ ق)وی از جمله علمای اصفهان بوده که در خط و علوم ادبی تبحری خاص داشته وی بعد از وفات در سر قبر آقا واقع در محله خابجون در مغرب خیابان مدرس برابر کوچه باب الدشت به خاک سپرده شده است.ر.ک:مکارم الآثار،ج ۴،ص ۱۴۳۲؛مزارات اصفهان،ص ۵۱.

۵- (۵)) -از مدرسین این مدرسه می توان به اشخاص زیر اشاره نمود: ۱.اسماعیل بن محمد حسن معزی معروف به پشمی(۱۲۸۸؟-۱۳۶۳ ق)صاحب آثاری چون:اصول الایمان،تقریرات آخوند،شانزده رساله در مباحث مختلف فقه و اصول،شرح کفایه آخوند خراسانی،قضایای غریبه و عجیبه،مجالس الموحدین و...از شاگردان آخوند فشارکی و مدفون در تکیه کازرونی می باشد.ر.ک:نقباء البشر،ج ۱،ص ۱۵۴؛تذکره القبور، ص ۱۳۶؛رجال اصفهان،ص ۲۱۷؛سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان،ص ۱۷۱؛

موقوفات بسیار دارد ولی در تصرف وقف نیست،فعلا به قدر پنجاه تومان منافع مستغلات دارد که به مصارف]A/1[خادم و صرف روشنائی و آبکشی مدرسه می رسد و بیست تومان از این پنجاه تومان را کارگذاران حضرت مستطاب اشرف والا،قریب به ده سال است که مستمرا بغایت مزرعه جشیران (1)کرون (2)که مخروبه بوده است و به قواعد شرع اجاره فرموده اند مستمرا هرساله مرحمت می فرمایند. (3)

تاریخ بنای مدرسه مطابق وقفنامچه و کتیبه در مدرسه،سنه أربع و ستین و ألف مائه ی هجری است ۱۱۶۴، (4)متولی حالیه آقا میرزا رضی از احفاد میرزا نور الدین محمّد انصاری است.

ص:۴۶۹

۱- (۱) -گویا همان باشد که اکنون به خمیران معروف است و روستایی است در کنار سد خاکی با همین نام.

۲- (۲) -به فتح اول و ثالث،نهم از بلوکات اصفهان است که در مغرب نجف آباد قرار دارد و دو قسمت می شود با دو مرکز جمعیتی کرون علیا که آبادی معروفش دهق و کرون سفلی که آبادی معروفش طهران یا سزران[تیران کنونی]می باشد.نصف جهان،ص ۳۱۴.

۳- (۳) -درباره موقوفات این مدرسه ر.ك:نشریه اوقاف اصفهان:سال ۱۳۴۶،صفحه ۶۳؛ تاریخچه اوقاف اصفهان،ص ۷۴.

۴- (۴) -به اعتقاد جابر انصاری بنای مدرسه متعلق به دوره سلطنت شاه سلیمان صفوی و سلطان حسین صفوی می باشد،در کتاب تاریخ فرهنگ اصفهان تاریخ بنای این مدرسه به سال ۱۰۶۴ ق و بعد از سلطنت شاه عباس دوم ذکر شده است.ر.ك:تاریخ اصفهان و ری،ص ۳۰۷؛ تاریخچه اوقاف اصفهان،ص ۷۴؛تاریخ فرهنگ اصفهان،ص ۱۰۹.

مدرسه کاسه گران

(۱)

به فاصله پانصد قدم از مدرسه نوریه در سمت یسار طریق بازار عامه، (۲)از بناهای مرحوم آقا میرزا مهدی اردستانی ملقب به حکیم الملک است، (۳)در زمان شاه سلیمان به طریق اعراض سفر هندوستان کرده،مدتها در آن حدود توقف کرده مشغول طبابت بوده از آنجا تدارک بنای مدرسه را نموده و در غیاب مشارالیه ساخته شده،پنجاه و هشت باب حجره فوقانی و تحتانی دارد،وسط مدرسه حوض آب دارد،هجده نفر طلبه دارد، صفه نمازخانه دارد.

مدرّس جناب مستطاب آقا سید سینا،خلف مرحوم ملاّ سیّد جعفر دارابی -اعلی اللّه مقامه-در آنجا مدرّس می باشد. (۴)

ص:۴۷۰

۱- (۱) -از آنجا که این مدرسه در محله کاسه گران واقع شده است بدین نام خوانده می شده و البته این مدرسه به مناسبت عنوان بانی آن یعنی حکیم الملک"حکیمیه"نیز نام گرفته چنانچه در وقفنامه مورخه ۱۱۰۴ ق نیز همین نام حکیمیه مورد استفاده قرار گرفته است.جهت اطلاع بیشتر ر.ک:الاصفهان،ص ۱۰۹؛سفرنامه اصفهان(افضل الملک)،ص ۳۸؛تاریخ اصفهان و ری،ص ۳۰۷؛تاریخ فرهنگ اصفهان،ص ۱۱۱؛ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان،ج ۲،ص ۱۷۸؛خوشنویسی در کتیبه های اصفهان،ص ۱۳۴؛بازار بزرگ اصفهان، ص ۶۸۹.

۲- (۲) -این مدرسه واقع در بازار ریسمان منشعب از بازار بزرگ عربان می باشد که از یک سو به میدان قیام(سبزه میدان)و از سوی دیگر نزدیک مسجد جامع اصفهان است.

۳- (۳) -میر محمد مهدی حسنی حسینی اردستانی معروف به حکیم الملک،از جمله اطبایی بوده است که در عهد اورنگ زیب شاه،درمانگاهی در هندوستان داشته است،زمانی که دختر پادشاه مریض می شود و اطبای هند از معالجه وی عاجز می شوند حکیم الملک به معالجه وی می پردازد و چون بهبودی می یابد به حکیم و زنش،زینب بیگم هدایای بسیاری می بخشد و حکیم الملک و همسرش با آن پول اقدام به بنای مدارسی در اصفهان می نمایند.

۴- (۴) -از دیگر مدرّسان این مدرسه می توان به اشخاص زیر اشاره نمود:

موقوفات آن در اردستان است،تقریبا دویست تومان عاید می شود.تاریخ بنای مدرسه ثلاث مائه بعد الألف است ۱۱۰۳،متولی حالیه احفاد حکیم الملک سادات اردستانی هستند.]B/۱[

مدرسه نماور

(۱)

در وسط شهر اصفهان در کنار بازار عامه به فاصله صد قدم که به طریق محله باب الدشت (۲)می رود.آنچه مشهور است بین الاهالی چون بانی آنجا نماور سلطان زوجه مرحوم میرزا مهدی حکیم الملک (۳)که بانی مدرسه کاسه گران بوده است به این جهت

۱- (۱)) -جهت اطلاع بیشتر ر.ک:الاصفهان ۲۰۹؛سفرنامه اصفهان،افضل الملک:۳۸؛تاریخ اصفهان و روی:۳۰۷؛تاریخ فرهنگ اصفهان:۱۲۷؛ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان:۲۰۹/۲.

۲- (۲)) -محله باب الدشت و یا دردشت که البته عوام گاهی آن را بابل دشت نیز خوانند از جمله محلات قدیمی اصفهان بوده است که حافظ ابو نعیم اصفهانی نیز در ذکر اخبار اصفهان عالمانی را در ذیل نام این محل ذکر می کند.

۳- (۳)) -نام زوجه حکیم الملک اردستانی زینب بیگم بوده است،و به نظر می رسد آن چنان که

موسوم به این اسم شده،شرح حال مشارالیه در طی مدرسه کاسه گران مقدم شده،قریب شصت حجره تحتانی و فوقانی دارد و یکصد و بیست نفر طلبه دارد.

مدرّس آنجا جناب حاجی میرزا بدیع درب امامی (۱)و جناب آقا میرزا عبد الرزاق رشتی هستند، (۲)در زمان بانی،تولیت با مرحوم میرزا رشید ابن طباطبائی اردستانی بوده

ص:۴۷۲

۱- (۱) -سید بدیع بن مصطفی بن عبد الحمید بن محمد موسوی اصفهانی به جهت سکونت در محله درب امام به درب امامی معروف گشته بود،جامع علوم فقه و اصول در اصفهان بود.وی از شاگردان سید محمد صادق بن محمد کتابفروش(م ۱۳۰۴ ق)،سید محمد شهشهانی، ملا- حسینعلی تویسرکانی،محمد باقر نجفی،میرزا محمد باقر چهار سوقی بوده است از مبرزترین شاگردان وی می توان به سید ابو الحسن اصفهانی مدیسه ای اشاره نمود.وی صاحب تألیفاتی چون رساله ای در خراج و مقاسمه،حاشیه بر قوانین،حاشیه بر ریاض و رساله ای در حجیّت استصحاب بوده است.میرزا بدیع در عصر جمعه ۲۱ شعبان ۱۳۱۸ ق در سن شصت و هفت سالگی وفات کرد و در تکیه استادش میر سید محمد شهشهانی به خاک سپرده شد. ر.ک:تذکره القبور،ص ۲۰۰.

۲- (۲) -از دیگر مدرسان این مدرسه می توان به عالمان زیر اشاره کرد: *۱.سید محمد مشهور به سید آقاجان نوربخش(در گذشته ۱۳۶۴ ق)ر.ک:تذکره القبور:، ص ۱۳. *۲.مولی أبو طالب لواسانی(در گذشته ح ۱۲۶۰ ق)ر.ک:تذکره القبور،ص ۷۸. *۳.میرزا ابو القاسم بن محمد بن ابراهیم رشتی اصفهانی،عالم فاضل ادیب محقق مؤلف کتاب تحفه الناصریه در فنون ادب که منتخبی است از اشعار عرب با ترجمه آنها و در سال ۱۲۷۸ ق به طبع رسیده است.ر.ک:تذکره القبور،ص ۸۹؛اعیان الشیعه،ج ۷، ص ۸۵. *۴.شیخ محمد باقر قزوینی(در گذشته ۱۳۶۵ ق)از مدرسین حساب و هیئت قدیم مدفون در تخت فولاد است.ر.ک:تذکره القبور،ص ۱۵۶.

است و بعد از آن به ارشد[به]اولاد،که تا حال نسلا بعد نسل به سادات طباطبائی اردستانی مفوّض است و مداخله می نمایند، (۱)مرحوم آقا جمال خونساری (۲)ناظر بوده، بالفعل قریب به دویست تومان موقوفه دارد به مصارف می رسد.

تاریخ بنای مدرسه همان زمان بنای مدرسه کاسه گران است که زوج و زوجه ساخته اند به شش هفت سال فاصله،که تاریخ چنین می شود سنه عشرین و مائه بعد الالف ۱۱۲۰. (۳)

مدرسه صدر

(۴)

از بناهای مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی، (۵)در زمان خاقان

۱- (۱) -در تذکره القبور آمده است:آقا محمّد جعفر بن مهدی بن محمّد ظهیر بن محمّد سمیع بن خدا بخش هرندی نواده بدیع الزمان هرندی(د:۱۲۰۳ ق)در زمان او امور شرعیه اردستان و هرند به او محول بوده و تولیت مدرسه جده کوچک را داشته است.ر.ك:تذکره القبور:۲۳۲.

۲- (۲) -محمد بن حسین خوانساری(م ۱۱۲۵ ق)معروف به آقا جمال،وی مجری صیغه وقف و ناظر قرار داد بوده است.ر.ك:آثار ملی اصفهان،صص ۵۰۴-۵۰۵.

۳- (۳) -مرحوم شیخ جابر انصاری بنای مدرسه را به سال ۱۱۱۷ ق و در دوران شاه سلطان حسین صفوی می داند.

۴- (۴) -ر.ك:الاصفهان،ص ۲۱۰؛سفرنامه اصفهان،افضل الملك،ص ۳۸؛تاریخ فرهنگ اصفهان،ص ۱۳۸؛ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان،ج ۲،ص ۱۲۰؛ خوشنویسی در کتیبه های اصفهان،ص ۱۱۱.

۵- (۵) -وی بعد از ورود به درگاه محمد خان قاجار ملقب به امین الدوله و بعد از آن در زمان فتحعلی شاه ملقب به نظام الدوله و بعد از رسیدن به صدارت ملقب به صدر اعظم گردید،وی در سال ۱۲۳۹ ق،دار فانی را وداع گفت.

مغفور فتحعلی شاه (۱)-البسه اله تعالی حلل النور-ساخته شده است،در بازار عامه اصفهان، قریب باروی اشرف و محمود افغان واقع است.

مدرسه با صفایی است،باغچه های منظّف خوبی دارد.شصت و دو باب حجره تحتانی و در زوایا دارد،طلّاب محصل خوب دارد،نسبت به سایر مدارس طلبه چندان ندارد و طلّاب آنجا قریب به هشتاد نفر می شوند.

مدرس آنجا آخوند ملاّ محمّد کاشانی]A/۲[و جناب جهانگیر خان قشقایی هستند.قریب یکصد و پنجاه تومان موقوفات دارد،متولی جناب مستطاب آقای حاجی میر أبو القاسم کلباسی شیخ العراقیین-دام افضاله-هستند در حقیقت امر،مدرسه خیلی منظم است،بنا قریب هفتاد سال است.۱۲۳۷.

مدرسه جدّه کوچک

(۲)

من حیث الوضع و من حیث البانیه جد بزرگ (۳)والد صفی میرزای صفوی ملقب به ابو البقاء ولد ابو المظفر شاه عباس الموسوی الحسینی بهادر خان ساخته (۴)در بازاری که از بازار عامه جدا می شود از محل معروف به در قهوه کاشان،پنجاه و شش اطاق فوقانی

ص:۴۷۴

۱- (۱) -فتحعلی بن حسینقلی خان قاجار(در گذشته ۱۲۳۶ ق)دومین پادشاه سلسله قاجار می باشد.

۲- (۲) -جهت اطلاع بیشتر ر.ک:الاصفهان،ص ۲۱۰؛سفرنامه اصفهان،افضل الملک،ص ۳۸؛ تاریخ فرهنگ اصفهان،ص ۱۰۴؛ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان،ج ۲، ص ۱۲۰.

۳- (۳) -دو مدرسه جدّه کوچک و جدّه بزرگ را امروز از طرف عموم مردم بر حسب وسعت بنا می شناسند،بدین ترتیب که مدرسه بزرگتر را مدرسه جده بزرگ و مدرسه کوچکتر را جده کوچک می نامند و حال آنکه مدرسه بزرگتر را جده کوچک نام نهاده و شاه عباس بنا کرده و مدرسه کوچکتر را جده بزرگ نام داده اند و شاه عباس دوّم بنا نموده است.

۴- (۴) -بانی این مدرسه دلارام خانم جده شاه عباس دوم می باشد.

و تحتانی دارد و شصت،هفتاد طلبه محصل دارد،طلاب آنجا از جانب متولی هرنفری ماهی سی شاهی الی سه هزار دینار به قدر مراتبهم مقرری دارند،متولی آنجا جناب میرزا محمّد علی هرندی است.

مدرّس معتبری ندارد، (۱)طلاب با سواد دارد،اغلب طلاب آنجا خارج از مدرسه درس می خوانند.من حیث الوضع،خوب منظم است،متولی آنجا مردی مقدس و خداشناس است.تاریخ بنای مدرسه فی شهر رجب المرجب من شهور سبع و خمسین بعد الالف ۱۰۵۷.

مدرسه جدّه

(۲)

من حیث الوضع،بزرگ و من حیث الأبنیه،جده کوچک شاه عباس ثانی صفوی بنا کرده،هفتاد و دو حجره فوقانی و تحتانی دارد،حجرات فوقانی بلاسکنه و مخروبه.از بی مواظبتی خیلی مشوش است،حجرات تحتانی را هم بعد از وضع زوایا که حجراتش مخروبه و بلا سکنه است.

به قدر بیست نفر طلبه محصل دارد و نهر آب [B/۲] از وسط مدرسه عبور می کند در سال پنج ماه آب ندارد در سایر شهور آب متوالی جاریست،قریب دویست و پنجاه تومان موقوفات دارد و چهل،پنجاه تومان از آن مخارج خادم و روغن و چراغ

ص:۴۷۵

۱- (۱) -از جمله اساتید این مدرسه می توان به مدرسان زیر اشاره کرد: ۱.محمد کاظم واله اصفهانی:ر.ک:الذریعه،ج ۹،ص ۱۲۵۵. ۲.شیخ حسن دشتکی(در گذشته ۱۳۴۴ ق)از شاگردان میرزا بدیع درب امامی،ملاّ محمّد حسین کرمانی،سید محمد باقر درچه ای و در تخت فولاد مدفون گردیده است. ر.ک:تذکره القبور،ص ۲۴۹.

۲- (۲) -جهت اطلاع بیشتر ر.ک:الاصفهان،ص ۲۱۰؛تاریخ فرهنگ اصفهان،ص ۱۰۲؛ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان،ج ۲،ص ۱۱۲.

و بوریای مسجد و صفه ها می رسد،ما بقی را از میان می برند به مصارف برخلاف قرارداد واقف می رسد.

چند نفر طلبه خوب دارد و دو سه نفر هم مدرّس دارد،یکی جناب آقا میرزا محمّد علی کاشانی از احفاد مرحوم نراقی،دیگری جناب آقا میرزا محمد حسین همدانی (۱)و جناب میرزا حیدر علی (۲)راقم کتابچه ولد جناب آقا میرزا مهدی در حجره مرحوم آقا محمد کاظم واله که از بهترین حجرات مدارس است و به وضع خوب و با سلیقه بنا شده، مدرّس مقدمات و علوم ادبیه است.

متولی اسمی بالفعل میرزا محمد علی از احفاد آقا جمال خوانساری است ولی مداخله با غیر است،تاریخ مدرسه قریب دویست و بیست سال است.

مدرسه مبارکیه

(۳)

جنب خانه جناب جلالیان آقای مشیر الملک واقع است خوب مدرسه[ای]است لکن از بی پرستاری قریب به انهدام است گویا جناب جلالیان خیال تعمیر آن را دارند که

ص:۴۷۶

۱- (۱) -ر.ک:نقباء البشر،ج ۲،ص ۶۲۲.

۲- (۲) -میرزا حیدر علی بن ملاّ مهدی از دانشمندان دستگاه ظل السلطان و مؤلف کتب تاریخ اصفهان،لغات قرآن،ترجمه مروج الذهب.ر.ک:سیری در تاریخ تخت فولاد،ص ۲۲۹.

۳- (۳) -این مدرسه که با نام مدرسه آقا مبارک نیز شناخته می شده است،توسط آقا مبارک از خواجگان شاه اسماعیل صفوی بنا شده و در محله گلبهار است در کوچه ای از خیابان حافظ به سوی خیابان مشیر منتهی می شود،این مدرسه به سال ۱۳۱۳ ش در زمان حکومت پهلوی اول تخریب و از طرف اداره فرهنگ دبستانی به نام ناموس در آنجا ایجاد می گردد که بعدها دوباره تجدیدبنا گشته و با نام دبیرستان علامه مجلسی افتتاح می شود.قبر آقا مبارک در دالان مدرسه قرار داشته و شکل مدرسه دارای پانزده حجره بوده است.از جمله موقوفات این مدرسه می توان به حمام علی اکبر اشاره نمود که توسط حاجی محمد حسن تاجر وقف شده بود.الاصفهان،ص ۲۱۰؛رجال و مشاهیر اصفهان،ص ۴۴۴؛تاریخ فرهنگ اصفهان، ص ۱۱۸؛ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان،ج ۲،ص ۲۲۸.

دایر نمایند در صورتی که دایر شود اسباب دعای خیر است و از صدقات جاریه خواهد بود.

مدرسه ملاّ عبد اللّه

(۱)

واقعه در چهار سوق شاه،قرب میدان نقش جهان در زمان شاه سلیمان ساخته شده است و به اسم ملا عبد اللّه شوشتری که مخصوصا او را از اماکن مشرفه آورده اند (۲)به جهت تدریس طلاب و مدرسه را به اسم آن مرحوم شهرت داده اند.از موقوفات،قلیلی دارد،حجرات فوقانی و تحتانی دارد،نهر آب از وسط مدرسه جاریست طلبه هیچ ندارد،حجرات آنجا را کرایه می دهند،[به]مذهب (۳).و اهل بازار انبار بقالی و قصابی و غیره...داده اند،متولی جناب شیخ الاسلام هستند سکنه معروف آنجا حاجی میرزا بهاء و حاجی ملاّ صادق خوانساری است تاریخ بنا،زمان شاه سلیمان است.

ص:۴۷۷

۱- (۱) -ر.ک:الاصفهان،ص ۲۱۰؛سفرنامه اصفهان،افضل الملک،ص ۳۸؛تاریخ فرهنگ اصفهان،ص ۹۷؛آشنایی با شهر تاریخی اصفهان،ج ۲،ص ۱۸۷؛خوشنویسی در کتیبه های اصفهان،ص ۱۳۷.

۲- (۲) -درباره حضور ملاّ عبد اللّه شوشتری(د:۱۰۲۱ ق.)در اصفهان و تدریس و اقامه جماعت وی در این مدرسه دو نقل قول متفاوت است اول آنکه وی پس از تحصیل مقدمات در شوشتر به عراق رفته و مدت سی سال در آنجا به تحصیل مشغول می شود و بعد از آن به مشهد می رود و مشغول تدریس و تعلیم می گردد و از آنجا که آوازه شهرت و تقوی وی به گوش شاه عباس کبیر می رسد از او تقاضای می شود که به اصفهان بیاید و ملا عبد اللّه به سال ۱۰۰۶ ق به اصفهان آمده و شاه عباس به جهت علاقه به وی دستور ساخت این مدرسه را می دهد و ملاّ عبد اللّه تا پایان عمر در آنجا مشغول به تدریس و اقامه نماز جماعت می شود،در برخی از کتب نیز آمده که ملاّ عبد اللّه به جهت رنجش خاطری که از ابتدا از شاه عباس داشته به خراسان می رود،اما بعدا شاه عباس در مقام دلجویی از وی برمی آید و با تجلیل فراوان وی را به اصفهان آورده و مدرسه مزبور را برای محل تدریس وی بنا می کند.

۳- (۳) -مسافران.

مدرسه الماسیه

(۱)

از بناهای صفویه است واقع است در اواخر بازار چهار سوق مقصود (۲)به سمت دروازه حسن آباد می رود و مدرسه خوب محکم خوش بنائی است،هشت هفت حجره تحتانی و فوقانی دارد و طلاّب آنجا سی نفر می شوند که تمام محصل می باشند،موقوفه جزئی دارد که وفا به مصارف آنجا نمی کند، (۳)تولیت با جناب مستطاب حاجی میرزا ابو القاسم شیخ العراقین است که حالا تفویض به جناب مستطاب حاجی میرزا عبد الجواد کلباسی است، (۴)تاریخ بنا همان زمان صفویه است. (۵)

۱- (۱)) -ر.ك:الاصفهان،ص ۲۰۹؛تاریخ فرهنگ اصفهان،ص ۱۱۰؛ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان،ج ۲،ص ۱۰۶؛مزارات اصفهان،ص ۳۱۹؛بازار بزرگ اصفهان، ص ۵۳۰.

۲- (۲)) -بانی بازار چهار سوق یا چهارسو و کاروان سرای مقصود را که در حال حاضر فقط سردر آن در بازار چهارسو مقصود باقی است و خود کاروان سرا از میان رفته،مقصود بیگ مسگر می باشد این بازار در زاویه جنوب شرقی میدان نقش جهان تا حدود امامزاده احمد امتداد داشته است.ر.ك:تاریخ اصفهان و ری جابری،ص ۲۳۷؛مزارات اصفهان،ص ۳۱۹.

۳- (۳)) -وقف نامه این مدرسه به سال ۱۱۰۴ ق.نوشته شده است.ر.ك:بازار بزرگ اصفهان، ص ۵۳۰.

۴- (۴)) -عبد الجواد بن محمّد مهدی بن محمّد ابراهیم کلباسی(در گذشته ۱۳۱۴ ق)صاحب کتاب تهذیب الاصول می باشد.ر.ك:الذریعه،ج ۴،ص ۵۳.

۵- (۵)) -بانی مدرسه را حاج الماس نامی از غلامان دربار پادشاه صفوی دانسته اند که وقف نامه آن به سال ۱۱۰۴ ق می باشد،و نام مدرسه را بدین جهت الماسیه دانسته اند،البته گفته شده،از باب آنکه مرحوم شیخ محمّد تقی الماسی داماد مجلسی از مدرّسین این مدرسه بوده است این مدرسه به الماسیه شهرت پیدا نموده است.

مدرسه مریم بیگم

(۱)

دختر شاه صفی (۲)بوده،در ابتدای بازار چهارسوق حسن آباد است،از قراری که در تواریخ نوشته شده بدوا گمرک خانه (۳)شهر بوده،چون که عجله در بنای آن داشته اند و وجه آن موجب تطویل می شود گمرک خانه را مدرسه کرده اند (۴)از وضع و محاذات دهلیز مدرسه معلوم است که بنای گمرک خانه بوده مدتها بود که مخروبه و بایر بود، جناب فخامت نصاب میرزا سلیمان خان رکن الملک در مقام آبادی آنجا برآمدند به مخارجات کلی دایر نشد.حال چند نفر طلبه دارد و شهریانه می دهند به طلّاب، موقوفات در اغلب ولایات دارد به خصوص در اصفهان که موقوفات کلی دارد و هیچیک به تصرّف موقوف علیه نیست.

طومار و کتاب وقفنامچه مفصلی دارد که نزد جناب مستطاب حاجی میرزا جعفر ولد مرحوم آقا میرزا محمّد علی امام جمعه سابق بوده است. (۵)متولی این مدرسه بالفعل خدا است و محاسب حضرت حجه اللّه یوم یقوم الحساب. (۶)

۱- (۱)) -ر.ک:الاصفهان،ص ۲۰۲؛سفرنامه اصفهان،افضل الملک،ص ۳۸؛تاریخ اصفهان و ری، ص ۳۰۵؛تاریخ فرهنگ اصفهان،ص ۱۱۵؛آشنایی با شهر تاریخی اصفهان،ص ۱۵۲؛ تاریخچه اوقاف اصفهان،ص ۲۹۸؛ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان، ص ۲۷۱؛خوشنویسی در کتیبه های اصفهان،ص ۱۳۵.

۲- (۲)) -مریم بیگم دختر شاه صفی می باشد.

۳- (۳)) -افضل الملک در سفرنامه خود آن را کاروان سرا نامیده است.

۴- (۴)) -این بنا به دستور مریم بیگم به سال ۱۱۱۵ ق.تغییر کاربری داده شده است.

۵- (۵)) -صاحب کتاب تاریخ اصفهان و ری در باب موقوفات این مدرسه آورده است که:«آنرا دختر شاه سلیمان صفوی بنا کرده و موقوفه بسیاری برای طلبه و لوازم آبادانی آن معین کرده حتی از شهرهای جز اسپهان و نیز ملک خریده و وقف بر آنجا نموده تا جائی که از تبریز و بسطام و قزوین و غیرها موقوفه داشته.»

۶- (۶)) -این مدرسه به جهت عدم توجه،ویران گردیده و موقوفات آن نیز به تصاحب افراد

مدرسه چهارباغ

(۱)

از بناهای شاه سلطان حسین صفوی است در نهصد و دوازده هجری بنا شده و در نهصد و بیست و هفت تمام شده (۲)که ما بین بناء و اتمام پانزده سال است یکصد و بیست و پنج اطاق در تحتانی و فوقانی و زوایا و پهنای روی به باغ شیرخانه و روی به بازارچه بلند دارد.

چهل نفر طلاب مقرری دارد که تماما را متولی از یک تومان و شش هزار در ماه مقرری می دهند به حسب مراتبهم.موقوفات به فراخور این مخارجات چند سال است که به مراحم خاص بندگان حضرت مستطاب اشرف والا روحی فداها به تصرف وقف در آمده است که به مصارف می رسد خرابی چندانی هم ندارد در هرسال یکبار جناب مستطاب حاجی میرزا مهدی مدرس که از زمان شاه سلطان حسین نسلا بعد نسل متولی بوده اند تعمیرات لازمه را متحمل می شود و کمال انتظام را دارد. (۳)

ص:۴۸۰

۱- (۱) -الاصفهان،ص ۲۰۹؛سفرنامه اصفهان،افضل الملک،ص ۳۸؛تاریخ فرهنگ اصفهان،ص ۱۳۰؛ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان،ج ۲، ص ۱۲۶؛آشنایی با شهر تاریخی اصفهان،؛تاریخچه اوقاف اصفهان،ص ۱۱۷؛خزائن مکتوب،ص ۱۶۶؛خوشنویسی در کتیبه های اصفهان،ص ۶۷ و ۷۱ و ۱۳۵.

۲- (۲) -در کتاب تاریخ فرهنگ اصفهان تاریخ بنا،سال ۱۱۱۸ ق ذکر شده است.

۳- (۳) -از آنجا که این مدرسه را شاه سلطان حسین صفوی بنا کرده است این مدرسه را سابقا مدرسه شاهی نام می برده اند و البته امروزه به عنوان مدرسه امام صادق(علیه السّلام)مشهور است.مدرسه در دو طبقه و چهار ایوان در چهار سمت مدرسه قرار دارد درب بزرگ نقره ای و با کتابت برجسته به سمت خیابان چهارباغ قرار دارد.ر.ک:سفرنامه اصفهان،افضل الملک:۳۸. از مدرسین این مدرسه می توان از اشخاص زیر یاد کرد:

مدرسه ی شاهزاده ها

(۱)

در زوال بازار صباغان،ظهر حمام معروف به شاهزاده ها است، (۲)که از اولاد سلاطين

ص:۴۸۱

۱- (۱) -ر.ك:الاصفهان،ص ۲۰۹؛سفرنامه اصفهان،افضل الملك،ص ۳۸؛تاريخ اصفهان و ری، ص ۳۰۸؛تاريخ فرهنگ اصفهان،ص ۱۲۰؛گنجينه آثار تاريخی اصفهان،ص ۷۵۳؛ ريشه های تشيع و حوزه علميه اصفهان،ج ۲،ص ۲۴۸؛بازار بزرگ اصفهان،ص ۳۱۱ و ۶۰۸.

۲- (۲) -در سه راه بازار نو به سوی مسجد حكيم قرار داشته است،اين مدرسه را به جهت نزديكی به مسجد حكيم و هم چنين مدرّس آن ملاّ عبد الجواد حكيم،به مدرسه حكيم نيز می شناخته اند،اين مدرسه در سال ۱۳۱۴ ش.به صورت مخروبه در آمده بود كه از سوی اداره فرهنگ به جای آن دبستانی به نام حكيم نظامی بنا شد و در حال حاضر در محل آن مدرسه ای به نام هاشمی رفسنجانی به تاريخ تأسيس ۱۳۵۹ ش.قرار دارد.

صفویه ساخته اند تشخیص درستی از بانی بدست نیامده، (۱)بیست و سه حجره تحتانی و فوقانی دارد و بیست و پنج نفر طلبه محصل دارد.تولیت آن با جناب حاجی میرزا أبو القاسم کلباسی است، (۲)موقوفات هیچ ندارد[و اگر]داشته است از میان رفته است، (۳)تاریخ بنا،مأخذ صحیح بدست نیامده.

مدرسه واقعه در محله باب القصر

از بناهای مرحومه مریم بیگم دختر صفی میرزای صفوی بانی مدرسه واقعه در چهار سوق حسن آباد است مدتها بود مخروبه افتاده بود بیست و پنج سال قبل از این مرحوم حجه الاسلام حاجی سید اسد اللّه تعمیر کردند و به حلیه اهالی درآمده که تاکنون معمور است و قریب بیست و پنج،شش حجره دارد طلّاب محصل در آنجا موجود است.

مدرسه علی قلی آغا

واقعه در چهارسوق علی قلی آغا که یکی از خواجگان سلاطین صفویه است.

در همان زمان که مدرسه بیگم ساخته شده بنای این مدرسه و مسجد و حمام و بازاچه واقعه در محله بیدآباد به اسم علی قلی آغا بنا شده است (۴)موقوفات زیاد دارد هیچیک به تصرف نیست بالفعل جناب مستطاب حاجی شیخ أبو القاسم قاضی-سلمه اللّه تعالی-در آنجا مشغول به نماز جماعت هستند.

۱- ((۱)) -توسط شهربانو خانم دختر سلطان حسین ساخته شده است.تاریخ فرهنگ اصفهان، ص ۱۲۰.

۲- ((۲)) -از جمله مدرسان این مدرسه می توان به بزرگان زیر اشاره نمود: ۱.ملاّ عبد الجواد حکیم ۲.میرزا ابو المعالی محمّد بن ابراهیم کلباسی.

۳- ((۳)) -حمام شاهزاده ها را از موقوفات این مدرسه می دانسته اند.

۴- ((۴)) -این بازارچه در خیابان مسجد سید کنونی قرار گرفته است.

سه مدرسه دیگر

در محله بیدآباد است یکی معروف به مدرسه میرزا مهدی (۱)است که واقع است در راه معبر بیدآباد سرجوی معروف به بابا حسن،اختیار آن با جناب مستطاب آقا میرزا سید علی ولد مرحمت پناه آقا میرزا سید حسن-اعلی اللّه مقامه-است دو نفر سکنه دارد، مذکور است که به تصرف وقف نامه شده و ملک است. (۲)

مدرسه دیگر

مدرسه میرزا حسین (۳)است که قرب مسجد مرحوم حجه الاسلام حاجی سید محمّد باقر -اعلی اللّه مقامه-که یکی از اعیان شهر بوده در همان زمانها که بیدآباد،آباد شده،ساخته اند (۴)طلاّب محصل دارد و اختیار آن با جناب مستطاب آقای حاجی سیّد جعفر است. (۵)

۱- (۱) -این مدرسه به نام مدرسه بیدآباد و بابا حسن نیز شهرت داشته است.ر.ک:سفرنامه اصفهان،افضل الملک:۳۸؛تاریخ اصفهان و ری:۳۰۸؛تاریخ فرهنگ اصفهان:۱۲۶؛ تذکره القبور:۷۳ و ۱۱۷ و ۱۱۹ و ۱۵۸.

۲- (۲) -مدرسان بزرگی در این مدرسه به تعلیم و تدریس مشغول بوده اند که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود: *۱.شیخ اسد اللّه معروف به حاج فاضل بیدآبادی(د:۱۲۶۰ ق). *۲.شیخ احمد بن محمّد جواد بن محمّد حسن اصفهانی حسین آبادی(د:۱۳۵۷ ق). شیخ علی محمّد بن محمّد جواد بن محمّد حسن اصفهانی حسین آبادی(د:۱۳۷۳ ق). *۳.میر محمّد باقر بن میر محمد اسماعیل بن میر ابو صالح حسینی(د:سده ۱۳ ق).

۳- (۳) -ر.ک:سفرنامه اصفهان،افضل الملک،ص ۳۸؛رجال و مشاهیر اصفهان،ص ۴۹۵ و ۵۴۱؛ تاریخ اصفهان و ری،ص ۳۰۸؛تاریخ فرهنگ اصفهان،ص ۱۱۰.

۴- (۴) -این مدرسه از بناهای زمان شاه سلیمان صفوی است که به سال ۱۰۹۹ ق بنا شده است.

۵- (۵) -بانی این مدرسه عزت نسا خانم دختر میرزا خان تاجر قمی که شوهر خود را میرزا مهدی معرفی می نماید،تولیت این مدرسه در ابتدا با آقا حسین خوانساری بوده که در زمان

مدرسه دیگر مدرسه میرزا باقر است که مسجد و مدرسه اتصال به یکدیگر دارد در محله بیدآباد،طلبه ندارد دو نفر مکتب دار در آنجاست پسر مرحوم ملاّ علی اکبر خوانساری در آنجا مشغول به نماز جماعت است میرزا باقر از اعیان شهر اصفهان بوده است.

مدرسه مرحوم حاجی حسن

قرب مسجد حکیم از بناهای مرحوم حاجی کلباسی-اعلی اللّه مقامه-می باشد،قریب سی نفر طلبه دارد که محصل می باشد موقوفات هیچ ندارد،کفالت طلاّب را حتی الامکان جناب مستطاب حاجی میرزا ابو القاسم کلباسی می فرمایند.قریب پنجاه سال است که ساخته شده است. (۱)

و السّلام

ص:۴۸۴

۱- (۱) -در مقابل صحن ورودی هارون الولایه و متصل به مسجد علی در ضلع شمالی آن مدرسه کوچکی بوده است که به مدرسه حاج حسن معروف است و احتمال می داده اند که مدرسه سلطان محمد سلجوقی باشد،مؤلف نزهت القلوب مکان آن را در محل جوباره نوشته و مؤلف تاریخ اصفهان و ری محل آن را در دار البطیخ ذکر کرده،هرچند مدرسه مذکور در محل سبزه میدان(میدان کهنه)و خیابان هارونیه روبروی بقعه هارونی بوده است.این مدرسه تا سال ۱۳۶۰ ش طلبه نشین بوده و از آن سال به بعد تخریب و به ورزشگاه حمیدرضا کمال تبدیل شده است.ر.ک:بازار بزرگ اصفهان،ص ۳۰۸ و ۶۵۹.

فهرست اجمالی رساله �های دفتر اول تا پنجم

اشاره

ص:۴۸۵

ص:۴۸۶

ص:۴۸۷

ص:۴۸۸

ص:۴۸۹

ص:۴۹۰

ص:۴۹۲

ص:۴۹۳

(۳۴)مشارع الاحکام فی تحقیق مسائل الحلال و الحرام فقیه مدقق شیخ محمد حسین اصفهانی(صاحب فصول)قدّس سرّه

تحقیق و تصحیح:مهدی باقری سیانی

مقدمه محقّق ۳۷۴-۳۶۱

مشارع الأحکام ۵۶۷-۳۷۵

(۳۵)الفهرست(کتابشناسی آثار ملّا حبیب اللّه کاشانی) فقیه بارع آیت اللّه ملا حبیب اللّه کاشانی قدّس سرّه

تحقیق و تصحیح:مجید غلامی جلیسه

پیش درآمد ۵۸۰-۵۶۹

متن رساله الفهرست ۵۹۹-۵۸۱

(۳۶)ترجمه العلامه الشیخ محمد حسین النجفی الاصفهانی قدّس سرّه العلامه الفقید آیه اللّه الحاج الشیخ مجد الدین النجفی الاصفهانی قدّس سرّه(۱۳۲۶-۱۴۰۳ ق)

تحقیق و تصحیح:مجید هادی زاده

مقدمه محقّق ۶۰۲-۶۰۱

ترجمه العلامه الشیخ محمد حسین الاصفهانی قدّس سرّه ۶۰۸-۶۰۳

فهرست های فنی دفتر پنجم ۶۶۴-۶۰۹

ص:۴۹۴

فهارس فنی:

اشاره

*آیات

*روایات

*چهارده معصوم و پیامبران علیهم السّلام

*اشخاص

*کتاب ها

*مکان ها

*فرق،مذاهب،سلسله ها

ص:۴۹۵

آیات

وَ اللّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ؛ ۶۷،۱۲۰.

وَ اللّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِی السَّبِيلَ؛ ۱۳۵.

فَأَمَّا الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ؛ ۴۶.

وَ أَمّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ؛ ۳۰۴.

وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا؛ ۳۸۲.

وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَهَ الَّذِينَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً؛ ۳۸۲.

وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِيقاً؛ ۴۵.

وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ؛ ۱۷۵.

وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَيُّومِ؛ ۱۳۸،۱۴۶.

وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ؛ ۱۱۰.

وَ هُوَ مَعَکُمْ أَيْنَ ما کُنْتُمْ؛ ۸۰،۱۵۷،۱۷۴.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ؛ ۱۹۸،۲۰۰.

يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ؛ ۳۷۶.

ص:۴۹۸

روایات

روایات عربی

ص:۴۹۹

معصومین و پیامبران

ص:۵۰۲

اشخاص

الف،ب،پ،ت

ص:۵۰۵

ص:۵۰۸

ص:۵۰۹

ث،ج،چ،ح

ص:۵۱۰

ص:۵۱۲

خ،د،ذ،ر

ص:۵۱۴

ص:۵۱۸

ص:۵۱۹

ص:۵۲۰

ص:۵۲۱

ص:۵۲۴

ص:۵۲۶

ص:۵۲۷

ص:۵۳۱

ص:۵۳۲

کتابها

الف،ب،پ،ت

ص:۵۳۴

ص:۵۳۵

ص:536

ص:۵۴۳

ص:۵۴۵

مکان ها

دار الشاميه؛۴۰۰.

دار العلم للملايين؛۳۹۵.

دار الفكر؛۴۰۰،۳۹۹،۳۹۷،۳۹۵.

دار الفنون؛۴۵۲.

دار القلم؛۴۰۰.

ص: ۵۵۰

محله مستهلك عباس آباد؛۴۵۷،۴۵۵، ۴۵۸،۴۵۹.

ص:۵۵۲

مدرسه علمیه امامزاده اسماعیل؛۴۵۶.

مدرسه علمیه امام صادق علیه السّلام(چهارباغ، شاهی)؛۴۸۱، ۴۸۰، ۴۶۰.

ص:۵۵۳

ص:۵۵۵

ص:۵۵۶

فرق،مذاهب،طوایف

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹